

بِدَايَةُ الْمُبْتَدِئِ

سيد يونس الستروشني
فخرالدين الفضلي تاجيك البادي

بدايه المبتدى

مشخصات کتاب

سرشناسه:-استروشنی،یونس

عنوان و نام پدیدآور:بدایه المبتدی/یونس استروشنی،قمرالدین افضلی تاجیک آبادی.

مشخصات نشر:-قم،چهارراه شهدا،خیابان حجتیه،مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله):

مرکز بین المللی ترجمه و نشرالمصطفی(صلی الله علیه و آله)،1389.

مشخصات ظاهری:-2ج.

شابک:-978-964-195-228-2

شابک دوره:-978-964-195-230-5

وضعیت فهرست نویسی:-فیپا

موضوع:-اسلام و آموزش و پرورش،علوم اسلامی،طلاب،-زبان عربی-راهنمای آموزشی،زبان عربی-صرف و نحو

شناسه افزوده:-افضلی تاجیک آبادی،قمر الدین

شناسه افزوده:-جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیه.مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

رده بندی کنگره:-BP 254/4/الف5ب1389 4

رده بندی دیویی:-297/653

شماره کتابشناسی ملی:-2114576

ص :1

جلد اول

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص :2

بدایه المبتدی

یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

ص :3

ص:4

سخن ناشر

آغاز و انجام یک پژوهش،پیمودن مرحله ای از رشد است که با پراکنده شدنِ بذرپرسش در مزرعهٔ ذهن آمادهٔ پژوهشگر آغاز می شود و با به ثمر نشستن و برداشت محصول که همان آگاهی و دانایی است،پایان می پذیرد.البته این پایان،خود, فصلی نو را برای رویش،نوید می دهد؛چراکه حاصل کار, علاوه بر شکوفایی،طراوت و برکت،فراهم آمدن چندین پرسش تازه و گردآوری بذرهای روییدنی بیشتر است.پرسش ها بذرهایی هستند که به تناسب نیازهای زمان و توان محققان،پرورش می یابند و فرهنگ و تمدن را در پی خود به حرکت وامی دارند.

افزایش سرعت جابه جایی و کوتاه شدن فاصله ها،چه بسا بذرهای پرسش را همانند باد،از فرسنگ ها دورتر بر ذهن جست وجوگری می نشاند و تنوع و تازگی را برای تمدنی دیگر به ارمغان می آورد.طبعاً وجود آگاهی و مدیریت،در سرعت بخشیدن به این فرآیند،همواره نقشی بسزا خواهد داشت.

جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیّه به حکم رسالت جهانی و جایگاه ویژهٔ خود در حوزه های علمیه و نیز تنوع نیروی انسانی،بر خود لازم می داند که نقش مؤثّری را در

فراهم آوردن شرایط مناسب برای پژوهش ایفا کند.ایجاد زیرساخت های لازم،مدیریت بهینه امکانات موجود و حمایت از پژوهشگران عرصهٔ دین, از اهمّ وظایف معاونت پژوهش جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیّه می باشد.

امید می رود با سامان بخشیدن به حرکت های خودجوش علمی و تقویت انگیزه های موجود،شاهد شکوفایی هرچه بیشتر عرصه فرهنگ دینی در جای جای جهان باشیم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

فهرست

مقدّمه چاپ اول-11

آشنایی با علوم اسلامی-15

بخش اول:«مُنْیَهُ المُرِیدِ»در آداب متعلّمین

1.در فضیلت علم و عالمان-23

2.در آداب و وظایف شاگرد-27

3.در آداب و وظایف شاگرد در درس-31

4.در آداب و آیین زندگانی شاگرد با استاد-33

بدان (صرف مقدّماتی)-37

بخش دوم:صرف آسان

درس اول:علم صرف-61

درس دوّم:جامد و مشتق-63

درس سوّم:بناء کلمات-65

درس چهارم:صحیح،مُعتَلّ،مهموز،مُضاعَف،سالِم،صحیح-67

درس پنجم-69

درس ششم-71

درس هفتم-75

درس هشتم:مضارع معلوم-77

درس نهم:باب های ثلاثی مجرد-79

درس دهم:أمر معلوم-81

درس یازدهم:ماضی مجهول-83

ص:7

درس دوازدهم-87

درس سیزدهم-91

درس چهاردهم:مهموز-95

درس پانزدهم:قاعده های اعلال-97

درس شانزدهم:صرف افعال مُعتلّ-99

درس هفدهم:ناقص-103

درس هجدهم:مضارع منصوب-107

درس نوزدهم:ثلاثی مزید-109

درس بیستم-111

درس بیست و یکم-115

درس بیست و دوم:رباعی-119

درس بیست و سوم:اسم-121

درس بیست و چهارم-125

درس بیست و پنجم:جامد و مشتق-129

درس بیست و ششم-131

درس بیست و هفتم:مذکر و مؤنث-135

درس بیست وهشتم-137

درس بیست و نهم:معرفه و نکره-141

بخش سوم:متون عربی

الدّرس الأوَّلُ 147
الدَّرسُ الثّانى 149
الدَّرسُ الثّالِثُ 151
الدرس الرّابعُ 153
الدّرسُ الخامِسُ 155
الدّرسُ السّادِسُ 157
الدرس السّابِعُ 159
الدرسُ الثّامِنُ 161
الدّرسُ التّاسِعُ 163
الدّرسُ العاشِرُ 165
الدَّرسُ الْحادى عَشَرَ 167
الدّرسُ الثّانى عَشَرَ 169
الدّرسُ الثالِثُ عَشَرَ 171

الدرسُ الرّابعُ عَشَرَ 173
الدرسُ الْخامِسُ عَشَرَ 175
الدَّرسُ السّادِسُ عَشَرَ 177
الدَّرسُ السّابِعُ عَشَرَ 179
الدَّرسُ الثّامِنُ عَشَرَ 181
الدّرسُ التّاسعُ عَشَرَ 183
الدرسُ العِشْرونَ 185
الدَّرْسُ الحادِى والعِشْرونَ 187
الدَّرْسُ الثّانى والعِشْرونَ 189
الدرسُ الثّالِثُ والعِشْرونَ 191
الدَّرْسُ الرّابعُ وَالعِشْرونَ 193
الدّرسُ الْخامِسُ والعِشْرونَ 195
الدَّرسُ السّادِسُ والعِشْرونَ 197
الدَّرسُ السّابعُ والعِشرُونَ 199
الدَّرْسُ الثّامِنُ والعِشْرونَ 201
الدَّرسُ التّاسَعُ وَالعِشْرونَ 203
الدَّرسُ الثّلاثونَ 205
الدَّرسُ الْحادِى والثّلاثونَ 207
الدّرسُ الثّانى وَالثّلاثونَ 209

الدَّرسُ الثّالثُ وَالثّلاثُونَ 211
الدّرسُ الرّابِعُ والثَّلاثونَ 213
الدَّرسُ الخامِسُ والثَّلاثونَ 215
الدَّرسُ السّادِسُ والثَّلاثونَ 217
الدَّرْسُ السّابِعُ وَالثَّلاثُونَ 219
الدَّرْسُ الثّامِنُ والثَّلاثونَ 221
الدَّرْسُ التّاسِعُ والثَّلاثونَ 223
الدَّرسُ الأَرْبَعُونَ 225
الدَّرسُ الْحادى والأَرْبَعونَ 227
الدّرسُ الثّانى والاَرْبَعونَ 229
الدّرسُ الثّالثِ والاَرْبَعونَ 231
الدّرْسُ الرّابعُ والأرْبَعونَ 233
الدَّرْسُ الخامِسُ والأَرْبَعونَ 235
الدّرسُ السّادِسُ والاَرْبَعونَ 237

الدَّرْسُ السّابَعُ والاَرْبَعونَ انَّ لِلْعاَلمِ خَالِقاً (1) 239
الدّرسُ الثّامِنُ والاَرْبَعونَ انَّ للعالَمِ خالِقاً (2) 241
الدَّرْسُ التّاسِع والاَرْبَعونَ هَلْ نَحْنُ مُسْلِمُونَ؟ (1) 243
الدَّرْسُ الخَمْسونَ هَلْ نَحْنُ مُسْلِمُونَ؟ (2) 245
نمونه های تجزیه و تحلیل صرفی-247
نمونه های تجزیه و ترکیب نحوی-249

مقدّمه چاپ اول

زبان عربی را بیاموزیم!

آموزشِ زبانِ عربی از آن جهت برای طالبِ علوم اسلامی یک امرِ ضروری است که زبانِ عربی،زبان دینِ مبین اسلام است.قرآن کریم،احادیث نبوی و علوم مقدماتی،همگی به زبانِ عربی هستند.بنابراین هر که طالب رسیدن به این سرچشمه های پربرکت است،باید زبان عربی را بیاموزد.

آموزشِ زبان عربی در این روزگار برای مسلمانان ضرورتِ بیشتری دارد.زیرا امروزه پیشرفت و ترقّی جامعه تنها زیر پرچم اسلام و با پیاده کردن قوانین و دستورات قرآن کریم بوده و شناختِ صحیح اسلام جز با فراگیری زبان عربی میسَّر نخواهد بود.مشاهده کردیم که در اثر حذفِ اسلام از میدانِ زندگی, چه بدبختی هایی کشیدیم و چه ایامِ تلخی را پشت سر گذاشتیم.درحالی که پنداشتیم سبب عقب ماندگی ما دینِ است و گمان کردیم که اگر دین را از صفحه حیات خود برداریم-همان گونه که غرب پشت به دین و (خرافات) نموده و در نتیجه به پیشرفت و ترقّیات دست یافته است-ما نیز پیش روی و ترقّی خواهیم کرد.ولی نتیجه آن شد که در طولِ بیش از هفتاد سال،نه یک بوعلی،نه یک فردوسی،نه یک حافظ،نه یک خوارزمی و نه یک بیرونی از ما بروز نکرد.حال آن که از دورانی که اسلام و تعالیمِ آن حاکم بر جامعهْ ما بود،دیارِ ما برای بشریت افرادی را تحویل داد که نظیر ایشان تا به حال ظهور نکرده است.

ص:11

این نکته را نباید فراموش کرد که این بزرگواران علاوه بر این که از متبحّرین در علوم و فنون عصر خود به شمار می رفتند،هم چنین از طلیعه داران علوم مختلفِ اسلامی،از جمله ادبیات عرب محسوب می شدند.بیشترِ کتاب های بوعلی راجع به علوم اسلامی بوده و به زبانِ عربی فصیح تدوین گردیده است.زَمَحشَری از مدوّنین قواعد نحو و صرف عربی به حساب می رفت.ما که امروز به سعدی و حافظ و مولوی و...می بالیم و آنها را از افتخاراتِ ملت خود می شماریم،نباید فراموش کنیم که اینها قبل از هر چیز،در علوم و فنون مختلفِ اسلامی پیش دستی داشتند.این تعالیم حق اسلام بود که به آنها شهرت و مقام والا عطا کرد.

به همین دلیل آموزش و تعلیم زبانِ عربی در گذشته بسیار مورد توجه مردمِ ما بوده و کتاب های مختلفی راجع به آن نوشته شده است.معمولاً در سرزمین ما, برای فراگیری ادبیات عربی کتابی معروف به کافیه ابن حاجب که کتابِ ارزشمند و پُرقیمتی است،مورد استفاده بوده و می باشد.البته اخیراً کتاب های دیگری نیز مثل الدروس النحویه،صرف میر،هدایه الغرباء و غیره نیز تدریس می شوند.ولی چون مجالس درسی در این زمان, مرکزیتی ندارند و اساتید نیز هرکدام به میل خود و هرطور که صلاح می بینند تدریس می کنند،لذا نحوهْ تدریس دارای یک نظام خاصّی نیست و معلوم نیست در هر سال (اول, دوّم, سوّم و...) چه کتاب هایی باید تدریس شود.

همین امر سبب گردید که حقیر به همراهی یکی از برادران دلسوز آقای قمر الدین أفضلی تصمیم گرفتیم در این زمینه خدمتی بکنیم و آن را برای خود یک وظیفه شرعی دیدیم.لذا در یک مدت کوتاهی کتابی راجع به آموزش و مقدّمات زبانی عربی در دو جلد-طبق روش معمول در تاجیکستان-و با نام هدیه المهاجرین به تألیف رساندیم.با کمکِ برخی از برادران هر دو جلد این کتاب به چاپ رسیده و در دسترس و مورد استفاده خوانندگان قرار گرفت.چون چاپ اول،هم از جهت تعداد کافی نبود و هم از جهت کیفیت نیز به خاطر عدم دسترسی به امکانات لازم،صفتِ پایینی داشت،لذا لازم دیدیم کتاب مورد نظر را با کیفیت بالا و با ضمیمه کردن اضافاتی،از نو در دسترس طلاّب محترم قرار

بدهیم.ضمناً با پیشنهاد بعضی از برادران،اسمِ این کتاب نیز تبدیل به بدایه المُبتَدیء شد.

با تکمیل نمودن هر دو جلد این کتاب،طلبه آمادگی وارد شدن به فراگیری علوم اساسی اسلامی را پیدا می کند.ما قصد داریم-إن شاءالله-یک دورهْ کامل از کتاب های درسی علوم اسلامی را به طور منظّم برای مدارس اسلامی تاجیکستان و برادران هم وطن خود تهیه و تنظیم نماییم.

ص:14

چون سخن از علوم اسلامی به میان آمد،سزاوار دیدیم در این جا مختصری از علوم اساسی اسلامی که هر عالمی باید آنها را فرا بگیرد،بیان کنیم.موادّ زیرین اساس علوم اسلامی را تشکیل می دهند:

1.آموزش الفبای عربی؛

2.آموزش روخوانی و تجوید قرآن کریم؛

3.ادبیات عربی:جلد اول و دوم کتابِ بدایه المبتدئ برای همین منظور نوشته شده است،ولی برای آنان که می خواهند تخصّص در علوم اسلامی داشته باشند, کافی نیست،بلکه علاوه بر این باید کتاب هایی در سطح بالاتر را نیز مطالعه نمایند, مثل:عوامل ملاّ مُحسن،کتاب التصریف،شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک،شرح ابن عقیل بر الفیه ابن مالک،شرح ملاّ جامی بر کافیه ابن حاجب،قطر الندی،مبادئ العربیه (4جلد)،مُغنی اللبیب و غیره.

4.علم بلاغت:کتاب مختصر المعانی از بهترین کتب درسی در این زمینه محسوب می گردد و جلد پنجم بدایه المبتدئ که به نام دروس فی البلاغه نامیده شده, نیز در همین زمینه به قلم نگارنده تهیه شده است.

5.علم کلام و عقاید اسلامی:کتاب اصول دین در قرآن به زبان فارسی و نیز أصول الدین فی القرآن الکریم به زبان عربی که جلد چهارم بدایه المبتدئ را تشکیل می دهد و به قلم نگارنده تهیه گردیده نیز در همین زمینه است.

6.علم منطق:جلد سوم بدایه المبتدیء به نام دروس فی المنطق برای همین علم اختصاص داده شده است.

7.اصول فقه:این علم یکی از اساسی ترین و مهم ترین علوم اسلامی به شمار می رود.علمای گذشته برای این علم اهمیّتی زیادی قائل بودند.امید است تدریس این علم که سال هاست از میان ما رفته،هرچه زودتر وارد مجالس درسی بشود.ما نیز در آینده, در رابطه با این علم مهم،کتابی را تنظیم خواهیم کرد.

8.اخلاق اسلامی:جلد ششم بدایه المبتدیء به نام دروس فی الأخلاق»برای همین فنّ اختصاص داده شده است.

9.تاریخ:اگرچه کتاب های تاریخی-بحمد الله-به قدر کافی وجود دارد, ولی ما نیز سعی می کنیم کتاب جامعی راجع به تاریخ پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و نیز کتاب دیگری راجع به تاریخ اسلام تهیه نماییم.

10.علم حدیث،درایه و رجال:در این زمینه کتاب های فراوانی از علمای پیشین به دست رسیده که می تواند مورد تدریس قرار بگیرد،ولی باید راجع به این علم نیز یک کتاب جامع و درسی نوشته شود.

11.علوم قرآن:یک علم مستقلّ است و حتماً باید در مدارس تدریس بشود.کتاب های متعددی در این زمینه وجود دارد،ولی امید است که علما با یک اسلوب ساده, کتاب درسی ای را در رابطه با این علم تدوین نمایند.این علم مقدمهْ وارد شدن به تفاسیر قرآن است.

12.علم فقه.

13.فلسفه اسلامی:علمای ما در گذشته به این علم اهمیتی زیادی می دادند،ولی در این زمان به سبب نبود وجود اساتید و علمای این علم،تدریس آن معطّل شده بود.چون در اسلام،این علم دارای جایگاه خاصی است،لذا باید هر چه زودتر وارد مجالس درسی ما نیز گردد.

این معلومات مختصری بود از علوم اساسی اسلامی که هر عالمی باید به آنها آشنایی داشته باشد.

روش تدریس کتاب (بدایه المبتدیء)

1.تدریس کتاب آداب متعلمین برای شاگردان لازم و ضروری است و نباید به بهانهْ این که سنگین نوشته شده و فهم آن برای مبتدی مشکل است،از تدریس آن صرف نظر شود،بلکه تفهیم و فهماندن آن بر عهده استاد می باشد که باید درس ها را روان و ساده بیان نماید.اگر شاگرد و دانشجو از همان ابتدا از فراگیری مطالب سنگین و عبارات مشکل خودداری نماید و دنبال سهل و آسانی باشد،هرگز عمیق و پخته نخواهد گردید.هم چنین این مطلب را نیز نباید فراموش کرد که کتاب های ارزشمند و پرقیمتی که از گذشتگان ما باقی مانده است،همگی با همین زبان (سنگین) نوشته شده اند.

2.در سرزمین ما برای آموزش و فراگیری متون عربی،تدریس کتاب ارزشمند مَبْدَأُ القِراءَةِ که سه جلد می باشد, معمول گردیده است و بسیاری از علمای معاصر ما, با این کتاب دروس اسلامی خود را شروع نموده اند.در واقع با تکمیل این سه جلد, طلبه به لغات عربی و متون مسلّط شده و به سهولت می تواند عبارات مشکل را حل نماید.

اما با وجود همهْ این مزایا،به نظر می رسد این کتاب اولاً , خیلی طولانی است و تکمیل آن وقت زیادی از طلبه می گیرد؛ ثانیاً ،مطالب و قصه هایی در آن آورده شده که اگرچه دارای پند و مواعظ پرمعنایی می باشد،ولی از منابع اسلامی گرفته نشده است.

درحالی که کتاب بدایه المبتدی طوری تنظیم گردیده که اولاً , مزایای مبدأ القراءه را در بر دارد؛ ثانیاً , این کتاب دو جلدی،به جای سه جلد مبدأ القراءه تدریس می شود که وقت زیادی هم از طلبه نمی گیرد؛ ثالثاً ،اغلب مطالب و متونی که در آن آورده شده،از منابع اسلامی اخذ گردیده است،به خصوص جلد دوم آن که طلبه هم زمان با آموزش ادبیات عربی،با تعالیم اسلام نیز کم وبیش آشنا می گردد؛ رابعاً ،همراه با جلد اول،کتاب بدان و صرف آسان و با جلد دوم نحو آسان و الهدایه فی النحو ضمیمه گردیده که طلبه را از جهت آموزش قواعد صرف و نحو هم بی نیاز می گرداند.

3.در هر مجلس درسی،یک درس از صرف آسان و یک درس از متون عربی تدریس بشود.

4.قواعد صرفی و لغات متون حتماً از طرف شاگردان حفظ شود و معلم خود را مقیّد سازد که قبل از شروع به تدریسِ درس جدید،قواعد و لغات درس گذشته را از تمامی شاگردان بپرسد.

5.برای هر درسی از دروس صرف،باید از متون عربی برای تمرین استفاده شود.برای مثال دانش آموز اگر در بحث وزن کلمات از کتاب صرف آسان قرار دارد،باید تمام وزن های کلمات درس یا از متون همان روز در دفترچهْ تمرین بنویسد،یا مثلاً اگر در بحث فعل از کتاب صرف قرار دارد،باید تمام صیغه های فعل هایی که در متون درسی همان روز موجود است،صرف نماید.

6.تجزیه و ترکیب نمودن متون در یک دفترِ مخصوص, برای شاگردان ضروری و حتمی است و معلم باید خود را ملزم به وارسی این دفترها نماید.تجزیه و ترکیب متون به دو صورت انجام می گیرد:یکی تجزیه و تحلیل صرفی و دیگری تجزیه و ترکیب نحوی.دراین جا برای نمونه عبارت.«التِّلمِیذُ یَقرَأُ الکِتابَ»را تجزیه و ترکیب می کنیم:

الف) تجزیه و تحلیل صرفی:

التِّلمیذُ:اسم،بر وزن الفِعلیلُ،رباعی مزید،مفرد،مذکر،معرب،معرفه.

یَقرَأُ:فعل مضارع،بر وزن یَفعَلُ،ثلاثی مجرّد،مهموز اللاّم،مفرد،مذکر،غایب،معرَب،مشتق.

الکِتابَ:اسم،بر وزن الفِعالَ،ثلاثی مزید،سالم،مفرد،مذکر،معرب،معرفه.

ب) تجزیه و ترکیب نحوی:

التِّلمیذُ:مبتدأ

یَقرأُ:فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هوَ،بر می گردد به التلمیذ،خبر

الکتابَ:مفعول به

در آخر کتاب نمونه های تجزیه و ترکیب آورده شده است.

ص:18

7.معلم قبل از شروع به تدریسِ درس جدید،حتماً تجزیه و ترکیب درس گذشته را از شاگردان بپرسد.اگرچه بسیاری از مطالب تجزیه و ترکیب تکراری می آیند،ولی معلّم نباید از گوش دادن به آنها صرف نظر کند.

8.معلم باید از شاگردان بخواهد که درس ها را با یک دیگر مباحثه و مکالمه بکنند.بهتر آن است که هر دو نفری را برای مباحثه تعیین بکند.

9.در میان هر ده درس،یک امتحان گذاشته شود و معلم برای تشویق شاگردان به آنهایی که در امتحان موفّق شده اند،جایزه هایی اعطا نماید.

10.چون روش ما بر این است که از همان درس اول تجزیه و ترکیب صرفی و نحوی-بدون هیچ کم و کاستی-صورت بگیرد،لذا معلم پیش از آن که تجزیه و ترکیب متون را بیان کند،ابتدا باید معلومات مختصری از آن را به شاگردان بدهد تا فهمیدن آن آسان تر شود.مثلاً به چگونگی تجزیه و ترکیب عبارت:« هذا کتابٌ »که اولین متن این کتاب به شمار می رود،توجه کنید:

تجزیه صرفی:

هذا:اسم اشاره،مبنی،معرفه.

کتابٌ:اسم،بر وزن فعالٌ،ثلاثی مزید،سالم،مفرد،مذکر،معرب،معرفه.

تجزیه و ترکیب نحوی:

هذا:مبتدأ

کتابٌ:خبر

روشن است که فهمیدن این اصطلاحات برای یک طلبه مبتدی مشکل است.ازاین رو معلم باید تمامی این اصطلاحات را به طور فشرده و مختصر و متناسب با استعداد طلبه بیان نماید.

درصورتی که طلبه نتوانست آن را درک کند،معلم نباید او را تحت فشار برای یادگیری قرار دهد،بلکه بگذارد طلبه در ابتدا فقط با اسمِ اصطلاحات آشنا گردیده و آنها را به ذهن خود بسپارد.

تجربه نشان داده است که تدریس طبق این روش بهترین روش برای فراگیری زبان عربی است.استاد بزرگوار بنده, حضرت داملاّ معروفجان استروشنی

ص:19

(خداوند سایهٔ ایشان را بر ما مستدام بفرماید) با این روش تدریس می کردند و اغلب شاگردان ایشان در مدت خیلی کمی مقدمات را به پایان رسانده و به مطالعه کتاب های سطحِ بالا وارد می شدند.

البته باید گفت که این کتاب،خالی از نقص نیست و از علما و فضلا خواهش می کنیم از راهنمایی خود ما را بهرمند سازند.

سید یونس استروشنی

-زمستان 1417 ه-.ق/1996 م

ص:20

بخش اول: «مُنْيَةُ المُرِيدِ»در آداب متعلّمين

اشاره

ص:21

ص:22

1-در فضیلت علم و عالمان

شاگرد عزیز! بدان اسعَدَکَ اللهُ فی الدَّارَیْن که کمال انسان بر اساسِ دانش و بینشِ او استوار است،زیرا آدمی در ظلّ این بینش می تواند خود را در ردهْ فرشتگانِ آسمانی قرار داده و برای وصول به مقاماتِ رفیع اخرَوی کسبِ آمادگی کند.عالم و دانشمند نه تنها مراتبِ والایی را در آخرت احراز می کند،بلکه در دنیا نیز از سپاس و ستایشِ خدا و مردم برخوردار است.

خداوند متعال دانشمندان را از همهْ رَده های دیگر جامعه های انسانی برتر و والاتر معرّفی می فرماید:

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ

آیا آنان که به سلاح علم مجهزند با افرادی که با جهل و نادانی دست به گریبانند, برابرند؟ (آیا می توان این دو دسته را در یک رَدَه قرار داده و با یک دید به آنان نگریست؟) تنها خردمندان و اندیشمندانند که تفاوت بین این دو گروه را درک می کنند و امتیاز میان آنان را باز می یابند و از این رهگذار پند می گیرند.

در آیهْ دیگر،مؤمنان همراه با دانشمندان از درجات رفیعی بهره مندند که این درجات را خداوند به مؤمنان و دانشمندان اعطا فرموده است.آن جا که می فرماید:

یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ

خدا به آنان که در میان شما (جامعهْ بشری)،به حق ایمان آورند و نیز به آنان که از علم و دانش بهره مند هستند،رِفعتِ مقام،اعطا می کند تا در ظلّ چنین مقام رفیعی از سایر مردم ممتاز باشند.

ونیز در آیهْ دیگری،خَشیَت و تقوی را ویژهْ علما و دانشمندان معرفی کرده است:

إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ

در جمع بندگان الهی فقط علما هستند که خداشناسند و ترس و بیم از او و حسّ تقوا و پرهیزگاری در دل آنها راه دارد.

سنت و احادیث نبوی در ارزش و اعتبار علم و علما و متعلمان به اندازه ای فراوان است که می توان گفت از حد شمار بیرون است.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

«مَنْ یُرِدِ اللهُ (لَهُ) خَیْراً یُفَقِّهْهُ فی الدّینِ؛ کسی که خداوند خیر و سعادت او را خواهان است،وی را از بینش دینی و درک و فهم حقائق الهی برخوردار می سازد.»

و نیز می فرمایند:

«طَلَبُ العِلْمِ فَرِیضَهٌ علی کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَهٍ»

دانش طلبی و علم آموزی بر هر مرد و زن مسلمان لازم و ضروری است.

و هم از آن حضرت(صلی الله علیه و آله) منقول است:

«فَضْلُ العالِمِ عَلی العَابِدِ کفَضلِی عَلَی ادْناکُم.إِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ وأَهْلَ السَّمواتِ وَالأَرْضِ حتّی النّملهِ فی جُحرِها وَحَتّی الحُوتِ فِی الماءِ لَیُصلُّون عَلی مُعلِّمِ النّاسَ الخیرَ؛ فضیلت و برتری مقام عالم بر عابد،همسان با فضیلت و رُجحان مَن (پیغمبر) بر پائین ترین افرادِ مردم است،زیرا خداوند و فرشتگان و ساکنان آسمان و زمین حتی مورچگان در لانهْ خود و ماهیان دریا در میان آب بر عالِم و دانشمندی که معلم مردم است و آنان را به خیر و سعادت رهنمون می باشد, درود می فرستند.»

در شرف و فضیلت علما همین بس که پیامبر(صلی الله علیه و آله) آنان را خلفا و جانشینان خویش برشمرده،آن جا که می فرماید:

«رَحِمَ اللهُ خُلفائی،فَقِیلَ یا رَسُولَ اللهِ وَمَن خُلفائُکَ؟ قالَ:الّذینَ یُحیوُنَ سُنّتی ویُعَلّمونَها عِبادَ اللهِ؛ خداوند جانشینانِ مرا مشمول لطف و مرحمت خود قرار بدهد.-

ص:24

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که این جمله را در میان جمعی از یاران خود ایراد فرمود-آنان عرض کردند:جانشینان شما چگونه مردمی هستند؟ فرمود:کسانی هستند که سنّت و روش مرا احیا نموده و آن را به بندگان خدا تعلیم می دهند.»

این احادیث نمونه ای از روایاتی فراوان است که راجع به ارزش علم و علما از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است و ما به منظور رعایت اختصار به ذکر همین مقدار از آنها بسنده نمودیم.

ص:25

ص:26

2-در آداب و وظایف شاگرد

1.ضرورت و لزوم اخلاص و پاک سازی نیّت

نخستین آداب مربوط به شاگرد این است که در طلبِ علم, تنها خدا و طاعت از فرمان او و پیراستن خویش (از رذایل) و ارشادِ بندگانِ خدا به حقایق دین را منظور نهایی خود قرار بدهد.او نباید هدف دیگری را در قصد و نیّت خود راه دهد؛یعنی نباید به دنبال اغراض و هدف های دنیایی و نادرست باشد که برخی از آنها عبارتند از:حب مال،جاه طلبی،نام جویی،برتری جویی نسبت به دیگران.پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

«مَنْ تَعلَّمَ عِلْماً مِمّا یبتَغی بِهِ وَجهَ اللهِ عَزَّوَجلَّ لا یَتَعَلَّمُهُ إلاّ لِیُصِیبَ بِهِ غَرَضاً مِن الدُّنیا لَم یَجِد عَرْفَ الجَنَّهِ؛ اگر کسی در تحصیل علم و دانش-که باید آن را به منظورِ کسبِ رضای خدای عزّوجلّ فراگیرد-جویای هدفی دیگر باشد و بخواهد از طریق علم و دانش فقط به اغراض دنیوی دست یابد،نمی تواند در روز قیامت بوی خوش بهشت را بیابد.»

و نیز از آن حضرت روایت شده که:

«مَنْ طَلَبَ العِلْمَ لأربَعٍ دَخَل النّارَ لیُباهِیَ بِهِ العُلَماءَ او یُمارِیَ بِهِ السُّفهاءَ او لِیَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ اَلَیْهِ او یَأخُذَ بِهِ مِنَ الأُمَراءِ؛ اگر کسی چهار چیز را هدفِ دانش آموختن خود قرار داد،موجباتِ ورود به آتشِ دوزخ برای خویش فراهم می نماید:

1.بر دانشمندان مباهات ورزد؛

2.با سفیهان و نابخردان بستیزد؛

3.توجّه و انظار دیگران را به خود جلب نماید؛

4.از امراء و دولت مردان (مال و ثروتی) أخذ کند».

2.عمل به علم

دومین مسئله ای که شاگرد باید نسبت به آن اهتمام و عنایت داشته باشد این است که همراه با علوم و آگاهی های خویش،به تدریج و گام به گام این آگاهی ها را به کار بندد.

مردی حضور رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد:علم و دانش چیست؟ حضرت فرمود:سکوت.عرض کرد:پس از سکوت؟ فرمود:استماع و شنیدن.گفت:پس از آن؟ فرمود:حفظ و نگاهداری.عرض کرد:پس از حفظ کردن؟ فرمود:عمل کردن بر طبقِ آن.عرض کرد:پس از عمل کردن؟ فرمود:نشر و ترویجِ آن.

3.توکُّل به خدا

از دیگر مسائلی که شاگرد باید نسبت به آن عنایت داشته باشد, عدم اتّکا بر هیچ کس و بر هیچ چیز از آفریده های خداست،بلکه باید زِمامِ امورِ خود را-در زندگانی و رزق و روزی-به خداوند متعال واگذار نماید.پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) فرموده اند:

خداوند متعال به ویژه،عهده دارِ رزق و روزی طالبِ علم و دانشجو می باشد و روزی او را اختصاصاً به طریق خاصّی و متفاوت از دیگران تضمین می کند که سایر مردم مشمول این لطفِ خاصِّ او نیستند.

4.حُسنِ خُلق و فروتنی و کوشش در تکمیل نفس

شاگرد در پای بند بودن به حُسنِ خُلْق-نسبت به سایر مردم-وظیفهْ بیشتر و سنگین تری دارد.از امام صادقَ(علیه السلام) روایت شده است که می فرماید:

جویای علم و دانش باشید و خویشتن را همراهِ آن،با آمیزهْ حلم و بردباری و متانت و وقار بیارایید،متواضع و فروتن باشیدو هم چون دانشمندانِ جَبّار و اشراف مَنِش نباشید.چون طرز و رفتارِ باطل و نابه حقِّ شما،حقِّ شما را از میان می برد.

ص:28

5.عِفّت نفس و عُلُوّ همّت

شاگرد باید دارای عِفّت نفس و عُلُو همّت باشد و از پادشاهان و اهل دنیا فاصله بگیرد،زیرا اگر به خاطر آزمندی و گرایش به دنیا, به ملوک و اهل دنیا بپیوندد،خویشتن را در مَعْرَض سقوط قرار داده و به امانتی که خداوند متعال به دست او سپرده است-یعنی به علم و دانش-خیانت کرده است.

از رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمودند:

«الفُقَهاءُ امَناءُ الرُّسُلِ ما لَمْ یَدْخُلُوا فی الدُّنیا.قیلَ:یا رَسولَ اللهِ:وَ ما دُخُولُهُمْ فی الدُّنیا؟ قالَ:اتّباعُ السُّلطانِ فَاِذا فَعَلُوا فَاحْذَرُوهُمْ عَلَی دینِکُم؛

علما و دانشمندان (تا آن گاه که در ورطهْ دلبستگی و تعلّق خاطر به دنیا غوطه ور نگردند) به عنوان سرسپردگان و امانت داران انبیا و پیامبران و فرستادگان الهی محسوب می گردند.عرض کردند:چه علامت و نشانه ای می تواند نمایانگر ورود علما به دنیا و غوطه ور شدنِ آنها در آن باشد؟ فرمود:پیروی از سلاطین.بدانید اگر دانشمندانی دچار چنین ورطه و سقوطی گردند،نسبت به دین و آیین خویش از آنها برحَذَر باشید و از آنها بهراسید».

6.قیام به و ظایف و شعائر دینی

شاگرد باید در قیام به شعائِر اسلام و عمل به احکام شرع, همواره پای بند و مُراقِب باشد،از قبیل:اقامهْ نمازهای یومیّه در مساجد به صورت جماعت و در ساعات فضیلت آن،سلام و تحیّت گرم نسبت به تمامِ مردم،امر به معروف و نهی از منکر،صبر و تحمّلِ آزار و رنج در طریق امر به معروف و نهی از منکر،دعوت مردم به حقّ و غیره.

7.پرهیز از تأهّل و تشکیل خانواده

شاگرد باید-تا آن زمان که نیاز علمی و تحصیلی خویش را برآورده نساخته باشد-از تأهل و تشکیلِ خانواده خودداری ورزد،زیرا ازدواج،بیشترین عامِل سرگرمی های غیر علمی و بزرگ ترین مانع تحصیلی است.

ابراهیم بن ادهم می گوید:اگر کسی به تمتّع از زنان عادت کند و به مُلاعبه با آنان خوی گیرد،نمی تواند در تحصیلِ علم و دانش کامیاب و رستگار

گردد.

ص:29

8.برحَذَر بودن از معاشرت های نادرست

باید شاگرد از معاشرت با افرادی که او را از مسیر تحصیل و هدفش منحرف و به خود سرگرم می سازد خودداری نماید،چون طَبْع و سِرِشت آدمی حالاتِ معاشرانِ خویش را می رباید و مانند آنان می گردد.

اگر احساس کرد که به یار و رفیقی نیاز دارد،رفیق و همدمی را برای خود انتخاب کند که صالح و شایسته و دیندار و پرهیزکار و باهوش باشد.

9.مُدوامت بر تحرک و کوشش علمی

باید آموختنِ شاگرد, با حرص و وَلَع و اشتیاقِ شدید توأم باشد و در تمام فرصت های ایّامِ تحصیل-اعمَّ از شب و روز و لحظه های مسافرت-خویشتن را برای اندوختن ثروت های معنوی تحتِ مراقبت گرفته و همواره جویای علم باشد.

از یحیی بن ابی کثیر نقل شده است که می گفت:

«لا یُستطاعُ العِلْمُ بِراحَهِ الجَسَدِ؛علم را نمی توان در سایهْ آسایش و تن آسانی به دست آورد.»

3-در آداب و وظایف شاگرد در درس

1.خودداری از مِراء و جِدال و ستیزه جویی در بحث

پرسش هایی که شاگرد مطرح می سازد،نباید به منظور آزار رساندن و وانمود ساختنِ عَجْز و ناتوانی و طعنه زدن به شخصیّت علمی طرف باشد،بلکه باید به منظورِ فراگیری و کسبِ اطّلاع باشد.اگر هدفِ پرسش کننده عبارت از خودنمایی و ستیزه جویی باشد و بخواهد از راه سؤال کردن،غلبه و پیروزی خویش و از کار افتادنِ طرف را به رخِ دیگران بکشد،این روش در جان و دل انسان نیروهای پست و فرومایه و عادات پلیدی را به ثمر می رساند؛عاداتی که خشم خدا را بر می انگیزد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است:

«لا تُمارِ أخاکَ،ولا تُمازِحْهُ،وَلا تَعِدْه مَوْعِداً فَتُخْلِفَهُ؛ با برادر ایمانی خود به جدال و ستیز برنخیزو با او مِزاح و شوخی مکنو وعده ای را که به آن وفا نمی کنی با او در میان نگذار.»

2.رعایت نظافت و پاکیزگی و لزوم آراستنِ ظاهر

شاگرد آن گاه که می خواهد در جلسهْ درس حضور یابد،لازم است همیشه با وضو و پاکیزه از هرگونه کَثافت و آلودگی و پلیدی باشد.بدن و جامهْ خویش را نظیف و خوشبو سازد.منقول است که:«النَّظافَهُ مِنَ الاِیمَانِ؛ نظافت و پاکیزگی نشانهْ ایمان است.»

3.برنامه ریزی ساعات شبانه روزی

شاگرد باید اوقات و فرصت های شبانه روزی خود را طبق برنامهٔ تحصیلی خود تقسیم بندی و طرح ریزی نماید.

بهترین اوقات و فرصت ها برای حفظ کردن،سحرها و ساعات پس از نیمه شب و عالی ترین فرصت برای بحث و گفت وگوهای علمی،ساعات بامدادان و مطلوب ترین موقع برای نوشتن و کتابت،اوقات نیمروز می باشد.

ص:32

4-در آداب و آیین زندگانی شاگرد با استاد

1.بزرگداشت مقام استاد

حضرت علی(علیه السلام) فرموده است:

یکی از حقوق عالِم و دانشمند بر تو این است که زیاده از حدّ،از او پرسش نکنی و دست به دامنِ او نگردی.اگر بر مجلسِ عالم و دانشمند وارد شدی و ملاحظه کردی که گروهی از مردم نزد او به سر می برند،بر همهْ آنها سلام کن و سلام و درودِ ویژهْ خود را به آن عالم و دانشمند تقدیم نما و برای نشستن،جایگاهی را روبه روی او در برابرش انتخاب کن و پشتِ سَرِ او مَنشین.با گوشهْ چشم و چشمک زدن یا با دستِ خود در محضر عالم و در حضور او اشاره مکن.و در مقام ستیز و مخالفت با سخن او پی هم مگو که فلانی چنین گفت:فلانی چنان گفت.از طول مصاحبت و هم نشینی با عالم و دانشمند ملول و دلتنگ مشو.

مَثَل و داستان دانشمند, مَثَلِ خرمابن است که باید در انتظار آن به سر بری تا چه هنگامی رطبی اَز شجرهْ سخنان او بر تو فرو افتد.عالم و دانشمند از نظر اجر و پاداش, از روزه دار و سحرخیز و شب زنده دار و جنگجوی در راه خدا دارای بهرهْ فزون تری است.

2.باید استاد را به عنوان پدر واقعی و روحانی تَلقّی کرد

اساس اندیشه شاگرد باید این باشد که استاد و معلم او, پدر واقعی و روحانی وی است

و خودِ او به منزلهْ فرزند روحانی او است.پدر و فرزندِ روحانی از پدر و فرزندِ جسمانی با ارزش تر و ارجمندترند.

از اسکندر پرسیدند:برای چه به معلّم و استاد خود بیش از پدرت ارج می نهی؟ در پاسخ گفت:معلّم،منشأ و سبب زندگانی جاوید و پایدار من است،ولی پدرِ من مجرای وجود زودگذر و ناپایدار من می باشد.

بر اساس همین نکتهْ اساسی است که یکی از فضلای برجسته می گوید:

مَنْ عَلَّمَ العِلْمَ کانَ خیرَ أبٍ ذاکَ ابُو الرُّوحِ لا ابُو النُطَفِ

آن که علم و دانش را به دیگران می آموزد،بهترین پدر انسان به شمار می آید،چون او پدرِ روحانی و مجرای کمالِ جان و روانِ انسان است؛او پدر نطفه نیست.

3.استاد را باید به عنوان پزشکِ مُعالجِ جان و روان برشمرد

شاگرد و دانشجو باید با این اعتقاد به خویشتن بنگرد که او فردی مبتلا به بیماری نفسانی است و باید معتقد باشد که استاد, پزشکِ درمان بخشِ بیماری او است،زیرا او سعی می کند روح و روانِ شاگرد را به مجرای طبیعی آن بازگرداند.

4.ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش

شاگرد باید با دیده تکریم و احترام به استاد خویش بنگرد و از عیوب او چشم پوشی کند؛زیرا اگر شاگرد با چنین دیدگاهی احترام آمیز به استاد خود بنگرد،می تواند به بهره گیری از استاد و نفوذ و ثباتِ بیان و گفتار او در ذهنش کمک نماید.

یکی از علما آن گاه که روانهْ جلسهْ درس و محضرِ استاد می شد،مقداری صدقه به فقیر می داد و می گفت:خدایا! عیب معلّم و استادم را از نظرم مخفی نگاهدار و برکات علم و دانش او را از من برنگیر.

دانشمند دیگری می گوید:به خاطر هَیْبَت و ابُهَّتِ استاد و احترام به او،برگ های کتاب را با آهستگی و ظرافت خاصّی تَوَرُّق می کردم تا صدای فرو افتادن و خِش خِشِ آنها به گوش استاد نرسد و او را نیازارد.

ص:34

5.تواضع و فروتنی در برابر استاد

شاگرد باید بیشتر از آن مقداری که مأمور به تواضع و فروتنی نسبت به علما و دانشمندان و دیگر اصنافِ مردم است،در برابر استاد خود متواضع و فروتن باشد.او باید در برابر مقام علم و دانش نیز اظهار خاکساری کند تا در سایهْ فروتنی و خاکساری،به علم و معرفت دست یابد.باید او بداند که اظهارِ ذِلَّت و خاکساری در برابرِ استاد, نوعی عزّت و سرفرازی است.رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:

دانش را بیاموزید و به خاطر آن آرامش و متانت و وقار را فراگیرید و در برابر کسی که دانش را از او می آموزید فروتنی و خاکساری کنید.

6.تحمّل جور و تندروی های استاد

باید شاگرد در برابر جور و جفای استاد و تندروی های اخلاقی او خویشتن داری و شکیبایی خود را حفظ کند.اگر شاگرد-از لحاظ اخلاقی-خشم و تندروی از استاد مشاهده نمود،باید خود عذرخواهی را آغاز کند و از او پوزش بطلبد،زیرا اگر شاگرد با چنین گذشتی،تندروی های اخلاقی استاد را پاسخ گوید،می تواند بیش از پیش مهر و مَوَدّت استاد را دربارهْ خویش پایدار نگاه داشته و قلب او را بهتر تسخیر نماید.

شخصی به سفیان بن عیینه گفت:گروهی از مردم سرزمین های مختلف به محضر تو روی می آورند و تو بر آنها خشم می گیری و با این رفتار خود باعث می گردی که آنان از تو دوری جُسته و رهایت سازند.سفیان به این شخص گفت:بنابراین باید آنان نیز مانند تو احمق و نادان باشند که منافع خویش را به خاطر تندروی های اخلاقِی من ترک می گویند.

بدان (أَسعَدَکَ اللهُ فيِ الدّارَينِ) که کلمات عرب بر سه قسم است:اسم و فعل و حرف.اسم مانند رَجُلٌ.فَعل مانند:ضَرَبَ.مانند حرف مِنْ و عَنْ.

اسم بر سه قسم است:ثُلاثی و رُباعی و خُماسی.ثلاثی, سه حرفی را گویند هم چون زَيْدٌ.رباعی, چهارحرفی را گویند هم چون جَعْفَرٌ.خماسی،پنج حرفی را گویند هم چون سَفَرْجَلٌ.

فعل بر دو قسم است:ثلاثی و رباعی.ثلاثی, سه حرفی را گویند هم چون ضَرَبَ.رباعی چهارحرفی, را گویند هم چون دَحْرَجَ.

میزان کلام عرب فاء, عین و لام است.

حرف بر دو قسم است:حرف اصلی و حرف زائد.حرف اصلی آن است که در مقابل فاء, عین و لام باشد؛هم چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ.حرف زائد آن است که در مقابل فاء, عین و لام نباشد هم چون أَكْرَمَ بر وزن أَفْعَلَ.

در ثلاثی سه حرف أصلی وجود دارد:فاء, عین و یک لام.در رباعی چهار حرف اصلی است:فاء, عین و دو لام.در خماسی پنج حرف اصلی وجود دارد:فاء, عین و سه لام.

ثلاثی بر دو قسم است:ثلاثی مجرَّد و ثلاثی مزید.ثلاثی مجرد آن است که بر سه حرف اصلی اش چیزی زیاده نبوَد, هم چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ.ثلاثی مزید آن است که بر سه حرف أصلی اش او چیزی زیاده بوَد, هم چون،أَكْرَمَ بر وزن أَفْعَلَ.

رباعی نیز بر دو قسم است:رباعی مجرد و رباعی مزید.رباعی مجرد آن است که بر چهار حرف اصلی اش چیزی زیاده نبوَد, هم چون دَحْرَجَ بر وزن فَعْلَلَ.رباعی مزید آن است که بر چهار حرف اصلی اش چیزی زیاده بوَد،هم چون تَدَحْرَجَ بر وزن تَفَعْلَلَ.

خماسی نیز بر دو قسم است:خماسی مجرد و خماسی مزید.خماسی مجرد آن است که بر پنج حرف اصلی اش چیزی زیاده نبوَد, هم چون جَحْمَرِشٌ بر وزن فَعْلَلِلٌ.خماسی مزید آن است که بر پنج حرف اصلی اش چیزی زیاده بوَد, هم چون خَنْدَریسٌ بر وزن فَعْلَلِیلٌ.

اقسام اسم و فعل از هفت قسم بیرون نیست:یا صحیح است،یا مُضاعَف،یا مثال،یا أجوَف،یا ناقص،یا لفیف،یا مُلتَوِی.

صحیح آن است که در مقابل فاء, عین و لامِ, اسم یا فعل حرف علّه نبوَد و دو حرفِ از یک جنس نبوَد, هم چون ضَرْبٌ و ضَرَبَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

حرف علّه سه تاست:واوِ الف و یاء است.اگر همزه در مقابل فاء بوَد, مهموز الفاء بوَد هم چون أَبَرَ بر وزن فَعَلَ.و اگر همزه در مقابل عین بوَد, مهموز العین بوَد همچون بَأَرَ بر وزن فَعَلَ و اگر همزه در مقابل لام بوَد, مهموز اللام بوَد همچون بَرَأَ بر وزن فَعَلَ.

مضاعف بر دو قسم است:مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی.مضاعف ثلاثی آن است که در مقابل عین و لامِ اسم یا فعل،دو حرف از یک جنس بوَد, همچون فَرَّ که در اصلش فَرَرَ بوده است بر وزن فَعَلَ.

مضاعف رباعی آن است که در مقابل فاء و لامِ اولی و عین و لامِ ثانی،دو حرف از یک جنس بوَد, هم چون صَرْصَرَ بر وزن فَعْلَلَ.

مثال آن است که در مقابل فاءِ اسم یا فعل حرف علّه بوَد, همچون وَعْدٌ و وَعَدَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

أجوَف آن است که در مقابل عینِ اسم یا فعل حرف علّه بوَد, همچون قَوْلٌ و قَوَلَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

ناقص آن است که در مقابل لامِ اسم یا فعل حرف علّه بوَد, همچون رَمْیٌ و رَمَیَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

ص:38

لفیف آن است که در مقابل عین و لامِ اسم یا فعل حرف علّه بوَد, هم چون قَوْیٌ و قَوِیَ بر وزن فَعْلٌ و فَعِلَ.

مُلتَوِی آن است که در مقابل فاء و لامِ اسم یا فعل حرف علّه بوَد, هم چون وَشْیٌ و وَشَیَ بر وزن فَعْلٌ و فَعَلَ.

اسم بر دو قسم است:اسم جامد و اسم مصدر.اسم جامد آن است که از وی چیزی اشتقاق کرده نشوَد،هم چون رَجُلٌ و فَرَسٌ.اسم مصدر آن است که از وی چیزی اشتقاق کرده شود و در أخیر معنی فارسی او دال و نون باشد و یا تاء و نون باشد هم چون الضَّرْبُ (زدن) و القَتْلُ (کشتن).

عرب از هر مصدری دوازده چیز اشتقاق می کنند:ماضی و مُضارِع،اسم فاعِل و اسم مفعول،جَحد و نَفی،امر و نهی،اسم زمان و اسم مکان،اسم آلت و اسم تفضیل.

«ماضی»زمان گذشته را گویند.«مضارع»زمان آینده را گویند.«اسم فاعل»نامِ کننده را گویند.«اسم مفعول»نامِ کرده شده را گویند.«جَحد»انکار ماضی و«نفی»انکار مستقبل است.امر به معنای فرمودن و«نهی»بازداشتن است.«اسم زمان»نامِ وقتِ کردنِ کاری و«اسم مکان»نام مکان انجام دادن کاری اشت.«اسم آلت»نام آنِ چه کار با وی کنند و«اسم تفضیل»نام بهتر می باشد.ضَرَبَ،یَضْرِبُ،ضَرْباً،فَهُوَ ضَارِبٌو ذاکَ مَضْرُوبٌ،لَم یَضْرِبْ،لا یَضْرِبُ،اِضْرِبْ،لِیَضْرِبْ،لا تَضْرِبْ،مَضْرِبٌ،مِضْرَابٌ،أَضْرَبُ.

ضَرَبَ-زد آن مرد در زمان گذشته،فعل ماضی.

یَضْرِبُ-می زند آن مرد در زمان آینده،فعل مضارع.

ضَرْباً-زدن،مصدر.

فهُوَ ضَاربٌ-یک مرد زننده،اسم فاعل.

وَ ذاکَ مَضرُوبٌ-یک مرد زده شده،اسم مفعول.

لَم یَضْرِبْ-نزد آن مرد در زمان گذشته،فعل جحد.

لا یَضْربُ-نمی زند آن مرد در زمان آینده،فعل نفی.

اضْرِبْ-بزن تو ای مرد،امر حاضر.

لِیَضْرِبْ-بگو تا بزند آن مرد،امر غایب.

ص:39

لا تَضْرِبْ-مزن تو ای مرد،نهی حاضر.

مَضْرِبٌ-وقت زدن و جای زدن،اسم زمان و اسم مکان.

مِضْرابٌ-وسیله زدن،اسم آلت.

أَضْرَبُ-زننده تر،اسم تفضیل.

فعل, حدث است و باید«مُحدِث»داشته باشد.مُحدِث همان فاعل او است.فاعل فعل یا واحد یا تَثنیه یا جمع بوَد و هر یک از اینها, متکلّم یا مخاطب یا غایب بوَد.هم چنین هرکدام از اینها یا مُذَکّر بوَد یا مُؤَنّث.واحد به معنای یکی،تثنیه به معنای دو و جمع به معنای زیاده از دو می باشد.«متکلّم»گوینده سخن را گویند،«مخاطب»کسی است که با وی سخن گویند.«غایب»کسی است که از وی سخن می گویند.مذکر, مرد است و مؤنث, زن.

معلوم فعل ماضی را چهارده مثال است:شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.

از آن شش که غایب را بوَد،سه مذکر را بوَد که عبارتند:

ضَرَبَ-زد آن مرد در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم فعل ماضی.

ضَرَبَا-زدند ایشان (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین معلوم فعل ماضی.

ضَرَبُوا-زدند ایشان (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر غائِبین معلوم فعل ماضی.

آن سه که مؤنث هستند, عبارتند از:

ضَرَبَتْ-زد آن زن در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث غائبه معلوم فعل ماضی.

ضَرَبَتَا-زدند ایشان (دو زن) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْنَ-زدند ایشان (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل ماضی.

از آن شش که مخاطب هستند،سه مذکر را بوَد و سه مؤنث را.

آن سه که مذکر هستند, عبارتند از:

ضَرَبْتَ-زدی تو (مرد) در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل ماضی.

ص:40

ضَرَبْتُمَا-زدید شما (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُمْ-زدید شما (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین معلوم فعل ماضی.

آن سه که مؤنث هستند عبارتند از:

ضَرَبْتِ-زدی (تو زن) در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُمَا-زدید شما (دو زن) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْتُنَّ-زدید شما (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل ماضی.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

ضَرَبْتُ-زدم من (مرد یا زن) در زمان گذشته, صیغهْ واحد متکلّم معلوم فعل ماضی.

ضَرَبْنَا-زدیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم فعل ماضی.

اگر خواهی که معلوم فعل ماضی را مجهول کنی،ما قبل اخیر را کَسر کن و هر مُتحَرِّکی که پیش از ما قبل آخر است،او را ضَمّ کن تا ضَرَبَ تبدیل به ضُرِبَ شوَد.

مجهول فعل ماضی را نیز چهارده مثال است.شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.از آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

ضُرِبَ-زده شد آن مرد در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر غایب مجهول فعلَ ماضی.

ضُرِبَا-زده شدند ایشان (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول فعل ماضی.

ضُرِبُوا-زده شدند ایشان (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر غائبِین مجهول فعل ماضی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

ضُرِبَتْ-زده شد آن زن در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث غائبه مجهول فعلَ ماضی.

ص:41

ضُرِبَتَا-زده شدند ایشان (دو زن) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْنَ-زده شدند ایشان (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل ماضی.

از آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

ضُرِبْتَ-زده شدی تو (مرد) در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمَا-زده شدید شما (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطَبَین مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمْ-زده شدید شما همهْ مردان در زمان گذشته صیغهْ جمع مذکر مخاطَبِین مجهول فعل ماضی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

ضُرِبْتِ-زده شدی تو (زن) در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمَا-زده شدید شما (دو زن) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطَبَتَین مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْتُمْ-زده شدید شما (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل ماضی.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

ضُرِبْتُ-زده شدم من (مرد یا زن) در زمان گذشته, صیغهْ واحد متکلّم مجهول فعل ماضی.

ضُرِبْنَا-زده شدیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول فعل ماضی.

معلوم فعل مضارع را نیز چهارده مثال است.شش غائب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.از آن شش که غایب اند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

يَضْرِبُ-می زند وی (مرد) در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم فعل مضارع.

يَضْرِبَانِ-می زنند ایشان (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر غایبَین معلوم فعل مضارع.

يَضْرِبُونَ-می زنند ایشان (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر غایبِین معلوم فعل مضارع.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

تَضْرِبُ-می زند وی (زن) در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ-می زنند ایشان (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث غایبَتَین معلوم فعل مضارع.

يَضْرِبْنَ-می زنند ایشان (همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث غایبات معلوم فعل مضارع.

از آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند عبارتند از:

تَضْرِبُ-می زنی تو (مرد) در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ-می زنید شما (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبُونَ-می زنید شما (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین معلوم فعل مضارع.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

تَضْرِبِينَ-می زنی تو (زن) در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبَانِ-می زنید شما (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین معلوم فعل مضارع.

تَضْرِبْنَ-می زنید شما (همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل مضارع.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

أَضْرِبُ-می زنم (من مرد یا زن) در زمان آینده, صیغهْ واحد متکلّم معلوم فعل مضارع.

ص:43

نَضْرِبُ-می زنیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم فعل مضارع.

اگر خواهی که معلوم فعل مضارع را مجهول کنی،ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضمّ کن تا یَضْرِبُ تبدیل به یُضْرَبُ شود.

مجهول فعل مضارع را نیز چهارده مثال است:شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر را هستند عبارتند از:

یُضْرَبُ-زده می شود آن مرد در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر غایب مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبَانِ-زده می شوند ایشان (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبُونَ-زده می شوند ایشان (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر غائِبِین مجهول فعل مضارع.

آن سه که مؤنث هستند عبارتند از:

تُضْرَبُ-زده می شود آن زن در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث غائبه مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ-زده می شوند ایشان (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول فعل مضارع.

یُضْرَبْنَ-زده می شوند (ایشان همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل مضارع.

از آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند عبارتند از:

تُضْرَبُ-زده می شوی (تو مرد) در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ-زده می شوید شما (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین مجهول فعل مضارع.

ص:44

تُضْرَبُونَ-زده می شوید شما (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین مجهول فعل مضارع.

آن سه که مؤنث هستند عبارتند از:

تُضْرَبِینَ-زده می شوی تو (زن) در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبَانِ-زده می شوید شما (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین مجهول فعل مضارع.

تُضْرَبْنَ-زده می شوید شما (همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل مضارع.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

أُضْرَبُ-زده می شوم من (مرد یا زن) در زمان آینده, صیغهْ واحد متکلّم مجهول فعل مضارع.

نُضْرَبُ-زده می شویم (ما همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول فعل مضارع.

اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فَاعِلٌ می آید, هم چون ضَارِبٌ و قَاتِلٌ و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع معلوم می آید, با آوردن میم مضمومه به جای حرف مضارعت و به کسر ما قبل أخیر, هم چون،مُکْرِمٌ و مُدَحْرِجٌ.

اسم فاعل بر شش صیغه می آید،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند عبارتند از:

ضَارِبٌ-یک مرد زننده, صیغهْ واحد مذکر اسم فاعل.

ضَارِبَانِ-دو مرد زننده, صیغهْ تثنیه مذکر اسم فاعل.

ضَارِبُونَ-همهْ مردان زننده, صیغهْ جمع مذکر اسم فاعل.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

ضَارِبَةٌ-یک زن زننده،صیغهْ واحده مؤنث اسم فاعل.

ضَارِبَتَانِ-دو زن زننده،صیغهْ تثنیه مؤنث اسم فاعل.

ضَارِبَاتٌ-همهْ زنان زننده،صیغهْ جمع مؤنث اسم فاعل.

ص:45

اسم مفعول از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول می آید،هم چون:مَضْرُوبٌ و مَقْتُولٌو از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول می آید با آوردن میم مضمومه به جای حرف مضارعت و به فتح ما قبل اخیر, هم چون:مُکْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ.

اسم مفعول بر شش صیغه می آید:سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

مَضْرُوبٌ-یک مرد زده شده, صیغهْ واحد مذکر اسم مفعول.

مَضْرُوبَانِ-دو مرد زده شده, صیغهْ تثنیه مذکر اسم مفعول.

مَضْرُوبُونَ-همهْ مردان زده شده, صیغهْ جمع مذکر اسم مفعول.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

مَضْرُوبَهٌ-یک زن زده شده, صیغهْ واحده مؤنث اسم مفعول.

مَضْرُوبَتَانِ-دو زن زده شده،صیغهْ تثنیه مؤنث اسم مفعول.

مَضْرُوبَاتٌ-همهْ زنان زده شده،صیغهْ جمع مؤنث اسم مفعول.

معلوم فعل جَحد را نیز چهارده مثال است:شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.از آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لَمْ یَضْرِبْ-نزَد آن مرد در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم فعل جحد.

لَمْ یَضْرِبَا-نزَدند ایشان (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین معلوم فعل جحد.

لَمْ یَضْرِبُوا-نزَدند ایشان (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر غائبِین معلوم فعل جحد.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لَمْ تَضْرِبْ-نزَد آن زن در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل جحد.

لَمْ تَضْرِبَا-نزَدند ایشان (دو زن) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین معلوم فعل جحد.

لَمْ یَضْرِبْنَ-نزَدند ایشان (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل جحد.

ص:46

از آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لَمْ تَضْرِبْ-نزَدی تو (مرد) در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل جحد.

لَمْ تَضْرِبَا-نزَدید شما (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین معلوم فعل جحد.

لَمْ تَضْرِبُوا-نزَدید شما (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین معلوم فعل جحد.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لَمْ تَضْرِبِی-نزَدی تو (زن) در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل جحد.

لَمْ تَضْرِبَا-نزَدید شما (دو زن) در زمان گذشته صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین معلوم فعل جحد.

لَمْ تَضْرِبْنَ-نزَدید شما (همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل جحد.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لَمْ أَضْرِبْ-نزَدم من مرد یا زن در زمان گذشته, صیغهْ واحد متکلّم معلوم فعل جحد.

لَمْ نَضْرِبْ-نزَدیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان گذشته, صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم فعل جحد.

اگر خواهی که معلوم فعل جحد را مجهول کنی،ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضمّ کن تا لَمْ یَضْرِبْ تبدیل به لَمْ یُضْرَبْ شود.

مجهول فعل جحد را نیز چهارده مثال است:شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.از آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لَمْ يُضْرَبْ-زده نشد آن مرد در زمان گذشته, صيغهْ واحد مذكر غائب مجهول فعل جحد.

ص:47

لَمْ یُضْرَبَا-زده نشدند ایشان (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول فعل جحد.

لَمْ یُضْرَبُوا-زده نشدند ایشان (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر غائبِین مجهول فعل جحد.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لَمْ تُضْرَبْ-زده نشد وی زن در زمان گذشته, صیغهْ واحده مؤنث غایبه مجهول فعل جحد.

لَمْ تُضْرَبَا-زده نشدند ایشان دو زن در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول فعل جحد.

لَمْ یُضْرَبْنَ-زده نشدند ایشان همهْ زنان در زمان گذشته, صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل جحد.

از آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لَمْ تُضْرَبْ-زده نشدی تو (مرد) در زمان گذشته, صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل جحد.

لَمْ تُضْرَبَا-زده نشدید شما (دو مرد) در زمان گذشته, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین مجهول فعل جحد.

لَمْ تُضْرَبُوا-زده نشدید شما (همهْ مردان) در زمان گذشته, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین مجهول فعل جحد.

آن سه که مؤنث هستند عبارتند از:

لَمْ تُضْرَبِی-زده نشدی تو (زن) در زمان گذشته،صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل جحد.

لَمْ تُضْرَبَا-زده نشدید شما (دو زن) در زمان گذشته،صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین مجهول فعل جحد.

لَمْ تُضْرَبْنَ-زده نشديد شما (همهْ زنان) در زمان گذشته،صيغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل جحد.

ص:48

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لَمْ أُضْرَبْ-زده نشدم من (مرد یا زن) در زمان گذشته،صیغهْ واحد متکلّم مجهول فعل جحد.

لَمْ نُضْرَبْ-زده نشدیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان گذشته،صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول فعل جحد.

معلوم فعل نَفی را نیز چهارده مثال است.شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا یَضْرِبُ-نمی زند آن مرد در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم فعل نَفی.

لا یَضْرِبَانِ-نمی زنند ایشان (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین معلوم فعل نَفی.

لا یَضْرِبُونَ-نمی زنند ایشان (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر غائبِین معلوم فعل نَفی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تَضْرِبُ-نمی زند آن زن در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث غایبه معلوم فعل نَفی.

لا تَضْرِبَانِ-نمی زنند ایشان (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین معلوم فعل نَفی.

لا یَضْرِبْنَ-نمی زنند ایشان (همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل نَفی.

آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر را هستند عبارتند از:

لا تَضْرِبُ-نمی زنی تو (مرد) در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نَفی.

لا تَضْرِبَانِ-نمی زنید شما (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین معلوم فعل نَفی.

لا تَضْرِبُونَ-نمی زنید شما (همهْ مردان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین معلوم فعل نَفی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تَضْرِبِینَ-نمی زنی تو (زن) در زمان آینده, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل نَفی.

لا تَضْرِبَانِ-نمی زنید شما (دو زن) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین معلوم فعل نَفی.

لا تَضْرِبْنَ-نمی زنید شما (همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نَفی.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لا أَضْرِبُ-نمی زنم من (مرد یا زن) در زمان آینده, صیغهْ واحد متکلّم معلوم فعل نَفی.

لا نَضْرِبُ-نمی زنیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم فعل نَفی.

اگر خواهی که معلوم فعل نفی را مجهول کنی،ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضمّ کن تا لا یَضْرِبُ تبدیل به لا یُضْرَبُ شود.

مجهول فعل نفی را نیز چهارده مثال است.شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا یُضْرَبُ-زده نمی شود آن مرد در زمان آینده, صیغهْ واحد مذکر غایب مجهول فعل نَفی.

لا یُضْرَبَانِ-زده نمی شوند ایشان (دو مرد) در زمان آینده, صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول فعل نَفی.

لا یُضْرَبُونَ-زده نمی شوند ایشان (همهْ مردان) در زمان آینده،صیغهْ جمع مذکر غائبِین مجهول فعل نَفی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبُ-زده نمی شود آن زن در زمان آینده،صیغهْ واحده مؤنث غایبه مجهول فعل نَفی.

ص:50

لا تُضْرَبَانِ-زده نمی شوند ایشان (دو زن) در زمان آینده،صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول فعل نَفی.

لا یُضْرَبْنَ-زده نمی شوند ایشان (همهْ زنان) در زمان آینده،صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل نَفی.

آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبُ-زده نمی شوی تو (مرد) در زمان آینده،صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نَفی.

لا تُضْرَبَانِ-زده نمی شوید شما (دو مرد) در زمان آینده،صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین مجهول فعل نَفی.

لا تُضْرَبُونَ-زده نمی شوید شما (همهْ مردان) در زمان آینده،صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین مجهول فعل نَفی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبِینَ-زده نمی شوی تو (زن) در زمان آینده،صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل نَفی.

لا تُضْرَبَانِ-زده نمی شوید شما (دو زن) در زمان آینده،صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین مجهول فعل نَفی.

لا تُضْرَبْنَ-زده نمی شوید شما (همهْ زنان) در زمان آینده،صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل نَفی.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لا أُضْرَبُ-زده نمی شوم من (مرد یا زن) در زمان آینده،صیغهْ واحد متکلّم مجهول فعل نَفی.

لا نُضْرَبُ-زده نمی شویم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان) در زمان آینده, صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول فعل نَفی.

أمر بر دو قسم است:امر بی لام و امر با لام.

ص:51

امر بی لام را از شش صیغهْ فعل مضارع مخاطب معلوم می گیرند به دو طریق(عمل):

عمل اول آن که:نظر بر اخیر کلمه می کنند.اگر اخیر کلمه, صحیح باشد،آن ساکن می کنند هم چون اضْرِبْ و اعْلَمْ.و اگر ما قبل اخیر, معتلّ ساکن باشد،آن را می اندازند هم چون قُلْ و بِعْ.و اگر أخیر کلمه, مُدغَم باشد،آن را به حال خود وامی گذارند.و اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضمّ عین باشد،در اخیرش چهار وجه رواست:ضمّ و فتح و کسر و تسکین بعد از فکّ ادغام.مثل شُدُّ،شُدَّ،شُدِّ،اُشْدُدْ.اگر صیغه از غیر باب یَفْعُلُ به ضمّ عین باشد،در اخیرش سه وجه رواست:فتح و کسر و تسکین بعد از فکّ ادغام, مثل فِرَّ،فِرِّ،اِفْرِرْ.اگر هم اخیر کلمه, معتلّ ساکن باشد،او را می اندازند, مثل ارْمِ و ادْعُ و اخْشَ.

عمل دوم آن که:تا وقتی حرف مضارعت است،آن را می اندازند.(سپس) نظر به بعد از حرف مضارعت می کنند.اگر متحرّک باشد،امر تمام می شود هم چون قُلْ و بِعْ.و اگر ساکن باشد،نظر به عینِ بابش می کنند.اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضمّ عین باشد،بر اوّلش همزه ه وصلیه مضمومه را می آورند, مثل انْصُرْ و اقْتلْ.و اگر صیغه از باب یَفْعُلُ به ضمّ عین نباشد،بر اوّلش همزه ه وصلیهْ مکسوره را می آورند.هم چون اضْرِبْ و اعْلَمْ.و اگر صیغه از باب أَفْعَلَ یُفْعِلُ باشد،بر اوّلش همزه ه مفتوحهْ ساقطه را می آورند, خواه بعد از حرف مضارعت, متحرّک باشد،خواه ساکن.در هر دو صورت امر تمام می شود, مثل أَکْرِمْ و أَقِمْ.

أمر بی لام بر شش صیغه می آید:سه مذکر را بوَد و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

اضْرِبْ-بزن تو مرد, صیغهْ واحد مذکر امر بی لام.

اضْرِبَا-بزنید شما دو مرد, صیغهْ تثنیه مذکر امر بی لام.

اضْرِبُوا-بزنید شما همهْ مردان, صیغهْ جمع مذکر امر بی لام.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

اضْرِبِی-بزن تو زن, صیغهْ واحده مؤنث امر بی لام.

اضْرِبَا-بزنید شما دو زن, صیغهْ تثنیه مؤنث امر بی لام.

اضْرِبْنَ-بزنید شما, همهْ زنان صیغهْ جمع مؤنث امر بی لام.

ص:52

أمر با لام را از شش صیغهْ فعل مضارع غائب معلوم و از دو متکلّم می گیرند.به این صورت عمل اوّل که بر اوّل فعل مضارع لام مکسوره می آورند, مثل لِیَضْرِبْ و لِیَعْلَمْ.

معلوم أمر با لام بر هشت صیغه می آید:شش غایب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لِیَضْرِبْ-گو تا بزند آن مرد, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبَا-گو تا بزنند ایشان (دو مرد), صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبُوا-گو تا بزنند ایشان, (همهْ مردان) صیغهْ جمع مذکر غائبِین معلوم أمر با لام.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لِتَضْرِبْ-گو تا بزند آن زن, صیغهْ واحده مؤنث غایبه معلوم امر با لام.

لِتَضْرِبَا-گو تا بزنند ایشان (دو زن), صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین معلوم امر با لام.

لِیَضْرِبْنَ-گو تا بزنند ایشان (همهْ زنان), صیغهْ جمع مؤنث غائبات معلوم امر با لام.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لِأَضْرِبْ-گو تا بزنم من (مرد یا زن), صیغهْ واحد متکلّم معلوم امر با لام.

لِنَضْرِبْ-گو تا بزنیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان), صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم امر با لام.

اگر خواهی که معلوم امر با لام را مجهول کنی،ما قبل أخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضمّ کن تا لِیَضْرِبْ تبدیل به لِیُضْرَبْ شود.

مجهول امر با لام را نیز چهارده مثال است:شش غایب و شش مخاطب و دو حکایت نفس را بوَد.و شش مخاطب را تقدیم می کنند بر شش غایب.آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لِتُضْرَبْ-گو تا زده شوی تو مرد, صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا-گو تا زده شوید شما دو مرد, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبُوا-گو تا زده شوید شما همهْ مردان, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین مجهول امر با لام.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لِتُضْرَبِی-گو تا زده شوی تو زن, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا-گو تا زده شوید شما دو زن, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبْنَ-گو تا زده شوید شما همهْ زنان, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول امر با لام.

آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لِیُضْرَبْ-گو تا زده شود آن مرد, صیغهْ واحد مذکر غایب مجهول امر با لام.

لِیُضْرَبَا-گو تا زده شوند ایشان (دو مرد), صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول امر با لام.

لِیُضْرَبُوا-گو تا زده شوند ایشان (همهْ مردان), صیغهْ جمع مذکر غائبِین مجهول امر با لام.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لِتُضْرَبْ-گو تا زده شود آن زن, صیغهْ واحده مؤنث غائبه مجهول امر با لام.

لِتُضْرَبَا-گو تا زده شوند ایشان (دو زن), صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول امر با لام.

لِیُضْرَبْنَ-گو تا زده شوند ایشان (همهْ زنان), صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول امر با لام.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لِأُضْرَبْ-گو تا زده شوم من (مرد یا زن), صیغهْ واحد متکلّم مجهول امر با لام.

لِنُضْرَبْ-گو تا زده شویم ما (همهْ مردان یا همهْ زنان), صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول امر با لام.

معلوم فعل نَهی را نیز چهارده مثال است:شش مخاطب و شش غایب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا تَضْرِبْ-مزَن تو مرد, صیغهْ واحد مذکر مخاطب معلوم فعل نَهی.

لا تَضْرِبَا-مزَنید شما دو مرد, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین معلوم فعل نَهی.

لا تَضْرِبُوا-مزَنید شما همهْ مردان, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین معلوم فعل نَهی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تَضْرِبِی-مزَن تو زن, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه معلوم فعل نَهی.

لا تَضْرِبَا-مزَنید شما دو زن, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین معلوم فعل نَهی.

لا تَضْرِبْنَ-مزَنید شما همهْ زنان, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات معلوم فعل نَهی.

آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.آن سه مذکر هستند،عبارتند از:

لا یَضْرِبْ-مزَند آن مرد, صیغهْ واحد مذکر غایب معلوم فعل نَهی.

لا یَضْرِبَا-مزَنند ایشان (دو مرد), صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین معلوم فعل نَهی.

لا یَضْرِبُوا-مزَنند ایشان (همهْ مردان), صیغهْ جمع مذکر غائِبِین معلوم فعل نَهی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تَضْرِبْ-مزَند آن زن, صیغهْ واحده مؤنث غائبه معلوم فعل نَهی.

لا تَضْرِبَا-مزَنند ایشان (دو زن), صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین معلوم فعل نَهی.

لا یَضْرِبْنَ-مزَنند ایشان (همهْ زنان), صیغهْ جمع مؤنث غائبات معلوم فعل نَهی.

آن دو که حکایت نفس هستند،عبارتند از:

لا أَضْرِبْ-مزَنم من (مرد یا زن), صیغهْ واحد متکلّم معلوم فعل نَهی.

لا نَضْرِبْ-مزَنیم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان), صیغهْ متکلّم مع الغیر معلوم فعل نَهی.

اگر خواهی که معلوم فعل نَهی را مجهول کنی،ما قبل اخیر را فتح کن و حرف مضارعت را ضمّ کن تا لا تَضْرِبْ تبدیل به لا تُضْرَبْ شود.

مجهول فعل نَهی را نیز چهارده مثال است:شش مخاطب و شش غایب و دو حکایت نفس را بوَد.آن شش که مخاطبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبْ-زده نشوی تو مرد, صیغهْ واحد مذکر مخاطب مجهول فعل نَهی.

لا تُضْرَبَا-زده نشوید شما دو مرد, صیغهْ تثنیه مذکر مخاطبَین مجهول فعل نَهی.

لا تُضْرَبُوا-زده نشوید شما همهْ مردان, صیغهْ جمع مذکر مخاطبِین مجهول فعل نَهی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبِی-زده نشوی تو زن, صیغهْ واحده مؤنث مخاطبه مجهول فعل نَهی.

لا تُضْرَبَا-زده نشوید شما دو زن, صیغهْ تثنیه مؤنث مخاطبَتَین مجهول فعل نَهی.

لا تُضْرَبْنَ-زده نشوید شما همهْ زنان, صیغهْ جمع مؤنث مخاطبات مجهول فعل نَهی.

آن شش که غایبند،سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

لا یُضْرَبْ-زده مشود آن مرد, صیغهْ واحد مذکر غایب مجهول فعل نَهی.

لا یُضْرَبَا-زده مشوند ایشان (دو مرد), صیغهْ تثنیه مذکر غائبَین مجهول فعل نَهی.

لا یُضْرَبُوا-زده مشوند ایشان (همهْ مردان), صیغهْ جمع مذکر غائبِین مجهول فعل نَهی.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

لا تُضْرَبْ-زده مشود آن زن, صیغهْ واحده مؤنث غایبه مجهول فعل نَهی.

لا تُضْرَبَا-زده مشوند ایشان (دو زن), صیغهْ تثنیه مؤنث غائبَتَین مجهول فعل نَهی.

لا یُضْرَبْنَ-زده مشوند ایشان (همهْ زنان), صیغهْ جمع مؤنث غائبات مجهول فعل نَهی.

آن دو که حکایت نفس هستتند،عبارتند از:

لا أُضْرَبْ-زده مشوم من (مرد یا زن), صیغهْ واحد متکلّم مجهول فعل نَهی.

لا نُضْرَبْ-زده مشویم ما (همهْ مردان و یا همهْ زنان)،صیغهْ متکلّم مع الغیر مجهول فعل نَهی.

اسم زمان و اسم مکان از ثلاثی مجرّد و از باب یَفْعِلُ به کسر عین و از مثال مطلقاً بر وزن مَفْعِلٌ به کسر عین می آید, هم چون مَضْرِبٌ و مَوْعِدٌ.از غیر باب یَفْعِلُ به کسر عین و از ناقص مطلقاً بر وزن مَفْعَلٌ به فتح عین می آید, هم چون مَقْتَلٌ و مَرْمَیٌ.از غیر ثلاثی مجرّد نیز بر وزن اسم مفعول می آید, هم چون مُکْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ.

اسم زمان و اسم مکان بر سه صیغه می آید:

مَضْرِبٌ-یک جای زدن و یک وقت زدن, صیغهْ واحد اسم زمان و اسم مکان.

مَضْرِبَانِ-دو جای زدن و دو وقت زدن, صیغهْ تثنیه اسم زمان و اسم مکان.

مَضَارِبُ-همهْ جا های زدن و همهْ وقت های زدن, صیغهْ جمع اسم زمان و اسم مکان.

مصدر میمی از ثلاثی مجرّد بر وزن مَفعَلٌ به فتح عین می آید, هم چون مَنْصَرٌ و مَعْلَمٌ و مَضْرَبٌ.و از غیر ثلاثی مجرّد مشترک می آید به اسم مفعول, هم چون مُکْرَمٌ و مُدَحْرَجٌ و مُتَدَحْرَجٌ.

اسم آلت از ثلاثی مجرّد بر وزن مِفْعَلٌ و مِفْعَالٌ و مِفْعَلَهٌ می آید, هم چون مِسْطَرٌ و مِفْتَاحٌ و مِکْنَسَهٌ.

اسم آلت بر سه صیغه می آید:

مِضْرَابٌ-یک آلت زدن, صیغهْ واحد اسم آلت.

مِضْرَابَانِ-دو آلت زدن, صیغهْ تثنیه اسم آلت.

مَضَارِبُ-همهْ آلت های زدن, صیغهْ جمع اسم آلت.

ص:56

اسم تفضیل بر شش صیغه می آید.سه مذکر و سه مؤنث را بوَد.

آن سه که مذکر هستند،عبارتند از:

أَضْرَبُ-یک مرد زننده تر, صیغهْ واحد مذکر اسم تفضیل.

أَضْرَبَانِ-دو مرد زننده تر, صیغهْ تثنیه مذکر اسم تفضیل.

أَضْرَبُونَ-همهْ مردان زننده تر, صیغهْ جمع مذکر اسم تفضیل.

آن سه که مؤنث هستند،عبارتند از:

ضُرْبَی-یک زن زننده تر،صیغهْ واحده مؤنث اسم تفضیل.

ضُرْبَیانِ-دو زن زننده تر،صیغهْ تثنیه مؤنث اسم تفضیل.

ضُرْبَیَاتٌ-همهْ زنان زننده تر،صیغهْ جمع مؤنث اسم تفضیل.

ص:57

ص:58

بخش دوم: صرف آسان

اشاره

ص:59

ص:60

درس اول:علم صرف

علم صرف به ما می آموزد که چگونه از یک کلمه, کلمه های گوناگون بسازیم تا معانی مختلف به دست آوریم.برای مثال از کلمهْ«عِلْمٌ»(دانستن) با استفاده از قاعده های صرفی می توانیم کلمه های:عَلِمَ (دانست)،یَعْلَمُ (می داند)،اِعْلَمْ (بدان)،عالِمٌ (دانا)،مَعْلومٌ (دانسته شده) و...را به دست آوریم.

علم صرف با کلمات سروکار است.

کلمه و اقسام آن

کلمه از حروف الفبا به وجود می آید و بر سه قسم است:

1.اسم: کلمه ای است که برای نام شخص ها،حیوان ها،اشیاء و صفت ها می آید, مثل:مُحَمَّدٌ،فَرَسٌ،دَفْتَرٌ،جَمِیلٌ.

2.فعل: کلمه ای است که برای انجام کاری یا به وجود آمدن حالتی در یکی از سه زمان (گذشته،حاضر،آینده) می آید, مثل:قَرَأَ،یَقْرَأُ،إقْرَأ.

3.حرف: کلمه ای است که به تنهایی معنای مستقلی ندارد, مثل:عَلَی،مِنْ،فِی.

ص:62

درس دوّم:جامد و مشتق

کلمه ها یا جامد هستند یا مشتق:

جامد: کلمه ای است که از کلمهْ دیگر گرفته نشده باشد, مثل:فَرَسٌ وعِلْمٌ.

مشتق: کلمه ای است که از کلمهْ دیگر گرفته شده باشد, مثل عالِمٌ وعَلِمَ که هر دو از عِلْمٌ گرفته شده اند.در این جا (ع،ل،م) را اصلِ کلمه می نامند و عالِمٌ،عَلِمَ،عِلْمٌ و...را کلماتِ«هم جِنس»می گویند.

حرف های اصلی و زائد

گفته بودیم که کلمه ها از حرف ها به وجود می آید.بعضی از حرف های کلمه«اصلی»هستندو بعضی از آنها«زائد».

حرف اصلی: آن است که در تمام کلماتِ هم جنس آورده شود.

حرف زائد: آن است که در بعضی از کلمات آورده و در بعضی دیگر آورده نشود.مثلاً در کلمه های:عِلْمٌ،عالِمٌ،مَعْلومٌ و....حرف های«ع ل م»اصلی و بقیه زائدند .

ص:63

ص:64

درس سوّم:بناء کلمات

*کلمهْ عربی شش بناء دارد،زیرا حرف های اصلی آن یا سه تاست که آن را «ثُلاثی» می گویند،یا چهارتاست که آن را «رُباعی» می گویندو یا پنج تاست که آن را «خُماسی» می گویند.

ثلاثی و رباعی و خماسی یا مجرّد هستند یا مزید .اگر در حرف های آن حرف زائد نباشد آن را«مجرّد»می گویند و اگر در حرف های آن حرف زائد باشد آن را«مزید»می نامند.

1.ثلاثی مجرّد،مثل:عَلِمَ،قَلَمٌ

2.ثلاثی مزید،مثل:اَعْلَمَ،أقلامٌ

3.رباعی مجرّد،مثل:دَحْرَجَ،جَعْفرٌ

4.رباعی مزید،مثل:تَدَحْرَجَ،جَعافِرُ

5.خماسی مجرّد،مثل:سَفَرْجَلٌ

6.خماسی مزید،مثل:خَنْدَرِیسٌ

وزن

برای این که حرف های اصلی کلمه از حرف های زائد جدا کرده شود،(ف-ع-ل)

ص:65

را به عنوان میزان (ترازو) به جای حرف های اصلی می گذارند.مثلاً:کَتَبَ بر وزن فَعَلَ،عَلِمَ بر وزن فَعِلَ.اگر حرف های اصلی کلمه از سه تا بیشتر باشد، لام الفعل تکرار می شود, مثل:دِرْهَمٌ بر وزن فِعْلَلٌ و سَفَرْجَلٌ بر وزن فَعَلْلَلٌ.

در کلمه،آن حرفی را که در برابر«ف»است فاءُ الفعل و آن حرفی را که در برابر«ع»است عینُ الفعل و آن حرفی که در برابر«ل»است لامُ الفعل می نامند.مثلاً:در عَلِمَ«ع»فاء الفعل،«ل»عین الفعلو«م»لام الفعل است.

درس چهارم:صحیح،مُعتَلّ ،مهموز،مُضاعَف،سالِم،صحیح

در زبان عربی حرف های«واو»«الف»و«یاء»را حرف های علّه می نامند.کلمه ای را که هیچ کدام از حرف های اصلی آن حرف علّه نباشد صحیح می گویند.

صحیح یا سالم است و یا مهموز (که در ذیل تعریفِ هر دو خواهد آمد).

مُعتَلّ

کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف عله باشد،مُعتلّ می نامند, مثل:قَوْلٌ،وَعْدٌ،قَوِیَ.

مُعتلّ هفت قسم است:

1.معتل الفاء که آن را مثال گویند, مثل:یُسْرٌ و وَعدٌ.

2.معتل العین که آن را اجوَف گویند،مثل:خَافَ وبَیْعٌ.

3.معتل اللام که آن را ناقص گویند،مثل:دَعْوٌ و رَمی.

4.معتل الفاء و اللام که آن را لفیف مفروق گویند،مثل:وَفیو وحْیٌ.

5.معتل العین واللام که آن را لفیف مقرون گویند،مثل:لَوی وَحَیٌّ.

6.معتل الفاء والعین که آن را نیز لفیف مقرون گویند،مثل:وَیْلٌ.

7.معتل الفاء والعین واللام،مثل:«واو»و«یاء»که در اصل«وَوَو»و«یَیَی»بوده است.

مهموز

کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد،«مهموز»می گویند.مهموز بر سه قسم است:

1.مهموز الفاء،مثل:أمَرَ.

2.مهموز العین،مثل:سَألَ.

3.مهموز اللام،مثل:بَرَأ.

مضاعف

کلمه ای را که عین الفعل و لام الفعل آن از یک جنس باشد،یا فاء الفعل و عین الفعل آن از یک جنس باشد،«مضاعف»می گویند, مثل:مَدَّ،حَجَّ،بَبْرٌ.

در رباعی نیز کلمه ای را که فاء الفعل و لام الفعل اوّلی آن و نیز عین الفعل و لام الفعل ثانی آن،از یک جنس باشند،«مضاف»می گویند, مثل:زَلزَلَ و سَلْسَلَ بر وزن فَعْلَلَ.

سالِم

کلمه ای را ه نه مُعتلّ باشد و نه مهموز و نه مضاعف،«سالم»می نامند،مثل:ضَرَبَ و رَجُلٌ.

درس پنجم:فعل

فعل: کلمه ای است که بر انجام کاری یا به وجود آمدن حالتی در یکی از سه زمان (گذشته،حال،آینده) دلالت می کند.انجام کار،مثل:ضَرَبَ (زد) و به وجود آمدن حالت مثل:حَسُنَ (نیکو شد).

فعل بر سه قسم است:ماضی،مضارع،امر:

1.فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کار یا به وجود آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می کند, مثل:ضَرَبَ وحَسُنَ.

2.فعل مضارع: فعلی است که بر انجام کار یا به وجود آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند, مثل یَضْرِبُ (می زند یا خواهد زد)،یَحْسُنُ (نیکو می شود یا نیکو خواهد شد).

3.فعل امر :فعلی است که بر طلبِ ایجادِ کار یا حالتی دلالت نماید, مثل:اِضْرِبْ (بزن).

مصدر

مصدر - کلمه ای است که فعل از آن گرفته می شود, مثل:خُروجٌ (خارج شدن) که از آن خَرَج،یَخرُجُ،أُخْرُجْ گرفته می شود؛به این طریق که ابتدا،فعل ماضی از مصدر گرفته می شود و سپس،مضارع از ماضی و امر از مضارع.

مصدر ماضی مضارع امر

ص:70

درس ششم:فاعل و مفعول

هر فعلی نیاز به کننده ای دارد که آن را«فاعل»می گویند.مثلاً:در ضَرَب زیْدٌ (زید زد)،زید, فاعل و انجام دهندهْ فعلِ زدن است.

بعضی از فعل ها علاوه بر فاعل,«مفعول»(کرده شده) هم می خواهند.مفعول آن است که فعل بر او انجام شده باشد.مثلاً در ضَرَبَ زیدٌ بَکْراً (زید بکر را زد)،بَکر مفعول است،زیرا فعلِ زدن بر او انجام گرفته است.

معلوم و مجهول

فعل یا معلوم است یا مجهول.

معلوم آن است که فاعلش ذکر شده باشد،مثل:ضَرَبَ زیدٌ بکراً.

مجهول آن است که فاعلش ذکر نشود،بلکه فقط مفعولش آورده شود،مثل:ضُرِبَ زیدٌ (زید زده شد).در این جا معفول را «نائب فاعل» می گویند.

فعلِ مجهول از معلوم گرفته می شود.

لازم و متعدّی

بعضی از فعل های عربی لازمند و بعضی متعدّی.

ص:71

لازم فعلی است که بر خودِ فاعل انجام می شود،مثل:جَلَسَ مُحَمَّدٌ (محمد نشست).

متعدّی فعلی است که فاعل آن را بر مفعول انجام می دهد, مثل ضَرَبَ عَلِیٌّ حَسَناً (علی حسن را زد).

برای تشخیص آسان لازم و متعدّی از یک دیگر, می شود از این راه استفاده کرد:فعلی که یکی از این دو سؤال, (چه کسی را؟) یا (چه چیزی را؟) را برای ما ایجاد کند, متعدّی می باشد.مثلاً:وقتی کسی به ما بگوید:ضَرَبَ زَیْدٌ (زید زد) و سکوت بکند،از او سؤال خواهیم کرد که (چه کسی را زدی؟)،ولی اگر فعلی یکی از این دو سؤال را برای ما ایجاد نکند،لازم است.مثلاً:کسی به ما بگوید حَسُنَ زَیدٌ (زید نیکو شد) و سکوت کند،دیگر از او سؤالی نخواهیم کرد.

صیغه های فعل

فاعل یا نائب فاعل:یا غایب است،یا مخاطب،یا متکلّم.

غایب آن است که از او گویند, مثل ضَرَبَ (وی زد) و یا ضُرِبَ (وی زده شد) و مخاطب, شنونده را گویند, مثل:ضَرَبْتُ (تو زدی) و یا ضُرِبتَ (تو زده شدی) و متکلم, گوینده را گویند, مثل:ضَرَبتُ (من زدم) و ضُرِبتُ (من زده شدم).

غائب یا مخاطب: یا مذکر (مرد) است،یا مؤنث (زن). مذکر, مثل:ضَرَبَ (زد وی مرد)و مؤنث،مثل:ضَرَبَتْ (زد وی زن).

وهم چنین غایب و مخاطب: یا مفرد است،یا مُثنی،یا جمع. مفرَد یکی را گویند مثل ضَرَبَ (یک مرد زد)، مُثنی, دویی را گویند, مثل:ضَرَبَا (زدند دو مرد)و جمع بیش از دو را گویند،مثل:ضرَبوا (زدند آنها مردان).

متکلّم:یا مفرد است،یا غیر مفرد, مثل:ضرَبتُ (زدم من مرد یا زن) و ضَرَبْنا (زدیم ما مردان یا زنان).

هرکدام از این شکل ها را «صیغه» می گویند:مثلاً ضَرَبَ-صیغهْ مفرد مذکر غائب،ضَرَبتا صیغهْ مثنی مؤنث غائب،ضَرَبُوا, صیغهْ جمع مذکر غایب.

ص:72

صیغه های فعل

بدان که هر فعلی 14 صیغه دارد:

ص:73

ص:74

درس هفتم:فعل: یا ثلاثی است یا رباعی و هر یکی از ثلاثی و رباعی،یا مجرد است یا مزید.

فعل: یا ثلاثی است یا رباعی و هر یکی از ثلاثی و رباعی،یا مجرد است یا مزید.هریک از مجرد و مزید نیز یا معلوم است یا مجهول.

معلوم و مجهول هم یا ماضی است یا مضارع یا امر یا جحد یا نفی یا نهی.

برای بهتر فهمیدن این تقسیم بندی به جدول زیر توجه نمایید:

پس به ترتیب از ماضی معلوم ثلاثی مجرد شروع خواهیم کرد:

ص:75

ماضی معلوم

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می شود و بر یکی از این سه وزن می آید:فَعَلَ،فَعِلَ،فَعُلَ مثل ذَهَبَ،عَلِمَ،حَسُنَ.

*صرف صیغه های ماضی معلومِ ثلاثی مجرد به این شکل است:

همین طور است صرفِ صیغه های دو وزن دیگر (فَعِلَ و فَعُلَ).

*«-ا»در ضَرَبا،«-و»در ضَرَبُوا،«-تا»در ضَرَبَتا،«-نَ»در ضَرَبْنَ،«-ت»در ضَرَبْتَ«-تُما»در ضَرَبْتُما،«-تُم»در ضَرَبْتُم،«-تُنَّ»در ضَرَبْتُنَّ،«-تُ»در ضَرَبْتُ و«-نا»در ضَرَبْنا را«ضمیر»می نامند.«-تْ»در ضَرَبَتْ را, علامت تأنیث می گویند.

*ضمیر در صیغه 1, هُوَو در صیغه 4, هِی است که چون مقدَّرند،به آنها«ضمیر مُستتر»گفته می شود،ولی دیگر ضمایر را«ضمیر بارز»می گویند.

اگر بعد از صیغه های 1 و 4, فاعل فعل به صورت اسم ظاهر آورده شود،آن فعل،خالی از«ضمیر مستتر»خواهد بود.مثلاً می گوییم:نَامَ الرَّجُلُ،ضَرَبَ الرَّجُلانِ،ذَهَبَ الرَّجُلانِ،ذَهَبَ الرِّجالُ،ذَهَبَتِ النِّساءُ و...

درس هشتم:مضارع معلوم

مضارعِ معلومِ ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته می شود،به این طریق:ابتدا یا مفتوح«یَ-»بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) درآورده،سپس فاءالفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می کنیم.اما حرکت عین الفعل،یا مفتوح می آید،یا مکسور،یا مضموم.بنابراین مضارعِ معلومِ ثلاثی مجرد سه وزن دارد:یَفعَلُ،یَفعِلُ،یَفعُلُ،مثل:یَعْلَمُ،یَضْرِبُ،یَقتُلُ.

*صرف صیغه های مضارع معلوم ثلاثی مجرد به شکل زیرین است:

ص:77

همچنین است صرف صیغه های دو وزن دیگر (یَفعَلُ و یَفعُلُ).

*یاء،تاء،همزه و نون (حروف أتَیْنَ) را که در اول صیغه های مضارع قرار دارند«حروف مضارَعه»می نامند.این حرف ها در مضارعی که ماضی آن چهار حرفی باشد مضم ومو در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از چهار حرف باشد, مفتوح می باشند،مثل:أکرَمَ یُکرِمُ،دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ،ضَرَبَ یَضْرِبُ،اِستَفعَلَ یَستَفعِلُ.

*«-ا»در تثنیه ها (یَضرِبانِ،تَضرِبانِ،تَضرِبانِ،تَضربانِ) و«-و»در جمع های مذکر (یَضرِبونَ،تَضرِبونَ)و«-نَ»در جمع های مؤنّث (یَضْرِبْنَ،تَضْرِبْنَ)و«-ی-»در مفردِ مؤنّثِ مخاطب (تَضرِبِینَ), ضمایر بارز هستند.در صیغه های 13،7،4،1 و 14 ضمیر مستتر است.

حرکات

حرکات عربی عبارتند از:

«فتحه»(ـَ) که در بالای حرف قرار می گیرد, مثل:ضَرَبْتَ (مفتوح).

«کسره»(ـِ) که در پایینِ حرف قرار می گیرد, مثل:ضَرَبْتِ (مکسور).

«ضمّه»(ـُ) که در بالای حرف قرار می گیرد, مثل:ضَرَبْتُ (مضموم).

* جزم و سکون (ـْ) در بالای حرف قرار می گیرد و علامت این است که حرف با تلفظ هیچ یک از سه حرکات قبل خوانده نمی شود, مثل:ضَرَبَتْ (مجزوم).

مُعرَب و مَبنی

معرب آن است که حرکت حرف آخرش بتواند گوناگون شود, مثل:یَضْرِبُ،اَنْ یَضْرِبَ،لَمْ یَضْرِبْ.

مبنی آن است که حرکت حرف آخرش همیشه یک حالت را داشته باشد, مثل:ضَرَبْتَ،ما ضَرَبَ،اِنْ ضَرَبَ.

*در فعل مضارع،دو صیغهْ جمع مؤنث (یَضْرِبْنَ،تَضْرِبْنَ) مبنیو بقیهْ صیغه ها معرب است.صیغه های معرب مضارع, مرفوع می باشند.علامت رفع در

صیغه های 1،4،7،14, ضمهْ لام الفعل و در تثنیه ها،جمع های مذکر و مفردِ مؤنثِ مخاطب،نون آخرِ صیغه است که به آن«نون عوضِ رفع»می گویند.

*در دو صیغهْ جمعِ مؤنث (6 و 12), نون مفتوحه،ضمیر است, نه علامت رفع.

ص:78

درس نهم:باب های ثلاثی مجرد

بدان که مضارع«فَعَلَ»ممکن است بر یکی از سه وزن«یَفعَلُ،یَفعِلُ،یَفعُلُ»و مضارع«فَعِلَ»بر یکی از دو وزن«یَفعَلُ،یَفعِلُ»بیاید،ولی مضارع«فَعُل»فقط بر وزن«یَفعُلُ»می آید.

1.فَعَلَ یَفعَلُ,-مثل مَنعَ یَمنَعُ

2.فَعَلَ یَفعِلُ,-مثل ضَرَب یَضرِبُ

3.فَعَلَ یَفعُلُ,-مثل نَصَرَ یَنصُرُ

4.فَعِلَ یَفعَلُ,-مثل سَمِعَ یَسمَعُ

5.فَعِلَ یَفعِلُ,-مثل حَسِبَ یَحسِبُ

6.فَعُلَ یَفعُلُ,-مثل کَرُمَ یَکرُمُ

*هر کدام از این اقسام«ماضی و مضارع»را«باب»می نامند.بنابراین فعل ثلاثی مجرد شش باب دارد.مثلاً می گویند:فعل ضَرَبَ از باب فَعَلَ یَفعِلُ است،یا فعل نَصَرَ از باب فَعَلَ یَفعُلُ است و...

ص:79

ص:80

درس دهم:أمر معلوم

فعل امر نیز 14 صیغه دارد.شش صیغه غایب و دو صیغه متکلم را«امر به لام»یا«امر غایب و متکلم»می گویند و شش صیغه مخاطب را«امر به صیغه»یا«امر حاضر»می نامند.

طرز ساختن أمر غائب:

برای ساختنِ صیغه های غائب و متکلم،لام مکسوری (لِ) را در اول صیغه های مضارع درآورده،علامت رفع (ضمّه ها و نون های آخر (به استثنای نون جمع مؤنث) را حذف می کنیم:

13.لِأَضرِبْ-بزنم

14.لِنَضْرِبْ-بزنیم

*حرکت«لِ-»در هنگام وصل, حذف می شود،مثل:فَلْيَنْظُرْ،وَلْيَضْرِبْ.

ص:81

طرز ساختن امر حاضر:

برای ساختن صیغه های مخاطب امر باید:

1.علامت رفع (ضمه ها و نون های آخر (به استثنای نون جمع مؤنث) را حذف بکنیم, مانند:

تَنْصُرُ-تَنْصُرْ

تَنْصُرانِ-تَنْصُرا

تَنْصُرُونَ-تَنْصُرُوا

2.حروف مضارعه (أتَيْنَ) را نیز حذف نماییم, مانند:

تَنْصُرْ-نْصُرْ

تَنْصُرا-نْصُرا

تَنْصُرُوا-نْصُرُوا

3.اگر حرفِ بعد از حروف مضارعه،متحرک (دارای یکی از حرکات:فتحه،کسره،ضمّه) بود, امر تمام است, مثل:تَعِدُ-تَعِدْ-عِدْ.

و اگر ساکن بود،یک همزه در اول صیغه ها می آوریم, مثل نْصُرْ-اُنْصُرْ.

4.اگر عین الفعل مضموم بود،همزه را مضموم می آوریم, مثل:نْصُرْ-انْصُرْ و اگر عین الفعل مکسور یا مفتوح بود،همزه را مکسور می آوریم, مثل:

ضْرِبْ-اِضْرِبْ

مْنَع-اِمْنَعْ

*صرف امر حاضر (یَعلَمُ):

7.اِعْلَمْ:-بدان (تو یک مرد)

8.اِعلَما:-بدانید (شما دو مرد)

9.اِعلَمُوا:-بدانید (شما مردان)

10.اِعلَمِی:-بدان (تو یک زن)

11.اِعلَمَا:-بدانید (شما دو زن)

12.اِعْلَمْنَ:-بدانید (شما زنان)

*نام این همزه،همزهْ وصل است و در وسط کلام خوانده نمی شود, مثل:وَاضْرِبْ فَاکْتُبْ.

ص:82

درس یازدهم:ماضی مجهول

در مباحث گذشته گفتیم که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می گیریم.برای تبدیلِ ماضی معلوم به مجهول،ما قبلِ آخر را مکسور و حروفِ قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاءالفعل است) مضموم می کنیم،مثل:

ضَرَبَ (زد) ضُرِبَ (زده شد)

عَلِمَ (دانست) عُلِمَ (دانسته شد)

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرد فقط یک وزن دارد و آن«فُعِلَ»است.

*صرف صیغه های ماضی مجهول ثلاثی مجرد چنین است:

ص:83

مضارع مجهول

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می شود.برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول،حرف مضارعه (أتَیْنَ) را مضموم و ما قبلِ آخر را مفتوح می کنیم،مثل:

یَعْلَمُ (می داند) یُعْلَمُ (دانسته می شود)

یَضْرِبُ (می زند) یُضْرَبُ (زده می شود)

یَنْصُرُ (یاری می کند) یُنْصَرُ (یاری می شود)

بنابراین،مضارعِ مجهولِ ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن«یُفْعَلُ»است.

*صرف صیغه های مضارع مجهول چنین است:

امر مجهول

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و همانند امر معلوم،هر صیغهْ آن،از همان

صیغه مضارع گرفته می شود.برای تبدیل مضارع مجهول به امر،لام امر مکسور در أول آن درآورده و علامت رفع (ضمه ها و نون های آخر (به استثنای نون جمع مؤنث) را از آخر می اندازیم, مثل:

یُعْلَمُ (دانسته می شود) لِیُعْلَمْ (باید دانسته شود)

تُضْرَبُ (زده می شوی) لِتُضْرَبْ (باید زده شوی)

*تمام صیغه های امر مجهول با لام امر ساخته می شود و صرف آن چنین است:

ص:86

درس دوازدهم:مضارع مجزوم

*لَمْ،لَمَّا،لامِ أمر،لاءِ نهی و اداتِ شرط،وقتی بر سر فعلِ مضارع درآیند آن را مجزوم می کنند.

مجزوم شدنِ فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شود.بنابراین در پنج صیغه 13،7،4،1 و 14 ضمّه لام الفعل و در تثنیه ها و جمع های مذکر و مفردِ و مؤنثِ مخاطب،نون عوض رفعی می افتد.مثل:لَمْ یَضْرِب،لَمْ یَضرِبا.

*لَمْ و لَمَّا, معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده و آن را منفی می کنند،مثل:لَمْ یَضْرِبْ (نزد)و لَمَّا یَضْرِبْ (هنوز نزده است).نام این دو فعل را«فعل جحد»نیز می گویند.

فعل جحد (ماضی منفی) بر انجام نشدن کاری یا به وجود نیامدن حالتی در گذشته دلالت می کند از فعل مضارع گرفته می شود.

* طرز ساختن: «لَمْ»را قبل از صیغه های مضارع آورده و علامت رفع (ضمّه ها و نون های آخر (به استثنای نون جمع مؤنّث) را حذف می کنیم.

لَمْ یَضْرِبُ-لَمْ یَضْرِبْ (نزد).

*فعل جحد 14 صیغه دارد:

ص:87

*اگر قبل از صیغه های ماضی«ما نافیه»آید،معنای شبیهِ جحد را می دهد،ولی به آنها فعل جحد گفته نمی شود،مثل:

ما ضَرَبَ (نزده است یک مرد).

ما ضَرَبُوا (نزده اند مردان).

فعل نَفی (معلوم)

فعل نفی (مضارع منفی) بر انجام نگرفتن کاری یا به وجود نیامدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند.

* طرز ساختن: فقط«لا»در اولِ صیغه های مضارع می آوریم:

لا یَضرِبُ-لا یَضْرِبُ (نمی زند).

*فعل نفی 14 صیغه دارد:

فعل نهی (معلوم)

فعل نهی (امر منفی) بر بازداشتن از انجامِ کاری یا به وجود آمدنِ حالتی دلالت می کند.

* طرز ساختن: «لا»را قبل از صیغه های مضارع آورده و علامتِ رفع (ضمه ها و نون های آخر (به استثنای نون جمع مؤنث) را حذف می کنیم:

لا یَضْرِبُ لا یَضْرِبْ (نزند).

*صیغه های فعل نهی چنین است:

*صیغه های مجهولِ فعل های جحد،نفی و نهی از مضارع مجهول ساخته می شوند, به همان روشی که صیغه های معلوم ِآنها از مضارع معلوم ساخته شده بودند،مثل:

جحد: 1.لَمْ یُضْرَبْ (زده نشد) تا...-14.لَمْ نُضْرَبْ

نفی: 1.لا یُضْرَبُ (زده نمی شود) تا...-14.لا نُضْرَبُ

نهی: 1.لا یُضْرَبْ (زده نشود) تا...-14.لا نُضْرَبْ

*صرف مفصّل این فعل ها را به جهتِ رعایتِ اختصار نیاوردیم،ولی طالبانِ محترم باید تمام 14 صیغه های هرکدام از فعل های فوق را صرف نمایند.

ص:90

درس سیزدهم:مضاعف

مثال هایی که در درس های گذشته برای فعل های ماضی،مضارع، امر،جحد،نفی و نهی آورده شدند،همه از نوع کلمه های سالم بودند،مثل:ضَرَبَ،یَضْرِبُ،اِضْرِبْ،لا یَضْرِبُ و....در این جا به مثال هایی از نوع کلمه های مضاعَف،مهموز و معتلّ اشاره می کنیم.

مضاعف

گفتیم که مضاعف کلمه ای است که دو حرفِ هم جنس داشته باشد،مثل:مَدَدَ،یمْدُدُ،فَرَرَ،یَفْرِرُ.

قاعده ادغام

گاهی در فعل های مضاعفِ ثلاثی،حرف های ِهم جنس به هم«ادغام»می شوند.«ادغام»آن است که دو حرفِ پهلوی هم را از یک مَخرَج ادا کنیم،مثل:مَدَدَ-مَدَّ،سَدَدَ-سَدَّ.

چند قاعده

1.دو حرفِ هم جنس به شرطِ ساکن بودنِ اوَّلی،با هم ادغام می شوند،مثل:عَطْطارٌ-عَطّارٌ.

2.و اگر هر دو حرف متحرّک بودند،اَوَّلی را ساکن می دهند و سپس با هم ادغام می کنند،مثل:مَدَدَ،مَدْدَ،مَدَّ.

3.و اگر ما قبلِ این دو حرف هم جنس ساکن بود،حرکت اوَّلی را به آن داده و سپس با هم ادغام می کنند،مثل:یَمْدُدُ یَمُدْدُ یُمُدُّ.

4.صیغه هایی که اوّلی ِدو حرفِ هم جنسشان متحرّک و دومی ساکن باشد،ادغام را قبول نمی کنند،مثل:مَدَدْنَ،مَدَدْتَ،مَدَدْنا،یَمْدُدْنَ،اُمْدُدْنَ.

5.مضاعف هایی که مضارعشان بر وزن یَفْعُلُ می باشد،امر،نهی و جحد آنها را می توان بر چهار وجه آورد:

بی ادغام - 1.اُمْدُدْ-لَمْ یَمْدُدْ-لا یَمْدُدْ

6.امّا مضاعف هایی که مضارعشان بر وزن یَفْعَلُ و یا یَفْعِلُ می باشد،امر،نهی و جحد آنها را می توان بر سه وجه آورد:

بی ادغام - 1.اِفْرِرْ-لَم یَفرِرْ-لا یَفْرِرْ

*صرف فعل مَدَّ (کشید) بر وزن فَعَلَ چنین است:

فعل ماضی معلوم

فعل ماضی مجهول

فعل مضارع معلوم

فعل مضارع مجهول

فعل امر معلوم

ص:93

فعل امر مجهول

*صیغه های جحد،نفی و نهی را نیز به همین روش می توان صرف کرد:

جحدِ معلوم:-1.لَمْ یَمُدَّ-تا....-14.لَمْ نَمُدَّ

جحدِ مجهول:-1.لَمْ یُمَدَّ-تا....-14.لَمْ نُمَدَّ

نفی معلوم:-1.لا یَمُدُّ-تا....-14.لا نَمُدُّ

نفی مجهول:-1.لا یُمَدُّ-تا....-14.لا نُمَدُّ

نهی معلوم:-1.لا یَمُدَّ-تا....-14.لا نَمُدَّ

نهی مجهول:-1.لا یُمَدَّ-تا....-14.لا نُمَدَّ

ص:94

درس چهاردهم:مهموز

مهموز بر سه نوع است:

1.مهموز الفاء،مثل:أمَرَ (فرمان داد).

2.مهموز العین،مثل:سَألَ (پرسید).

3.مهموز اللام،مثل:قَرَأ (خواند).

*نوع دوم و سّوم ِمهموز مانند فعل های ِسالم صرف می شود.امّا در نوع اول گاهی تغییراتی پیش می آید بدین گونه است:

*هرگاه دو همزه پهلوی هم قرار بگیرند و دومی ساکن بود،1.در صورتی که اوَّلی فتحه داشته باشد،دومی تبدیل به (الف) می شود؛2.در صورتی که اوَّلی کسره داشته باشد،دومی تبدیل به (ی) می گردد؛3.در صورتی که اوَّلی ضمه داشته باشد،دومی تبدیل به (و) می شود, مثل:

أَأْمَنَ-آمَنَ،إِأْمانٌ-اِیمانٌ،أُأْمِنَ-أُومِنَ

*امر ِچهار فعل زیرین،چون بر خلاف قاعده ِاستعمال می شوند،آنها را«امر خلاف»می گویند.أَخَذَ-خُذْ،أَکَلَ-کُلْ،أمَرَ-مُرْ،سَأَلَ-سَلْ

*صرف صیغه های فعل امَرَ (فرمان داد):

صرف صیغه های ماضی معلوم و مجهول همانند فعل سالم است و هیچ تفاوتی با یک دیگر ندارند.

ص:95

مضارع معلوم:-1.يَأمُرُ-2.يَأْمُرانِ...-13.آمُرُ-14.نَأمُرُ

مضارع مجهول:-1.يُؤْمَرُ-2.يُؤمَرانِ...-13.اُومَرُ-14.نُؤْمَرُ

امر معلوم:-1.لِيَأمُرْ...-7.مُرْ...-13.لِآمُرْ-14.لِنَأمُرْ

امر مجهول:-1.لِيُؤمَرْ...-7.لِتُؤمَرْ...-13.لِاُومَرْ-14.لِنُؤمَرْ

جحد معلوم:-1.لَمْ يَأمُرْ-2.لَمْ يَأمُرا...-13.لَمْ آمُرْ-14.لَمْ نأمُرْ

جحد مجهول:-1.لم يُؤْمَرْ-2.لم يُؤْمَرا...-13.لم اومَرْ-14.لَمْ نُؤمَرْ

نفى معلوم:-1.لا يَأمُرُ-2.لا يَأمُرانِ...-13.لا آمُرُ-14.لا نَأمُرُ

نفى مجهول:-1.لا يُؤْمَرُ-2.لا يُؤْمَرانِ...-13.لا اومَرُ-14.لا نُؤْمَرُ

نهى معلوم:-1.لا يَأمُرْ...-7.لا تَأمُرْ...-13.لا آمُرْ-14.لا نَأمُرْ

نهى مجهول:-1.لا يُؤمَرْ...-7.لا تُؤمَرْ...-13.لا اومَرْ-14.لا نُؤمَرْ

درس پانزدهم:قاعده های اعلال

حرف های عله (و ا ی) همیشه از یک حالت به حالتِ دیگر تغییر می یابند و این تغییرات را«اعلال»می نامند.دراین جا لازم است قبل از صرف فعل های معتلّ, تغییراتی را که در حرف های علّه حاصل می شود, بشناسیم:

قاعده 1:«واو»و«یاءِ»متحرّک اگر عین الفعلِ کلمه باشند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد،حرکتشان به ما قبل داده می شود, مثل:

یَقْوُلُ-یَقُولُ---یَبْیِعُ-یَبِیعُ

یَخْوَفُ-یَخَوْفُ-(یَخافُ)

قاعده 2:«واو»و«یاءِ»مضموم یا مکسور اگر در کلمه واقع شوند و عین الفعل یا لام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متحرّک باشد،پس از برداشتن حرکتِ ما قبل،حرکتشان به ما قبل داده می شود،مثل:

قُوِلَ-قِوْلَ-(قِیلَ)-- بُیِعَ-بِیعَ

یَدْعُوُونَ-یَدْعُوْوْنَ-(یَدْعُونَ)-- رَضِیُوا-رَضُیْوْا-(رَضُوا)

قاعده 3:«واوِ»مضمومِ ما قبلش مضموم و یاءِ مضموم یا مکسورِ ما قبلش مکسور،اگر در آخرِ کلمه قرارگیرند،حرکتشان می افتد،مثل:

یَدْعُوُ-یَدْعُو---یَرْمِیُ-یَرْمِیْ

الرّمِي-اَلرّامِیْ

قاعده 4:«واوِ»ساکنِ ما قبلش مکسور،قلب به«یا»می شود،مثل:

(قُولَ)-قِوْلَ-قِیلَ-- مِوْزانٌ-مِیزانٌ

قاعده 5:«واوْ»در صورتی که لام الفعل باشد و ما قبل آن مکسور،قلب به«یاء»می شود،مثل:

دُعِوَ-دُعِیَ---دُعِوْنَ-دُعِینَ

دَاعِوٌ-دَاعِیٌ-(داعِیْ نْ-داعٍ)

قاعده 6:«واوْ»در صورتی که لام الفعل باشد و ما قبل آن مفتوح،قلب به«یاء»می شود،به این شرط که حرف چهارم به بعدِ کلمه باشد, مثل:

یُدْعَوُ-یُدْعَیُ-(یُدْعَی)-- یُدْعَوْنَ-یُدْعَیْنَ

قاعده 7:«یاءِ»ساکن ما قبلش مضموم،قلب به«واو»می شود،به شرطی که فاء الفعل باشد،مثل:

یُیْسِرُ-یُوسِرُ--مُیْسِرٌ-مُوسِرٌ

قاعده 8:«واو»و«یاءِ»متحرّکِ ما قبلشان مفتوح،به«الف»می شوند،مثل:

(یَخْوَفُ)-یَخَوْفُ-یَخَافُ-- (یُبْیَعُ)-یُبَیْعُ-یُباعُ

*این قاعده در فاءالفعل جاری نمی شود،مثل:یَوَدُّ و تَیَسَّرَ.

قاعده 9:«الفِ»ما قبلش مضموم،قلب به«واو»و«الفِ»ما قبلش مکسور،قلب به«یاء»می شود, مثل:

قُابِلَ-قُوبِلَ--مُصَیْبِاحٌ-مُصَیْبِیحٌ

قاعده 10:حرف علّه در التقاء ساکنین،حذف می شود،مثل:

قُوْلْ-قُلْ--بِیْعْ-بِع

خَافْ-خَفْ

ص:98

درس شانزدهم:صرف افعال مُعتلّ

مثال

مثال بر دو قسم است:1.واوی:مثل وَعَدَ (وعده داده)،2.یائی:مثل یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد،دو قاعده خصوصی دارد:

قاعده 1:مصدرِ مثالِ واوی،اگر بر وزن«فِعْلٌ»باشد،«واو»را از از فاءالفعلِ این مصدر برمی دارند و به جای آن،یک«تاء»در آخرش می آورند،مثل:

وِعْدٌ-عِدَهٌ وِصْلٌ-صِلَهٌ

ولی در بعضی از فعل ها،این قاعده جاری نمی شود،مثل وِزْرٌ.گاهی در مصدرِ بر وزن«فَعْلٌ»نیز این قاعده جاری می شود, مثل:

وَسْعٌ-سَعَهٌ وَضْعٌ-ضَعَهٌ

قاعده 2:مضارعِ معلومِ مثالِ واوی،اگر بر وزن«یَفْعِلُ»باشد،فاء الفعل از آن حذف می شود،مثل:یَوْعِدُ-یَعِدُ.

این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود،مثل:

یَوْسَعُ-یَسَعُ،-یَوْضَعُ-یَضَعُ،

یَوْقَعُ-یَقَعُ،-یَوْدَعُ-یَدَعُ،

يَوْرَعُ-يَرَعُ،-يَوْطَأ-يَطَأُ،

يَوْذَرُ-يَذَرُ،-يَوْهَبُ-يَهَبُ

*صرفِ صیغه های فعل وَعَدَ (وعده داد):

ماضی معلوم:-1.وَعَدَ-2.وَعَدا...-13.وَعَدْتُ-14.وَعَدْنا

ماضی مجهول:-1.وُعِدَ-2.وُعِدا...-13.وُعِدْتُ-14.وُعِدْنا

مضارع معلوم:-1.یَعِدُ-2.یَعِدانِ...-13.اَعِدُ-14.نَعِدُ

مضارع مجهول:-1.یُوعَدُ-2.یُوعَدانِ...-13.اُوعَدُ-14.نُوعَدُ

امر معلوم:-1.لِیَعِدْ...-7.عِدْ...-13.لاَعِدْ-14.لِنَعِدْ

امر مجهول:-1.لِیُوعَدْ..-7.لِتُوعَدْ..-13.لأُوْعَدْ-14.لِنُوعَدْ

جحد معلوم:-1.لَمْ یَعِدْ-2.لَمْ یَعِدا...-13.لَمْ اعِدْ-14.لَمْ نَعِدْ

جحد مجهول:-1.لَمْ یُوعَدْ-2.لَمْ یُوعَدا..-13.لَمْ اوعَدْ-14.لَمْ نُوعَد

نفی معلوم:-1.لا یَعِدُ-2.لا یَعِدانِ...-13.لا اعِدُ-14.لا نَعِدُ

نفی مجهول:-1.لا یُوعَدُ-2.لا یُوعَدانِ..-13.لا اوعَدْ-14.لا نُوعَدُ

نهی معلوم:-1.لا یَعِدْ...-7.لا تَعِدْ..-13.لا اعِدْ-14.لا نَعِدْ

نهی مجهول:-1.لا یُوعَدْ..-7.لا تُوعَدْ..-13.لا اوعَدْ-14.لا نُوعَدْ

اجوف

مضارع معلومِ اجوف (چه واوی باشد و چه یائی) اگر مضموم العین (یَفْعُلُ) باشد،ماضی معلوم و مجهولِ آن از صیغه ششم آن به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین (یَفْعَلُ یا یَفعِلُ) باشد،از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد.

*صرفِ صیغه های فعل قَوْلٌ (گفتن)-اجوف واوی:

ماضی معلوم:1.قَالَ 2.قَالا 3.قَالَوا 4.قَالَتْ 5.قَالتَا 6.قُلْنَ 7.قُلْتَ...

ماضی مجهول:1.قِيلَ 2.قِيلا 3.قِيلُوا 4.قِيلَتْ 5.قيَلَتا 6.قُلْنَ 7.قُلْتَ..

مضارع معلوم:1.يَقُولُ 2.يَقُولانِ...13.أَقُولُ 14.نَقُولُ

مضارع مجهول:1.يُقالُ 2.يُقالانِ...13.أُقالُ 14.نُقالُ

امر معلوم:1.لِيَقُلْ 2.لِيَقُولا...7.قُلْ 8.قُولا...14.لِنَقُلْ

ص:100

امر مجهول:1.لیُقَلْ 2.لِیُقالا...7.لِتُقَلْ 14.لِنُقَلْ

*صرف صیغه های فعل بَیعٌ (معامله کردن)-اجوف یائی:

ماضی معلوم:1.باعَ 2.باعا 3.باعُوا 4.باعَتْ 5.باعَتا 6.بِعْنَ 7.بِعْتَ...

ماضی مجهول:1.بِیعَ 2.بِیعا 3.بِیعُوا 3.بِیعَتْ 5.بِیعَتَا 6.بِعْنَ 7.بِعْتَ...

مضارع معلوم:1.یَبِیعُ 2.یَبِیعانِ 3.یَبِیعُونَ...

مضارع مجهول:1.یُباعُ 2.یُباعانِ...13.اُباعُ 14.نُباعُ

امر معلوم:1.لِیَبِعْ 2.لِیبِیعا...7.بِعْ 8.بِیعا...14.لِنَبِعْ

امر مجهول:1.لِیُبَعْ 2.لِیُباعا...7.لِتُبَعْ 8.لِتُباعا...14.لِنُبَعْ

*صیغه های افعال جحد،نفی و نهی را خود طلاّب محترم صرف کنند.

ص:101

درس هفدهم:ناقص

در امر و مضارع مجزوم ناقص ثلاثی مجرد،در صیغه های 13،7،4،1 و 14 لام الفعل می افتد.

*صرف صیغه های فعل دَعْوَةٌ (دعوت کردن)-ناقص واوی:

ماضی معلوم:دَعَا دَعَوَا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما...

ماضی مجهول:دُعِیَ دُعِیَا دُعُوا دُعِیَتْ دُعِیَتا دُعِینَ دُعِیتَ..

مضارع معلوم:

مضارع مجهول:

امر معلوم:

ص:103

امر مجهول:لِیُدْعَ لِیُدْعَیَا لِیُدعَوْا لِتُدْعَ لِتُدْعَیَا لِیُدعَیْنَ لِتُدْعَ...

*صرف صیغه های فعل رَمَی (پرتاب کردن)-ناقص یائی:

ماضی معلوم:رَمَی رَمَیا رَمَوا رَمَتْ رَمَتَا رَمَیْنَ رَمَیْتَ...

ماضی مجهول:رُمِیَ رُمِیَا رُمُوا رُمِیَتْ رُمِیَتا رُمِینَ رُمِیْتَ...

مضارع معلوم:

مضارع مجهول:

امر معلوم:

امر مجهول:لِیُرْمَ لِیُرمَیَا لِیُرْمَوْا لِتُرمَ لِتُرمَیَا لِیُرْمَیْنَ لِتُرْمَ...

*صرف صیغه های افعال جحد،نفی و نهی به عهدهْ خود طلاب می باشد.

لفیف

*لفیف بر دو قسم است:

1.لفیف مفروق،مثل:وَقَی 2.لفیف مقرون،مثل:لَوَی.

*لفیف مفروق از جهتِ فاء الفعل مانند مثالو از جهتِ لام الفعل مانند ناقص است.بنابر این قاعده های مثال و ناقص در آن جاری می شود.

*صرف صیغه های فعل وَقَی (نگه داشتن):

ماضی معلوم:وَقَی وَقَیَا وَقَوْا وَقَتْ وَقَتَا وَقَیْنَ وَقَیْتَ...

ماضی مجهول:وُقِیَ وُقِیَا وُقُوا وُقِیَتْ وُقِیَتَا وُقِینَ وُقِیْتَ...

مضارع معلوم:

مضارع مجهول:

امر معلوم:لِيَقِ لِيَقِيَا لِيَقُوا...قِ قِيَا قُوا...لِاَقِ لِنَقِ.

امر مجهول:لِيُوقَ لِيُوقَيَا لِيُوقَوا...لِتُوْقَ لِتُوقَيَا لِتُوقَوْا...لِاُوقَ لِنُوقَ.

*لفیف مقرون نیز از جهتِ عین الفعل شبیه به اجوف و از جهتِ لامِ الفعل شبیه ناقص است.اما در آن فقط قاعده های ناقص جاری می شود.و در عین الفعلِ آن هیچ قاعده ای جاری نمی شود.

*صرف صیغه های فعل:لَوَی (پیچاند):

ماضی معلوم:لَوَی لَوَیَا لَوَوْا لَوَتْ لَوَتَا لَوَیْنَ لَوَیْتَ...

ماضی مجهول:لَوِیَ لُوِیَا لُوُوا لُوِیَتْ لُوِیَتَا لُوِینَ لُوِیْتَ...

مضارع معلوم:

مضارع مجهول:

امر معلوم:لِیَلْوِ لِیَلْوِیَا...اِلْوِ الْوِیَا...

امر مجهول:لِیُلْوَ لِیُلْوَیَا...لِتُلْوَ لِتُلْوَیَا...

*صرف کردن صیغه های فعل های جحد،نفی و نهی بر عهدهٔ خود طلاب است.

ص:105

ص:106

درس هجدهم:مضارع منصوب

هرکدام از حروفِ أنْ،لَنْ،کَیْو إذَنْ وقتی در اوّلِ فعلِ مضارع درآیند،آن را منصوب می کنند.منصوب بودنِ فعلِ مضارع چنین است که در صیغه های 14،13،7،4،1 لام الفعل مفتوح می شود و از تثنیه ها و جمع های مذکر و مفردِ مؤنثِ مخاطب نونِ عِوَضِ رفعی می افتد.

در صیغه های 13،7،4،1 و 14 ناقصِ الفی-یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد, مثل:یَرْضَی و یُدْعَی-فتحهْ لام الفعل مقدَّر است،ولی در ناقصِ واوی و یائی, مثل:یَدْعُو و یَرْمِی ظاهر می شود, مانند:

انْ یَضْرِبَ،اَنْ یَضْرِبَا،اَنْ یَضْرِبُوا،اَنْ تَضْرِبَ...

ان یَدْعُوَ،اَنْ یَدْعُوَا،اَنْ یَدْعُوا،اَنْ تَدْعُوَ...

انْ یَرْضَی،اَنْ یَرْضَیَا،اَنْ یَرْضَوْا،اَنْ تَرْضَی...

*«أَنْ»فعلِ مضارع را تأویل به مصدر می برد،یعنی معنایی به آن می دهد که می توان به جای آن،مصدرِ آن فعل را گذاشت،مثل:«اَرَدْتُ انْ اعِیبَها»،یعنی ارَدْتُ عَیْبَها است.

*«لَنْ»معنی مضارع را مستقبَل کرده،آن را منفی می کند،مثل:«لَنْ تَرینِی»،یعنی هرگز مرا نخواهی دید.

ص:107

*«کَیْ»فعل مضارع را علّتِ ما قبلِ قرار می دهد،مثل:«فَرَدَدْناهُ الی امِّهِ کَیْ تقِرَّ عَیْنُها»(او را به مادرش برگرداندیم تا چشمش روشن شود).

*«اِذَنْ»فعلِ مضارع را جزاء یا جواب قرار می دهد.مثلاً:در جواب کسی که گفته است:«اَزُورُکَ»(تو را زیارت می کنم)،می گوییم:«اِذَنْ اکْرِمَکَ»(این طور باشد،تو را اکرام خواهم کرد).

درس نوزدهم:ثلاثی مزید

از درس هشتم (ماضی معلوم) تا این جا،بحث فقط دربارهْ ثلاثی مجرد بود.اینَک واردِ بحث ثلاثی مزید می شویم.

فعلِ ثلاثی مزید از ثلاثی مجرّد گرفته می شود،به این طریق که صیغهْ اوّلِ ماضی معلومِ آن را از صیغهْ اوّلِ ماضی معلومِ ثلاثی مجرد می گیریم و بقیهْ صیغه هایِ آن از ماضی معلومِ خودش گرفته می شود.

ص:109

*فعل ثلاثی مزید آن است که صیغهٔ اولِ ماضی معلومِ آن،سه حرف اصلی و یک یا چند حرفِ زائد داشته باشند.

*ماضی ثلاثی مزیدِ معلوم 10 وزنِ مشهور دارد.مصدرِ هر وزن نیز قیاسی و معین است.این اوزان عبارتند از:

کدام از ماضی و مضارع های فوق را«باب»می گویندو آن را به نام مصدر می خوانند.مثلاً:می گویند:باب افعال،باب تفعیل،باب مفاعله و...

*قاعده های ادغام،تخفیف همزه،اعلال و قاعده های ناقص در تمام باب های ثلاثی مزید جاری می گردد.علاوه بر آن،دو قاعده اعلال نیز در ثلاثی مزید جاری می شود:

قاعده 1:اگر«واو»و«یاء»بعد از الفِ زائد و در آخر کلمه قرار گیرند،قلب به همزه می شوند،مثل:

ارْخَاوٌ ارْخَاءٌ-اِجْرَایٌ اجرَاءٌ

قاعده 2:«یاءِ»ما قبلش مضموم،اگر لام الفعل باشد،ما قبلِ خود را مکسور می کند،مثل:

التَّرَجُّیُ-التَّرَجِّی (مصدرِ ناقِص باب تفعّل)

التَبَانُیُ-التَّبَانِی (مصدر ناقصِ باب تفاعل)

درس بیستم:باب های ثلاثی مزید

باب های ثلاثی مزید

فعل مجرّد را برای فایده هایی مزید می کنند که بعضی از این فایده ها را ذکر خواهیم کرد:

باب افْعال

ماضی معلوم:اَکْرَمَ اکْرَمَا اکْرَمُوا...

ماضی مجهول:اُکْرِمَ اکْرِمَا اکْرِمُوا...

مضارع معلوم:یُکْرِمُ یُکْرِمَانِ یُکْرِمُونَ...

مضارع مجهول:یُکْرَمُ یُکْرَمَانِ یُکْرَمُونَ...

امر معلوم:لِیُکْرِمْ لِیُکْرِمَا لیُکْرِمُوا...اَکْرِمْ اکْرِمَا...لِاُکْرِمْ لِنُکْرِمْ

امر مجهول:لِیُکْرَمْ لِیُکْرَمَا لِیُکْرَمُوا...

مثال:اَوْعَدَ یُوعِدُ ایعَادٌ لِیُوعِدْ اوْعِدْ...

اجوف:اَقامَ یُقِیمُ اقَامَهٌ لیُقِمْ اقِمْ...

مهموز الفاء و ناقص:آتَی یُؤْتِی ایتَاءٌ لِیُؤْتِ آتِ...

معنی باب: باب إفعال غالباً برای متعدّی کردنِ فعلِ لازم به کار برده می شود،مثل:ذَهَبَ بَکْرٌ (بکر رفت) اذْهَبَ زَیْدٌ بَکْراً (زید بکر را بُرد).

ص:111

باب تفعیل

ماضی معلوم:صَرَّفَ صَرَّفا صَرَّفُوا...

ماضی مجهول:صُرِّفَ صُرِّفا صُرِّفُوا...

مضارع معلوم:یُصَرِّفُ یُصَرِّفانِ یُصَرِّفُونَ...

مضارع مجهول:یُصَرَّفُ یُصَرَّفانِ یُصَرَّفُونَ...

امر معلوم:لِیُصَرِّفْ لِیُصَرِّفا...صَرِّفْ صَرِّفا...

امر مجهول:لِیُصَرَّفْ لِیُصَرَّفا لِیُصَرَّفُوا...

مضاعف:مَدَّدَ یُمَدِّدُ تَمْدِیدٌ لِیُمَدِّدْ...مَدِّدْ...

اجوف:حَوَّلَ یُحَوِّلُ تَحْوِیلٌ لِیُحَوِّلْ...حَوِّلْ...

لفیف:وَصَّی یُوَصِّی تَوْصِیَهٌ لِیُوَصِّ...وَصِّ...

معنی باب: باب تفعیل نیز غالباً برای متعدی کردن فعل لازم به کار برده می شود،مثل:فَرِحَ سَعیدٌ (سعید خوش حال شد) فَرَّح مُحَمَّدٌ سَعِیداً (محمد سعید را خوش حال کرد).

باب مفاعله

ماضی معلوم:ضَارَبَ ضَارَبَا ضَارَبُوا...

ماضی مجهول:ضُورِبَ ضُورِبَا ضُورِبُوا...

مضارع معلوم:یُضارِبُ یُضارِبَانِ یُضارِبُونَ...

مضارع مجهول:یُضارَبُ یُضارَبَانِ یُضارَبُونَ...

امر معلوم:لِیُضَارِبْ...ضَارِبْ ضَارِبَا...لاُِضَارِبْ...

امر مجهول:لِیُضارَبْ...لِتُضَارَبْ...لِاُضَارَبْ...

مضاعف:ضَارَّ يُضَارُّ مُضَارَّهٌ و ضِرَارٌ

مهموز:آمَرَ يُؤَامِرُ مُؤَامَرَهٌ لِيُؤَامِرْ آمِرْ...

اجوف:قَاوَمَ يُقَاوِمُ مُقَاوَمَهٌ لِيُقاوِمْ قَاوِمْ...

لفيف:سَاوَى يُسَاوِى مُسَاوَاهٌ لِيُسَاوِ سَاوِ...

ص:112

معنی باب: باب مفاعله غالباً برای مشارکتِ دوجانبه می آید،مثل:ضَارَبَ زَیْدٌ بَکْراً (زید و بکر یک دیگر را زدند).

باب افتعال

*اکتَسَبَ یَکْتَسِبُ اکتِسابٌ

مضاعف:اِمْتَدَّ یَمْتَدُّ امتِدادٌ لِیَمْتَدِدْ...

اجوف:اِعتادَ یَعْتادُ اعتِیادٌ لِیَعْتَدْ...

ناقص:اِرْتَضَی یَرْتَضِی ارتِضاءٌ لِیَرتَضِ...

معنی باب: باب افتعال غالباً برای مطاوعه،یعنی اثرپذیری می آید،مثل:جَمَعْتُ النّاسَ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم،پس جمع شدند).

باب انفعال

*انْصَرَفَ یَنْصَرِفُ انْصِرافٌ

معنی باب: باب انفعال فقط برای مطاوعه می آید،مثل:کَسَرْتُ الخَشَبَ فَانْکَسَرَ (چوب را شکستم،پس شکست).

درس بیست و یکم

باب تَفَعُّل

*تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفٌ

مضاعف:تَخَلَّلَ یتَخَلَّلُ تَخَلُّلٌ

مثال:تَوَهَّمَ یَتَوَهَّمُ تَوَهُّمٌ

ناقص:تَعَدَّای یَتَعَدَّی تَعَدٍّی

لفیف:تَوَلَّی یَتَوَلَّی تَوَلٍّی

معنی باب: باب تفعّل غالباً برای افاده کردنِ مطاوَعه می آید،مثل:أَدَّبْتُهُ فَتَأَدَّبَ (او را ادب کردم،پس ادب را پذیرفت).

باب تفاعل

*تَضَارَبَ یَتَضَارَبُ تَضَارُبٌ

مثال:تَوَاعَدَ یَتَوَاعَدُ تَوَاعُدٌ

اجوف:تَعَاوَنَ یَتَعَاوَنُ تَعَاوُنٌ

ناقص:تَرَاضَی یَتَرَاضَی تَرَاضٍی

لفیف:تَسَاوَی یَتَسَاوَی تَسَاوٍی

مجهول:تُعُووِنَ یُتَعَاوَنُ...

معنی باب: باب تفاعل غالباً برای مشارکت می آید،مثل:تَعاوَنَ زَیْدٌ وَ بَکْرٌ (زید و بکر به یک دیگر کمک کردند).

باب افعلال

*احْمَرَّ یَحْمَرُّ احْمِرَارٌ

ماضی معلوم:اِحْمَرَّ...اِحْمَرُّوا احْمَرَّتْ احْمَرَّتَا احْمَرَرْنَ احْمَرَرْتَ...

مضارع معلوم:یَحْمَرُّ یَحْمَرَّانِ یَحْمَرُّونَ تَحْمَرُّ تَحْمَرَّانِ یَحْمَرِرْنَ...

امر معلوم:لِیَحْمَرَّ لِیَحْمَرَّا لِیَحْمَرُّوا...اِحْمَرَّ احْمَرَّا...

معنی باب: باب افعلال غالباً برای افادهٔ داخل شدنِ فاعل در معنای فعل می آید،مثل:اِسْوَدَّ اللَّیْلُ (شب وارد سیاهی شد).

باب استفعال

*استَخْرَجَ یَسْتَخْرِجُ استخْرَاجٌ

ماضی معلوم:اِسْتَخْرَجَ استَخْرَجَا استَخْرَجُوا...

مضارع معلوم:یَسْتَخْرِجُ یسْتَخْرِجَانِ یَسْتَخْرِجُونَ...

امر معلوم:لِیَسْتَخرِجْ لیَسْتَخْرِجَا لِیَسْتَخْرِجُوا...اِسْتَخْرِجْ اسْتَخْرِجَا...

ماضی مجهول:اُسْتُخْرِجَ استُخْرِجَا...

مضارع مجهول:یُستَخْرَجُ یُسْتَخْرَجَانِ...

مضاعف:اِسْتَمَدَّ یَسْتَمِدُّ اسْتِمْدَادٌ

مثال:اِسْتوْضَحَ یَستَوْضِحُ اسْتِیضَاحٌ

اجوف:اِسْتَقَامَ یَسْتَقِیمُ اسْتِقامَهٌ

معنی باب: باب استفعال غالباً افاده طلب می کند،مثل:اَسْتَغْفِرُ اللهَ (از خداوند طلبِ مغفرت می کنم).

باب افعيلالَ

*احْمَارَّ يَحْمَارُّ احْمِيرَارٌ

ص:116

ماضی معلوم:اِحْمَارَّ احْمَارَّا...اِحْمَارَرْنَ...

مضارع معلوم:یَحْمَارُّ...یَحْمارِرْنَ...

امر معلوم:لِیَحْمَارَّ...

معنی باب: باب افعیلال افاده تدریج و مبالغه می کند،مثل:اِحْمَارَّ الحَدِیدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).

ص:117

ص:118

درس بیست و دوم:رباعی

*با کامل شدنِ بحثِ ثلاثی مجرّد و مزید اینَک واردِ بحثِ رباعی می شویم:

*تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:

*رباعی مجرد یک باب و رباعی مزید سه باب دارد.

ص:119

رباعی مجرد

ماضی رباعی مجرد بر وزن فَعْلَلَ،مضارعِ آن بر وزن یُفَعْلِلُ و مصدر آن بر وزن فَعْلَلَةٌ استو گاهی (در بعضی افعال) بر وزن فِعْلالٌ نیز می آید مثل:دَحْرَجَ،یُدَحْرِجُ،دَحْرَجَهٌ و دِحْرَاجٌ (غلطاندن).

ماضی مجهول:دُحْرِجَ دُحْرِجَا...

مضارع مجهول:یُدَحْرَجُ یُدَحْرَجَانِ...

امر معلوم:لِیُدَحْرِجْ...دَحْرِجْ...

امر مجهول:لِیُدَحْرَجْ...لِتُدَحْرَجْ...

رباعی مزید

باب های رباعی مزید چنین است:

1.باب تفَعلُل:تَفَعْلَلَ،یَتَفَعلَلُ،تَفَعْلُلٌ،مثل:تَدَحْرَجَ،یَتَدَحْرَجُ،تَدَحْرُجٌ.

2.باب افعِنلال:اِفْعَنْلَلَ،یَفْعَنلِلُ،اِفْعِنْلالٌ،مثل:اِحْرَنْجَمَ،یَحْرَنْجِمُ،اِحْرِنْجَامٌ.

3.باب افعِلاّلٌ:اِفَعَلَلَّ،یَفْعَلِلُّ،اِفْعِلاّلٌ،مثل:اِقْشَعَرَّ،یَقْشَعِرُّ،اِقْشِعْرَارٌ.

معنی های باب ها: باب تَفَعْلُل و افْعِنْلال مطاوعه و باب افعِلاّل تأکید و مبالغه را افاده می کند.

درس بیست و سوم:اسم

بعد از بحث دربارهْ فعل, اینَک نوبت به اسم می رسد.

اسم: کلمه ای است که بر معنای مستقلّی دلالت کند،مثل:رَجُلٌ (مرد)،ضَرْبٌ (زدن)،جَمِیلٌ (زیبا).

*قبلاً ذکر شد که اسم سه بنا دارد:ثلاثی و رباعی و خماسی و هرکدام از این سه یا مجرد است یا مزید.

* ثلاثی مجرد ده وزن دارد:

ص:121

* رباعی مجرد شش وزن دارد:

* خماسی مجرد چهار وزن دارد:

*ثلاثی مزید،مثل:رِجَالٌ.

*رباعی مزید،مثل:عُصْفُورٌ.

*خماسی مزید،مثل:سَلْسَبِیلٌ.

قاعده های اعلالِ (اسم ها)

قاعده اول: «واو»و«یاء»در سه جا به همزه تبدیل می شوند:

1.اگر در آخرِ اسم و بعد از الفِ زائد قرار گیرند،مثل:

رِضَاوٌ-رِضاءٌ اجْرَایٌ-اِجْرَاءٌ

2.اگر بعد از الفِ وزن«فاعل»قرار گیرند،مثل:

قَاوِلٌ-قَائِلٌ بَایِعٌ-بَائِعٌ

3.اگر بعد از الف صیغهْ جمع بر وزن«فَعَائِلُ»و مثل آن (مَفَاعِلُ و...) قرار گیرند،مثل:

عَجَاوِزُ (جمع عَجُوزٌ)-عَجَائِزَ اوَاوِلُ (جمع أَوَّلُ)-أَوَائِلُ

قاعده دوم: «واو»در چهار جا قلب به«یاء»می شود:

1.اگر در یک اسم کنار«یاء»قرار گیرد و اولی از آن دو،ساکن باشد،مثل:

سَیْوِدٌ-سَیِّدٌ مَرْمُویٌ-مَرْمُیٌّ-(مَرْمِیٌّ)

2.اگر در یک اسم بعد از کسره و قبل از الف قرار گیرد،مثل:

قِوَامٌ-قِیَامٌ رِوَاضٌ (جمع رَوْضَهٌ)-رِیَاضٌ

3.اگر در آخر اسم قرار گیرد و قبل از آن (قبل از واو) ضمّه باشد،مثل:

تَرَجُّوٌ (مصدر باب تَفَعُّلٌ)-تَرَجُّیٌ-(تَرَجٍّی)

تَدَاعُوٌ (مصدر باب تَفاعُلٌ)-تَدَاعُیٌ-(تَدَاعٍی)

ص:122

4.اگر لام الفعل اسمی که بر وزن«فُعْلَی»است و جنبهْ وصفی دارد, قرار گیرد.مثل:دُنْوَی-دُنْیَی-(دُنْیَا) عُلْوَی-عُلیَی-(عُلْیَا)

قاعده سوم: «یاء»در یک جا به«واو»تبدیل می شود؛آن جا که لام الفعل اسمی قرار گیرد که بر وزن«فَعْلَی»است و جنبهْ موصوفی دارد،مثل:

فَتْیَی-فَتْوَی تَقْیَی-تَقْوَی

قاعده چهارم: هرگاه در یک اسم،«یاء»غیر فاء الفعل کلمه باشد و قبل از آن ضمّه باشد،ضمّه به کسره تبدیل می گردد،مثل:مَبُیْعٌ-مَبِیعٌ

مَرْمُیٌ-مَرْمِیٌ تَرَجُّیٌ-تَرَجِّیٌ-(تَرَجِّی)

درس بیست و چهارم

درس بیست و سوم مقدمه ای بود برای بحثِ اسم.اکنون واردِ بحث اصلی اسم می شویم:

*اسم تقسیماتی دارد که نمودار آن چنین است:

ص:125

1.مصدر

مصدر: اسمی است که واقع شدنِ کاری یا به وجود آمدنِ حالتی را بدون این که بر زمان معینی دلالت کند, بیان می نماید،مثل:نَصْرٌ (یاری کردن)،حُزْنٌ (غمگین شدن).

*اولین صیغهْ ماضی مجرد از مصدر گرفته می شود،مثل:ضَرَبَ (زد) که از ضَرْبٌ (زدن) گرفته شده است.

اقسام مصدر

1.مصدر مجرد (ثلاثی-رباعی):

*مصدر رباعی مجرد فقط دو وزن دارد:فَعْلَلَهٌ مثل:زَلْزَلَهٌ،فِعْلالٌ مثل:زِلْزَالٌ.

*مصدرهای ثلاثی مجرد وزن های معینی ندارد.بنابراین،وزن مصدر هر فعل را باید به خاطر سپرد.وزن های زیرین نمونه هایی از مصدرهای ثلاثی مجرد هستند:

فَتْحٌ (گشودن)،صِدْقٌ (راست بودن)،صُلْحٌ (سازش کردن)،فَرَحٌ (شاد شدن)،هُدًی (راه نمودن)،غَلَبَهٌ (چیره شدن)،سُؤَالٌ (پرسیدن)،حِکایَهٌ (گفتن)،غُفرانٌ (بخشیدن)،حِرْمانٌ (محروم شدن)،کُدُورَهٌ (تیرگی یافتن)،تَهْلُکَهٌ (نابود شدن).

2.مصدرهای مزید (ثلاثی مزید و رباعی مزید):

إِفْعَالٌ تَفْعِیلٌ مُفَاعَلَهٌ تَفَاعُلٌ تَفَعُّلٌ افْتِعَالٌ انْفِعَالٌ اسْتِفْعَالٌ افْعِلالٌ تَفَعْلُلٌ

*باب تفعیل دو مصدرِ دیگر بر وزن های فَعَالٌ و تَفْعِلَهٌ دارد, مثل:سَلامٌ و تَفْرِقَهٌ.باب مفاعله نیز مصدر دیگری بر وزن فِعَالٌ دارد, مثل:دِفَاعٌ،جِهَادٌ،حِسَابٌ،قِتَالٌ.

3.مصدر میمی:

تمام افعال (ثلاثی،رباعی،مجرد،مزید) غیر از مصدرِ اصلی،مصدرِ دیگری دارند که به آن« مصدر میمی» می گویند،زیرا در اول آن میم زائده وجود دارد.

*مصدر میمی در فعل های ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعِلٌ یا مَفْعَلٌ می آید،مثل:مَوْعِدٌ و مَشْرَبٌ.

*مصدر میمی در فعل های مزید, بر وزن اسم مفعول هر باب می آید،مثل:مُکْرَمٌ،مُقَاتَلٌ.

*در آخر اکثر مصدرهای میمی«ه»اضافه می شود،مثل:مَنزِلَهٌ،مَهْلِلَهٌ،مَعْرِفَهٌ.

ص:126

اسم المره

اسم الَمَّره: مصدری است که در آخرش«ه»اضافه شده و دلالت بر انجامِ کار یا پیدایشِ حالتی در یک نوبت می کند.

*اسم المَرَّه در ثلاثی مجرّد بر وزن فَعْلَهٌ می آید،مثل:

ضَرْبَهٌ-یک مرتبه زدن غَسْلَهٌ-یک مرتبه شستن

*در غیر ثلاثی مجرد با اضافه شدن«ه»در آخر مصدرِ هر باب ساخته می شود،مثل:اِکْرَامَهٌ،تَصَادُفَهٌ.

مصدر صناعی (ساختگی)

مصدر صناعی: مصدری است که با اضافه کردن«یاء»مشدّد و«تاء»به آخر اسم ساخته می شود،مثل:جَاهِلٌ-جَاهِلِیَّهٌ

حَیْوَانٌ-حَیْوَانِیَّهٌ انْسَانٌ-اِنْسَانِیَّهٌ

اسم مصدر

در زبان فارسی«یاری کردن»مصدر و«یاری»اسم مصدر است.بنابراین، اسم مصدر، کلمه ای است که بر حاصل مصدر و نتیجهْ آن دلالت می کند،مثل:حُبٌّ که حاصل مَحَبَّهٌ است و بُغْضٌ که حاصل بَغَاضَهٌ است و غُسْلٌ که حاصل غَسْلٌ است.

درس بیست و پنجم:جامد و مشتق

اسم جامد: اسمی است که از کلمهْ دیگر گرفته نشده باشد،مثل:رَجُلٌ و دِرْهَمٌ.

* اسم مشتق: اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد،مثل:عَالِمٌ مَعْلُومٌ وعَلِیمٌ که همگی از کلمه«عِلْمٌ»گرفته شده اند.

*اسم مشتق هشت قسم است،که عبارتند از:

1.اسم فاعل-2.اسم مفعول

3.صفت مشبهه-4.اسم تفضیل

5.اسم مبالغه-6.اسم مکان

7.اسم زمان-8.اسم آلت

1.اسم فاعل

اسم فاعل: اسمی است که بر انجام دهندهْ کاری دلالت می نماید و از مضارع معلوم گرفته می شود.

*اسم فاعلِ فعلِ ثلاثی مجرد بر وزن«فَاعِلٌ»است،مثل:

ضَرَبَ یَضْرِبُ-ضَارِبٌ عَلِمَ یَعْلَمُ-عَالِمٌ

*اسم فاعلِ فعل های ثلاثی مزید،رباعی مجرّد و رباعی مزید،از مضارع معلوم آن

گرفته می شود،به این طریق که میم زائدهٔ مضمومه را به جای حرف مضارعه قرار داده و ما قبلِ آخرِ آن را مکسور می کنیم،مثل:

اکْرَمَ یُکْرِمُ-مُکْرِمٌ-دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ-مُدَحْرِجٌ

*اسم فاعل شش صیغه دارد:

الف) از ثلاثی مجرد:-ب) از ثلاثی مزید

2.اسم مفعول

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی یا چیزی که کاری بر او انجام شده دلالت کند و از مضارع مجهول گرفته می شود:

*اسم مفعول فعل ثلاثی مجرد بر وزن«مَفْعُولٌ»می آید،مثل:

یُنْصَرُ-مَنْصُورٌ یُقْتَلُ-مَقْتُولٌ

*اسم مفعول فعل های ثلاثی مزید،رباعی مجرد و رباعی مزید از مضارع مجهول آن گرفته می شود،به این طریق که میم مضمومه ای به جای حرف مضارعه قرار داده و ما قبلِ آخر آن را مفتوح می کنیم،مثل:

یُکْرَمُ-مُکْرَمٌ-یُسْتَخْرَجُ-مُسْتَخْرَجٌ یُدَحْرَجُ-مُدَحْرَجٌ

*اسم مفعول نیز شش صیغه دارد:

الف) از ثلاثی مجرد:-- ب) از ثلاثی مزید

3.صفت مشبهه

صفت مشبَّهه: اسمی است که بر کسی یا چیزی که صفتی دارد و آن صفت برای او ثابت است, دلالت کند،مثل:شُجَاعٌ (دلیر).

*صفت مشبهه وزن های مختلفی دارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

1.فَعِیلٌ،مثل:رَحِیمٌ (مهربان)

2.فَعَلٌ،مثل:حَسَنٌ (نیکو)

3.فَعُولٌ،مثل:ذَلُولٌ (خوار)

4.فُعْلٌ،مثل:صُلْبٌ (سخت)

5.فَعْلٌ،مثل:سَهْلٌ (آسان)

6.فَاعِلٌ،مثل:یابِسٌ (خُشک)

7.فُعْلانٌ،مثل:عُرْیَانٌ (برهنه)

8.فَعَالٌ،مثل:جَبَانٌ (تَرسو)

9.فُعَالٌ،مثل:شُجَاعٌ (دلیر)

10.فَعْلانٌ،مثل:غَضْبانٌ (خشمگین)

*اسم فاعل و مفعولی که بر صفت ثابتی دلالت کنند نیز صفت مشبهه به شمار می آیند،مثل:طَاهِرٌ (پاک)،مَجْنُونٌ (دیوانه)،مُعْتَدِلٌ (میانه رو)،مُنَافِقٌ (دورو)،مُؤْمِنٌ (با ایمان)،مُنَزَّهٌ (مبرّا).

*فعل ثلاثی مجرّد اگر معنای رنگ یا عیب یا زینت داشته باشد،صفت مشبهۀ آن در مذکر بر وزن«أَفْعَلُ»و در مؤنّث بر وزن«فَعْلاءُ»می آید،مثل:اَبْیَضُ-بَیْضَاءُ (سفید)،اَسْوَدُ-سَوْدَاءُ (سیاه)،اَعْوَجُ-عَوْجَاءُ (کج).

*در ثلاثی مزید،صفت مشبهه بر وزن اسم فاعل هر باب می آید،مثل:مُؤْمِنٌ (با ایمان)،مُنَجِّمٌ (ستاره شناس).

4.اسم تفضیل

اسم تفضیل دلالت دارد بر این که کسی یا چیزی صفتی را زیادتر از دیگری داشته باشد،مثل:«زَیْدٌ افْضَلُ مِنْ اخِیهِ»(زید از برادرش بهتر است).

*اسم تفضیل در فعل های ثلاثی مجرد بر وزن های زیر می آید:

مذکر-اَفْعَلُ،مثل:اَکْبَرُ (بزرگ تر)،مؤنث-فُعْلَی،مثل:کُبْرَی (بزرگ تر).

*و در غیر ثلاثی مجرد بر وزن افْعَلُ،مانند:(اشَدُّ،اَکْثَرُ،اَعْظَمُ،اَوْسَعُ و...) به اضافۀ آن باب،ساخته می شود،مثل:اَکْثَرُ اکراماً (محتَرم تر)،اَوْسَعُ اختِیاراً (اختارش وسیع تر).

*از صفاتی که زیادتی در آنها معنی ندارد،اسم تفضیل ساخته نمی شود،مثل:مَوْتٌ،فَنَاءٌ...زیرا هرگز گفته نمی شود،مُرْده تر یا فانی تر.

*دو کلمه (خَیْر و شَرّ) اگر به معنای (خوب) و (بد) به کار روند, صفت مشبهه و اگر به معنای (خوب تر و بدتر) به کار بروند, اسم تفضیل خواهند بود،مثل: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ» (پس هرکس انجام دهد مثقال ذره ای از نیکی را،می بیندش).

5.اسم مبالغه

اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفتی بر کسی دلالت کند،مثل:رَزَّاقٌ (بسیار رزق دهنده).

*صیغه مبالغه وزن های مختلفی دارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

الف) در ثلاثی مجرد:

فَعِیلٌ،مثل:رَحِیمٌ (بسیار مهربان)

فَعُولٌ،مثل:غَفُورٌ (بسیار آمرزنده)

فَعَّالٌ،مثل:غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)

فِعِّیلٌ،مثل:صِدِّیقٌ (بسیار رفیق)

مِفْعِیلٌ،مثل:مِسْکِینٌ (خیلی بیچاره)

مِفْعَالٌ،مثل:مِکْثارٌ (پرگو)

*در غیر ثلاثی مجرد و رنگ و عیب بر وزن فَعِیلٌ (شدید،کثیر،عظیم و...) همراه مصدر مجرورِ هر باب یا رنگ یا عیب ساخته می شود،مثل:

شَدِیدُ العِقابِ کَثِیرُ الاِکْرَامِ شَدِیدُ الْبَیَاضِ

6.اسم مکان

* اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت می کند.این اسم از فعل ثلاثی مجرد غالباً بر وزن«مَفْعَلٌ»می آید و در بعضی جاها نیز بر وزن«مَفْعِلٌ»نیز می آید،مثل:

یَطْبَخُ-مَطْبَخٌ

یَجْرِی-مَجْرًی یَرْعَی-مَرْعًی

یَضْرِبُ-مَضْرِبٌ-یَعِدُ-مَوْعِدٌ

*اسم مکان از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسمِ مفعول می آید،مثل:

یُجْتَمَعُ-مُجْتَمَعٌ یُسْتَقَرُّ-مُسْتَقَرٌّ

7.اسم زمان

* اسم زمان بر زمان وقوعِ فعل دلالت می کندو وزن آن در ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد, مانند دقیقاً اسم مکان است،مثل:

يَغْرُبُ-مَغْرِبُ-يُوعِدُ-مِيعَادٌ

ص:133

8.اسم آلت

اسم آلت بر اسباب و وسائلِ انجامِ فعل دلالت می کند و از فعل ثلاثی مجرد بر سه وزن می آید:

1.مِفْعَلٌ مثل:مِنْشَرٌ (ارَّه)

2.مِفْعَلَهٌ مثل:مِطْرَقَهٌ (بالغه)

3.مِفْعَالٌ مثل:مِفْتَاحٌ (کلید)

نکته: اسم آلت از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمی شود.

ص:134

درس بیست و هفتم:مذکر و مؤنث

اسم:یا مذکر (مرد) است،یا مؤنث (زن).

هر کدام از مذکر و مؤنث،دو قسم اند:حقیقی و مجازی.

*اسم مذکر:یا حقیقی است یا مجازی.اسم مذکرِ حقیقی آن است که در موردِ مردان و یا حیوانات نَر به کار برده شود،مثل:رَجُلٌ و جَمَلٌ.

اسم مذکر مجازی بر نوعِ نر دلالت نمی کند،ولی مجازاً مذکر به حساب می آید،مثل:قَلَمٌ و جِدَارٌ.

*اسم مؤنث حقیقی آن است که در مورد زنان و یا حیواناتِ ماده به کار برده شود،مثل:اِمْرَأةٌ و نَاقَةٌ (شترِ ماده).

ص:135

اسم مؤنث مجازی آن است که بر نوعِ ماده دلالت نمی کند،ولی مجازاً مؤنث به شمار می رود،مثل:دَارٌ و عُرْفَهٌ.

*اسم مذکر را می شود با اضافه کردن یکی از علامتِ تأنیث (ه،الف مقصوره (ی)،الف ممدوده (آء) مؤنث کرد،مثل:

عَالِمٌ-عَالِمَهٌ

غَضْبَانٌ-غَضْبَی

احْمَرُ-حَمْرَاءُ

*بعضی از مذکرها اصلاً مؤنث ندارند, مثل:

کِتَابٌ و قَلَمٌ

*مؤنث بعضی از مذکرها،لفظ مخصوصی دارد, مثل:

ابٌ و امٌّ اخٌ و اخْتٌ دِیکٌ و دَجَاجٌ ثَوْرٌ و بَقَرَهٌ

*بعضی از کلمه ها،هم در مذکر به کار برده می شوند و هم در مؤنث, مثل:

رَجُلٌ مِنْطِیقٌ امرَأهٌ مِنْطِیقٌ

*اسم مؤنث از جهتی بر دو قسم است: لفظی و معنوی:

*مؤنث لفظی آن است که در آخرش یکی از علامات تأنیث یعنی (ه،ی،آء) باشد،مثل:ثَمَرَهٌ،حُبْلَی،صَحْرآءُ.

*مؤنث معنوی آن است که خالی از علامت تأنیث باشد،مثل:مَریَمُ و بِئْرٌ.

درس بیست وهشتم

متصرف و غیرمتصرف

اسم متصرف آن است که بتوان آن را به شکل های مثنی،جمع،مصغّر و منسوب درآوردو غیرمتصرف آن است که چنین نشود.

مثنی

مثنی بر دو فرد از افراد جنس خودش دلالت دارد.برای تثنیه کردن اسم مفرد،لازم است علامت مثنی را-«الف»و«نون مکسوره»(انِ)،«یاء»ما قبل مفتوح و«نون مکسوره»(یَنِ) می باشد-به آخر آن پیوست کنیم, مثل:

رَجُلٌ-رَجُلانِ یا رَجُلَیْنِ

جمع

جمع بر بیش از دو فرد از افراد جنس دلالت دارد و بر سه قسم است:

1.جمع مذکر سالم

2.جمع مؤنث سالم

3.جمع مُکَسَّر

ص:137

1.جمع مذکر سالم

*علامت جمع مذکر سالم«واو ما قبل مضموم»و«نون مفتوح»،یا«یاءِ ما قبل مکسور»و«نون مفتوح»است که در آخر اسمِ مفرد درمی آید،مثل:

مُسْلِمٌ-مُسْلِمُونَ مُسْلِمُ-مُسْلِمِینَ زَیْدٌ-زَیْدُونَ

*آن اسمی به«جمع مذکر سالم»جمع می شود که دارای شرایط زیر باشد:

1.مذکر باشد؛پس مثل هِنْدٌ (به خاطر مؤنث بودن)،به این طریق جمع نمی شود.

2.خالی از«ه»باشد؛لذا مثل طَلْحَهٌ (به خاطر«ه»داشتن)،به این روش جمع نمی شود.

3.اسم عاقل باشد؛پس مثل«غَنَمٌ؛گوسفند»،(به دلیل اسمِ غیر عاقل بودن) خارج می شود.

4.اگر جنبهْ موصوفی دارد،عَلَمَ باشد؛بنابراین،مثل رَجُلٌ (به علّت عَلَم نبودن) خارج می شود.

5.اگر جنبهْ وصفی دارد،باید بتواند با«ه»مؤنث شود.پس،مثل احْمَرُ (به خاطر مؤنث شدن به غیر«ه»)،از این طریق جمع بسته نمی شود.

2.جمع مؤنث سالم

علامت جمع مؤنث سالم«الف و تاء»(ات) است که در آخر اسمِ مفرد درمی آید،مثل:هِنْدٌ-هِنْدَاتٌ قَابِلَهٌ-قابِلاتٌ

*آن اسمی به«جمع مؤنث سالم»جمع می شود که دارای شرایط زیر باشد:

1.عَلَم مؤنث باشد.مثل:هِنْدٌ-هِنْدَاتٌ.

2.در آخر آن یکی از علامات تأنیث باشد،مثل:

ضَارِبَهٌ-ضَارِبَاتٌ

حُبْلَى-حُبْلَيَاتٌ

صَحْرَاءُ-صَحْرَاوَاتٌ

3.مذکر غیر عاقل باشد, مثل:مَطْبُوعٌ-مَطْبُوعَاتٌ.

4.مصدرِ بیش از سه حرفی باشد, مثل:سُؤَالٌ-سُؤَالاتٌ.

ص:138

تذکر: این دو نوع جمع را از این جهت سالم می گویند که بناء مفرد در آنها به هم نمی خورد،به خلاف جمع مکسّر.

جمع مکسّر

جمع مکسّر علامت خاصّی ندارد و راه پی بردن به آن،شِناختن و حفظِ وزن های آن است.وزن های جمع مکسّر بسیار است که برخی از آنها عبارتند از:

1.اَفْعَالٌ مثل:قُفْلٌ-اَقْفَالٌ

2.اَفْعِلَهٌ مثل:زَمَانٌ-اَزْمِنَهٌ

3.فِعَالٌ مثل:قَصْعَهٌ-قِصَاعٌ

4.فُعَلٌ مثل:جُمْلَهٌ-جُمَلٌ

5.فَوَاعِلُ مثل:شَاهِدٌ-شَوَاهِدُ

6.اَفعُلٌ مثل:شَهْرٌ-اَشْهُرٌ

7.فِعْلَهٌ مثل:غُلامٌ-غِلْمَهٌ

8.فِعَلٌ مثل:قِطْعَهٌ-قِطَعٌ

9.فَعَائِلُ مثل:رِسَالهٌ-رَسَائِلُ

10.مَفَاعِلُ مثل:مَشْرِقٌ-مَشَارِقُ

اسم منسوب

اسم منسوب بر انتسابِ صاحبِ اسم به چیزی یا کسی یا جایی دلالت دارد و علامتِ آن«یاء مُشدّدِ ما قبل مکسور»است که به آخر اسم پیوست می گردد و به آن«یاء نسبت»می گویند،مثل:تَاجِیکِیٌّ،اِسْلامِیٌّ،مُحَمَّدِیٌّ.

اسم مصغّر

اسم مصغّر برای تحقیر یا بیان کوچکی یا کمی و گاهی ابرازِ شفقت ساخته می شود،مثل:جُبَیْلٌ (کوه کوچک)،عُبَیْدٌ (عبد ذلیل)،قُبَیْلَ الظُّهْرِ (کمی قبل از ظهر)،حُسَیْنٌ (حسن کوچک).

ص:139

*علامت تصغیر«یاء ساکن»است که بعد از حرف دوم اسم اضافه می شود و با اضافه شدن آن،حرف اوّل مصغّر،مضموم شده و حرف دوم, مفتوح می گردد.هم چنین اگر از ابتدا بیش از سه حرف داشته باشد،حرفِ بعد از حرف تصغیر در اکثر موارد،مکسور می شود،مثل:

رَجُلٌ-رُجَیْلٌ

حَسَنٌ-حُسَیْنٌ

دِرْهَمٌ-دُرَیْهِمٌ

مَرْیَمُ-مُرَیِّمُ

ص:140

درس بیست و نهم:معرفه و نکره

اسم اگر بر شخص یا چیز معین و شناخته شده ای دلالت کند, معرفه است،مثل:مُحَمَّدٌ،مَکَّهُ،المَدِینَهُ الْمُنَوَّرَهُ.

و اگر بر شخص یا چیزی نامعیّن و شناخته نشده ای دلالت کند, نکره است،مثل:رَجُلٌ،قَرْیَهٌ،مَدِینَهٌ.

*اسم معرفه بر هفت قسم است:

1.عَلَم: اسم معرفه ای است که برای دلالت کردن بر یک فرد معیّن ساخته شده است،مثل:مُحَمَّدٌ،مَکَّهُ.

2.معرفه به« الْ »: اسم معرفه ای است که با داخل شدن الف ولام تعریف (الْ) بر فردی معیّن دلالت نماید،مثل:ضَرَبَنِیَ الرَّجُلُ (فلان مرد مرا زد).

3.ضمیر: اسم معرفه ای است که برای دلالت کردن بر فرد یا افراد غایب یا مخاطب یا متکلّم به وجود آمده است،مثل:هُوَ،اَنْتَ،اَنا.

*ضمیر چهارده صیغه دارد.شش صیغه برای غایب است،شش صیغه برای مخاطب و دو صیغه برای متکلم.از هر کدام از شش صیغهْ غایب و مخاطب،سه صیغه برای مذکر (مفرد،مثنی،جمع)و سه صیغه برای مؤنث (مفرد،مثنی،جمع) استو از دو صیغهْ متکلّم،یک صیغه برای مفرد (متکلم وحده) و یک صیغه برای جمع (متکلم مع الغیر) است.

*صرف صیغه های ضمیر چنین است:

4.اسم اشاره: معرفه ای است که از طریق اشاره بر فرد یا افرادی معین از معنی دلالت می کند و شش صیغه دارد.

1.«ذا»-برای مفرد مذکر است.

2.«ذانِ»یا«ذَیْنِ»-برای مُثنّای مذکر است.

3.«اُولی»و«اُولاءِ»-برای جمع مذکر.

4.«ذِه»-برای مفرد مؤنث.

5.«تانِ»یا«تَیْنِ»-برای مُثنّای مؤنث.

6.«اُولی»و«اُولاءِ»-برای جمع مؤنث.

*غالباً بر سر اسم اشاره«ه-»که«هاء تنبیه»نامیده می شود درمی آید،مِثل:هذا الرَّجُلُ،هذانِ الرَّجُلانِ،هؤُلاءِ الرِّجَالُ،هذِهِ الْمَرْأَهُ،هاتانِ المَرْأتانِ،هؤلاءِ النِّسَاءُ.

*برای اشاره به مکان نزدیک«هُنا»و به مکان متوسط«هُناکَ»و به مکان بعید«هُنالِکَ»به کار برده می شود.

5.اسم موصول: معرفه ای است که به وسیلهْ جمله ای که بعد از آن ذکر می شود و به آن«صِلَه»گفته می شود،بر فرد یا افرادی معیّن دلالت می کند،مثل:«الَّذِی»در آیهْ شریفهْ تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ.

*اسم موصول نیز شش صیغه دارد:

1.«الَّذِی»-برای مفرد مذکر است.

2.«اللَّذَانِ»یا«اللَّذَیْنِ»-برای مُثنّای مذکّر.

3.«الَّذِینَ»-برای جمع مذکّر.

4.«الَّتِی»-برای مفرد مؤنث.

5.«اللَّتَانِ»یا«اللَّتَیْنِ»-برای مُثَنّای مؤنث.

6.«اللاّتِی»-برای جمع مؤنث.

*موصول هایی وجود دارند که به لفظ واحد در همه جا (مذکر،مؤنث،مفرد،مثنی،جمع) به کار می روندو به آنها«موصول مشترک»می گویند که از آن جمله است.«مَنْ»(برای عاقل)،«ما»(برای غیر عاقل).

6.مضاف: معرفه ای است که از مضاف الیه خود کسب تعریف می کند؛ یعنی هرگاه اسم نکره ای به اسم معرفه اضافه شود،نکرهْ مضاف, معرفه می شود،زیرا معنای آن معین و معلوم می گردد،مثل:غُلامُ زَیْدٍ و کِتَابُ سَعِیدٍ.

7.مُنادَی: معرفه ای است که به دلیل واقع شدن بعد از حرف ندا, معرفه شده است،مثل:یا احْمَدُ ! یا مُحْسِنُ !

*چندین حرف ندا وجود دارد که از آن جمله است:«یا»و«اَیا»و«أَ».

مثل:یا کَرِیمُ،أَیا رَفِیقُ،أَلَطِیفُ !

-والحمد لله ربّ العالمین

بخش سوم: متون عربی

اشاره

ص:145

الدّرس الأوَّلُ

اقْرَأ*قَلَمٌ*مِقْلَمَهٌ*مِصْبَاحٌ*دَفْتَرٌ*بابٌ*وَرَقٌ مِسْطَرٌ*حُجْرَهٌ*ما؟ *هذا*كَلْبٌ*خُذْ*ايْنَ؟

هذا قَلَمٌ.هذا مِصْبَاحٌ.اَيْنَ الدَّفْتَرُ؟ ايْنَ الْمِقْلَمَهُ؟ خُذِ الْمِصْبَاحَ.خُذِ الْقَلَمَ.ما هذا؟-مِسْطَرٌ.ما هذا؟-كَلْبٌ.هذا بابٌ.اَيْنَ الْحُجْرَهُ؟ ايْنَ المِسْطَرُ؟ هذا كَلْبٌ.خُذِ الْوَرَقَ.

ترجمه درس یکم

این قلم است.این چراغ است.دفتر در کجاست؟ قلمدان در کجاست؟ چراغ را بگیر.قلم را بگیر.این چیست؟-خطکش است.این چیست؟-سگ است.این دَر است.حُجره در کجاست؟ خطکش در کجاست؟ این سگ است.ورق را بگیر.

ص:147

ص:148

الدَّرسُ الثّانی

لَوْحٌ*طَبَاشِيرُ*شُبَّاکٌ*مِحْبَرَهٌ*کِتَابٌ*نَشَّافَهٌ*مِحْفَظَهٌ خَرِيطَهٌ*هذِهِ*(کَتَبَ يَکتُبُ اکتُبْ)*(قَرَأَ يَقْرَأُ اقرَأ)

اَيْنَ اللَّوْحُ؟ ايْنَ الطَّبَاشِيرُ؟ هذا شُبَّاکٌ.خُذِ الْکِتابَ.ما هذِهِ؟-خَرِيطَهٌ.اَيْنَ الْمِحْبَرَهُ؟ هذِهِ خَرِيطَهٌ.خُذِ الْمِحْفَظَهَ.کَتَبَ عَبْدُ اللهِ.قَرَأَ مُحَمَّدٌ.عَلِيٌّ يَکْتُبُ.سَلِيمٌ يَقْرَأُ الْکِتَابَ.خُذِ النَّشَّافَهَ.اَيْنَ الشُّبَّاکُ؟ هذِهِ مِحْفَظَهٌ.

ترجمه درس دوم

تخته در کجاست؟ بور در کجاست؟ این تیریزه است.کتاب را بگیر.این چیست؟-خریطه است.سیاه دان در کجاست؟ این خریطه است.جُزْوگیر را بگیر.عبدالله نوشت.محمد خواند.علی می نویسد.سلیم کتاب می خواند.آب چینک را بگیر.تیریزه در کجاست؟ این جُزوگیر است.

ص:150

الدَّرسُ الثّالِثُ

هُوَ*هِىَ*هُمْ*هُنَّ*أَنْتَ أَنْتِ*أَنْتُمْ*أَنْتُنَّ أنا*نَحْنُ
مُعَلِّمٌ*مُعَلِّمَةٌ*مُعَلِّمُونَ*مُعَلِّمَاتٌ*تِلْمِيذٌ تِلْمِيذَةٌ*تَلامِيذُ*تِلْمِيذَاتٌ*هؤُلاءِ

هُوَ مُعَلِّمٌ.هِىَ مُعَلِّمَةٌ.هُمْ مُعَلِّمُونَ.هُنَّ مُعَلِّماتٌ.أنتَ تِلمِيذٌ.أنتِ تِلْمِيذَةٌ.أنتُمْ تَلامِيذُ.أنتُنَّ تِلْمِيذاتٌ.هذا مُعَلِّمٌ.هذه تِلْمِيذَةٌ.المُعَلِّمُ يَكْتُبُ.التِّلْمِيذُ يَقْرَأُ الْكِتابَ.ما هذِهِ؟-خَرِيطَةٌ.اَيْنَ الْمُعَلِّمُ؟ إقرَإِ الْكِتَابَ.أَنْتُنَّ مُعَلِّماتٌ.هُمْ تَلامِيذُ.اَنتَ مُعَلِّمٌ.أنا تِلْميذٌ.نَحْنُ مُعَلِّماتٌ.

ترجمه درس سوم

وی معلم است.وی معلمه است.آنها معلّمان اند.آنها معلّمه هایند.تو شاگرد هستی.تو (زن) شاگرد هستی.شما شاگردانید.شما (زن) شاگرد.این معلم است.این شاگرد است.معلم می نویسد.شاگرد کتاب می خواند.این چیست؟-خریطه است.معلم در کجاست؟ کتاب را بخوان.شما معلمه هایید.آنها شاگردهایند.تو معلم هستی.من شاگرد هستم.ما معلمانیم.

ص:151

الدرس الرّابعُ

رَجُلٌ (رِجَالٌ)*امْرَأَةٌ (نِسَاءٌ)*مَنْ؟*كَبِيرٌ (كِبَارٌ)*كَبِيرَةٌ (كَبِيرَاتٌ)*هُنا*صَغِيرٌ (صِغَارٌ)*صَغِيرَةٌ (صَغِيرَاتٌ)

هذا الرَّجُلُ مُعَلِّمٌ.هذِهِ الْمَرْأَةُ مُعَلِّمَةٌ.هؤُلاءِ الرِّجالُ مُعَلِّمُونَ.هؤُلاءِ النِّساءُ مُعَلِّماتٌ.اَنا كَبِيرٌ.هُوَ صَغِيرٌ.هُمْ كِبارٌ.هُنَّ كبيراتٌ.اَنْتُمْ صِغارٌ.هذا الرَّجُلُ يَكْتُبُ.هذا التِّلميذُ يَقْرَأُ الْكِتابَ.مَنْ هذا؟-مُعَلِّمٌ.اَيْنَ التِّلمِيذُ؟-هُنا يَقْرَأُ.اَنْتَ صَغِيرٌ.اَنا كَبِيرٌ.هذا الرَّجُلُ كَبِيرٌ.اَيْنَ عَبْدُ اللهِ؟-هُنا يَكْتُبُ.ما هذا؟-هذا دَفْتَرٌ.اَيْنَ الْكِتابُ؟ ايْنَ الدَّفْتَرُ؟ ايْنَ التِّلميذُ؟ مَنْ يَقْرَأُ الكِتابَ؟-عَبْدُ الْكَريمِ.

ترجمه درس چهارم

این مرد معلم است.این زن معلمه است.همان مردان معلمانند.همان زن ها معلمه هایند.من بزرگ (کلان) هستم.وی کوچک (خُرد) است.آنها بزرگ (کلان) هستند.آنها (زن ها) بزرگ (کلان) هستند.شما خرد هستید.این مرد می نویسد.این شاگرد کتاب

می خواند.این کیست؟-معلم است.شاگرد در کجاست؟-در این جاست،می خواند.تو خرد هستی.من بزرگ (کلان) هستم.این مرد بزرگ (کلان) است.عبدالله در کجاست؟-در این جاست،می نویسد.این چیست؟-این دفتر است.کتاب در کجاست؟ دفتر در کجاست؟ شاگرد در کجاست؟ چه کسی کتاب می خواند؟-عبد الکریم.

ص:154

الدّرسُ الخامِسُ

مَدْرَسَهٌ (مَدَارِسُ)*فَصْلٌ (فُصُولٌ)*مَقْعَدُ التِّلميذِ*مَكْتَبُ الْمُعَلِّمِ كُرْسِىٌّ (كَراسِىٌّ)*دَرْسٌ (دُرُوسٌ)*اقلامٌ*مَقالِمُ*دَفاتِرُ مَصابِيحُ*ابْوابٌ*فى*عَلَى

ايْنَ مَقْعَدُ التِّلميذِ؟ هذا مَكْتَبُ الْمُعَلِّمِ.خُذِ الاَقْلامَ.ما هذا؟-كُرْسِىٌّ.مَنْ هُوَ؟-مُعَلِّمٌ.مَنْ يَقْرَأُ الْكِتابَ فى الفَصْلِ؟-عَبْدُ الرَّحِيمِ.اِقرَاِ الدَّرْسَ.اَيْنَ الطَّباشِيرُ؟-عَلى اللَّوحِ.مَنْ هُوَ فى الْمَدْرَسَهِ؟-الْمُعَلِّمُ.مَنْ هُمْ فِي الفَصْلِ؟-تَلاميذُ.اَيْنَ الْمِصْباحُ؟-على مَكْتَبِ الْمُعَلِّمِ.هذه ابْوابٌ.اَيْن الْمَقالِمُ؟-عَلى مَقْعَدِ التِّلميذِ.اُكْتُبْ فى الدَّفْتَرِ.هذِهِ الاَقْلامُ صَغيرَهٌ.هذا الدَّفْتَرُ صَغيرٌ.اَيْنَ مَكْتَبُ الْمُعَلِّمِ؟-فى الفَصْلِ.اَيْنَ الْقَلَمُ؟-هُنا فِى الْمِقْلَمَهِ.

ترجمه درس پنجم

کُرسی شاگرد در کجاست؟ این میز معلم است.قلم ها را بگیر.این چیست؟-کُرسی است.وی کیست؟-معلم است.چه کسی در صِنْف کتاب می خواند؟-عبد الرحیم.درس را بخوان.بور در کجاست؟-بر تَختَه است.چه کسی در مدرسه است؟-معلم.چه کسانی در صنف هستند؟-شاگردان.چراغ در کجاست؟-بر بالای میزِ معلّم است.این درها کوچک است.این دفتر کوچک است.میز معلم در کجاست؟-در صنف است.قلم در کجاست؟-این جاست،در قلم دان.

ص:155

الدّرسُ السّادِسُ

اوْرَاقٌ*كِلابٌ*مَسَاطِرُ*حُجُراتٌ*الْواحٌ*شَبابِيکُ*كُتُبٌ
مَحابِرُ*نَشّافاتٌ*مَحافِظُ*خَرائِطُ*جِدارٌ*هاتِ*هاتی هُناکَ*لِ*لِمَنْ*لِلْمُعَلِّمِ

ایْنَ الْكُتُبُ؟-هُناکَ فی الْمِحْفَظَهِ.هاتِ الأوْراقَ.هاتی الْكُتُبَ.ما هذِهِ؟-شَبابِيکُ.لِمَنْ هذا الكِتابُ؟-لِلْمُعَلِّمِ.ما هذِهِ؟-كِلابٌ.لِمَنْ هذِهِ الْكِلابُ؟-لِسَيْفِ الدّينِ.اَيْنَ الْمَساطِرُ؟-هُناکَ عَلَی مَكْتَبِ الْمُعَلِّمِ.هذِهِ حُجُراتٌ.اَيْنَ الاَلْواحُ؟-الاَلْواحُ هُنا فی الْفَصْلِ.ما هذِهِ؟-مَحابِرُ.خُذِ النَّشّافَاتِ.الْخَرائِطُ فی الْجِدارِ.مَنْ فِي الْحُجْرَهِ؟-فی الْحُجْرَهِ رَجُلٌ.اَيْنَ الْمُعَلِّمُونَ؟-هُمْ هُناکَ فی الْمَدْرَسَهِ.هذِهِ الْكُتُبُ لعَبْدِ القَهّارِ.

ترجمه درس ششم

کتاب ها در کجاست؟-آن جاست،در جُزوگیر.ورق ها را بده.کتاب ها را بده.این چیست؟-تیریزهاست.این کتاب از آن کیست؟-از آن معلم است.این چیست؟-سگ هاست.این سگ ها از آن کیست؟-از آن سیف الدین است.خطکش ها در کجاست؟-آن جاست،بر بالای میز معلم.این حجره هاست.تخته ها در کجاست؟-تخته ها این جاست،در صنف.آنها چیست؟-سیاه دان است.آب چینک ها را بگیر.خریطه ها در دیوار است.کیست در حجره؟-در حجره مردی است.معلمان در کجایند؟-آنها آن جا هستند،در مدرسه.این کتاب ها از آن عبدالقهارست.

الدرس السّابِعُ

حِبْرٌ (حُبُورٌ)*مِبْراهٌ (مَبارٍی) سَاعَهٌ (سَاعاتٌ)*(فَهِمَ یَفْهَمُ افْهَمْ)*(دَخَلَ یَدْخُلُ ادْخُلْ) قَعَدَ یَقْعُدْ اقْعُدْ)*یا*یا مُحَمَّدُ!

اَیْنَ السّاعَهُ؟-هُنا فی الجِدارِ.اَیْنَ الحِبْرُ؟-هُناکَ عَلی مَکْتَبِ الْمُعَلِّمِ.هاتِ الْمِبْراهَ.عَلِیٌّ یَفْهَمُ الدَّرسَ.فَهِمَ التِّلمیذُ الدَّرْسَ.اِفْهَمِ الدَّرسَ یا مُحَمَّدُ.سَلْمانُ یَدْخُلُ الْحُجْرَهَ.دَخَلَ الْمُعَلِّمُ الْفَصْلَ.اُدْخُلِ الْمَدْرَسَهَ یا احْمَدُ.خُذْ هذِهِ الْکُتُبَ.اِقْرَأ هُنا.اَیْنَ الاَقْلامُ؟-هُناکَ فی الْمِقْلَمَهِ.یا احْمَدُ ادْخُلِ الْفَصْلَ.قَعَدَ الْمُعَلِّمُ عَلَی الْکُرْسِیِّ.سَلْمَانُ یَقْعُدُ عَلَی الْکُرْسِیِّ.یا عَبْدَ اللَهِ اقْعُدْ علی الْکُرْسیِّ.لِمَنْ هذِهِ السّاعَهُ؟-لمُحَمَّدٍ.

ترجمه درس هفتم

ساعت در کجاست؟-این جاست،در دیوار.رنگ در کجاست؟-آن جاست،بر بالای میز معلم.قلم تراش را بده.علی درس را می فهمد.شاگرد درس را فهمید.درس را بفهم،ای محمد! سلمان به حجره درمی آید (داخل می شود).معلم به صنف داخل شد (درآمد).به مدرسه درا (داخل شو)،ای احمد! این رنگ ها را بگیر.این جا بخوان.قلم ها در کجاست؟-آن جاست،در قلم دان است.ای احمد! به صنف وارد شو(داخل شو)! معلم بر کرسی نشست.سلمان بر کرسی می شند.ای عبدالله! بر کرسی بنشن! این ساعت از آن کیست؟-از آن محمّد است.

ص:160

الدرسُ الثّامِنُ

جَرِيدَهٌ (جَرائِدُ)*مَجَلَّهٌ (مَجَلاّتٌ)*عَرَبِىٌّ*تاجِيكِىٌّ*جَمِيلٌ
وَ*مِنْ*لَهُ*لَها*لَکَ*لَکِ*لی

لَهُ دَفْتَرٌ جَمِيلٌ.لَها مِحْفَظَهٌ صَغِيرَهٌ.لَکَ کِتابٌ کَبِيرٌ.لَکِ مَجَلَّهٌ.لی کِتابٌ وَمِسْطَرٌ.هذِهِ الْجَرِيدَهُ عَرَبِيَّهٌ.هذِهِ الْمَجَلَّهُ تاجِيکِيَّهٌ.لِمَنْ هذِهِ الْجَرِيدَهُ؟-لی.اَيْنَ التِّلْمِيذُ وَالتِّلْمِيذَهُ؟-فی الْفَصْلِ.هذا الْمُعَلِّمُ مِنْ تاجِيکَسْتانَ.هذا الرَّجُلُ يَقْرَأُ الْمَجَلَّهَ العَرَبِيَّهَ.اُکْتُبْ يا علیُّ.اَنْتَ تَفْهَمُ الدَّرْسَ يا سَعِيدُ.اَنا أَقْرَأُ الدَّرْسَ.هُوَ يَقْعُدُ عَلی الْکُرْسِیِّ.مَنْ فی الْفَصْلِ؟-فی الْفَصْلِ عَبْدُ اللهِ يَکْتُبُ.

ترجمه درس هشتم

وی دفتر زیبایی دارد.وی جزوگیرِ خردی دارد.تو کتاب کلانی (بزرگی) داری.

ص:161

تو مجله ای داری.من یک کتاب و یک خطکش درام.این روزنامه عربی است.این مجله (ماهنامه) تاجیکی است.این روزنامه از آن کیست؟-از آن من است.شاگرد و شاگرده در کجایند؟-در صنفند.این معلم از تاجیکستان است.این مرد مجلهٔ عربی را می خواند.بنویس،ای علی! تو درس را می فهمی،ای سعید! من درس می خوانم.وی بر کرسی می نشیند.کیست در صنف؟-در صنف عبدالله است.او می نویسد.

ص:162

الدّرسُ التّاسِعُ

نَعْجَهٌ (نَعَجاتٌ)*حَمامٌ (حَمائِمُ)*دِیکٌ (دِیَکَهٌ)*دَجاجَهٌ (دَجاجاتٌ) ثَوْرٌ (ثِیرانٌ)*بَقَرَهٌ (بَقَراتٌ)*حَظِیرَهٌ (حَظائِرُ)*دارٌ (دُورٌ) (رَکَضَ یَرْکُضُ ارْکُضْ)* (صاحَ یَصِیحُ صِحْ)

ایْنَ النَّعْجَهُ؟-فی الدّارِ.الدِّیکُ یَصِیحُ.اَیْنَ الثَّوْرُ؟ ارْکُضْ یا حَبیبُ.هُوَ یَصِیحُ.الدَّجاجَهُ تَرْکُضُ فی الدّارِ.اَنا ارْکُضُ.لِمَنْ هذِهِ الْبَقَرَهُ؟-لِهذا الرَّجُلِ.لَهُ بَقَرَهٌ وَثَوْرٌ.هذا الثَّوْرُ کَبیرٌ.اَیْنَ الدِّیَکَهُ والدَّجاجاتُ؟-فی الحَظِیرَهِ.لی دِیَکَهٌ وَدَجاجاتٌ وَلَکَ ثِیرانٌ وَبَقَراتٌ.لِمَنْ هذا الدِّیکُ یا فاطِمَهُ؟-هذا الدِّیکُ لِسَلْمانَ یا سَعِیدُ.اَنا أَقْرَأُ الْکِتابَ وَأَنْتَ تَکْتُبُ الدَّرْسَ.

ترجمه درس نهم

گوسفند در کجاست؟-در خانه است.خروس فریاد می زند.بَرزه گاو در کجاست؟ بدو،ای حبیب! وی (او) فریاد می زند.مرغ در خانه می دود.من می دوم.این گاو از آن کیست؟-از آن این مرد است.او یک گاو و یک برزه گاو دارد.این برزه گاو کلان است.خروس ها و مرغ ها در کجایند؟-در مرغ خانه هستند.من خروس ها و مرغ هاو تو برزه گاوها و گاوها داری.این خروس از آن کیست،ای فاطمه؟-این خروس از آن سلمان است،ای سعید.من کتاب می خوانم و تو درس می نویسی.

ص:163

فِنْجانٌ (فَناجِينُ)*سُكَّرٌ*قَهْوَهٌ*نَعَمْ*شايٌ*طَبِيخٌ*ماذا؟ ماذا تَفْعَلُ؟*بِ*هَلْ؟* (أَكَلَ يَأكُلُ كُلْ)*(شَرِبَ يَشْرَبُ اشْرَبْ)

هُوَ يَفْعَلُ-هِى تَفْعَلُ-اَنْتَ تَفْعَلُ- انْتِ تَفْعَلينَ-اَنا افْعَلُ

لِى فِنْجانٌ كَبيرٌ.لَكَ فِنْجانٌ صَغيرٌ.لِمَنْ هذا الْفِنْجانُ؟-لِهذا الرَّجُلِ.سَعيدٌ يَشْرَبُ الشّايَ بِالْفِنْجانِ.عَلِىٌّ يَأكُلُ الطَّبِيخَ.اِشْرَبِ الشّايَ بِالسُّكَّرِ.كُلِ الطَّبيخَ.سَليمٌ يَشْرَبُ الْقَهْوَهَ.هَلْ تَشْرَبُ الشّايَ بِالسُّكَّرِ؟-نَعَمْ،اَشْرَبُ.يا فاطِمَهُ،اَيْنَ انْتِ؟-اَنا هُنا،فى الْحُجْرَهِ.ماذا تَفْعَلِينَ فيها؟-أقْرَأُ كِتاباً تاجِيكِياًّ.هذا الرَّجُلُ يَأكُلُ الطَّبيخَ.خُذِ الْكِتابَ وَاقْرَاِ الدَّرْسَ.مِنْ ايْنَ اِنْتَ يا سَعيدُ؟-اَنا مِنْ دُوشَنْبَهَ.وَاَنْتَ مِنْ ايْنَ يا كَريمُ؟-اَنا مِنْ بُخارَى.هَلْ تَقْرَأُ الْجَرِيدَهَ التّاجِيكِيَّهَ؟-نَعَمْ،أقْرَأُ.

ص:165

ترجمه درس دهم

من پیاله کلانی دارم.تو پیاله خردی داری.این پیاله از آن کیست؟ از آن این مرد است.سعید با پیاله چای می نوشد.علی خوراک می خورد.با شَکَر چای بنوش.خوراک بخور.سلیم قهوه می نوشد.آیا با شکر چای می نوشی؟-آری،می نوشم.ای فاطمه! تو در کجایی؟-من این جا هستم،در حجره.چه کار می کنی در آن جا؟-کتاب تاجیکی ای را می خوانم.این مرد خوراک می خورد.کتاب را بگیر و درس بخوان.تو از کجایی ای سعید؟-من از دوشنبه هستم.و تو از کجایی،ای کریم؟-من از بخاری هستم.آیا روزنامه تاجیکی را می خوانی؟-آری می خوانم.

ص:166

الدَّرسُ الْحادی عَشَرَ

أَبٌ (آباءٌ)*امٌّ (امَّهاتٌ)*أَخٌ (إِخْوَهٌ)*أُخْتٌ (أخَواتٌ)*ابْنٌ (أَبْناءٌ) بِنْتٌ (بَناتٌ)*مِسْطَرُ سَلِيم*-هُ*-ها*-کَ*-کِ*-ی*أَبُوهُ*أَبُوها أَبُوکَ*أَبوکِ*أَبِی*دَخَلَهُ*دَخَلَها*دَخَلَکَ*دَخَلَکِ*دَخَلَنِی

هُوَ قَرَأَ هِی قَرَأَتْ انْتَ قَرَأْتَ انْتِ قَرَأْتِ- انا قَرَأْتُ

هُوَ أَبُوکَ.اَنْتَ أبی.أنا أخُوهُ.اَنْتِ اخْتُهُ.أنا امُّها.هذا کِتابُ مَحْمودٍ.هذا قَلَمُکَ.خُذْ فِنْجانَکَ.اِشْرَبْ قَهْوَتَکَ.هذا کَلْبُ سَلمانَ وَهذا دِیکُهُ.التِّلمیذَهُ تَقْرَأُ دَرْسَها.یا فاطِمَهُ هَلْ قَرَأتِ دَرْسَکِ؟-نَعَمْ،قَرَأْتُهُ.خُذْ کِتابَکَ یا مُحَمَّدُ واقْرَأ دَرْسَکَ.اَیْنَ دَفْتَرُکَ یا بِنْتی؟-هُنا فی مِحْفَظَتی یا امّی.مَنْ ابُوکَ؟-اَبی عَلیٌّ بنُ مُحَمَّدٍ.وَمَنْ امُّکَ؟-اُمّی صالِحَهُ بِنْتُ عَبّاسٍ.اَیْنَ أخُوکَ؟-هُوَ فی المَدْرَسَهِ.ماذا یَفْعَلُ فیها؟-یَقْرأ دُرُوسَهُ.هَلْ لَکَ أبْناءٌ؟-نَعَم.إبنی تِلْمیذُکَ.

ترجمه درس یازدهم

او پدرِ تو است.تو پدر من هستی.من برادر او هستم.تو خواهر او هستی.من مادرِ او هستم.این کتاب محمود است.این قلم تو است.پیاله ات را بگیر.قهوه ات را بنوش.این سگ سلمان است و این خروسِ او.شاگرد درسش را می خواند.ای فاطمه ! آیا درست را خواندی؟-آری،خواندم.ای محمد ! کتابت را بگیر و دَرْسَت را بخوان.دفترت در کجاست،ای دخترم؟-این جاست،در جزوگیرم،ای مادرم ! کیست پدرِ تو؟-پدر من علی پسر

محمد است.و مادرت کیست؟-مادر من صالحه دختر عباس است.برادرت در کجاست؟-او در مدرسه است.چه کار می کند در آن جا؟-درس هایش را می خواند.آیا تو پسرها داری؟-آری.پسر من شاگرد تو است.

ص:168

الدّرسُ الثّانى عَشَرَ

بَيْتٌ (بُيُوتٌ)*طاوِلَهٌ (طاوِلاتٌ)*مِمْحاهٌ (مَماحِى)*رِيشَهٌ (رِيشاتٌ) مِمْسَحَهٌ (مَماسِحُ)*وَلَدٌ (أوْلادٌ)*تَعالَى*تَعالَ*مَتى؟

سَخّانَهُ الْمَاءِ-سَخّانَهُ الشّايِ

-(خَرَجَ يَخْرُجُ اخْرُجْ-(حَفِظَ يَحْفَظُ احْفَظْ)

ايْنَ سَخّانَهُ الشّايِ؟ هاتِ سَخّانَهَ الْمَاءِ.سَليمٌ يَحْفَظُ دَرْسَهُ.هذا التِّلميذُ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ.لِمَنْ هذِهِ الْمِمْحاهُ؟-لأخِى.حَليمَهُ تَكْتُبُ دُرُوسَها بِالْقَلَمِ.ما فى مِحْفَظَتِكَ؟-فيها كُتُبٌ وَدَفاتِرُ وَ أقلامٌ وَ أوْراقٌ وَمِمْحاهٌ.أيْنَ الْمِمْسَحَهُ؟-المِمْسَحَهُ عَلَى اللَّوْحِ.ما هِىَ عَلى الطّاوِلَهِ؟-عَلى الطّاوِلَهِ الْجَرائِدُ.اُخْرُجْ مِنَ الْبابِ.هذا الْوَلَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ وَهذِهِ بِنْتُهُ.لأخِى أبْناءٌ وَبَنات.القُرآنُ الْكَريمُ كِتابُ اللهِ (عَزَّوَجَلَّ).هَلْ حَفِظْتَ دَرْسَكَ؟-نَعَمْ حَفِظْتُهُ.تَعَالَ هُنا يا ابْنِى.مَتى خَرَجْتَ مِنَ المَدْرَسَهِ؟ احْفَظْ دَرْسَكَ.هَلْ لَكِ جَريدَهٌ يا مَعْرِفَهُ؟-نَعَمْ،لى جَريدَهٌ تاجِيكِيَّهٌ وَمَجَلَّهٌ عَرَبِيَّهٌ.

ترجمه درس دوازدهم

چاینک در کجاست؟ خودجروش را بده.سلیم درسش را یاد می کند.این شاگرد از خانه اش می برایدِ(خارج می شود).این خط کورکنک از آن کیست؟-از آن برادرم است.حلیمه با قلم درس هایش را می نویسد.در جزوگیرت چیست؟-در آن کتاب ها،دفترها،قلم ها،ورق ها و خطکورکنک هست.لتّه (تخته پاک کنی) در کجاست؟-لتّه بر داسکه است.بر بالای میز چیست؟-بر بالای میز،روزنامه هاست.از در برا (خارج شو).این پسربچه پسر محمد است و این دخترِ او است.برادرم پسرها و دخترها دارد.قرآن کریم کتاب خداست.آیا درست را از یاد کردی؟-آری،از یاد کردم.این جا بیا ای پسرم! کَی از مدرسه برآمدی؟ درست را از یاد بکن.ای معریفت! آیا تو روزنامه داری؟-آری،من روزنامهْ تاجیکی و مجلهْ عربی دارم.

ص:170

الدّرسُ الثالِثُ عَشَرَ

سَرِيرٌ (سُرُرٌ)*خِزانَهٌ (خِزاناتٌ)*سِكِّينٌ (سَكاكِينُ)*مِلْعَقَهٌ (مَلاعِقُ)
لا*كَلاَّ*لَيْسَ*لَيْسَتْ*لَسْتَ*لَسْتِ*لَسْتُ انا لَسْتُ بِمُعَلِّمٍ*(نامَ يَنامُ نَمْ)

هُوَ لا يَنامُ-هِى لا تَنامُ انْتَ لا تَنامُ-اَنْتِ لا تَنامِينَ-اَنا انامُ

اِبْنىَ الصَّغيرُ يَنامُ عَلَى سَريرِهِ وبِنْتى تَقْرَأُ دُروسَها فى الْحُجْرَهِ.فى الْخِزانَهِ كُتُبٌ عَرَبِيَّهٌ وَمَجَلاّتٌ تاجِيكِيَّهٌ.اَيْنَ السَّكاكِينُ وَالْمَلاعِقُ؟-هُناكَ فى الْحُجْرَهِ عَلَى الطّاوِلَهِ.لِأخِى ثِيرَانٌ وَبَقَراتٌ ودِيَكَهٌ.هَلْ أنْتَ مُعَلِّمٌ؟-لا،اَنا لَسْتُ بِمُعَلِّمٍ.هَل هِىَ مُعَلِّمَهٌ؟-لا هِىَ لَيْسَتْ بِمُعَلِّمَهٍ.الْوَلَدُ يَنامُ عَلَى السَّرِيرِ.

مَنْ هُوَ فى الْحُجْرَهِ يا كَرِيمَهُ؟-فى الْحُجْرَهِ أخِى مُحَمَّدٌ.ماذا يَفْعَلُ فيها؟-هُوَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ.هذا الْوَلَدُ لَيْسَ بِتِلْميذٍ.هذِهِ الْمَرْأَهُ لَيْسَتْ بِمُعَلِّمَهٍ.كُلِ الطَّبِيخَ بِالْمِلْعَقَهِ.أخِى يَقْرَأُ الْقُرآنَ وَيَفْهَمُهُ.إقْرَاِ الْقُرآنَ يا وَلَدِى.

ترجمه درس سيزدهم

پسرِ خردی ام بر کَتَش می خوابد و دخترم در حجره درس هایش را می خواند.در جیوان کتاب های عربی و مجله های تاجیکی هست.کاردها و قاشوق ها در کجاست؟-آن جاست, در حجره بر بالای میز.برادرم برزه گاوها و خروس ها دارد.

ص:171

آیا تو معلّم هستی؟-نه،من معلم نیستم.آیا او معلمه است؟-نه،او معلمه نیست.پسربچه بر بالای کَتْ می خوابد.ای کریمه کیست در حجره؟-در حجره برادرم محمّد هست.چه کار می کند در آن جا؟-او قرآن می خواند.این بچه شاگرد نیست.این زن معلمه نیست.خوراک را با قاشوق بخور.برادرم قرآن می خواند و می فهمد آن را.ای پسرم! قرآن را بخوان.

ص:172

فَرَسٌ (افْراسٌ) عِجْلٌ (عُجُولٌ)

مُهْرٌ (مُهُورٌ)*سَمَكٌ (أَسْمَاكٌ)*مَاءٌ (مِيَاهٌ)*خُبْزٌ (أخْبازٌ)*لَحْمٌ (لُحُومٌ) كَثِيرٌ*قَلِيلٌ*ثُمَّ*فَ*(سَبَحَ يَسْبَحُ اسْبَحْ)*(قَامَ يَقُومُ قُمْ)

دَخَلَ الْمُعَلّمُ الْفَصْلَ ثُمَّ التَّلامِذَهُ.خَرَجَتِ الأمُّ مِنَ الْبَيْتِ ثُمَّ بَناتُها.الْفَرَسُ يَرْكُضُ وَالْمُهْرُ يَشْرَبُ الْماءَ.الْعِجْلُ فى الدّارِ.السَّمَكُ يَسْبَحُ فى الْماءِ.هَلْ انْتِ أَكَلْتِ الْخُبْزَ؟-نَعَمْ،أَكَلتُ.أنا أَكَلْتُ لَحْمَ الْبَقَرِ.هذا كَثِيرٌ وَهذا قَلِيلٌ.مُرْتَضَى يَقْرَأُ كَثِيراً ويَنامُ قَلِيلاً.هَلْ لَکَ عِجْلٌ؟-نَعَمْ،لى عِجْلٌ وَمُهْرٌ.التِّلميذُ يَقْرَأُ دَرْسَهُ فى الْفَصْلِ.خُذْ هذا الْقَلَمَ يا أخى.الْكَلْبُ يَرْكُضُ فى الدّارِ.قُمْ فَاقْرَأ دَرْسَکَ يا مُرادَ.يَقُومُ التِّلْمِيذُ.تَعالَ يا كَريمُ نَشْرَبِ الشّايَ وَنَأكُلِ الطَّبيخَ.لا،لا أشْرَبُ الشّايَ ولا آكُلُ الطَّبيخَ.

ص:173

ترجمه درس چهاردهم

ابتدا معلم به صنف درآمد (داخل شد) و بعد شاگردان.مادر از خانه برآمد،بعد از آن دخترانش.اسب می دودو تایچه آب می نوشد.گوساله در حولی(حیاط) است.ماهی در آب شنا می کند.آیا تو نان خوردی؟-آری،خوردم.من گوشتِ گاو خوردم.این بسیار است و این کم.مرتضی بسیار می خواند و کم می خوابد.آیا تو گوساله داری؟-آری،من یک گوساله و یک تایچه دارم.شاگرد در صنف درسش را می خواند.این قلم را بگیر،ای برادرم! سگ در خانه می دود.برخیز،ای مراد درست را بخوان،شاگرد می خیزد.بیا،ای کریم،چای می نوشیم و خوراک می خوریم.نه،چای هم نمی نوشم و خوراک هم نمی خورم.

ص:174

الدرسُ الْخامِسُ عَشَرَ

قِنِّينَهٌ (قِنّيناتٌ)*قَدَحٌ (أقْداحٌ)*بَعْدَ*قَبْلَ*فَوْقَ*تَحْتَ (نَظَرَ يَنْظُرُ انْظُرْ)*(لَعِبَ يَلْعَبُ الْعَبْ)*إِقْرَأ*إقْرَؤُوا*إقرَئِى*إقْرَأنَ

هُمْ يَقْرَؤُونَ-هُنَّ يَقْرَأْنَ انْتُمْ تَقْرَؤونَ-اَنْتُنَّ تَقْرَأْنَ-نَحْنُ نَقْرَأُ

خُذِ الْقِنِّينَهَ.هاتِ قَدَحاً ماءً.إِشْرَبْ فِنْجاناً شاياً.أوْلادِى يَقْرَؤُونَ الْقُرآنَ.أبْنائِى يَلْعَبُونَ بَعْدَ الدَّرْسِ.بَناتُکَ يَقْرَأنَ كَثيراً وَيَنمْنَ قَليلاً.هُمْ يَنْظُرُونَ مِنَ الشُّبّاكِ.هَلْ تَلْعَبُ بَعْدَ الدَّرْسِ؟-نَعَمْ،اَلْعَبُ.بِالأَقْلامِ يَكْتُبُونَ عَلى الأوْراقِ.هؤُلاءِ التَّلامِذَهُ يَحْفَظُونَ دُرُوسَهُمْ.بِالطَّباشِيرِ يَكْتُبُونَ عَلى الألْواحِ.اِقْرَؤُوا دُرُوسَكُمْ.فهِمْتُ دَرْسِى.التَّلامِذَهُ يَخْرُجُونَ مِنَ الْفَصْلِ.اَيْنَ كُرَتِى يا اَمّى؟-هُنا تَحْتَ السَّرِيرِ يا وَلَدِى.اَيْنَ الطَّباشِيرُ؟-فَوْقَ مَكْتَبِ الْمُعَلِّمِ.قامَ التِّلْمِيذُ فَأَخَذَ كِتابَهُ وَقَرَأَ دَرْسَهُ.نَحْنُ نَقْرَأُ كَثِيراً.اَنْتُنَّ تَنْظُرْنَ مِنْ شُبّاكِ الْمَدْرَسَهِ.

ترجمه درس پانزدهم

سوراخی را بگیر.یک جام آب بده.یک پیاله چای بنوش.فرزندانم قرآن می خوانند.پسرهایم بعد از درس بازی می کنند.دخترانت بسیار می خوانند و کم می خوابند.آنها از تیریزه نگاه می کنند.آیا بعد از درس بازی می کنی؟-آری،بازی می کنم.با قلم ها بر ورق ها می نویسند.آن شاگردان درس هایشان را حفظ (از یاد) می کنند.با بورها بر داسکه ها می نویسند.درس هایتان را بخوانید.درسم را

فهمیدم.شاگردان از صنف می برآیند.ای مادرم! توپَم در کجاست؟-این جاست،در زیر کت (تخته خواب) ای فرزندم! بور در کجاست؟-بر بالای میزِ معلم است.شاگرد برخاست،پس کتابش را گرفت و درسش را خواند.ماَ بسیار می خوانیم.شما از تیریزه های مدرسه نگاه می کنید.

ص:176

الدَّرسُ السّادِسُ عَشَرَ

مَرْكَبٌ (مَراكِبٌ)*لَبَنٌ (الْبانٌ)*ذاکَ*تِلْکَ*اولئِکَ*بَلْ أَمامَ*وَراءَ*أَيُّها*ايَّتُها*لِمَ؟ *الی*(ضَحِکَ يَضْحَکُ اضْحَکْ) (بَکَی يَبْکِی ابْکِ)

هُمْ ذَهَبُوا-هُنَّ ذَهَبْنَ انْتُمْ ذَهَبْتُمْ انْتُنَّ ذَهَبْتُنَّ نَحْنُ ذَهَبْنَا

هذا مَرْكَبٌ وَذاکَ فَرَسٌ.هذِهِ مِحْبَرَهٌ وتِلْکَ مِحْفَظَهٌ.هَلْ تَشْرَبُ اللَّبَنَ يا مُحَمَّدُ؟-نَعَمْ،اَنا آکُلُ الْخُبْزَ وَاَشْرَبُ اللَّبَنَ ثُمَّ اذْهَبُ الی الْمَدْرَسَهِ.اُولئِکَ الرِّجالُ مُعَلِّمُونَ.اُولئِکَ النِّساءُ مُعَلِّماتٌ.هَلْ هذِهِ الْمَرْأهُ مُعَلِّمَهٌ-لا،بَلْ هِیَ مُرَبِّيَهٌ.التَّلامِذَهُ يَقْرَؤُونَ دُرُوسَهُمْ امامَ مُعَلِّمِهِمْ.الدِّيکُ يَرْکُضُ وَراءَ الدَّجاجَهِ.إقْرَؤُوا دُرُوسَکُمْ أيّها التَّلامِذهُ.يا ايُّها الْوَلَدُ کُلِ الْخُبْزَ وَاشْرَبِ اللَّبَنَ.اَيْنَ الْعِجْلُ؟-الْعِجْلُ يَرْکُضُ وَراءَ الْبَقَرِ.جَلالُ الدِّينِ يَضْحَکُ وَأَخُوهُ يَبْکِی.لِمَ تَضْحَکِينَ يا فاطِمَهُ؟ لِمَ يَضْحَکُ هذا الْوَلَدُ؟ هَلْ هذا الْبَيْتُ مَدْرَسَهٌ؟-لا،هذا الْبَيْتُ لَيْسَ بِمَدْرَسَهٍ،بَلْ هذا مَکْتَبَهٌ.إقْرَأْ قَلِيلاً ثُمَّ اخْرُجْ وَالْعَبْ.

ترجمه درس شانزدهم

این ارابه است و آن اسب.این سیاه دان است و آن جزوگیر.آیا شیر می نوشی،ای محمّد؟-آری،من نان می خورم و شیر می نوشم،بعد از آن،به مدرسه می روم.همان مردان معلمان اند.همان زنان معلمه هایند.آیا این زن معلمه است؟-نه،بلکه او مربیه است.شاگردان در نزدِ معلمشان درس هایشان را می خوانند.خروس از قفای مرغ

می دود.ای شاگردان! درس هایتان را بخوانید.ای بچه! نان را بخور و شیر را بنوش! گوساله در کجاست؟-گوساله از قفای گاو می دود.جلال الدین می خندد و برادرش می گرید.برای چه می خندی،ای فاطمه؟ این بچه برای چه می خندد؟ آیا این خانه مدرسه است؟-نه،این خانه مدرسه نیست،بلکه این کتابخانه است.کمتر بخوان،بعد از آن،خارج شو (برا) و بازی بکن.

ص:178

الدَّرسُ السّابِعُ عَشَرَ

مَدِينَهٌ (مُدُنٌ)*قَرْيَهٌ (قُرًى)*مَسْجِدٌ (مَساجِدٌ)*عَاصِمَهٌ (عَواصِمُ)

قَرِيبٌ*بَعِيدٌ*قَدِيمٌ*جَدِيدٌ*أيْضاً*يُوجَدُ*-هُمْ*-هُنَّ

-كُمْ*-كُنَّ*-نَا*عَنْ*(سَكَنَ يَسْكُنُ اسْكُنْ) (احَبَّ يُحِبُّ احِبَّ)*(اطَاعَ يُطيعُ اطِعْ)

بَيْتُهُمْ قَرِيبٌ مِنَ الْمَسْجِدِ.بَيْتُنا بَعِيدٌ عَنِ الْمَسْجِدِ.اَيْنَ تَسْكُنُ؟-أسْكُنُ فى مَدِينَهِ بُخارَى.هؤُلاءِ الرِّجالُ سَكَنُوا فى الْقَرْيَهِ.آباءُنَا سَكَنُوا فى الْمَدينَهِ وَأُمَّهاتُنا سَكَنَّ ايْضاً فى الْمَدينَهِ.هؤُلاءِ التِّلْمِيذاتُ خَرَجْنَ مِنَ الْمَدْرَسَهِ فَذَهَبْنَ الى بُيُوتِهِنَّ.مَسْجِدُ الْقَرْيَهِ قَدِيمٌ وَمَسْجدُ الْمَدِينَهِ جَدِيدٌ.اَنا اسْكُنُ فى مَدِينَهِ دُوشَنْبَهَ وَهِىَ عاصِمَهُ جُمْهُورِيَّهِ تاجِيكِستَانَ.اِخْوَتُكَ لِمَ لا

یَقْرَؤُونَ؟ الْمُعَلِّمُ یُحِبُّ تَلامِذَتَهُ.التِّلمِیذُ یُطِیعُ مُعَلِّمَهُ.اَبُوکَ یُحِبُّکَ.اَکْتُبُ دَرْسِی بِهذا الْقَلَمِ الْجَمِیلِ.فی مَدِینَهِ قُورْغانتَبَّهَ یُوجَدُ مَدارِسُ کَثِیرَهٌ.اَطِیعُوا امَّهاتِکُمْ اَیُّها الاَوْلادُ.هَلْ قَرَأْتُمْ دُرُوسَکُمْ ایُّها الاَوْلادُ؟-نَعَمْ،قَرَأْنا.

ترجمه درس هفدهم

خانهٔ آنها نزدیک به مسجد است.خانهٔ ما از مسجد دور است.در کجا زندگی می کنی؟-در شهر بخاری زندگی می کنم.همان مردها در قشلاق زندگی کردند.پدرانِ ما در شهر زندگی کردند و مادران ما نیز در شهر زندگی کردند.همان شاگردها از مدرسه برآمدند،پس به خانه های خود رفتند.مسجد قشلاق کُهنه است و مسجد شهر نَو است.من در شهر دوشنبه زندگی می کنم و آن پایتخت جمهوری تاجیکستان است.برادرانِ تو برای چه نمی خوانند؟ معلم شاگردانش را دوست می دارد.شاگرد معلّمش را اطاعت می کند.پدرت تو را دوست می دارد.با این قلمِ زیبا درست را بنویس.در شهر قورغان تپه مدرسه های بسیار موجود است.ای بچه ها! مادرانِ خود را اطاعت کنید.آیا درس هایتان را خواندید،ای بچه ها؟-آری،خواندیم.

ص:180

الدَّرسُ الثّامِنُ عَشَرَ

وَحْشِیٌّ*اهْلِیٌّ*غابٌ*جُنَیْنَهٌ*حَدِیقَهُ الْحَیْوَاناتِ*صاحِبٌ*مَعَ رِسالَهٌ*قِرْدٌ (قِرَدَهٌ)*نَمِرٌ (نُمُورٌ)*دُبٌّ (دُبَبَهٌ)*غَزالٌ (غِزْلانٌ)

اسَدٌ (اسُودٌ)*ذِئْبٌ (ذِئَابٌ)*(فَتَحَ یَفْتَحُ افْتَحْ)*(عَاشَ یَعِیشُ عِشْ) (رَکِبَ یَرْکَبُ ارْکَبْ)*(زارَ یَزُورُ زُرْ)

زُرْنا حَدِیقَهَ الْحَیْوَاناتِ.فی حَدِیقَهِ الْحَیْواناتِ یُوجَدُ الْغَزالُ والاَسَدُ والنَّمِرُ والدُّبُّ والْقِرْدُ والذِّئْبُ.الاَسَدُ حَیْوانٌ وَحْشِیٌّ وَالْفَرَسُ حَیْوانٌ اهْلِیٌّ.وَالْغَزالُ حَیْوانٌ جَمِیلٌ.هَلْ زُرْتَ حَدِیقَهَ الْحَیْواناتِ؟-نَعَمْ،زُرْتُها مَعَ صاحِبِی مُحَمَّدٍ.اَخَواتِی یَکْتُبْنَ الرِّسالَهَ إلی أبِی.إقْرَأْنَ دُرُوسَکُنَّ ایَّتُها الْبَناتُ.اِقرَئِی دَرْسَکِ یا فاطِمَهُ.هَلْ قَرأْتُنَّ دُرُوسَکُنَّ ایَّتُها الْبَناتُ؟-نَعَمْ،قَرَأنا.یُوجَد الذِّئْبُ فی الْغابِ.رَکِبْتُ الْفَرَسَ فَذَهَبْتُ إلی الْغابِ.هؤُلاءِ الْمُعَلِّمُونَ یُحِبُّونَ تَلامِذَتَهُمْ کَثِیراً.اُولئِکَ التِّلمِیذاتُ یُطِعْنَ مُعَلِّمَتَهُنَّ.یُوجَدُ الْغِزلانُ وَالنُّمُورُ فی غاباتِ تاجِیکِسْتانَ.

ترجمه درس هجدهم

باغ حیوانات را زیارت کردیم.در باغ حیوانات آهو،شیر،پلنگ،خرس،میمون و گرگ موجود است.شیر حیوان وحشی است و اسب حیوان خانگی.و آهو حیوان زیبا است.آیا باغ حیوانات را زیارت کردی؟-آری،همراه دوستم محمد زیارت کردم.خواهرانم به پدرم مکتوب می نویسند.ای دختران! درس هایتان را بخوانید.

درست را بخوان ای فاطمه! آیا درس هایتان را خواندید،ای دختران؟- آری،خواندیم.گرگ در بیشه موجود است.بر اسب سوار شدم،پس به سوی بیشه رفتم.معلمان شاگردانشان را بسیار دوست می دارند.شاگردها،معلمشان(زن) را اطاعت می کنند.آهوها و پلنگ ها در بیشه های تاجیکستان موجود هستند.

ص:182

الدّرسُ التّاسعُ عَشَرَ

صُنْدُوقٌ (صَنادِيقُ)*شَوْكَهٌ (شَوْكاتٌ)*فَأْسٌ (فُئُوسٌ)*مِمْلَحَهٌ (مَمالِحُ) مِلْحٌ (امْلاحٌ)*طَبَقٌ (اطْباقٌ)*مِقَصٌّ (مِقَصَّاتٌ)*(قَطَعَ يَقْطَعُ اقْطَعْ) (مَشَى يَمْشِى امْشِ)*(وَضَعَ يَضَعُ ضَعْ)*(بَرَى يَبْرِى ابْرِ) (جاءَ يَجِىءُ جِىءْ)

بِالسَّكاكِينِ نَقْطَعُ الْخُبْزَ وَبِالْمَلاعِقِ نَأْكُلُ الطَّبِيخَ وَبِالْفَناجِينِ نَشْرَبُ الشّايَ.مَشَيْتُ كَثيراً.اَيْنَ وَضَعْتِ كِتابِى يا اُمِّى؟-وَضَعْتُهُ هُنَا فى الْخِزانَهِ.ضَعُوا الْكُتُبَ فِى الصُّنْدُوقِ.جاءَ التِّلْمِيذُ إِلى الْمَدْرَسَهِ.لِمَ جِئْتَ هُنا يا عَبْدَ القَهّارِ؟ بَرَيْتُ الْقَلَمَ بِالْمِبرَاهِ.اِبْرِ الْقَلَمَ.اُعْجُلْ يَمْشِى مَعَ امِّهِ.هاتِ السَّوْكَهَ.هذا طَبَقٌ.اَيْنَ الْمِلْحُ؟ الْمِلْحُ فى الْمِمْلَحَهِ.هَلْ يُوجَدُ فى بَيْتِكَ فَأْسٌ ومِقَصٌّ؟-لا،لا يُوجَدُ فى بَيْتِى فَأْسٌ ومِقَصٌّ.هَلْ أَخَذْتِ كِتابَكِ مِنْ فَوْقِ الْخِزانَهِ يا آمِنَهُ؟-نَعَمْ أَخَذْتُهُ.هَلْ لَكَ قَلَمٌ؟-لا،لَيْسَ لى قَلَمٌ،بَلْ دَفْتَرٌ.هَلْ فاطِمَهُ فى الْفَصْلِ يا زُهْرَهُ؟-لا هِىَ لَيْسَتْ فى الْفَصْلِ،بَلْ ذَهَبَتْ الى بَيْتِها.

ترجمه درس نوزدهم

با کاردها نان می بریم و با قاشوق ها خوراک می خوریم و با پیاله ها چای می نوشیم.بسیار راه رفتم.ای مادرم کتابم را در کجا گذاشتی؟ این جا در جیوان گذاشتم.کتاب ها را در صندوق بگذارید.شاگرد به مدرسه آمد.برای چه این جا آمدی،ای عبدالقهّار؟ با قلم تراش قلم را تراشیدم.قلم را بتراش.گوساله همراه مادرش راه

می رود.چنگچه را بده.این طبق است.نمک در کجاست؟-نمک در نمک دان است.آیا در خانه ات طبق و قَیْچی موجود است؟-نه،در خانه ام طبق و قَیْچی موجود نیست؟ آیا از بالای جیوان کتابت را گرفتی،ای آمنه؟-آری،گرفتم.آیا تو قلم داری؟-نه،من قلم ندارم،بلکه دفتر دارم.آیا فاطمه در صنف است ای زُهره؟-نه،او در صنف نیست،بلکه به خانه اش رفت.

ص:184

الدرسُ العِشْرونَ

جَدٌّ (أجْدَادٌ)*جَدَّهٌ (جَدَّاتٌ)*سُوقٌ (أسْوَاقٌ)*غَنِيٌّ (أغْنِيَاءُ)*فَقيرٌ (فُقَراءُ)*الآنَ*فَقَطْ*انْ يَفْعَلَ*لِيَفْعَلَ*إنْ شاءَ اللهُ*(عَطِشَ يَعْطَشُ اعْطَشْ)*(تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلَّمْ)*(رَأى يَرَى رَ)*(اشْتَرَى يَشْتَرَى اشْتَرِ)

(باعَ يَبِيعُ بِعْ)*مِنْ*ايْنَ

هُوَ لمْ يَضرِبْ-هِى لمْ تَضْرِبْ-اَنْتَ لَمْ تَضْرِبْ-اَنْتِ لمْ تَضْرِبى-اَنا لمْ اضْرِبْ

انا اطِيعُ جَدِّى.اَنْتَ تُحِبُّ جَدَّتَکَ.عَبْدُ اللهِ لَيْسَ بِغَنِيٍّ.اَطِعْنَ جَدَّاتِکُنَّ ايَّتُها الْبَناتُ.هُوَ لَيْسَ بِفَقِيرٍ،بَلْ غَنِيٌّ.مَتَى جِئْتَ الى الْمَدْرَسَهِ؟-الآن فَقَطْ.جَدِّى يُصَلِّى وَجَدَّتِى تَقْرَأُ الْقُرْآنَ.هَلْ تَذْهَبُ مَعِى الى الْمَدْرَسَهِ لِتَتَعَلَّمَ الْقِراءَهَ وَالْكِتابَهَ يا عَبدَ الْكَرِيمِ؟-نعم،اَذْهَبُ انْ شاءَ اللهُ.اَنا اذْهَبُ الى الْبَيْتِ لآخُذَ أَخِي فَنَذْهَبَ الى حَدِيقَهِ الْحَيْواناتِ.عَطِشْتُ كَثيراً فَشَرِبْتُ فِنْجاناً ماءً.نَحْنُ نَتَعَلَّمُ فى الْمَدْرَسَهِ الاِسْلامِيَّهِ فى اوراتَّبَهَ.مِنْ ايْنَ جِئْتُمْ اَيُّها الاَوْلادُ؟-جِئْنا مِنْ مَدِينَهِ قُورْغانْتَبَّهَ لِنَزُورَ حَدِيقَهَ الْحَيْواناتِ.هَلْ جاءَ احَدٌ الَيْکَ؟-لا،لَمْ يَجِىءْ احَدٌ الىَّ.لِمَ ذَهَبْتَ الْيَوْمَ الى السُّوقِ يا احْمَدُ؟-ذَهَبْتُ الى السُّوقِ لاَشْتَرِىَ قَلَماً ومِسْطَراً وكِتاباً يا مَعْرُوفُ.هَلْ رَأَيْتَ سَعيداً هُناکَ؟-نَعَمْ،رَأَيْتُهُ يَبِيعُ فَرَسَهُ.

ترجمه درس بیستم

من بابایم را اطاعت می کنم.تو مادرکلانت را دوست می داری.عبدالله نیست.ای دختران ! مادرکلانتان را اطاعت کنید.او کم بغل نیست،بلکه بای است.کَی به مدرسه آمدی؟-حاضر و بس.بابایم نماز می خواند و مادرکلانم قرآن می خواند.آیا همراه من

به مدرسه می روی،تا این که تعلیم گیریم خواندن و نوشتن را،ای قمرالدین؟-آری،می روم،اگر خدا بخواهد.من به خانه می روم،تا این که برادرم را گرفته به باغ حیوانات رویم.بسیار تشنه ماندم،پس یک پیاله آب نوشیدم.ما در مدرسهٔ اسلامی در اوراتپه تعلیم می گیریم.ای بچه ها! از کجا آمدید؟-از شهر قورغانتپه آمدیم،تا این که باغ حیوانات را زیارت کنیم.آیا کسی به نزد تو آمد؟-نه کسی به نزد من نیامد.برای چه امروز به بازار رفتی،ای احمد؟-به بازار رفتم تا این که یک قلم و یک جدول (خطکش) و یک کتاب بخرم،ای معروف.آیا در آن جا سعید را دیدی؟-آری،دیدم او را درحالی که اسپش را می فروخت.

ص:186

قِطارٌ (قُطُرٌ)*سَيَّارَهٌ (سَيَّارَاتٌ)*صَباحاً*مَساءً*غَداً*امْسِ*باكِراً
مُتَأَخِّراً*كَيْفَ؟*كَيْفَ حَالُكَ؟*بِخَيْرٍ*الْحَمْدُ للهِ*عِنْدی*عِنْدَكَ
عِنْدَهُ*مَحَطَّهٌ*تَوَجَّهُ*سِكَّهٌ حَدِيدِيَّهٌ

هذا قِطارٌ.هَلْ رَأَيْتَ الْقِطارَ؟-رَأَيْتُهُ فی الْمَحَطَّهِ.مَتَی جِئْتَ الی بَلْدَتِنا-اَمْسِ،وَقْتَ الظُّهْرِ.جِئْتُ الْيَوْمَ الی الْمَدْرَسَهِ باكِراً،جِئْتُ فی السَّاعَهِ السَّابِعَهِ.كَيْفَ حَالُكَ يا سَعِيدُ؟-بِخَيْرٍ،الْحَمْدُ للهِ.قَرَأْتُ دَرْسِی امْسِ مِنَ الظُّهْرِ الی الْعَصْرِ.مَتَی تَجِیءُ الَيْنا؟-غَداً،صَباحاً.عِنْدَكَ مالٌ كَثيرٌ.عِنْدَ كَرِيم قَلَمٌ جَمِيلٌ.هَلْ عِنْدَكَ كِتَابُ«بِدايَهُ الْمُبْتَدِیءِ»يا سَلْمانُ؟-لا،يا صاحِبِی.لِمَ لا تَشْتَرِيهِ،هُوَ كِتابٌ جَمِيلٌ.رَكِبْنا الْقِطارَ مِنْ مَحَطَّهِ دُوشَنْبَهَ وَتَوَجَّهْنا مَدِينهَ قُورغَانتَبَّهَ.الْقِطارُ يَمْشِی عَلی السِّكَّهِ الْحَدِيدِيَّه.رَأَيْتُ فی سَاحَهِ الدّارِ تَلامِذَهَ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَهِ.نَمْ باكِراً وقُمْ باكراً.لِمَ جِئْتَ مُتَأَخِّراً؟

درس بیست و یکم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این جدول (خطکش) است.تخته در کجاست؟ قلم را بگیر.آب چینک را بده.این چیست؟-کتاب است.این میزِ شاگرد است.

شَيْخٌ (شُيُوخٌ) عَجُوزٌ (عَجَائِزٌ)

فَتَى (فِتيانٌ)*فَتاهٌ (فَتَياتٌ)*كُلُّهُمْ*كُلُّكُمْ*كُلُّنا*بَعْضٌ*بَعْدَ ما قَرَأَ ما فَهِمَ احَدٌ*ما قَرَأْتُ بَعْدُ*ماذا فَعَلْتَ؟*لا تَقْرَأْ*لا تَقْرَؤُوا لا تَقْرَئِى*لا تَقْرَأْنَ

هَلْ كَتَبْتَ دَرْسَكِ يا فاطِمَهُ؟-لا،ما كَتَبْتُهُ بَعْدُ.مَنْ اخَذَ دَفْتَرِى؟-اَخَذَتْهُ اختُكَ الصَّغِيرَهُ مِنْ مِحْفَظَتِكَ.ماذا فَعَلْتَ فِى الْمَدْرَسَهِ؟-قَرَأْتُ وَكَتَبْتُ.هذا الرَّجُلُ شَيْخٌ.هؤُلاءِ الرِّجالُ شُيُوخٌ.هذِهِ الْمَرْأَهُ لَيْسَتْ بِعَجُوزٍ.هذِهِ الْفَتاهُ بِنْتُ تِلْكَ الْعَجُوزِ.هَلْ خَرَجَ التِّلمِيذُ مِنَ الْفَصْلِ؟-لا،هُوَ ما خَرَجَ بَعْدُ.لا تَلْعَبْ وَقْتَ الدَّرْسِ.لِمَ تَنْظُرُونَ مِنَ الشَّبّاكِ؟ لا تَنْظُرُوا.هَلْ حَفِظْتُمُ الدَّرْسَ؟-لا،ما حَفِظْناهُ.فَهِمَ الدَّرْسَ الْيَومَ بَعْضُنا وما فَهِمَ بَعْضُنا.اَوْلادِى كُلُّهُمْ يَقْرَؤُونَ الْقُرآنَ.الْفَتَياتُ يَذهَبْنَ الى الْمَكتبَهِ لِيَأْخُذْنَ الْكُتُبَ مِنْها.اَنْتُمْ كُلُّكُمْ شُيُوخٌ.ماذا فَعَلْتَ فى قُورغانتَبَّهَ يا مُحَمَّدُ؟-زُرْتُ الْمَساجِدَ فيها.هَلْ هُناكَ مَدارِسُ؟-نَعَمْ،هُناكَ مَدَارِسُ كَثِيرَهٌ.

درس بیست و دوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این میزِ معلّم است.کتاب در کجاست؟-بر بالای میزِ معلّم است.او کیست؟-موی سفید است.سلیم کتاب می خواند.فاطمه درس از یاد می کند.این قلم تراش است.خطکورکنک را بده.

ص:190

طَبَّاخٌ (طِبّاخُونَ)*مَطْبَخٌ (مَطابِخُ) قَلِيلٌ مِنَ الخُبْزِ*يَمِينٌ*شِمَالٌ دَائِماً*جَيِّداً*جِداً*ماذا تُرِيدُ؟ اتُرِيدُ؟*اُرِيدُ انْ اقْرَأَ*احْتِرامٌ الْتِفاتٌ*سَمِعَ (ـَ) سَماعٌ*قالَ (ـُ) قَوْلٌ*طَبَخَ (ـَ) طَبْخٌ*رَجَعَ (ـِ) رُجُوعٌ*جَلَسَ (ـِ) جُلُوسٌ

احْتَرِمُوا آباءَكُمْ وَاُمَّهاتِكُمْ وَاَجْدادَكُمْ وَجَدّاتِكُمْ وَاِخْوَتَكُمْ وَاَخَواتِكُمْ ايُّها الاَوْلادُ.اِسْمَعْ قَوْلِى.اِحْتَرِمْ مَعَلِّمَكَ دائِماً.اُنْظُر وَقْتَ الدَّرْسِ امامَكَ دائِماً ولا تَلْتَفِتْ يَمِيناً وَشِمالاً.الطَّبّاخُ يَطْبَخُ الطَّبِيخَ فى الْمُطْبَخِ.هَلْ سَمِعْتُمْ قَوْلِى؟-نَعَمْ سَمِعْنا.يَقُولُ الْمُعَلِّمُ:لا تَلْعَبُوا ايُّها التَّلامِذَهُ.اَكَلْتُ قَلِيلاً مِنَ الْخُبْزِ وَشَرِبْتُ مَعَهُ قَلِيلاً مِنَ اللَّبَنِ.جِئْتُ الْيَوْمَ الى الْمَدْرَسَهِ باكِراً جِداً.هَلْ قَرَأْتَ دَرْسَكَ يا سَعِيدُ؟-نَعَمْ،قَرَأْتُهُ وَحَفِظْتُهُ جَيِّداً.ماذا تُرِيدُ؟-اُرِيدُ ماءً.ماذا تُرِيدُونَ بَعْدَ الدَّرْسِ؟-نُرِيدُ انْ نَرْجِعَ الى بُيُوتِنا فَنَأْكُلَ الطَّبِيخَ ثُمَّ نَلْعَبَ بِالْكُرَهِ.اِلى ايْنَ تَذْهَبُ؟-اُرِيدُ انْ اذْهَبَ الى مَدِينَهِ دُوشَنْبَهَ لازُورَ حَدِيقَهَ الْحَيْواناتِ.

درس بیست و سوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

رنگ در کجاست؟ معلّم می نویسد.عبدالله در صنف می نویسد.شاگرد در کجاست؟-در مدرسه است.چه کسی درس را از یاد می کند؟ بر بالای کرسی بنشین.درس را بفهم.

ص:192

قُفْلٌ (اقْفالٌ)*مِنْشارٌ (مَناشِيرُ)

مِطْرَقَهٌ (مَطارِقُ)*مِكْنَسَهٌ (مَكانِسُ) مِفْتاحٌ (مَفاتِيحُ)*خَشَبٌ (اخْشابٌ) مُجْتَهِدٌ (مُجْتَهِدُونَ)*مُجْتَهِدَهٌ (مُجْتَهِدَاتٌ)*كَسْلانُ (كُسَالَى)

نَجّارٌ*طَوِيلٌ (طِوالٌ)*قَصِيرٌ (قِصارٌ)*حَادٌّ*كَهَامٌ*كَنَسَ (ـُ) كَنْسٌ*نَشَرَ (ـُ) نَشْرٌ*اقْفَالٌ

النَّجّارُ يَنْشُرُ الْخَشَبَ بِالْمِنْشارِ.هاتِ الْقُفْلَ اقْفِلِ الْبابَ.هَلْ عِنْدَكَ مِنْشارٌ؟-لا،لَيْسَ عِنْدِى مِنْشارٌ،بَل مِطْرَقَهٌ.اُكْنُسِى الْبَيْتَ بِالْمِكْنَسَهِ يا شَهادَهُ.اِبْرِ الْقَلَمَ بِالْمِبْراهِ الْحَادَّهِ.سِكِّينُكَ كَهَامٌ.لا تَلْعَبُوا وَقْتَ الدَّرْسِ ايُّها التَّلامِذَهُ الْكُسَالَى.هؤُلاءِ التَّلامِذَهُ الْمُجْتَهِدُونَ يَقْرَؤُونَ دُرُوسَهُمْ.اِفْتَحِ الْبابَ بِالْمِفْتاحِ.هذا الرَّجُلُ طَوِيلٌ وَذلِكَ قَصِيرٌ.بَعْدَ الدُّرُوسِ يَخْرُجُ التَّلامِذَهُ مِنَ الْفُصُولِ فَيَذْهَبُ بَعْضُهُمْ الى السّاحَهِ ويَذْهَبُ بَعْضُهُمْ الى حَدِيقَهِ الحَيْواناتِ.اَتُرِيدُ انْ تتَعَلَّمَ الْقِراءَهَ يا مُحَمَّدُ؟-نَعَمْ،اُرِيدُ انْ اتَعَلَّمَ الْقِراءَهَ لاَقْرَأَ الْقُرْآنَ وَافْهَمَهُ.أنا لَسْتُ بِتِلمِيذٍ كَسْلانَ،بَلْ انا تِلمِيذٌ مُجْتَهِدٌ.قالَ لى مُعَلِّمِى:اُنْظُرْ وَقْتَ الدَّرْسِ امَامَكَ وَاسْمَعْ قَوْلِى وَلا تَلْتَفِتْ يَمِيناً وَشِمالاً،وَانا اطِيعُ مُعَلِّمِى دائماً.قالَ احْمَدُ:اَخِىَ الصَّغيرُ حامِدٌ يُرِيدُ انْ يَأخُذَ اقْلامِى يا أَبِى فَقُلْ لَهُ«لا تَأخُذْ اقْلامَ اخِيكَ الْكَبِيرِ»فَقالَ الأَبُ:اَيْنَ اقْلامُكَ يا حامِدُ؟ قالَ حامِدٌ:اَخَذَتْها اخْتِى فاطِمَهُ.فَقالَ الأَبُ:غَداً انا اشْتَرِى لَكَ اقْلاماً جَدِيدَهً إنْ شاءَ اللهُ.

درس بیست و چهارم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این زن معلّمه است.آن مردان معلّمانند.من شاگردم.این قلم از آن کیست؟-از آن معروف است.جدول (خطکش) در کجاست؟-این جاست،بر بالای میزِ معلم.شاگردان در کجایند؟-این جا در صنف هستند.

ص:194

الدّرسُ الْخامِسُ والعِشْرونَ

جَامِعَهٌ (جَامِعَاتٌ)*مَائِدَهٌ (مَوَائِدُ)*فِلمٌ (افْلامٌ)*عَامِلٌ (عُمَّالٌ)*عَامِلَهٌ (عَامِلاتٌ)*مَعْمَلٌ (مَعَامِلُ)*حَيَاهٌ*عِنْدَ ما خَرَجَ*ايْنَ كُنْتَ؟*تَسَلَّمْ عَرَفَ (ـِ) مَعْرِفَهٌ*دَرَسَ (ـُ) دِرَاسَهٌ*عَمِلَ (ـَ) عَمَلٌ

هُوَ كانَ-هِی كانَتْ-اَنْتَ كُنْتَ-اَنْتِ كُنْتِ-اَنا كُنْتَ

ايْنَ كُنْتَ؟-كُنْتُ فی الْمَدْرَسَهِ.هُوَ كانَ مُعَلِّماً.هِیَ كانَتْ مُعَلِّمَهً.كانَ حَامِدٌ تِلْمِیذاً.كَانَتْ فاطِمَهُ تِلْمِیذَهً.الْقَهْوَهُ عَلی الْمائِدَهِ.نَظَرْتُ الْیَوْمَ الی فِلْمِ«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ».هَلْ نَظَرْتَ انْتِ الی هذا الْفِلْمِ ایْضاً یا سَعِیدُ؟-لا،ما نَظَرْتُ الَیْهِ بَعْدُ وَانا ارِیدُ انْ أَنْظُرَ إلَیْهِ.أَتُرِیدُ انْ اقُولَ لَکَ عَنْهُ؟-نَعَمْ.«هُوَ عَنْ حَیاهِ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه و آله).ما هِیَ عِنْدَکَ؟-عِنْدی رِسالَهٌ مِنْ أَخٍ عَرَبِیٍّ.مَتی تَسَلَّمْتَ الرِّسالَهَ؟-تَسَلَّمْتُها امْسِ مَساءً.مِنْ ایْنَ تَعْرِفُ هذا الأَخَ الْعَرَبِیَّ؟-تَعَرَّفْتُ بِهِ عِنْدما کانَ یَدْرُسُ فی مَدِینَتِنا،کانَ یَسْکُنُ مَعَنا فی بَیْتِنا.أَتُرِیدُ انْ تَکْتُبَ إلَیْهِ رَسائِلَ؟-نَعَمْ،الآنَ اکْتُبُ الیهِ رِسالَهً.اَبِی یَعْمَلُ فی الْمَعْمَلِ.فی مَدینَتِنا مَعامِلُ کَثیرَهٌ وَیَعْمَلُ فیها کَثیرٌ مِنَ الْعُمّالِ وَالْعامِلاتِ.

درس بیست و پنجم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

معلّم بر کرسی می نشیند.ساعت در کجاست؟-ساعت در دیوار است.کریم درس را می فهمد.چه کسی در صنف کتاب را می خواند؟-عبد الله.درس را بخوان.به حجره درآ (وارد شو).ای سلیم! آبچینک را بگیر.علی خوراک می خورد.این مرد چای می نوشد.

ص:196

شَجَرٌ (اشْجَارٌ)*بُسْتانٌ (بَسَاتِينُ)*رَفِيعٌ*وَضِيعٌ*مَحْبُوبٌ*مَمْقُوتٌ مَفْتُوحٌ*مُقْفَلٌ*وَاسِعٌ*ضَيِّقٌ*مُؤَدَّبٌ*غَيْرُ مُؤَدَّبٍ*مُطِيعٌ*عَاصٍ قَبِيحٌ*بَعْدَ ذلِكَ*تَأخُّرٌ*دَرّاجَهٌ

هُمْ كانُوا-هُنَّ كُنَّ-اَنْتُمْ كُنْتُم-اَنْتُنَّ كُنْتُنَّ-نَحْنُ كُنّا

فى حَدِيقَتِنا يُوجَدُ اشْجارٌ كَثيرَهٌ.لِمَنْ هذا البُسْتانُ؟-لِهذا الشَّيْخِ.كُرْسِىٌّ رَفِيعٌ.مائِدَهٌ وَضِيعَهٌ.التِّلْمِيذُ الْمُجْتَهِدُ مَحْبُوبٌ والتِّلْمِيذُ الكَسْلانُ مَمْقُوتٌ.الْبابُ الكَبِيرُ مَفْتُوحٌ والْبابُ الصَّغِيرُ مُقْفَلٌ.اُدْخُلِ الْحُجْرَهَ الْواسِعَهَ.خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ الضَّيِّقِ.التِّلْمِيذُ الْمُطِيعُ يُحِبُّهُ مُعَلِّمُهُ والتِّلْمِيذُ الْعاصِى لا يُحِبُّهُ مُعَلِّمُهُ.هَلْ هذِهِ الْحُجْرَهُ ضَيِّقَهٌ؟-لا،لَيْسَتْ ضَيِّقَهً،بَلْ هِىَ واسِعَهٌ.أَلَيْسَ الْبابُ مَفْتُوحاً؟ عَلِىٌّ وَلَدٌ مُؤَدَّبٌ جِداً يُحِبُّ الْمَدْرَسَهَ،يَذْهَبُ اليها باكِراً ولا يَتَأَخَّرُ عَنِ

ص:197

الدَّرْسِ ابَداً.وَلَهُ أَخٌ صَغِیرٌ.لَیْسَ اخُوهُ وَلَداً مُؤدَّباً،بَلْ هُوَ وَلَدٌ غَیْرُ مُؤَدَّبٍ،لا یُحِبُّ اَلْقِراءَهَ وَلا الْکِتابَهَ.اِشْتَرَی ابُو عَلِیٍّ لَهُ دَرّاجَهً وَلَمْ یَشْتَرِ لِابْنِهِ الصَّغِیرِ شَیْئاً فَبَکَی اخُو عَلِیٍّ کَثیراً.ثُمَّ قالَ لَهُ ابُوهُ:اَتُحِبُّ انْ اشْتَرِیَ لَکَ دَرّاجَهً.فَقالَ:نَعَمْ،اُحِبُّ.قالَ أَبُوهُ:اِجْتَهِدْ فی دُرُوسِکَ کَثیراً وَاَطِعْ امَّکَ وَمُعَلِّمَکَ وَاَخاکَ الْکَبِیرَ وَکُنْ وَلَداً مُؤَدَّباً وَبَعْدَ ذلِکَ اشتَرِی لَکَ دَرّاجَهً.

درس بیست و ششم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

سعید با پیاله چای می نوشد.علی با قاشوق خوراک می خورد.با شَکَر قهوه بنوش.این جا بیا.محمّد گوشت می خورد.شاگرد با توپ بازی می کند.کَی کتاب می خوانی؟ از صنف برا.گاو در کجاست؟

الدَّرسُ السّابِعُ والعِشرُونَ

وَاحِدٌ*اثْنانِ*ثَلاثَهٌ*اَرْبَعَهٌ*خَمْسَهٌ*سِتَّهٌ*سَبْعَهٌ*ثَمَانِيَهٌ*تِسْعَهٌ
عَشْرَهٌ*عِشْرُونَ*ثَلاثُونَ*اَرْبَعُونَ*خَمْسُونَ*سِتُّونَ*سَبْعُونَ*ثَمانُونَ*تِسْعُونَ*
مِائَهٌ*أَلْفٌ...

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

ثَلاثَهٌ اقْلامٍ.تِسْعَهُ كُتُبٍ.عَشْرَهُ دَفاتِرَ.خَمْسَهُ أَلْواحٍ.سَبْعَهُ مَساطِرَ.سِتَّهُ فُصُولٍ.ثَمانِيَهُ ابْوابٍ.اَرْبَعَهُ سَكاكِينَ.رَأَيْتُ فى ساحَهِ الدّارِ خَمْسَهَ تَلامِذَهَ يَلْعَبُونَ.رَأَيْتُ سِتَّهَ تَلامِذَهَ يَقْرَؤُونَ دُرُوسَهُمْ امامَ مُعَلِّمِهِمْ.شَرِبْتُ اَرْبَعهَ فَناجِينَ شاياً.فى بَلْدَتِنا يُوجَدُ سَبْعَهُ مَساجِدَ.واحِدٌ وَواحِدٌ اِثْنانِ.اِثنانِ وَاِثْنانِ اَرْبَعَهٌ.عِشْرُونَ كِتاباً.ثَلاثُونَ تِلْمِيذاً.سِتُّونَ قَلَماً.ثَمانُونَ دَفْتَراً.تِسْعُونَ وَرَقاً.فى مَدِينَهِ كُولابَ يُوجَدُ عِشْرُونَ مَسْجِداً وَتِسْعَهُ مَدارِسَ.فى هذا الْفَصْلِ يَتَعَلَّمُ ثَلاثُونَ تِلْمِيذاً.هَلْ لَکَ دَفاتِرُ؟-نَعَمْ،لى تِسْعَهُ دَفاتِرَ وَثَمانِيَهُ اقْلامٍ.نِمْتُ الْيَوْمَ كَثيراً،نِمْتُ عَشْرَ سَاعَاتٍ.

درس بیست و هفتم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این دَرْ است.گوشت را بخور.فرزند بَرْ کَتْ خواب می کند.کتاب در جیوان است.از تیریزه نگاه بکن.من آب می نوشم.تو بعد از درس بازی می کنی.این قلمِ سلمان است.

ص:199

ص:200

الدَّرْسُ الثّامِنُ والعِشْرونَ

شَمَّامٌ (شَمَّامَاتٌ)*لَيْمُونٌ*بُرْتُقَالٌ*لَذِيذٌ*مُرٌّ*ثَمَنٌ*دِرْهَمٌ سَامَانِىٌّ*قِرْشٌ*جَنِيهٌ*قِيمَهٌ*كَمْ؟*يُسَاوِى*دِرْهَمٌ وَاحِدٌ

عِنَبٌ (اعْنَابٌ)-ت-فَّاحٌ (تُفَّاحَاتٌ)-بِطِّيخٌ (بِطِّيخَاتٌ)

يَوْماً مِنَ الأَيَّامِ*ذَهَبَ بِهِ.

هَلْ تُحِبُّ الْبِطِّيخَ يا عَبَّاسُ؟-نَعَمْ،اُحِبُّهُ جِداًّ.اَتُحِبُّ اِنْ اشْتَرِىَ لَکَ الْبِطِّيخَ؟-نَعَمْ،اُحِبُّ.كَمْ تُرِيدُ؟-اُرِيدُ ثَلاثَهَ بِطِّيخَاتٍ.ما هذا يا أَخِى؟-بُرْتُقَالٌ يا أَخِى.مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَهُ؟-اِشْتَرَيْتُهُ فى السُّوقِ.هَلْ تَذْهَبُ مَعِى الى السُّوقِ لِنَشْتَرِىَ اللَّيْمُونَ وَالْعِنَبَ؟-نَعَمْ،اَذْهَبُ.هذا الْكِتابُ يُساوِى قِرْشاً.اِشْتَرَى اَبِى فَرَساً قِيمَتُهُ خِمْسُ جَنِيهاتٍ.بِكَمِ اشْتَرَيْتَ هذا الْكِتابَ يا أَخِى؟-بِعَشْرِ سامانِىٍّ.بِعْنا الْيَوْمَ خَمْسَهَ ارْطالٍ شاياً وَتِسْعَهَ ارْطالٍ سُكَّراً وَشَمَّاماً وَبِطِّيخاً.هذا الدَّفْتَرُ يُساوِى عِشْرِينَ دِرْهَماً وَذلِکَ ثَلاثِينَ دِرْهَماً.كانَ فى مَدِينَهِ كَذا رَجُلٌ فَقِيرٌ.وَكانَ لَهُ فَرَسٌ وَاحِدٌ فَقَطْ.وَيَوْماً مِنَ الأَيَّامِ أَرادَ أَنْ يَبِيعَ فَرَسَهُ.فَأَخَذَهُ وَذَهَبَ بِهِ الى السُّوقِ.وَباعَهُ بِخَمْسِ

جَنِیهاتٍ.وَاشْتَرَی بِثَمَنِ الْفَرَسِ ثَلاثَهَ نَعَجاتٍ وَدِیکاً.

درس بیست و هشتم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این جدول (خطکش) محمود است.پیاله ات را بگیر.چایت را بنوش.این اسب سلمان و این خروس اکْرَم است.تایچه ات در کجاست؟-در (حولی) خانه است،می دود.من معلّمم را اطاعت می کنم.تو پدرت را دوست می داری.

ص:202

الدَّرسُ التّاسَعُ وَالعِشْرونَ

فَأْرٌ (فِئْرَانٌ)*حِمَارٌ (حُمُرٌ)*حِصَانٌ (حُصُنٌ)*مَعْنىً (مَعَانٍ)*آخَرُ (اخْرَى)*قُرْبَ...*يَمِينَ...*يَسارَ...*لا أَدْرِى*لِماذا؟*هِرٌّ (هِرَرَهٌ)*قِيلَ لَهُ*سَأَلَ (-) سُؤَالٌ*رَسَمَ (-) رَسْمٌ*مَرَّ (-) مُرُورٌ سَقَطَ (-) سُقُوطٌ*شَرَحَ (-) شَرْحٌ*مَسَحَ (-) مَسْحٌ

عِنْدى هِرٌّ وَهُوَ جَميلٌ جِداً.الْهِرُّ يَأْكُلُ الْفَأْرَ.رَكِبَ أَبِى حِصَانَهُ.وَلَهُ حِمَارٌ ايْضاً.يا تِلْمِيذَهُ خُذِى الْمِمْسَحَهَ وَامْسَحِى اللَّوْحَ بِها ثُمَّ اكْتُبِى عَلَيْهِ هذِهِ الْكَلِمَاتِ الْعَرَبِيَّهَ ثُمَّ اشْرَحِى لَنا مَعَانِيَها.لا تَأْخُذْ هذا الْكِتابَ،بَلْ خُذْ كِتاباً آخَرَ.أَتُرِيدُ هذِهِ الْمَجَلَّهَ؟-لا،بَلْ ارِيدُ مَجَلَّهً اخْرَى.بَيْتُ صَالِحٍ قُرْبَ الْمَسْجِدِ.اَيْنَ تَجْلِسِينَ يا مَوْلُودَهُ؟-أَجْلِسُ يَسَارَ حَفِيظَهَ ويَمِينَ جَمِيلَهَ.سَأَلَتْ مَوْلُودَهُ اخْتَها:أَيْنَ عَبْدُ اللهِ؟ قالَتْ لها:عَبْدُ اللهِ فى حُجْرَتِهِ يَرْسُمُ.قالَ يُونُسُ لأخيهِ:اَيْنَ ابْنِىَ الصَّغِيرُ؟ فقالَ لَهُ اخُوهُ:لا ادْرِى.يُقُولُ سَلْمانُ:اَيْنَ الْمَكْتَبَهُ؟ يُقالُ لَهُ:الْمَكْتَبَهُ قُرْبَ الْمَدْرَسَهِ.لِماذا تُرِيدُ الْمَكْتَبَهَ؟ يَقُولُ:اُرِيدُ انْ آخُذَ مِنْها كُتُباً.سَأَلَتِ الأُمُّ بِنْتَها:

هَلْ كَتَبْتِ الرِّسالَةَ الی أَخِیکَ؟ قالَتْ:لا،ما کَتَبْتُ بَعْدُ.فَقالَتْ امُّها لِماذا ما کَتَبْتِ بَعْدُ،اُدْخُلِی الْحُجْرَهَ فَاکْتُبِی الآنَ رِسالَهً الی أَخِیکَ.

درس بیست و نهم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

شیر حیوان وحشی است.گاو حیوان خانگی است.قَیچی را بگیر و ورق را ببر.این چیست؟-جام است.این مرد, کم بغل است.این زن, بای است.آهو حیوانی زیباست.

ص:204

الدَّرسُ الثّلاثونَ

فَاضِلٌ (فُضَلاءُ)*جَاهِلٌ (جُهَلاءُ)*صَلاةٌ*فَجْرٌ*ظُهْرٌ*عَصْرٌ

مَغْرِبٌ*عِشَاءٌ*عِيدٌ*اشْتِغالٌ*تَوَضُّأٌ*شَكَرَ (-ُ) شُكْرٌ*احْسَانٌ

-عالِمٌ (عُلَماءُ)-هُوَ يُصَلِّى الْعَصْرَ

هذا الرَّجُلُ عالِمٌ.هذِهِ الْمَرْأةُ عالِمَةٌ.هؤُلاءِ الرِّجَالُ لَيْسُوا بِعُلَمَاءَ.هؤُلاءِ النِّساءُ لَسْنَ بِفاضِلاتٍ.اِحْتَرِمُوا هذِهِ الْمُعَلِّمَةَ الْفاضِلَةَ.هؤُلاءِ الْعُلماءُ مُحْتَرَمُونَ.هؤُلاءِ التِّلْمِيذاتُ الْمُجْتَهِداتُ مَحْبُوباتٌ.صَلَّيْتُ الظُّهْرَ الْيَوْمَ فى الْمَسْجِدِ الْكَبِيرِ.هؤُلاءِ الرِّجالُ يُصَلُّونَ الْمَغْرِبَ.هذا الرَّجُلُ بَخِيلٌ لا يُحْسِنُ الى الْفُقَراءِ.اَلتِّلْمِيذُ الْمؤَدَّبُ يَحْتَرِمُ مُعَلِّمَهُ ويَشْكُرُهُ دائِما.اِشْتَغَلْنا الْيَوْمَ عَشْرَ ساعاتٍ.اِشْتَغِلْ بِدَرْسِكَ فَقَطْ.نَحْنُ مُسْلِمُونَ وَنَحْنُ نُحِبُّ اللهَ وَنُحِبُّ الاِسْلامَ وَنُحِبُّ الْمَسْجِدَ وَنُحِبُّ الصَّلاةَ.هَلْ تَذْهَبُ مَعَنا الى الْمَسْجِدِ لِنُصَلِّىَ صَلاةَ الْعِشَاءِ يا مُحَمَّدُ؟-

نَعَمْ،الآنَ أتَوَضَّأُ ثُمَّ أَّذْهَبُ.هَلْ تَوَضَّأْتَ لِصَلاهِ الْمَغْرِبِ؟-لا،ما تَوَضَّأْتُ بَعْدُ.اَیْنَ صَلَّیْتَ صَلاهَ الْعِیدِ یا سَلْمانُ؟-صَلَّیْتُ الْعِیدَ فی الْمَسْجِدِ الْجامِعِ بِاسْمِ«مَولانا عُثْمانُ الْجَرْخِیُّ»فی اوراتَبَّهَ.اَوْلادِی کُلُّهُمْ یُصَلُّونَ وَاَنَا أَشْکُرُ اللهَ عَلَی هذا.

درس سی ام

جمله های زیر را ترجمه کنید:

شاگردان درس می خوانند.ما بعد از درس با توپ بازی می کنیم.از صنف برایید،ای شاگردها (زن).شما درس را از یاد می کنید.آیا تو کتاب داری؟-آری،من کتاب،قلم،دفتر و جدول (خطکش) دارم.گوساله آب می نوشد.ما بسیار می خوانیم.معلم شاگردانش را بسیار دوست می دارد.

ص:206

یَدٌ (ایْدٍ)*وَجْهٌ (وُجُوهٌ)*کَفٌّ (کُفُوفٌ)*اذُنٌ (آذانٌ)*رَأْسٌ (رُؤُوسٌ)*شَعْرٌ (شُعُورٌ)*جَبْهَهٌ (جِبَاهٌ)*عَیْنٌ (عُیُونٌ)*حَاجِبٌ (حَوَاجِبُ)*أَنْفٌ (أُنُوفٌ)*فَمٌ (افْمَامٌ)*لِسَانٌ (الْسِنَهٌ)*رَبٌّ (اَرْبابٌ) الهٌ (آلِهَهٌ)*نَبِیٌّ (أَنْبِیَاءُ)*مُؤْمِنٌ*جَمِیعاً*اسْمٌ (أَسْماءٌ)*ما اسْمُکَ؟

امْساکٌ*وَلَدَ (ـِ) وِلادَهٌ*دَفَنَ (ـَ) دَفْنٌ*ماتَ (ـُ) مَوْتٌ*کِتابانِ

لِلاِنْسَانِ رَأْسٌ واحِدٌ وَأَنْفٌ واحِدٌ وَفَمٌ واحِدٌ وَلِسانٌ واحِدٌ وَلَهُ اذُنانِ وَعیْنانِ وَحاجِبانِ.بِالاُذُنِ نَسْمَعُ وباللِّسانِ نَتَکَلَّمُ وَبِالْفَمِ نَأکُلُ وبِالْیَدِ نُمْسِکُ وَبِالعَیْنِ نَرَی.شَعْرُ مَنْصُورٍ طَوِیلٌ وَشَعْرُ یُوسُفَ قَصِیرٌ.ما اسْمُکَ؟-اِسْمِی شَرَفُ الدِّینِ.مِنْ ایْنَ انْتَ؟-اَنَا مِنْ مَدینَهِ خُجَنْدَ.ما فی یَدِکَ؟-فی یَدِی کِتابُ«حَیاهُ مُحَمَّدٍ».مَنْ رَبُّکَ؟-رَبِّیَ اللهُ.مَنْ الهُکَ-اِلهِیَ اللهُ.وَمَنْ نَبِیُّکَ؟-نَبِیِّی مُحَمَّدٌ.وَما دِینُکَ؟-دِینِیَ الاِسْلامُ.مَنْ اِخْوَتُکَ؟-اِخْوَتِیَ الْمُسْلِمُونَ الْمُؤْمِنونَ.وَمَنْ أَخَوَاتُکَ؟-أَخَوَاتِیَ الْمُسْلِماتُ الْمُؤْمِناتُ.اَللهُ رَبُّ النَّاسِ جَمِیعاً،

وِاِلهُ النّاسِ جَمِیعاً وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّ النّاسِ جَمِیعاً والاِسْلامُ دِینُ النّاسِ جَمِیعاً.اَیْنَ وُلِدَ نَبِیُّنا مُحَمَّدٌ؟-وُلِدَ نَبِیُّنا مُحَمَّدٌ فی مَکَّهَ.اَیْنَ ماتَ مُحَمَّدٌ وَاَیْنَ دُفِنَ؟-هُوَ ماتَ وَدُفِنَ فی الْمَدِینَهِ.ما اسْمُ ابِیهِ؟-اِسْمُ أَبِیهِ عَبْدُ اللهِ.ما اسْمُ امِّهِ؟-اِسْمُ امِّهِ آمِنَهُ.نَبِیُّنا هُوَ مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِ اللهِ.

درس سی و یکم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این موش است.پدرم اسپش را سوار شد.برادرم در را کُشاد.عبد الرَّحیم به مدرسه رفت.تو مکتوب نوشتی.چه کسی در را گشاد؟-من گشادم.با کلید در را بگشا.گوربه شیر می نوشد.

ص:208

صَابُونٌ (صَابُونَاتٌ)*اصْبَعٌ (أَصَابِعُ)*شَفَهٌ (شِفَاهٌ)*شَفَهٌ عُلْيَی

شَفَهٌ سُفْلَی*يَدٌ يُمْنَی*يَدٌ يُسْرَی*انْمُلٌ (انامِلُ)

اِبْرِيقٌ (ابارِيقُ)مِنْشَفَهٌ (مَنَاشِفُ) طَسْتٌ (طُسُوتٌ)

ظُفْرٌ (اظْفَارٌ)*بَعْدَ قَلِيلٍ*كَذَبَ (ـِ-) كَذِبٌ*غَسَلَ (ـِ-) غُسْلٌ تَنْشِيفٌ

هَاتِ الاِبْريقَ اتَوَضَّأْ.تَوَضّأْ عَلِيٌّ فَنَشَّفَ وَجْهَهُ بِالمِنْشَفَهِ.اَيْنَ وَضَعْتَ الطَّسْتَ؟ هاتی الصّابونَ اغْسِلْ يَدی يا صابِرَهُ.لِكُلِّ يَدٍ خَمْسُ اصابِعَ،الابهامُ،السَّبّابَهُ.الوُسْطی،البِنْصَرُ،الخِنْصَرُ وَلِكُلِّ اصْبَع ظُفْرٌ.اِحْفَظُوا لِساتَكُمْ مِنَ الكَذِبِ.لا تَكْذِبُوا اَبَداً.لا تَأْكُلْ بِيَدِكَ اليُسْری،بَلْ كُلْ بِيَدِكَ اليُمْنی.اِغْسِلْ يَدَكَ قَبْلَ الأَكْلِ وَبَعْدَ الأكْلِ.مَتی تَجیءُ اَلَيْنا؟-غَداً،فی السّاعَهِ الثّانِيَهِ بَعْدَ الظُّهْرِ.مَعْ مَنْ تَجیءُ؟-مَعَ اُخْتِی الصَّغيرَهِ فاطِمَهَ.اِشْتَرَيْنا هذِهِ الدَّجاجَهَ بِاَرْبَعينَ مَلِيماً.أَخَذَتِ المُعَلِّمَهُ الطَّباشيرَ وَكَتَبَتْ بِهِ عَلَی اللَّوْحِ هذِهِ الكِلِماتِ«اِغْسِلْنَ ايْدِيَكُنَّ قَبْلَ الاَكْلِ وَبَعْدَ الأَكْلِ وَتوَضَّأْنَ قَبْلَ الصَّلَاهِ»ثُمَّ قالَتْ:هَلْ فَهِمْتُنَّ هذِهِ الكَلماتِ يا ايُّتُها الفَتياتُ؟ فَقُلْنَ:نَعَمْ،فَهِمْناها كُلَّها.مَتی

تَرْجَعونَ الي بِلادِكُمْ؟-بَعْدَ قَليلٍ،اِنْ شاءَ اللهُ.رَكِبْنا الاَفْراسَ فَخَرَجْنا مِن قَرْيَتِنا اليَوْمَ صَباحاً وَنُريدُ انْ نَرْجِعَ اَلَيْها مَساءً.

درس سی و دوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

سلیم می خندد و برادرش می گرید.یک پیاله چای نوشیدم.خیستم،پس درسم را خواندم.برای چه تریزه را کُشادی؟ برای چه گریه می کنی،ای سلمان؟ آیا درس هایت را فهمیدی؟-آری،فهمیدم.

ص:210

الدَّرسُ الثّالثُ وَالثَّلاثُونَ

-رِجْلٌ (ارْجُلٌ-لِحْيَهٌ (لِحًى)

قَدَمٌ (اقْدَامٌ)*رَاحَهُ الْقَدَمِ*كَعْبٌ (كُعُوبٌ)*مِرْفَقٌ (مَرافِقٌ)*رُكْبَهٌ (رُكَبٌ)*جَفْنٌ (اجْفَانٌ)*هُدْبٌ (اهْدَابٌ)*فَخِذٌ (افْخَاذٌ)*سِنٌّ (اسْنَانٌ)*عُنُقٌ (اعْنَاقٌ)*أَسْوَدُ*أَبْيَضُ*ماذا تَصْنَعُ؟*حَرَّكَ تَحْرِيكٌ

رِجْلٌ يُمْنَى.رِجْلٌ يُسْرَى.جَفْنٌ اعْلَى.جَفْنٌ اسْفَلُ.لِكُلِّ يَدٍ مِرْفَقٌ وَلِكُلِّ رِجْلٍ رُكْبَهٌ.لا تُحَرِّكْ رِجْلَكَ وَقْتَ الدَّرْسِ.لِحْيَهُ أَبِى طَوِيلَهٌ.اِغْسِلْ يَدَكَ الى الْمَرَافِقِ.غَسَلْتُ رِجْلِى الى الْكَعْبِ.عُنُقِى طَوِيلٌ.هُدْبُكَ أَسْوَدُ.شارِبُ جَدِّى أَبْيَضُ.خَرَجَتْ فاطِمَهُ الى الدَّارِ وَلَعِبَتْ مَعَ الْهِرِّ.فَرَأَتْها أُخْتُها الْكَبِيرَهُ مِنَ الشُّبّاكِ وَقالَتْ لَها:لا تَلْعَبِى يا فاطِمَهُ،اُدْخُلِى الْبَيْتَ وَاقْرَئِى دَرْسَكِ فَاَطاعَتْها فاطِمَهُ وَدَخَلَتِ الْبَيْتَ وَقَرَأَتْ دَرْسَها.رَجَعَ عَبْدُ اللهِ مِنَ الْمَدْرَسَهِ الى بَيْتِهِ فَجَاءَتْ الَيْهِ اخْتُها الصَّغيرَهُ صالَحَهُ وَقالَتْ لَهُ:ماذا تَصْنَعُونَ يا أَخِى فى الْمَدْرَسَهِ؟ قَالَ:نَتَعَلَّمُ.

فَقَالَتْ:ماذا تَتَعَلَّمُونَ؟ قالَ:نَتَعَلَّمُ الْقِرَاءَةَ وَالْكِتابَةَ.

درس سی و سوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این بابای من است.او مادرکلان تو است.با قلم ها به دفترها می نویسند.همان شاگردان درس هایشان را از یاد می کنند.دخترم صالحه در کجاست؟-این جاست،در خانه.پدرانْ پسرانِ خود را بسیار دوست می دارند.

ص:212

الدّرسُ الرّابِعُ والثَّلاثونَ

سَنَةٌ (سَنَوَاتٌ)*فَصْلٌ (فُصُولٌ)*شَهْرٌ (أشْهُرٌ)*اسْبُوعٌ (اسَابِيعُ)*يَوْمٌ (أيَّامٌ)*نَهَارٌ (نُهُرٌ)*لَيْلٌ (لَيَالٍ)*دَقِيقَةٌ (دَقَائِقُ)*ثَانِيَةٌ (ثَوَانٍ)*رَبِيعٌ صَيْفٌ*خَرِيفٌ*شِتَاءٌ*خَمْسَة عَشَرَ*ثَلاثَةٌ وَعِشْرُونَ*مِئَةٌ وَخَمْسَة عَشَرَ*ابَوَانِ*اقارِبُ

فى السَّنَهِ ارْبَعَهُ فُصُولٍ:فَصْلُ الصَّيْفِ،فَصْلُ الْخَرِيفِ،فَصْلُ الشِّتَاءِ.فى السَّنَهِ اثْنَى عَشَرَ شَهْراً:الْمُحَرَّمُ،صَفَرٌ،رَبِيعٌ الأوَّلُ،رَبِيعٌ الآخَرُ،جُمَادَى الأُولَى،جُمَادَى الآخِرَهُ،رَجَبٌ،شَعْبَانُ،رَمَضَانُ،شَوَّالُ،ذُو الْقَعْدَهِ،ذُو الْحِجَّهِ.فى الشَّهْرِ أرْبَعَهُ أسَابِيعَ.فى الأُسْبُوعِ سَبْعَهُ أيَّام:الْجُمْعَهُ،السَّبْتُ،الأحَّدُ،الاِثْنانِ،الثُّلَثاءُ،الاَرْبِعَاءُ،الخَمِيسُ.فى الْيَوْمِ اِرْبَعٌ وَعِشْرُونَ ساعَهً.ذَهَبَ التَّلامِذَهُ الى الْمَدْرَسَهِ فى الخَرِيفِ ودَرَسُوا فيها اللُّغَهَ الْعَرَبِيَّهَ.ذَهَبْنا أمْسِ فى السَّاعَهِ الثَّالِثَهِ بَعْدَ الظُّهْرِ الى الْمَحَطَّهِ فَرَكِبَ ابُونا الْقِطَارَ وَرَجَعْنا نَحْنُ الى الْبَيْتِ.اِذْهَبِى الى الْمَدْرَسَهِ يا شَهادَهُ،الوَقْتُ جَاءَ.التِّلْمِيذُ الْكَسْلانُ لا يُحِبُّهُ أحَدٌ:لا مُعَلِّمُهُ ولا أبَوَاهُ ولا أقارِبُهُو التِّلْمِيذُ الْمُجْتَهِدُ يُحِبُّهُ كُلُّ النَّاسِ.فى النَّهَارِ نَشْتَغِلُ وَفى اللَّيْلِ نَنَامُ.

درس سی و چهارم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

برای چه درها را می کوشایید (باز می کنید).آنها بسیار می خوانند و کم می خوابند.این قلم را بده،ای حلیمه ! ما بعد از درس از صنف می برآییم (خارج می شویم).همان فرزندان با توپ بازی می کنند.برادرانم به بیشه می روند.

ص:214

عَلَمٌ (أعْلامٌ)*اذاعَهٌ (اذاعَاتٌ)*اذاعَهُ رَادِيُو شَارِعٌ (شَوارِعُ)*نَشِيطٌ (نُشَطَاءُ)*مَرْفوعٌ عَبَرَ (ـُ) عُبُورٌ*رَفْرَفَ*رَفَعَ (ـَ) رَفْعٌ بَقِىَ (ـَ) بَقَاءٌ

الْيَوْمَ صَباحاً سَمِعْتُ اذاعَةً عَنْ حَياهِ الْمُسْلِمِينَ فى الْعالَمِ.هَلْ سَمِعْتَ هذِهِ الاِذاعَةَ؟-لا،اَنا ما سَمِعْتُها.اَنا مُسْلِمٌ وَالْحَمْدُ للهِ.هَلْ انْتَ مُسْلِمٌ؟-نَعَمْ،اَنا مُسْلِمٌ وَاَبِى مُسْلِمٌ واُمِّى مُسْلِمَهٌ وَأَخِى مُسْلِمٌ واُخْتِى مُسْلِمَهٌ،نَحْنُ جَمِيعاً مُسْلِمُونَ وَالْحَمْدُ للهِ.عَلَمُ بِلادِى مَرفوعٌ.رَفَعَ عَبْدُ الْمَجِيدِ الْعَلَمَ وَقالَ:رَفْرِفْ يا عَلَمُ! الاَعْلامُ تُرَفرِفُ فَوقَ الْمَساجِدِ والبُيُوتِ.فى الْعالَمِ الآنَ مُسْلِمُونَ كَثِيرُونَ.الْمُسْلِمُونَ جَمِيعاً اخْوَهٌ.اِسْمَعِ الاِذاعاتِ الْعَرَبِيَّهَ بِالرَّادِيُو كَثِيراً لِتَعْرِفَ عَنِ الْمُسْلَمِينَ فى الْعالَمِ كَثيراً.طُلاَّبُ جَامِعَتِنا كُلُّهُمْ نُشَطاءُ مُجْتَهِدُونَ وَكُلُّهُمْ مُسْلِمُونَ يُحِبُّونَ دِينَ الاِسْلامِ.نَذْهَبُ غَداً صَباحاً الى الْغابِ ونَبْقَى فِيه الى الْمَساءِ ثُمَّ نَرْجِعُ الى الْبَيْتِ.

درس سی و پنجم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این کوچه دراز است.این بچّه دوست داشته شده (دوست داشتنی) است.یان قیچی تیز است.در را خوب تر قفل بکن.از کوچه نو گذشتم.بر وقت خواب کن و بر وقت بخیز.امروز به مدرسه خیلی بر وقت آمدم.

ص:216

الدَّرسُ السّادِسُ والثَّلاثونَ

طَبِيبٌ (اطِبَّاءُ)*صَحِيحٌ (اصِحَّاءُ)*مَرِيضٌ (مَرْضَى)*دَواءٌ (ادْوِيَهٌ) دَاءٌ (ادْوَاءٌ)*مُسْتَشْفَى*اجْزَاخانَهُ*نَهْرٌ (انْهَارٌ)*بارِدٌ*فِرَاشٌ (فُرُشٌ) عِدَّهٌ*عِدَّهَ ايَّامٍ*اثْناءَ*كَشَفَ (ـِ) كَشْفٌ*شَفَى (ـِ) شِفَاءٌ*اصَابَهُ اعْطَاءٌ*اسْتِعْمَالٌ*اغْتِسَالٌ.

انا صَحِيحٌ وَاَنْتَ مَرِيضٌ.اَعْطَى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ دَواءً.اَيْنَ يُباعُ الاَدْوِيَهُ؟-فى الاَجزاخانَهِ.مَرِضَ عَبْدُ الْحَكِيمِ خَمْسَهَ ايَّامٍ فَلَمْ يَذْهَبْ فى اثْنائِها الى الْمَدْرَسَهِ.اَنْتَ مَرِيضٌ يا احْمَدُ،اِسْتَعْمِلِ الدَّواءَ.ذَهَبَ تِلْمِيذٌ الى نَهرٍ فى يَوْمٍ بارِدٍ.فَاغْتَسَلَ هُناكَ فَاَصابَهُ مَرَضٌ،فَأَخَذُوهُ الى الْمُسْتَشْفَى.فَعَايَنَهُ الطَّبِيبُ فَكَشَفَ دَاءَهُ فَأَعْطَاهُ دَواءً.بَقِىَ التِّلْمِيذُ مَرِيضاً عَلى فِرَاشِهِ عِدَّهَ ايَّامٍ.وَكانَ يَبْكِى كَثيراً.بَعْدَ ثَلاثَهِ اسابِيعَ شُفِىَ التِّلْمِيذُ مِنْ مَرَضِهِ وَذَهَبَ الى الْمَدْرَسَهِ.سَقَطَتْ فَرِيدَهُ فى الشَّارِعِ فَبَكَتْ كَثيراً.

درس سی و ششم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

معلّمت را احترام بکن.در وقت درس بازی مکن.آشپز در آشخانه خوراک می پزد.به بازار برآمدم،پس قلم،جدول (خطکش)،کتاب و خطکورکنک خریدم.ای سلیمان! برای چه کتابم را گرفتی؟ فاطمه مادرکلانش را دوست می دارد.

ص:217

ص:218

الدَّرْسُ السّابِعُ وَالثَّلاثُونَ

مِرْآهٌ (مَرَاءٍ)*مِشْطٌ (امْشَاطٌ)*لِبَاسٌ (الْبِسَهٌ)*جَائِعٌ (جِيَاعٌ)*عَطْشَانُ (عِطَاشٌ)*رَخِيصٌ*غَالٍ*نَظِيفٌ*وَسِخٌ*تَمْشِيطٌ*تَنْظِيفٌ تَلْوِيثٌ*امَّا.

هُوَ يَكُونُ-هِى تَكُونَ انْتَ تَكُونُ انْتِ تَكونِينَ-اَنا اكُونُ

ايْنَ الْمِرْآهُ يا امِّى؟-هُنَا،فَوْقَ الطَّاوِلَهِ يا بِنْتِى.تَعالِى يا مَوْلُودَهُ امَشِّطْ شَعْرَكِ.هذا جائِعٌ وَهذا عَطْشَانُ.هؤُلاءِ الرِّجالُ لَيْسُوا بِجِيَاعٍ.هذا الْكِتابُ غالٍ يُساوِى خَمْسِينَ دِرْهَماً وَامَّا ذلکَ فَرَخِيصٌ يُساوِى عِشْرِينَ دِرْهَماً.الرَّجُلُ الْكَرِيمُ يَكُونَ مَحْبُوباً وَالرَّجُلُ الْبَخِيلُ يَكُونُ مَمْقُوتاً.التِّلْمِيذُ الْمُؤَدَّبُ لا يُلَوِّثُ لِباسَهُ ابَداً وَيَكُونُ دائِماً نَظِيفاً.كُنْ دائِماً نَظِيفاً وَلا تَكُنْ ابَداً وَسِخاً.خَرَجَتْ امِّى الى السُّوقِ فَدَخَلَتْ دُكَّاناً فَاشْتَرَتْ ثَلاثَهَ ارْطالٍ عِنَباً وَبِطّيخاً وَشَمَّاماً ثُمَّ رَجَعَتْ الى الْبَيْتِ.حُجْرَتُکَ وَسِخَهٌ.اَيْنَ كِتابُکِ«بِدايَهُ الْمُبْتَدِىءِ»يا حَلِيمَهُ؟ هَلْ تَذْهَبِينَ مَعِى الى الْحَدِيقَهِ يا مَوْلُودَهُ؟-لا،لا أَذْهَبُ،اَنا مَشْغُولَهٌ جِداً.

درس سی و هفتم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

با کارد نان می بوریم.با قاشوق خوراک می خوریم و با پیاله چای می نوشیم.بسیار راه رفتم.ای احمد! در کجا کتابم را گذاشتی؟-این جا،در جیوان گذاشتم.با قلم تراش قلم می تراشیم.

ص:220

كَمَّاشَهٌ (كَمَّاشَاتٌ)*سَرْجٌ (سُرُوجٌ) مِبْرَدٌ (مَبَارِدُ)*حَدِيدٌ*نُحَاسٌ قَصْدِيرٌ*فُولاذٌ*مُوسَى*آلَهٌ وَغَيْرُ ذلِكَ مِنْ...*عِنْدَ ما اَذْهَبُ بَعْدَ انْ اضْرِبَ*مِمّا-مِنْ ما نَبَتَ (ـُ) نَبْتٌ*احْضارٌ*اسْراجٌ

الجامٌ

لِجامٌ (ألجِمَهٌ)

فى بُسْتانِنا يُوجَدُ اشْجارٌ كَثيرَهٌ.وَفيها يَنْبُتُ التُّفاحُ وَالبُرْتُقالُ وَالْعِنَبُ وَغَيْرُ ذلِكَ مِنَ الاَثْمارِ اللَّذِيذَهِ.هَلْ احْضَرْتِ الدَّرْسَ يا سُمَيَّهُ؟-نَعَمْ،اَحْضَرْتُهُ.وَاَنا ما احْضَرْتُهُ بَعْدُ.أَسْرِجِ الْفَرَسَ ايُّها الْخادِمُ.هَلْ أَلْجَمْتَ الْفَرَسَ؟-نَعَمْ،اَلْجَمْتُهُ.اَيْنَ صاحِبَتِى فَهِيمَهُ؟-هُنا،فى الْحُجْرَهِ.ماذا تَصْنَعُ فيها؟-تُحْضِرُ دَرْسَها.مِنَ الْفُلاذِ يَصْنَعُونَ الْمِبْراهَ وَالْمُوسَى وَغَيْرَ ذلِكَ مِنَ الآلاتِ.مِمَّا يُصْنَعُ الْكَمَّاشَهُ يا مَهْدِىُّ؟-يُصْنَعُ الْكَمَّاشَهُ مِنَ الْحَدِيدِ وَمِنْهُ يُصْنَعُ السِّكِينُ وَالْفَأسُ وَالْمِخْرَزُ وَالْمِبْرَدُ ايْضا.لى فَرَسٌ وَأَنا الْجِمُهُ عِنْدَ ما اذْهَبُ الى الْغابِ وَآخُذُ اللِّجامَ مِنْهُ بَعْدَ انْ ارْجِعَ الى الْبَيْتِ.

درس سی و هشتم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

در باغِ ما سیب،لیمان،خربُزه،تربوز و انگور موجود است.تربوز شیرین است.کامل تربوز را بسیار دوست می دارد.آیا تو انگور می خوری؟-آری،می خورم.آنها چای را با لیمان می نوشند.

ص:222

جُنْدِىٌّ*جُنْدٌ (جُنُودٌ)*وَطَنٌ (اوْطانٌ)*شَعْبٌ (شُعُوبٌ) جَيْشٌ (جُيُوشٌ)*بَطَلٌ (ابْطالٌ)*مُجاهِدٌ (مُجاهِدُونَ) الْجَيْشُ الْبَطَلُ*دَوْلَةٌ (دُوَلٌ)*رَعَاکَ اللهُ

يَحْيَى الْوَطَنُ*يَجِبُ عَلَيْکَ...يَجِبُ عَلَيْکَ انْ تَقْرَأَ دَرْسَکَ عَلَيْکَ انْ تَجِىءَ*دَافَعَ عَنْ وَطَنِهِ*عالٍ*رَفَعَ الْعَلَمَ عَالِياً

مُجَاهَدَةٌ.

انا جُنْدِىٌّ مُسْلِمٌ وَاَنا جُنْدِىٌّ لِلْوَطَنِ.نَحْنُ جَمِيعاً جُنُودُ الْوَطَنِ.وَيَجِبُ عَلَيْنا انْ نُحِبَّ الاِسْلامَ وَنُحِبَّ الْوَطَنَ.الْجُنْدِيُّ الْمُسْلِمُ يُحِبُّ وَطَنَهُ وَدِينَهُ وَشَعْبَهُ وَيُدافِعُ عَنْهُمْ.رَفَعَ التَّلامِذَهُ الْعَلَمَ عَالِياً وَقالُوا:يَحْيَى الْوَطَنُ ! عَلى كُلِّ دَوْلَةٍ انْ تَكُونَ وَطَنِيَّةً.عَلى الشُّعُوبِ جَمِيعاً انْ يُدافِعُوا عَنْ أَوْطانِهِمْ.جَيْشُنا جَيْشُ الْوَطَنِ وَنَحْنُ جُنْدُ الْوَطَنِ.نَحْنُ نُجاهِدُ لِنُدافِعَ عَنْ دِينِنا الاِسْلامِ وَعَنْ وَطَنِنا الْعَزِيزِ تاجِيكِسْتانَ وَنُجاهِدُ لِنَرْفَعَ عَلَمَ الْوَطَنِ عَالِياً وَيُرَفْرِفُ عَلَمُ الْوَطَنِ فى جُمْهُورِيَّتِنا بِاِذْنِ اللهِ تَعالَى.رَعَاکَ اللهُ يا جَيْشَنا الْبَطَلَ !

درس سی و نهم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

احوالت چطور است،ای مولوده؟-خوب است،خدا را شکر.این کتابْ ارزانْ است و آن گران.مکّهْ مکرّمَه مرکز اسلام است.در آن پیامبر ما محمّد(صلی الله علیه و آله) متولد شده است.این شاگرد باآداب است.در کجایی تو،ای حلیمه.

ص:224

الدَّرسُ الأَرْبَعُونَ

صُدْرَهٌ (صُدَرٌ)

قَمِيصٌ (قُمْصانٌ) قِماشٌ (اقْمِشَهٌ) رِداءٌ (ارْدِيَهٌ) قَلَنْسُوَهٌ (قلانِسُ) غَداءٌ*عَشَاءٌ اكْبَرُ*اصْغَرُ*لَمَّا*تَغَدِّى*تَعَشِّى*لَبِسَ (-) لُبْسٌ*نَزَعَ (-) نَزْعٌ

خَاطَ (ـِ) خِياطَهٌ*تَقْدِيمٌ

طَاقِيَّهٌ خُفٌّ (اخْفافٌ)

الْبَسْ رِدَاءَكَ.هذا الرِّدَاءُ طَوِيلٌ جِداًّ،اِنْزَعْ صُدْرَتَكَ الْقَدِيمَهَ وَالْبَسْ صُدْرَتَكَ الْجَدِيدَهَ.اَلْبِسَتُكَ وَسِخَهٌ جِداً نَظِّفْها بِالْفُرْشَهِ.هَاتِ قَلَنْسُوَتِىَ الْجَدِيدَهَ.هذِهِ الطَّاقِيَّهُ اكْبَرُ مِنْ تِلْكَ.اَيْنَ خُفِّى؟ جِئْتُ يَوْمَ الْخَمِيسِ مِنَ الْمَدْرَسَهِ فى السَّاعَهِ الثَّانِيَهِ عَشَرَ،وَبَعْدَ قَلِيلٍ رَجَعَتْ اخْتِى سُمَيَّهُ ايْضاً مِنْ مَدْرَسَتِها،وَكانَتْ هِىَ اكْبَرَ مِنِّى.وَكانَتْ تُحِبُّنى كَثيراً.وَفى السَّاعَهِ الثَّانِيَهِ قَدَّمَتْ لَنَا امُّنا غَدَاءً.فَلَمَّا اكَلْنا خَرَجْتُ انا مَعَ ابِى الى السُّوقِ وَبَقِيَتْ سُمَيَّهُ فى الْبَيْتِ.وَفى السُّوقِ اشْتَرَى لى ابِى طَاقِيَّهً وَصُدْرَهً وَقَمِيصاً وَلاُخْتِى سُمَيَّهَ قِطْعَهَ قِمَاشٍ لِتَخِيطَ لَها امِّى قَمِيصاً.وَاشْتَرَى ابِى

لأَخِیَ الصَّغِیرِ مَحْمُودٍ فَرَساً مِنَ الْخَشَبِ وَفی السَّاعَهِ الْخَامِسَهِ رَجَعْنا الی الْبَیْتِ وَاَعْطَیْنا سُمَیَّهَ قِمَاشَها وَمَحْمُوداً فَرَسَهُ.

درس چهلم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

خواهرم فاطمه در خانه درس می خواند و خواهرِ تو زَهرا در باغچه بازی می کند.قلم ها را در قلم دان گذارید.شاگردانِ باآداب هرگز دروغ نمی گویند.عالمه شاگردی(زن) باغیرت است،او را معلّمه اش بسیار دوست می دارد.از تریزه نگاه کنید.به کتابخانه برَوْ.

ص:226

جَرَسٌ (اجْرَاسٌ)*حَقِيبَهٌ (حَقَائِبُ)*جَيْبٌ (جُيُوبٌ)*عِمَامَهٌ (عَمَائِمُ) امامٌ (ائِمَّهٌ)*مُؤَذِّنٌ*سَمْعاً وَطَاعَهً*مِنْ زَمَانٍ*أ؟*أسَلِيمٌ؟*أأَنْتَ؟ أمْ*أمَا فَتَحَ؟*دَقَّ (ـُ) دَقٌّ

سَاعَهُ الْحَائِطِ سَاعَهُ الْمِعْصَمِ سَاعَهٌ مُنَبِّهَهٌ

هذِهِ سَاعَهُ الْمِعْصَمِ وَهذِهِ سَاعَهُ الْحائِطِ.هذِهِ الْحَقِيبَهُ كَبيرَهٌ وَهذِهِ صَغيرَهٌ.هَلْ لَكَ سَاعَهٌ؟-نَعَمْ،لى سَاعَهُ الْمِعْصَمِ وفى حُجْرَتِى سَاعَهٌ مُنَبِّهَهٌ إيْضاً.أما قَرَأتَ دَرْسَكَ؟ أأَنْتَ وَسَّخْتَ هذا الدَّفْتَرَ؟ أسَعِيدٌ يَقُولُ هذا الْقَوْلَ؟ الْبَسِى قَمِيصَكِ الْجَدِيدَ يا فاطِمَهُ نَذْهَبْ الى الْمَدْرَسَهِ.سَمْعاً وَطَاعَهً.اِلْبَسْ عِمامَتَكَ أيُّها الْمُؤَذِّنُ.الْعِمامَهُ يَلْبَسُها أئِمَّهُ الْمَساجِدِ وَالْمُؤَذِّنُونَ.دَقَّ الْجَرَسُ فَدَخَلَ التَّلامِذَهُ الْفُصُولَ.هَلْ دَقَّ الْجَرَسُ يا عَبْدَ اللهِ؟-نَعَمْ،يا صاحِبِى،دَقَّ مِنْ زَمَانٍ.أكَرِيمٌ كَتَبَ هذِهِ الرِّسالَهَ امْ سَعِيدٌ؟ بِكَمِ اشْتَرَيْتَ هذِهِ الْحَقِيبَهَ؟-بِعَشْرِ سامانِيِّياتٍ.أما سَكَتَ سَلِيمٌ؟ اما تَكْنُسُ الْبَيْتَ؟ أعَبْدُ اللهِ جاءَ اَلْيَكُمْ امْ فَاضِلٌ؟

درس چهل و یکم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این مجلّه ها عربی هستند.قلم و جزوگیر در کجاست؟-این جاست،در حجره.اسم مدرّس شما چیست؟-اسم مدّرسِ ما معروف جان است.این برادران از مصر می باشند.

ص:228

قَمَرٌ (اقْمَارٌ) شَمْسٌ (شُمُوسٌ) جَبَلٌ (جِبَالٌ)

سَمَاءٌ (سَمَاوَاتٌ)*ارْضٌ (ارَاضٍ)*كَوْكَبٌ (كَوَاكِبُ)*مَطَرٌ (امْطَارٌ) ثَلْجٌ (ثُلُوجٌ)*بَحْرٌ (بِحَارٌ)*بُحَيْرَهٌ (بُحَيْرَاتٌ)*يَوْمٌ مُمْطِرٌ*يَوْمٌ مُصْحِ بَرْدٌ*حَرٌّ*شَدِيدٌ*مُنْذُ*قَطُّ*إذا*إذا جَاءَ*كَ-*طَلَعَ (-َ) طُلُوعٌ غَرَبَ (-ُ) غُرُوبٌ*نَزَلَ (-ِ) نُزُولٌ*صَعِدَ (-َ) صُعُودٌ*نَضِجَ (-َ) نَضْجٌ جَمَدَ (-ُ) جُمُودٌ

الكَواكِبُ لا تَطْلَعُ فى اللَّيالِى الْمُمْطِرَهِ.الْقَمَرُ لا يُرَى فى اللَّيْلِ الْمُمْطِرِ.هؤُلاءِ التَّلامِذَهُ صَعِدُوا الْجَبَلَ فى السَّاعَهِ الثَّانِيَهِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَنَزَلُوا مِنْهُ مَساءً.مَتَى تَجِىءُ الَيْنا؟-غَداً وَقْتَ غُرُوبِ الشَّمْسِ.فى الصَّيْفِ يَطُولُ النَّهارُ وَيَقْصُرُ اللَّيْلُ وَيَنْضَجُ الاَثْمارُ كَالبُرتُقالِ وَاللَّيْمُونِ وَالتُّفّاحِ وَالْعِنَبِ وَغَيْرِها وَيَنْزِلُ الاَمْطارُ وَيَكُونُ الْحَرُّ شَدِيداً وَفى الشِّتاءِ يَقْصُرُ النَّهارُ وَيَطُولُ اللَّيْلُ وَيَنْزِلُ الثَّلْوجُ وَيَجْمُدُ الاَنْهارُ وَالبُحَيْراتُ وَيَكُونُ الْبَرْدُ شَدِيداً جِداً.فى الْبَحْرِ يَكْثُرُ السَّمَكُ.فى ايَّامِ الْحَرِّ نَغْتَسِلُ فى الْبُحَيْرَهِ.هَلْ رَأَيْتَ صاحِبَكَ عَبْدَ الْقادِرِ الْيَوْمَ؟-لا،ما رَأَيْتُهُ مُنْذُ خَمْسَهِ ايَّامٍ.هَلْ تَعْرِفُ مُعَلِّمَنا يا كامِلُ وَهَلْ رَأَيْتَهُ؟-لا،يا صاحِبِى،لا اعْرِفُهُ قَطُّ.اِذا

ارَدْتَ انْ تَکُونَ رَجُلاً عالِماً فَاجْتَهِدْ فی دَرْسِکَ کَثیراً.اَیْنَ یَعیشُ السَّمَکُ یا مَنْصُورُ؟-بَعْضُ الاَسْماکِ یَعِیشُ فی النَّهْرِ وَبَعْضُها یَعِیشُ فی الْبَحْرِ أوِالبُحَیْرَهِ.

درس چهل و دوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

فتح الدین, طبیب است.یونس می خندد و برادرش می گریَد.پسرِ من کتاب می خواند و او شاگرد کوشش کننده است.آیا تو این کتاب را خواندی؟-آری،خواندم.نام تو چیست؟-نامِ من محمّد است.آنها در بحر آب بازی می کنند.

زَوْجٌ (ازْواجٌ)*زَوْجَهٌ (زَوْجاتٌ)*وَحْدِی*وَحْدَکَ*وَحْدَهُ*أَحْیاناً الَّذِی*الَّتِی*الَّذِینَ*اللّٰواتِی*انا الَّذِی اِعَلِّمُ هذا التِّلْمِیذَ*انا الَّتِی خِطْتُ هذا اللِّباسَ*یُسَمَّی*سَأَلْتُ کَرِیماً کِتاباً*سَأَلْتُ کَرِیماً عَنْکَ

مَتَی تَجِیءُ اَلَیْنا؟-غَداً،اِنْ شَاءَ اللهُ.تَجِیءُ وَحْدَکَ امْ مَعَ زَوْجَتِکَ؟-أَجِیءُ وَحْدِی.مَحْمُودٌ زَوْجُ شَاعِرَةَ.صاحِبَهُ زَوْجَهُ نَسِیم.سَأَلْتُ مَحْمُوداً کِتابَهُ فَما أَعْطَانِیهِ.هذا التِّلْمِیذُ یُسَمَّی شاکِراً وَهذا احْمَدَ.اَنْتَ الَّذِی کَتَبْتَ هذِهِ الرِّسالَةَ.اَنْتِ الَّتِی تُعَلِّمِینَ هذه التِّلْمِیذَةَ.هَلْ رَأَیْتَ التِّلْمِیذَ الَّذِی جَاءَنا امْسِ.الْمَرْأَهُ الَّتِی تُعَلِّمُ التِّلْمِیذاتِ تُسَمَّی مُعَلِّمَةً.الْخَیَّاطاتُ هُنَّ اللَّوَاتِی یَخِطْنَ الثِّیابَ.اِذا لَمْ تَسْتَعْمِلِ الدَّوَاءَ الَّذِی أَعْطاکَهُ الطَّبِیبُ لا تُشْفَی ابَداً.التِّلْمِیذَهُ الَّتِی لا تُطِیعُ مُعَلِّمَتَها لا تَکُونُ مَحْبُوبَةً.یُقالُ لِلرَّجُلِ الَّذِی لَیْسَتْ لَهُ زَوْجَهٌ عَزَبٌ،وَلِلْمَرْأَهِ الَّتِی لَیْسَ لَها زَوْجٌ عَزَبَهٌ.التَّلامِذَهُ الَّذِینَ رَأَیْناهُمْ قَبْلَ الظُّهْرِ فی الْجُنَیْنَهِ یَتَعَلَّمُونَ فی الْمَدْرَسَهِ.الرَّجُلُ الَّذِی رَأَیْناهُ امْسِ فی بَیْتِنا هُوَ مُدَرِّسُ الْمَدْرَسَهِ فی مَدِینَهِ قُورغانْتَبَّهَ وَاسْمُهُ قَمَرُ الدِّینِ.

درس چهل و سوم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

ای عبد الرؤوف! آیا انگور را دوست می داری؟-آری،من انگور را بسیار دوست می دارم.دوشنبه شهری زیباست.تهران پایتخت ایران اسلامی است.من مادرم را دوست می دارم.اکمل الدین بچه ای باآداب است و او را همه دوست می دارند.پدرم از بازار دو خروس و دو مرغ خرید.

ص:232

دَقِيقٌ*نُخَالَهٌ*مِحْرَاثٌ (مَحَارِيثُ)*مِحَشٌّ (مِحَشَّاتٌ)*عُشْبٌ (اعْشَابٌ)*حَشِيشٌ (حَشَائِشُ)*فَلاَّحٌ (فَلاَّحُونَ)*حَشَّ (ـُ) حَشٌّ حَرَثَ (ـُ) حَرْثٌ*زَرَعَ (ـَ) زَرْعٌ*حَصَدَ (ـُ) حَصْدٌ*اظُنُّ فى الْفَصْلِ

مِنْجَلٌ (مَناجِلُ)-الْفَلاَّحُ يَحْرُثُ الأَرْضَ

الفَلاَّحُ يَحْرُثُ الاَرْضَ بِالمِحْراثِ.الفَلاَّحَهُ تَحْصُدُ الزَّرْعَ بِالْمِنجَلِ.الْفَرَسُ يَأْكُلُ الْعُشْبَ وَالْحَشِيشَ وَالنُّخالَهَ.الفَلاَّحُونَ يَشْتَغِلُونَ فى الصَّيْفِ كَثِيراً:يَحْرُثُونَ الاَرْضَ ويَزْرَعُونَ ويَحُشُّونَ الْحَشِيشَ وَيَحْصُدُونَ الزَّرْعَ ثُمَّ اذا جاءَ الشِّتاءُ يَسْتَرِيحُونَ الى الرَّبِيعِ.فى الشِّتاءِ نَتَعَلَّمُ وَفى الصَّيْفِ نَسْتَرِيحُ.اَيْنَ كِتابِى يا امِّى؟-اَظُنُّ فى الْخِزانَهِ.كَمْ سامانِياً فى جَيْبِکَ؟-فى جَيْبِى سامانِىٌّ واحِدٌ.كَمْ يَوْماً تُقِيمُ عِنْدَنا؟-اُقِيمُ عِنْدَكُمْ عَشَرَهَ ايَّام.ذَهَبْنا يَوْمَ الْخَمِيسِ الى الْغابِ وَكانَ الْحَرُّ شَدِيداً جِداً،فَاغْتَسَلْنا فى بُحَيْرَهٍ هُناکَ وَبَقِينا فى الْغابِ الى وَقْتِ الْغُرُوبِ،ثُمَّ رَجَعْنا الى الْبَيْتِ.وَكانَتْ امُّنا احْضَرَتْ لَنا عَشاءً.فَتَعَشَّيْنا وَشَرِبْنا الشَّايَ.ثُمَّ صَلَّيْنا الْعِشاءَ.وَفى السَّاعَهِ الْعاشِرَهِ نِمْنا عَلى الْفِراشِ.

درس چهل و چهارم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

این مرد عالم است.عبد القهار کتاب می خواند و خواهرش آمنه بازی می کند.چرا تو شیر را نمی نوشی،ای عَیوب؟ آیا تو پگاه به کتابخانه می روی؟-آری،می روم،اگر خدا بخواهد.قُطب الدین از شهر قرغان تپه است.او در آن جا در مدرسه تعلیم می گیرد.

ص:234

رُمَّانٌ (رُمَّاناتٌ)*مِشْمِشٌ (مِشْمِشَاتٌ)*فَاكِهَةٌ (فَوَاكِهُ)*خِيارٌ (خِيَارَاتٌ)*قِثَّاءٌ (قِثَّاءَاتٌ)*حُلْوٌ*حَامِضٌ*حَفِيدٌ (احْفَادٌ)*بُنَىٌّ*اذَنْ*ارْعَاجٌ أَخَذَ يَقْرَأُ*مِنَ الْحَيْوَاناتِ ما هُوَ اهْلِىٌّ

مِنَ الْحَيْوَاناتِ ما هُوَ اهْلِىٌّ مِثْلُ الْبَقَرَهِ وَالنَّعْجَهِ والثَّوْرِ والْهِرِّ وَالْفَرَسِ،وَمِنْها ما هُوَ وَحْشِىٌّ مِثْلُ الْغَزَالِ والاَسَدِ والنَّمِرِ والدُّبِّ والذِّئْبِ.الْفَوَاكِهُ الَّتِى تُؤْكَلُ مِنْها ما هُوَ حُلْوٌ كَالتُّفَّاحِ والْعِنَبِ وَالشَّمَّامِ والْبِطِّيخِ وَمِنْها ما هُوَ حُلْوٌ حَامِضٌ

كَالبُرْتُقالِ والرُّمَّانِ والْمِشْمِشِ.اَمَّا اللَّيْمُونُ فَهُوَ مِنَ الاَثْمارِ الْحامِضَهِ.وَمِنَ الْخُضْرَوَاتِ ما يُؤْكَلُ اخْضَرَ اوْ مَمْلُوحاً كَالْخِيارِ والقِثَّاءِ.قَعَدَتِ امْرَأَهٌ عَجُوزٌ عَلى الْكُرْسِىِّ وَأَخَذَتْ تَخِيطُ

الْقَمِيصَ.فَجَاءَ الَيْها حَفِيدُها عَلِىٌّ وَقالَ لَها:ماذا تَصْنَعِينَ يا جَدَّتِى؟ قالَتْ:آكُلُ الْبِطّيخَ يا بُنَىَّ.فَقالَ عَلِىٌّ:لا،اَنْتِ تَخِيطِينَ الْقَمِيصَ.قالَتْ:وَلماذا تَسْأَلُ اذَنْ وَتُزْعِجُنِى؟

درس چهل و پنجم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

صابر شاگردِ کوشش کننده ای است.او بسیار با درس هایش مشغول می شود.مُعلّمش را،پدر و مادرش را،برادرانش را و خواهرانش را همیشه اطاعت می کند.پدرش برای او دوچرخه خرید.صابر روزِ پنجشنبه همراه پدرش به شهر دوشنبه می رود،تا این که باغ حیوانات را زیارت کنند.

ایٌّ؟*ایُّهُمْ؟*انَّ*انَّهُ*لکِنَّ*لکِنَّهُ*شَاعِرٌ (شُعَرَاءُ)*مُؤَلَّفَهٌ (مُؤَلَّفَاتٌ)*مُشْتَهِرٌ*فَیْلَسُوفٌ (فَلاسِفَهُ)*جَدِیداً*شِعْرٌ (اشْعَارٌ) طَاغُوتٌ (طَوَاغِیتُ)*کَرَامَهٌ*عِنْدَئِذٍ*تَحَرُّرٌ*اعَادَهٌ*احْیَاءٌ*مُطَالَعَهٌ*تَفْکِیرٌ*دَعَا (دُ) دُعَاءٌ*شَقَّ (قُ) شَقٌّ*صَدَقَ فی جَوابِهِ فَکَّرَ فِیما قَالَ.

قَالَ الْمُعَلِّمُ لِتَلامِذَتِهِ:

اَبُو عَلِیٍّ بْنُ سِینَا

- ایُّکُمْ یا اوْلادِی یَعْرِفُ مِنْ عُلَمَاءِنا اوْ شُعَرَاءِنا وَمؤُلَّفَاتِهِمْ؟

قَامَ احْمَدُ مِنْ مَکانِهِ وَقالَ:

- انا اعْرِفُ.أَحَدُهُمْ هُوَ الشَّیْخُ الرَّئِیسُ ابُو عَلِیٍّ بْنُ سِینَا.هُوَ عَالِمٌ کَبِیرٌ وَفَیْلَسُوفٌ عَظِیمٌ.

- هَلْ تَعْرِفُ ایْنَ وُلِدَ وَمَاتَ هُوَ؟

- نَعَمْ،اِنَّهُ وُلِدَ فی بُخَارَی،وَلکنِّی لا اعْرِفُ ایْنَ مَاتَ؟

فَقَالَ الْمُعَلِّمُ:

- شُکْراً یا احْمَدُ.وَمَنْ مِنْکُمْ ایُّها الاَوْلادُ یَقُولُ لَنا ایْنَ مَاتَ وَدُفِنَ ابْنُ سِینَا؟

قَالَ سَلْمَانُ:

- انا اقُولُ.مَاتَ وَدُفِنَ بْنُ سِينَا فی هَمَدانَ.

- هَلْ انْتَ تَعْرِفُ مِنْ شُعَرَاءِنا احَداً؟

- نَعَمْ،اَعْرِفُ مِنَ الشُّعَرَاءِ سَعْدِی الشِّيرَازِیَّ وَجَلالَ الدِّينِ الرُّومِیَّ.

- مَنْ كَتَبَ«بَهارِسْتان»؟

- كَتَبَهُ الشَّاعِرُ عَبْدُ الرَّحْمنِ الْجَامِیُّ.

- صَدَقْتَ فی جَوَابِکَ يا سَلْمانُ.اَيُّكُمْ يَقُولُ لی مَنْ هُوَ مُحَمَّد اقْبال اللاَّهُورِیُّ؟ فَشَقَّ عَلی التَّلامِذَهِ الْجَوابُ.فَقَالَ لَهُمْ عِنْدَئِذٍ الْمُعَلِّمُ:

- انَّهُ شَاعِرٌ مُجَاهِدٌ وُلِدَ فی مَدِينَهِ لاهُورَ فی باكِسْتانَ.وَهُوَ الَّذِی احْيَی دِينَنا الْعَزِيزَ جَدِيداً وَدَعانا نَحْنُ وَجَمِيعَ امَّهِ الاِسْلام بِأَشْعارِهِ الی التَّحَرُّرِ مِنَ الطَّوَاغِيتِ وَالِی اعادَهِ كَرَامَتِنا مِنْ جَدِيدٍ.وَعَلَيْكُمْ اَنْ تُطَالِعُوا اشْعَارَهُ وَتُفَكِّرُوا فِيما دَعا اَلَيْهِ.

درس چهل و ششم

جمله های زیر را ترجمه کنید:

ما امروز همراه معلّم مان به شهر قورغانتپه می رویم.شاکر, همسر سلیمه است.معلّم, شخصی است که شاگردان را تعلیم می دهد.آن کسی که شما در مدرسه دیدید،پدر علی است.اگر می خواهی که دوست داشته شوی،در درس هایت کوشش بکُن.

دَهْرِىٌّ (دَهْرِيُّونَ)*امْرٌ (امُورٌ)*صَانِعٌ (صُنَّاعٌ)*مُنَاظَرَهٌ*خَلِيفَهٌ (خُلفاءُ) صَدْرٌ (صُدُورٌ)*قَدْ*اقْنَاعٌ*ارْسَالٌ*انْكَارٌ*اسْتِقْبَالٌ*اجْلاَسٌ حَضَرَ (ـُ) حُضُورٌ*بَحَثَ (ـَ) بَحْثٌ*اتَى (ـِ) اتْيَانٌ*حُكِىَ انَّ...اِذا كانَ الاَمْرُ كَذلِكَ فَاذْهَبْ...*جَاءَ بِهِ*قَالَ ما قَالَ*حَتَّى حَتَّى أَجِيئَ

حُكِىَ انَّ دَهْرِياًّ جَاءَ الى هارُونَ الرَّشِيدِ وَقالَ:يا أَمِيرُ! انْتُمُ الْمُسْلِمُونَ تُؤْمِنونَ بِاللهِ وَبِأَنَّهُ صَنَعَ هذا الْعَالَمَ.اِذا كانَ الامْرُ كَذلِكَ فَلْيَحْضُرْ هُنا مِنْ عُلَمَاءِ الاِسْلامِ مَنْ هُوَ عَالِمٌ حَتَّى ابْحَثَ مَعَهُ وَاُقْنِعَهُ بِاَنَّهُ لَيْسَ لِلْعَالَمِ صَانِعٌ.فَاَرْسَلَ هارُونُ الى ابِى حَنِيفَهَ رَجُلاً لِيَجِئَ بِه.فَجَاءَ الرَّجُلُ الى ابِى حَنِيفَهَ وَقالَ:يا اِبا حَنِيفَهَ ! قَدْ جَاءَ اَلْيْنا الدَّهْرِىُّ وَهُوَ يُنْكِرُ وُجُودَ الصَّانِعِ لِلْعَالَمِ وَيَدْعُوكَ الى الْمُنَاظَرَهِ.فَقالَ ابُو حَنِيفَهَ:اَذْهَبُ بَعْدَ الظُّهْرِ.فَجَاءَ الرَّجُلُ الى الْخَلِيفَهِ وَقالَ لَهُ ما قالَ ابُو حَنِيفَهَ.فَاَرْسَلَهُ ثانِيَهً.فَقامَ ابُو حَنِيفَهَ وَاَتَى الى هارُونَ الرَّشِيدِ.فَاسْتَقْبَلَهُ هارُونُ وَجَاءَ بِهِ وَاَجْلَسَهُ فى الصَّدْرِ.فَقالَ الدَّهْرِىُّ:يا ابا حَنِيفَهَ،لِمَ تَأَخَّرْتَ؟

(دوام الحكايه فى الدَّرسِ التّالى)

ص:240

سَفِينَهٌ (سُفُنٌ)*عَتِيقٌ*مُقَطَّعٌ*دِجْلَهُ*كَلامٌ*مُتَبَدِّدٌ*بَصَرٌ (ابْصارٌ) مَكْسُورٌ*حَادِثَهٌ*عَجِيبٌ*الْفاءٌ*تَحَرُّكٌ*اجْتِمَاعٌ*تَوَصُّلٌ*حَدَثَ (ـُ) حُدُوثٌ*وَقَعَ (ـَ) وُقُوعٌ*حَصَلَ (ـُ) حُصُولٌ*سَكَتَ (ـُ) سُكُوتٌ امَرَ (ـُ) امْرٌ*جَنْبَ..*لِذلِكَ*وَذلِكَ أنَّ...*بِلا صَانِعٍ*لا يَجُوزُ انْ يَحْصُلَ مِنْ فَوْرِهِ*كانَ امْرُهُ مَقْضِياً

فَقالَ ابُو حَنِيفَهَ:قَدْ حَدَثَ لى حَادِثَهٌ عَجِيبهٌ،فَلِذلِكَ تَأَخَّرْتُ.وَذلِكَ اِنَّ بَيْتِى وَرَاءَ دِجْلَهَ فَخَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلى وَجِئْتُ الى جَنْبِ دِجْلَهَ حَتَّى اعْبُرَ.فَاَلْفَيْتُ سَفِينَهً عَتِيقَهً مُقَطَّعَهً وَكانَتْ اَلْوَاحُها مُتَبَدِّدَهً.فَلَمَّا وَقَعَ بَصَرِى عَلَيْها تَحَرَّكَتِ الاَلْوَاحُ وَاجْتَمَعَتْ وَتَوَصَّلَ بَعْضُها بِبَعْضٍ وَصَارَتِ السَّفِينَهُ صَحِيحهً بِلا نَجَّارٍ وَلا عَمَلِ عَامِلٍ.فَقَعَدْتُ عَلَيْها وَعَبَرْتُ الْمَاءَ وَجِئْتُ.فَقالَ الدَّهْرِىُّ:اِسْمَعُوا اَيُّها النَّاسُ ما يَقُولُ امامُكُمْ وَعَالِمُكُمْ،فَهَلْ سَمِعْتُمْ كَلاماً كَهذا؟ كَيْفَ تَتَوَصَّلُ السَّفِينَهُ الْمَكْسُورَهُ بِلا عَمَلِ نَجَّارٍ؟ اَلَيْسَ هذا كَذِباً؟ فَقالَ ابُو حَنِيفَهَ:اَيُّها الْكافِرُ! اذا لَمْ تَتَوَصَّلِ السَّفِينَهُ بِلا صَانِعٍ وَلا نَجَّارٍ،فَكَيْفَ يَجُوزُ انْ يَحْصُلَ هذا الْعَالَمُ مِنْ غَيْرِ صَانِعٍ؟ فَسَكَتَ الدَّهْرِىُّ مِنْ فَوْرِهِ.وَعِنْدَ ذلِكَ أمَرَ الرَّشِيدُ بَضَرْبِ عُنُقِ الدَّهْرِىِّ وَكانَ أَمْرُهُ مَقْضِيّاً.

ص:241

واجِبٌ (واجِباتٌ)*اساسِىٌّ*امَّهٌ (امَمٌ)*خَيْرٌ (خِيارٌ)*اجابَهٌ*اخْراجٌ حَجَّ (ـُ) حَجٌّ*ادَاءٌ*سَأَلَ (ـَ) سُؤَالٌ*صَامَ (ـُ) صَوْمٌ*اِسْتِدْلالٌ نَسِىَ (ـَ) نَسْىٌ*نَهَى (ـُ) نَهْوٌ*لا شَكَّ فى...*ايقانٌ*وَلكِنْ*كَثِيراً ما لِأَجْلِهِ*وَذلِكَ هُوَ...*بِسَبَبِ...*الاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ*النَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ

ماذا نُجِيبُ نَحْنُ اذا سُئِلْنَا:«هَلْ انْتُمْ مُسْلِمُونَ؟»لا شَّكَّ فى انَّنا نُجِيبُ:«نَعَمْ،نَحْنُ مُسْلِمُونَ،الْحَمْدُ للهِ».وَلا شَكَّ ايْضاً فى انَّنا نَسْتَدِلُّ عَلى اِسْلامِنا بِأَنَّنا نُصَلّى وَنَصُومُ وَنَحُجُّ و...وَنُوقِنُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ كامِلُونَ بِسَبَبِ أَداءِنا هذِهِ الْواجِباتِ وَاَنَّنا نَدْخُلُ الْجَنَّهَ.وَلكِنْ لَيْسَتِ الْمَسْئَلَهُ هكذا.كَثِيراً ما نَنْسَى نَحْنُ وَكَثِيرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْواجِبَ الاَساسِىَّ الَّذِى اخْرَجَنا اللهُ تَعالى لاَجْلِهِ.وَذلِكَ هُوَ الأَمْرُ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ.قالَ اللهُ تَعالى: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ».

(دوام الدرس فى الدرس القادم)

ص:243

مُجْتَمَعٌ (مُجْتَمَعاتٌ)*خُلْقٌ (اخْلاقٌ)*مُعامَلَهٌ (مُعامَلاتٌ)*اوَّلُ (اوَّلُونَ) سَبِيلٌ (سُبُلٌ)*نَحْوٌ (أَنْحَاءٌ)*تَرَکَ (ـُ) تَرْکٌ*فَسَدَ (ـُ) فَسَادٌ*سَاءَ (ـُ) سَوْءٌ*صَبَرَ (ـِ) صَبْرٌ*نَشَرَ (ـُ) نَشْرٌ*سَعِدَ (ـَ) سَعادَهٌ*عَزَّ (ـِ) عِزٌّ شَقِىَ (ـَ) شَقاءٌ*ذَلَّ (-) ذُلٌّ*انْحِطَاطٌ*اعْتِنَاءٌ*اعْتَنَى بِهِ*اصابَهٌ اهْمَالٌ*اصْبِرْ عَلى ما اصَابَکَ

وَاِذا نَتْرُکُ هَذا الْواجِبَ الاَساسِىَّ يَفْسُدُ الْمُجْتَمَعُ وتَنْحَطُّ الاَخْلاقُ وَتَسُوءُ الْمُعَامَلهُ و...

كانَ الْمُسْلِمُونَ الاَوَّلُونَ قَدِ اعْتَنَوْا بِهذا الْواجِبِ وَجَاهَدُوا فى سَبِيلِ اللهِ وَنَشَرُوا الاِسْلامَ الى انْحَاءِ الْعَالَمِ وَسَعِدُوا وَعَزُّوا.وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ أَهْمَلُوا هذا الْواجِبَ وَلَمْ يَعْتَنُوا بِهِ وفَسَدَ الْعالَمُ وانْحَطَّتِ الاَخْلاقُ وَسَاءَتِ الْمُعَامَلهُ وَشَقُوا وَذَلُّوا.

فَلِذلِکَ عَلَيْنا انْ نَعْتَنِىَ بِهذا الْواجِبِ وَنُجاهِدَ فى سَبِيلِ اللهِ وَنَصْبِرَ عَلى ما اصابَنا.

تَمَّتْ

ص:245

هذا:اسم اشاره مبنی،معرفه

قَلَمٌ:اسم،بر وزن فَعَلٌ،ثلاثی مجرد،سالم،مفرد،مذکر،معرب،نکره،جامد

مِصْباحٌ:اسم آلت،بر وزن مِفْعالٌ،ثلاثی مزید،سالم،مفرد،مذکّر،معرب،نکره،مشتق

ایْنَ:حرف،مبنی

الدَّفْتَرُ:اسم،بر وزن الفَّعْلَلُ،رباعی مجرّد،سالم،مفرد،مذکر،معرب،معرفه،جامد

الْمِقْلَمَهُ:اسم آلت،بر وزن الْمِفْعَلَهُ،ثلاثی مزید،سالم،مذکّر،مفرد،مُعرَب،معرفه،مشتق

خُذْ:فعل امر،بر وزن عُلْ،ثلاثی مجرد،مهموز الفاء،مفرد،مذکّر،مبنی،مشتق

ما:اسم استفهامیه،مبنی،معرفه

مِسْطَرٌ:اسم آلت،بر وزن مِفْعَلٌ،ثلاثی مزید،سالم،مفرد،مذکّر،معرب نکره،مشتق

کَتَبَ:فعل ماضی،بر وزن فَعَلَ،ثلاثی مجرد،سالم،مفرد،مذکر،غایب مبنی،مشتق

یَکْتُبُ:فعل مضارع،بر وزن یَفْعُلُ،ثلاثی مجرد،سالم،مفرد،مذکر،غایب،معرب،مشتق

مُعَلِّمٌ:اسم فاعل،بر وزن مُفَعِّلٌ،ثلاثی مزید،سالم،مفرد،مذکر،معرب،نکره،مشتق

تَلامِیذُ:اسم،بر وزن فَعالیلٌ،رباعی مزید،سالم،جمع،مذکر،معرب،نکره.

ص:248

نمونه های تجزیه و ترکیب نحوی

الدرس الأول

هذا كِتابٌ

هذا-مبتدا

كِتابٌ-خبر

ايْنَ الدَّفْتَرُ

ايْنَ-خبر مقدّم

الدَّفتَرُ-مبتدای مؤخّر

خُذِ الْمِصْباحَ

خُذِ-فعل امر،فاعل-ضمیر مستتر-أنْتَ

الْمِصْباحَ-مفعول به

ما هذا؟-مِسْطَرٌ

ما-استفهامیه مبتدا

هذا؟-خبر

مِسْطَرٌ-خبر،مبتدایش محذوف،هذا

ص:249

الدرس الثانی

كَتَبَ عَبْدُ اللهِ

كَتَبَ-فعل ماضی

عَبْدُ-مضاف،فاعل

اللهِ-مضاف الیه

عُثْمانُ يَكْتُبُ

عُثمانُ-مبتدا

يَكتُبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هو،بر می گردد به«عثمان»،خبر

سَلِيمٌ يَقْرأُ الْكِتابَ

سَلِيمٌ-مبتدا

يَقْرَأُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هو،بر می گردد به«سلیم»،خبر

الكِتابَ-مفعول به

الدرس الثالث

هُوَ مُعَلِّمٌ

هُوَ-مبتدا

مُعَلِّمٌ-خبر

الدرس الرابع

هذا الرَّجُلُ مُعَلِّمٌ

هذا؟-موصوف،مبتدا

الرَّجُلُ-صفت

مُعَلِّمٌ-خبر

ص:250

مَنْ هذا؟-مُعَلِّمٌ

مَنْ-استفهامیه مبتدا

هذا؟-خبر

مُعَلِّمٌ-خبر،مبتدایش محذوف«هذا»

ایْنَ التِّلْمِیذُ؟-هُنا یَقْرَأُ

ایْنَ-خبر مقدّم

التّلمیذُ؟-مبتدای مؤخّر

هُنا-ظرف مکان

یَقْرَأُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هوَ،برمی گردد به«التلمیذُ», خبر است و مبتدایش«التلمیذ»محذوف

مَنْ یَقرَأُ الْکِتابَ؟-عَبْدُ الْکَرِیمِ

مَنْ-استفهامیه،مبتدا

یَقْرَأُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هوَ،بر می گردد به«مَنْ»،خبر

الْکِتابَ؟-مفعول به

عَبْدُ الْکَرِیمِ-مضاف و مضاف الیه،مبتدا،خبرش محذوف«یَقْرَأُ الْکتابَ»

الدرس الخامس

ایْنَ الطَّباشِیرُ؟-عَلَی اللَّوْحِ

ایْنَ-خبر مقدّم

الطَّباشیرُ؟-مبتدای مؤخّر

عَلی اللّوحِ-جار و مجرور،متعلق به«کائنٌ»،خبر،مبتدایش محذوف«الطباشیر»

مَنْ هُوَ فی الْفَصْلِ؟-الْمُعَلِّمُ

مَنْ-استفهامیه مبتدا

هُوَ-ضمیر فصل

ص:251

فى الْفَصْلِ-جار و مجرور،متعلق به«كائنٌ»خبر

الْمُعَلِّمُ-مبتدا،خبرش محذوف«فى الفصل»

اكتُبْ فى الدَّفتَرِ

اكتُبْ-فعل امر فاعل-ضمير مستتر،اَنْتَ

فى الدَّفْتَرِ-جار و مجرور،متعلق به«اُكتُبْ»

ايْنَ الْقَلَمُ؟-هُنا فى الْمِقْلَمَهِ

ايْنَ-خبر مقدّم

الْقَلَمُ؟-مبتداى مؤخّر

هُنَا-ظرف مكان

فى الْمِقْلَمَهِ-جار و مجرور،متعلق به«كائن»خبر،مبتدايش محذوف«القَلَمُ»

الدرس السادس

هَاتِ الأوْرَاقَ.

هاتِ-اسم فعل،فاعل-ضمير مستتر،أنْتَ

الأوْرَاقَ-مفعول به

لِمَنْ هذا الْكِتابُ؟-لِلْمُعَلِّمِ

لِمَنْ-جار و مجرور،متعلق به«كائنٌ»خبر مقدّم

هذا-موصوف،مبتداى مؤخّر

الكِتابُ؟-صفت

للمُعَلِّمِ-جار و مجرور،متعلق به«كائنٌ»،خبر،مبتدايش محذوف«هذا الكتابُ»

الْخَرائِطَ فِی الْجِدَارِ

الْخَرائِطُ-مبتدا

فی الْجِدارِ-جار و مجرور،متعلق به«کائنهٌ»،خبر

ص:252

الدرس السابع

افْهَمِ الدَّرْسَ يا مُحَمَّدُ!

افْهَمِ-فعل امر،فاعل-ضمير مستتر،اَنْتَ

الدَّرْسَ-مفعول به

يَا-ندا

مُحَمَّدُ-مُنادَى

الدرس الثامن

لَهُ دَفْتَرٌ جَمِيلٌ

لَهُ-جار و مجرور،متعلق به«كائنٌ»خبر مقدّم

دَفْتَرٌ-مبتداى مؤخّر،موصوف

جَمِيلٌ-صفت

ايْنَ التِّلْمِيذُ وَالتَّلامِذَهُ؟

ايْنَ-خبر مقدّم

التِّلْمِيذُ-مبتداى مؤخّر

وَ-عاطفه

التَّلامِذَهُ-معطوف،مبتداى مؤخّر

الدرس العاشر

سَعِيدٌ يَشْرَبُ الشَّايَ بِالْفِنْجانِ.

سَعِيدٌ-مبتدا

يَشْرَبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير-مستتر،هو،بر می گردد به سعید،خبر

الشَّایَ-مفعول به

بِالْفِنْجانِ-جار و مجرور،متعلق به يَشرَبُ

ص:253

هَلْ تَشْرَبُ الشَّایَ بِالسُّکَّرِ؟-نَعَمْ

هَلْ-استفهامیه

تَشْرَبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،أنتَ

الشَّایَ-مفعول به

بِالسُّکَّرِ-جار و مجرور،متعلق به تَشْرَبُ

نَعَمْ-حرف ایجاب

ماذا تَفْعَلِینَ؟

ما-مبتدا استفهامیه

ذا-موصوله

تَفْعَلِینَ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر«-ی-»،«مفعول به»محذوف و آن ضمیر (-هُ) است که عائد است به (ذا)-جمله صله،موصوله و صله خبر

مِنْ ایْنَ انْتَ؟

مِنْ-جار

ایْنَ-مجرور،متعلق به کائن،خبر مقدّم

أنْتَ-مبتدای مؤخّر

الدرس الحادی عشر

هُوَ أبُوکَ.

هُوَ-مبتدا

ابُوکَ-مضاف و مضاف الیه،خبر

هذا دِیکُ سَلْمَانَ وَهذا کَلبُهُ

هذا-مبتدا

دِیکُ-مضاف،خبر

سَلْمانَ-مضاف الیه

ص:254

وَ-عاطفه

هذا-مبتدا

كَلبُهُ-مضاف و مضاف اليه،«هذا كلبُهُ»معطوف،جمله قبل از«واو»معطوف عليه،خبر

هل قَرَأْتِ دَرْسَكِ-نَعَمْ قَرَأْتُهُ

هَلْ-استفهاميه

قَرَأْتِ-فعل ماضى-فاعل«-تِ»

دَرْسَكِ-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

نَعَمْ-حرف ايجاب

قَرَأْتُهُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»،مفعول به«-هُ»،ضمير«-هُ»برمى گردد به«درس»

أَبِى عَلِىٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ

أَبِى-مضاف و مضاف اليه مبتدا

عَلِىٌّ-موصوف،خبر

بْنُ-مضاف،صفت

مُحَمَّدٍ-مضاف اليه

الدرس الثانى عشر

تَعَالَ هُنا

تَعالَ-اسم فعل،فاعل-ضمير مستتر-أنتَ

هُنا-ظرف مكان

الدرس الثالث عشر

ابْنِیَ الصَّغِیرُ یَنَامُ عَلَی سَرِیرِهِ

ابْنِیَ-- مضاف و مضاف الیه،موصوف،مبتدا

الصَّغِیرُ-صفت

ص:255

يَنَامُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،هُوَ برمی گردد به«ابن»،جمله خبر

عَلَى-جار

سَرِيرِهِ-مضاف و مضاف اليه،مجرور،متعلق به ينامُ

هَلْ أنْتَ مُعَلِّمٌ؟-لا،اَنا لَسْتُ بِمُعَلِّمٍ.

هَلْ-استفهاميه

انْتَ-مبتدا

مُعَلِّمٌ-خبر

لا-حرف رَدّ

انا-مبتدا

لَسْتُ-فعل ناقص-اسم«-تُ»،خبر

بِمُعَلِّمٍ-جار و مجرور،متعلق به لستُ،خبرِ«لَسْتُ»

هذا الْوَلَدُ لَيْسَ بِتِلْمِيذٍ

هذا-موصوف،مبتدا

الْوَلَدُ-صفت

لَيْسَ-فعل ناقص،اسم-ضمير مستتر هُوَ،برمی گردد به«هذا الولد»،خبر

بِتِلْمِيذٍ-جار و مجرور،متعلق به ليس،خبر

الدرس الرابع عشر

دَخَلَ الْمُعَلِّمُ ثُمَّ التَّلامِذَهُ

دَخَلَ-فعل ماضی

الْمُعَلَّمُ-فاعل

ثُمَّ-عاطفه

التَّلامِذَهُ-فاعل،معطوف،«المعلم»-معطوف عليه

ص:256

هُوَ يَقْرَأُ كَثِيراً وَيَنامُ قَلِيلاً

هُوَ-مبتدا

يَقْرَأُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر هُوَ،برمی گردد به هُوَ،خبر

وَ-عاطفه

يَنامُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،هُوَ:بر می گردد به هُوَ،معطوف (خبر)

قَليلاً-صفت است برای نَوْماً،موصوف و صفت مفعول مطلق

قُمْ فَاقْرَأْ

قُمْ-فعل امر،فاعل-ضمير مستتر،انت

فَاقْرَأْ-«فا»-عاطفه،اِقْرَأْ-فعل أمر،فاعل-ضمير مستتر أنْتَ،جمله معطوف و ما قبل از«فا»معطوف عليه

تَعالَ يَا كَرِيمُ نَشْرَبِ الشَّایَ

تَعالَ-اسم فعل،فاعل-ضمير مستتر أنتَ،جمله شرطيه

يا-ندا

كَريمُ-منادی

نَشْرَبِ-فعل مضارع مجزوم،فاعل-ضمير مستتر نَحْنُ،جزائيه

الشَّایَ-مفعول به

الدرس الخامس عشر

هاتِ قدَحاً ماءً

هاتِ-اسم فعل،فاعل-ضمير مستتر،أنتَ

قَدَحاً-مفعول به

ماءً-تمييز

أَوْلادِى يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ بَعْدَ الدَّرْسِ

أَوْلادِى-مضاف و مضاف اليه،مبتدا

ص:257

يَقْرَؤُونَ-فعل مضارع-فاعل«واو»،خبر

الْقُرْآنَ-مفعول به

بَعْدَ-مضاف،ظرف زمان

الدَّرْسِ-مضاف اليه

بَناتُکَ يَقْرَأْنَ كَثيراً

بناتُکَ-مضاف و مضاف اليه،مبتدا

يَقْرَأْنَ-فعل مضارع-فاعل«-نَ»،خبر

كَثِيراً-صفت است برای قراءةً،موصوف و صفت مفعول مطلق

اقْرَؤُوا دُرُوسَكُمْ

اقْرَؤُوا-فعل امر-فاعل«واو»

دُرُوسَكُمْ-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

كُرَتُکَ هُنا تَحْتَ السَّرِيرِ

كُرَتُکَ-مضاف و مضاف اليه،مبتدا

هُنا-ظرف مكان

تَحْتَ-مضاف،ظرف مكان

السَّرِيرِ-مضاف اليه

الدرس السادس عشر

اولئِکَ الرِّجالُ مُعَلَّمُونَ

اولئِکَ-موصوف،مبتدا

الرِّجالُ-صفت

مُعَلِّمُونَ-خبر

ص:258

هُوَ أمامَ مُعَلِّمِهِ.

هُوَ-مبتدا

أمامَ-مضاف،ظرف،خبر

مُعَلِّمِهِ-مضاف اليه،مضاف،«-هِ»مضاف اليه

اقْرَؤُوا دُرُوسَكُمْ أيُّها التَّلامِذَهُ

اقْرَؤُوا-فعل امر-فاعل«واو»

دُرُوسَكُمْ-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

أيُّها-«اَىُّ-»-موصوله،«-ها»-حرف تنبيه

التَّلامِذَهُ-خبر،مبتدايش محذوف هُم-كه عائد است به«اَى»صله موصوله و صله منادى،ندايش محذوف يا

لِمَ تَضْحَكِينَ؟

لِمَ-جار و مجرور،متعلق به«تَضحَكينَ»

تَضحَكِينَ؟-فعل مضارع،فاعل«-ى-»

هَلْ هذِهِ الْمَرْأهُ مُعَلِّمَهٌ؟-لا،بَلْ هِى مُرَبِّيَهٌ

هَلْ-استفهاميه

هذِهِ-موصوف،مبتدا

الْمَرْأهُ-صفت

مُعَلِّمَهٌ؟-خبر

لا-حرف ردّ

بَلْ-عاطفه

هِيَ-مبتدا،معطوف،معطوف عليه محذوف«ليست بمعلمه»

مُرَبِّيَهْ-خبر

ص:259

الدرس السابع عشر

انا أسْكُنُ فی مَدِینَهِ دُوشَنْبَهَ وهِی عاصِمَهُ جُمْهُورِیَّهِ تاجِیکستانَ

انا-مبتدا

أَسْكُنُ-فعل مضارع-فاعل-ضمیر مستتر أنا،برمی گردد به انا

فی-جار

مَدِینَهِ-مضاف،مجرور،متعلق به«اسْكُنُ»

دُوشَنْبَهَ-مضاف الیه

وَ-حالیه

هِیَ-مبتدا

عَاصِمَهُ-مضاف،خبر

جُمْهُورِیَّهِ-مضاف الیه،مضاف،موصوف

تاجیکستانَ-مضاف الیه

الْمُعَلِّمُ یُحِبُّ تَلامِذَتَهُ

الْمُعَلِّمُ-مبتدا

یُحِبُّ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هُوَ،برمی گردد به«المعلم»،خبر

تَلامِذَتَهُ-مضاف و مضاف الیه،مفعول به

هُوَ جَاءَ أَیْضاً

هُوَ-مبتدا

جَاءَ-فعل ماضی،فاعل-ضمیر مستتر هُوَ،برمی گردد به هُوَ،خبر

أيْضاَ-مفعول مطلق

فِى مَدِينَهِ قُورْغانتَّبَهَ يُوجَدُ مَدارِسُ كَثيرَهٌ

فى-جار

مَدِينَهِ-مضاف،مجرور،متعلق به يوجد

قُورْغانتَّبَهَ-مضاف اليه

ص:260

يُوجَدُ-فعل مضارع مجهول

مَدارِسُ-موصوف،نائب فاعل

كَثِيرةٌ-صفت

الدرس الثامن عشر

جِئْتُ مَعَ صاحِبِى مُحَمَّدٍ

جِئْتُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»

مَعَ-مضاف،ظرف مكان

صاحِبِى-مضاف اليه،مضاف،«ى»مضاف اليه

مُحَمَّدٍ-بدل از صاحبى

الدرس العشرون

مَتَى جِئْتَ الى الْمَدْرسَهِ؟-الآن فَقَطْ

مَتَى-ظرف،استفهاميه

جِئْتَ-فعل ماضى-فاعل«-تَ»

الى-جار

الْمَدْرَسَهِ-مجرور،متعلق به«جئت»

الآن-ظرف زمان

فَقَطْ-ظرف زمان

هَلْ تَذْهَبُ مَعَى الى الْمَدْرَسَهِ لِتَتَعَلَّمَ الْقِراءةَ؟

هَلْ-استفهاميه

تَذْهَبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،اَنْتَ

مَعِی-مضاف و مضاف الیه،ظرف مکان

الی-جار

الْمَدْرَسَهِ-مجرور،متعلق به«تذهب»

ص:261

لِنَتَعلَّمَ-«لِ-»جار-«نتعلم»فعل مضارع منصوب،اَنْ محذوف،فاعل-ضمير مستتر نَحْنُ،جمله در تأويل مصدر،مجرور،متعلق به«تذهب»

الْقِراءَةَ؟-مفعول به

نَعَمْ أَذْهَبُ إنْ شاءَ اللهُ

نَعَمْ-حرف ايجاب

اذْهَبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر انا

إنْ-شرطيه

شاءَ-فعل ماضى،دعائيه

اللهُ-فاعل

هُوَ لَمْ يَجِىءْ

هُوَ-مبتدا

لَمْ يَجِىءْ-فعل جحد،فاعل-ضمير مستتر هُوَ،برمى گردد به هُوَ

رَأَيْتُ سَعِيداً يَبِيعُ فَرَسَهُ

رَأَيْتُ-فعل ماضى،فاعل«-تُ»

سَعِيداً-مفعول به

يَبِيعُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر هُوَ،برمى گردد به«سعيد»،حال از«سعيد»

فَرَسَهُ-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

الدرس الحادى والعشرون

صَباحاً،مَساءً،غَداً،اَمْسِ،باكِراً،مُتَأخِّراً (همه ظرف زمان هستند)

كَيْفَ حالَکَ يا سَعِيدُ؟-بِخَيْرٍ،الْحَمْدُ للهِ

كَيْفَ-خبر مقدّم،استفهاميه

حالُکَ-مضاف و مضاف اليه،مبتدای مؤخّر

يا-ندا

ص:262

سَعيدُ-منادى

بِخَيْرٍ-جار و مجرور،متعلق به«كائنٌ»،خبر،مبتدايش محذوف«حالى»

الْحَمْدُ-مبتدا،دعائيه

للهِ-جار و مجرور،متعلق به«كائن»خبر

عِنْدَ كَرِيمٍ قَلَمٌ جِمِيلٌ

عِنْدَ-مضاف،ظرف مكان،خبر مقدّم

كَرِيمٍ-مضاف اليه

قَلَمٌ-موصوف،مبتداى مؤخّر

جَمِيلٌ-صفت

الدرس الثانى والعشرون

ما كَتَبْتُ دَرْسِى بَعْدُ

ما-نافيه

كَتَبْتُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»

دَرْسِى-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

بَعْدُ-ظرف

أَوْلادِى كُلُّهُمْ يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ

أَوْلادِى-مضاف و مضاف اليه،مبتدا

كُلُّهُمْ-مضاف و مضاف اليه،تأكيد

يَقْرَؤُونَ-فعل مضارع-فاعل«واو»،خبر

الْقُرْآنَ-مفعول به

الدرس الثالث والعشرون

احْتَرِمْ مُعَلِّمَكَ دائِماً

احْتَرِمْ-فعل امر،فاعل-ضمير مستتر،أنتَ

ص:263

مُعَلِّمَکَ-مضاف و مضاف الیه،مفعول به

دائِماً-ظرف زمان

انْظُرْ وَقْتَ الدَّرْسِ امَامَکَ دائماً وَ لا تَلْتَفِتْ یَمِیناً وَشِمالاً

انْظُرْ-فعل امر،فاعل-ضمیر مستتر،انتَ

وقْتَ-مضاف،ظرف زمان

الدَّرْسِ-مضاف الیه

امَامَکَ-مضاف و مضاف الیه،ظرف مکان

دائِماً-ظرف زمان

وَ-عاطفه

لا تَلْتَفِتْ-فعل نهی،فاعل-ضمیر مستتر،انتَ،معطوف

یَمیناً-ظرف مکان

وَ-عاطفه

شِمالاً-ظرف مکان،معطوف

جِداًّ همیشه برای تأکید می آید

حَفِظْتُ دَرْسِی جَیِّداً

حَفِظْتُ-فعل ماضی-فاعل«-تُ»

دَرْسِی-مضاف و مضاف الیه،مفعول به

جَیِّداً-مفعول مطلق

نُرِیدُ أَنْ نَرْجِعَ الی بُیُوتِنا

نُريدُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،نحن

أَنْ-ناصبه

نَرْجِعَ-فعل مضارع منصوب،فاعل-ضمير مستتر،نَحْنُ جمله با«أنْ»در تأويل مصدر،مفعول به براى«نُرِيدُ»

ص:264

الی-جار

بُیُوتِنا-مضاف و مضاف الیه،مجرور،متعلق به نرجعَ

الدرس الخامس والعشرون

ایْنَ کُنْتَ؟-کُنتُ فی الْمَدْرَسَهِ

ایْنَ-خبر مقدّم

کُنْتَ؟-فعل ناقص-اسم«-تَ»،خبرش محذوفو«اَیْنَ»(خبر مقدم) دلالت بر آن می کند.

کُنْتُ-فعل ناقص-اسم«-تُ»

فی-جار

الْمَدْرَسَهِ-مجرور،متعلق به«کائناً»خبر کُنْتُ

هُوَ کانَ مُعَلِّماً

هُوَ-مبتدا

کانَ-فعل ناقص،اسم ضمیر مستتر،هُو-برمی گردد به هو،خبر

مُعَلِّماً-خبر کان

کانَ حامِدٌ تِلمِیذاً

کانَ-فعل ناقص

حامدٌ-اسم

تِلْمِیذاً-خبر کان

نَظَرْتُ الْیَوْمَ الی فِلْمِ«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ»

نَظَرْتُ-فعل ماضی-فاعل«-تُ»

اليَوْمَ-ظرف زمان

الى-جار

فِلْمِ-مضاف،مجرور،متعلق به«نَظَرْتُ»

ص:265

مَحَمَّدٌ-مبتدا،مضاف اليه

رَسولُ-مضاف،خبر

اللهِ-مضاف اليه

هَلْ نَظَرْتَ انْتَ الى هذا الْفِلْمِ

هَلْ-استفهاميه

نَظَرْتَ-فعل ماضى-فاعل«-تَ»

انْتَ-تأكيد

الى-جار

هذا-- موصوف،مجرور،متعلق به«نظرتَ»

الْفِلْمِ-صفت

تَعَرَّفْتُ بِهِ عِنْدَ ما كانَ يَدْرُسُ فى مَدِينَتِنا

تَعَرَّفْتُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»

بِهِ-جار و مجرور،متعلق به تَعَرَّفْتُ

عِنْدَ-مضاف،ظرف زمان

ما-مصدريه،مضاف اليه

كانَ-فعل ناقص،اسم-ضمير مستتر،هُوَ

يَدْرُسُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر هُوَ،خبر كان

فِى-جار

مَدِينَتِنا-مضاف و مضاف اليه،مجرور،متعلق به يَدْرُسُ

الدرس السادس والعشرون

عَلِيٌّ وَلَدٌ مُؤَدَّبٌ جِداًّ يُحِبُّ الْمَدْرَسَةَ

عَلِيٌّ-مبتدا

وَلَدٌ-موصوف،خبر اول

ص:266

مُؤَدَّبٌ-صفت

جِداًّ-تأكيد

يُحِبُّ-فعل مضارع-ضمير مستتر،هُوَ:بر می گردد به عَلِیٌّ،خبر2

المَدْرَسَةَ-مفعول به

الدرس السابع والعشرون

ثلاثَهُ اقْلامٍ

ثَلاثَهُ-مضاف

اقْلامٍ-مضاف اليه،خبر،مبتدايش محذوف،هذه

عِشْرُونَ كِتاباً

عِشْرُونَ-خبر،مبتدايش محذوف،هذه

كِتاباً-تمييز

الدرس الثامن والعشرون

كَمْ تُرِيدُ؟

كَمْ-استفهاميه

تُريدُ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،أنْتَ

اشْتَرَى ابِی فَرَساً قِيمَتُهُ خَمْسُ جَنِيهاتٍ

اشْتَرَى-فعل ماضى

ابِی-مضاف ومضاف اليه،فاعل

فَرَساً-موصوف،مفعول به

قِيمَتُهُ-مضاف و مضاف اليه،مبتدا

خَمْسُ-مضاف،خبر

جَنِيهاتٍ-مضاف اليه

قِمَتُهُ خَمْسُ جَنيهاتٍ-صفت است برای«فَرَساً»

ص:267

الدرس التاسع والعشرون

خُذْ كِتاباً آخَرَ

خُذْ-فعل امر،فاعل-ضمير مستتر انتَ

كِتاباً-موصوف،مفعول به

آخَرَ-صفت

الدرس الحادى والثلاثون

اللهُ رَبُّ النّاسِ جَمِيعاً

اللهُ-مبتدا

رَبُّ-مضاف،خبر

النّاسِ-مضاف اليه

جَميعاً-تأكيد

الدرس الرابع والثلاثون

فِى السَّنَهِ اثْنَى عَشَرَ شَهْراً:المُحَرَّمُ...

فى-- جار

السَّنَهِ-مجرور،متعلق به كائن،خبر مقدّم

اثْنَى عَشَرَ-مبتداى مؤخّر

شَهْراً-تمييز

الْمُحَرَّمُ-بدل

التِّلْمِيذُ الْكَسْلانُ لا يُحِبُّهُ احَدٌ:لا مُعَلِّمُهُ ولا ابَوَاهُ

التِّلْمِيذُ-موصوف،مبتدا

الْكَسْلانُ-صفت

لا يُحِبُّهُ-فعل نفی،«-هُ»-مفعول به،برمی گردد به«التلمیذ»،خبر

احَدٌ-فاعل

لا-زائده

مُعَلِّمُهُ-مضاف و مضاف الیه،بدل

وَ-عاطفه

ص:268

لا-زائده

ابَواهُ-مضاف و مضاف اليه،بدل،معطوف

الدرس السادس والثلاثون

اعْطَى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ دَواءً

اعْطَى-فعل ماضى

الطَّبِيبُ-فاعل

الْمَرِيضَ-مفعولٌ به اول

دَواءً-مفعولا به 2

بَقِىَ التِّلْمِيذُ مَرِيضاً عَلى فِراشِهِ

بَقِىَ-فعل ماضى

التِّلْمِيذُ-فاعل

مَرِيضاً-حال از«التلميذ»

عَلَى-جار

فِراشِهِ-مضاف و مضاف اليه،مجرور،متعلق به«بَقِىَ»

الدرس السابع والثلاثون

هذا الْكِتابُ غالٍ يُساوى خَمْسينَ دِرْهَماً

هذا-موصوف،مبتدا

الْكِتابُ-صفت

غالٍ-خبر اول

يُساوِی-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر هُوَ،برمی گردد به«هذا الکتاب»خبر دوم

ص:269

خَمْسِينَ-مفعول به

دِرْهَماً-تمييز

وَأَمَّا ذلِکَ فَرَخِيصٌ يُساوِی عِشْرِينَ

وَ-استينافيه

أَمَّا-شرطيه

ذلِکَ-مبتدا

فَ--جوابيه

رَخِيصٌ-جوابيه-خبر اول

يُساوِی-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر-هُوَ:بر می گردد به«ذلک»خبر2

عِشْرِينَ-مفعول به

الدرس الثامن والثلاثون

وَفيها يَنْبُتُ التُّفَّاحُ وَالْبُرتُقالُ وَالْعِنَبُ وَغيْرُ ذلِکَ مِنَ الأثْمارِ اللَّذِيذهِ

وَ-عاطفه

فيها-جار و مجرور،متعلق به«ينبت»

يَنبُتُ-فعل مضارع

التُّفَّاحُ-فاعل

وَ-عاطفه

الْبُرتُقالُ-فاعل،معطوف

وَ-عاطفه

العِنَبُ-فاعل،معطوف

وَ-عاطفه

غيرُ-مضاف،فاعل،معطوف

ذلِكَ-مضاف اليه

مِنَ-جار

ص:270

الأثمارِ-موصوف،مجرور،متعلق به کائن (مِنْ-بیانیه است از«ذلک»)

اللَّذیذَهِ-صفت

انا الجِمُهُ عِنْدَ ما اذْهَبُ الی الْغابِ وَ آخُذُ اللِّجامَ مِنْهُ بَعْدَ انْ ارْجِعَ الی البَیْتِ

انا-مبتدا

الْجِمُهُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،اَنا،برمی گردد به انا،«-هُ»-مفعول به

عِنْدَ-مضاف،ظرف زمان

ما-مصدریه،مضاف الیه

اذْهَبُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،اَنا

الی-جار

الْغابِ-مجرور،متعلق به«اذهب»

وَ-عاطفه

آخُذُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر انا

اللِّجامَ-مفعول به

مِنْهُ-جار و مجرور،متعلق به«آخُذُ»

بَعْدَ-مضاف،ظرف زمان

انْ-ناصبه،مضاف الیه

ارْجِعَ-فعل مضارع منصوب،فاعل-ضمیر مستتر-اَنا،جمله با«اَنْ»در تأویل مصدر است.

الی-جار

ه

الْبَيْتَ-مجرور،متعلق به ارْجعَ

الدرس التاسع والثلاثون

يَجِبُ عَلَيْنا انْ نُحِبَّ الوَطَنَ

يَجِبُ-فعل مضارع

عَلَيْنا-جار و مجرور،متعلق به يَجِبُ

ص:271

انْ-ناصبه،فاعل

نُحِبُّ-فعل مضارع،فاعل-ضمير مستتر،نَحْنُ،جمله با«اَنْ»در تأويل مصدر

الْوَطَنَ-مفعول به

رَفَعَ التَّلامِذَهُ الْعَلَمَ عَالِياً

رَفَعَ-فعل ماضى

التَّلامِذَهُ-فاعل

الْعَلَمَ-مفعول به

عَالِياً-حال از عَلَم

عَلى كُلِّ دَوْلَهٍ انْ تَكُونَ وَطَنِيَّةً

عَلى-جار

كُلِّ-مضاف،مجرور،متعلق به محذوف«يَجِبُ»

دَوْلَهٍ-مضاف اليه

انْ-ناصبه،فاعل

تَكُونَ-فعل ناقص منصوب،اسم-ضمير مستتر،هِىَ:بر می گردد به«كل دَوْلَهٍ»،جمله با«اَنْ»در تأويل مصدر است

وَطَنِيَّةً-خبر«تكون»

رَعاكَ اللهُ يا جَيْشَنا الْبَطَلَ

رَعاک-فعل ماضى،«-كَ»مفعول به،دعائيه

اللهُ-فاعل

يا-ندا

جَیْشَنا-مضاف و مضاف الیه،موصوف،منادی

الْبَطَلَ-صفت

ص:272

الدرس الاربعون

لَمَّا اكَلْنا خَرَجْتُ انا الى السُّوقِ.

لَمَّا-ظرفيه

اكَلْنا-فعل ماضى-فاعل«-نا»،جمله ظرفيه

خَرَجْتُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»،جواب از ظرفيه

انا-تأكيد

الى-جار

السُّوقِ-مجرور،متعلق به خَرَجْتُ

الدرس الحادى والاربعون

أما قَرَأْتَ دَرْسَكَ؟

أ-استفهاميه

ما-نافيه

قَرَأْتَ-فعل ماضى-فاعل«-تَ»

دَرْسَكَ-مضاف و مضاف اليه،مفعول به

سَمْعاً وطاعَةً

سَمْعاً-مفعول مطلق،فعلش محذوف،اَسْمَعُ

وَ-عاطفه

طَاعةً-مفعول مطلق،فعلش محذوف اطيعُ

العِمامَهُ يَلْبَسُها أئِمَهُ المَساجِدِ.

العِمامَةُ-مبتدا

يَلْبَسُها-فعل مضارع-«-ها»مفعول به،ضمیر برمی گردد به عمامه

أئِمَةُ-مضاف،فاعل

المَساجِدِ-مضاف الیه

ص:273

الدرس الثانى والاربعون

يَنْصجُ الأثْمارُ كالبُرتُقالِ وَ...

يَنْضَجُ-فعل مضارع

الأثْمارُ-فاعل

كالبُرتُقالِ-جار و مجرور،متعلق به«الكائنه»صفت است براى«الاثمار»

ما رَأيْتُهُ مُنْذُ خَمْسَهِ أيّامٍ

ما-نافيه

رَأَيْتُهُ-فعل ماضى-فاعل«-تُ»-«-هُ»مفعول به

مُنْذُ-مضاف،ظرف زمان

خَمْسَهِ-مضاف اليه،مضاف

ايّامٍ-مضاف اليه

لا اعْرِفُهُ قَطُّ

لا اعْرِفُهُ-فعل نفى،فاعل-ضمير مستتر،اَنا«-هُ»مفعول به

قَطُّ-ظرف زمان

اذا ارَدْتَ انْ تَكونَ رَجُلاً عالِماً فاجتَهِدْ فِى دَرْسِكَ كَثيراً.

اذا-ظرفيه

ارَدْتَ-فعل ماضى-فاعل«-تَ»

انْ-ناصبه،مفعول به

تَكونَ-فعل ناقص منصوب-اسم-ضمير مستتر انتَ،با«اَنْ»در تأويل مصدر است.

رَجُلاً-موصوف،خبر

عَالِماً-صفت

فَا-جوابيه

ص:274

اجْتَهِدْ-فعل امر،فاعل-ضمير مستتر،انتَ

فِی-جار

دَرْسِکَ-مضاف و مضاف الیه،مجرور،متعلق به«اجتهد»

کَثیراً-صفت است برای«اجتهاداً»موصوف و صفت-مفعول مطلق

تَجِیءُ وَحْدَکَ

تَجِیءُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،اَنْتَ

وَحْدَکَ-مضاف و مضاف الیه،حال

سَأَلْتُ کَریماً کِتاباً

سَأَلْتُ-فعل ماضی-فاعل«-تُ»

کَریماً-مفعولٌ به اول

کِتاباً-مفعولٌ به دوم

هذا التِّلمیذُ یُسَمَّی شاکِراً.

هذا-موصوف،مبتدا

التِّلمیذُ-صفت

یُسَمَّی-فعل مضارع مجهول،نائب فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ:بر می گردد به«هذا التلمیذ»،خبر

شاکِراً-مفعول 2

انْتِ الَّتی تُعَلِّمینَ هذِهِ التِّلمیذَةَ.

انْتِ-مبتدا

الَّتی-موصوله،خبر

تُعَلَمينَ-فعل مضارع،فاعل-ضمير«-ى-»-عائيد به«التى»،صله

هذِهِ-موصوف،مفعول به

التِّلميذَةَ-صفت

ص:275

المَرْأةُ الَّتی تُعَلِّمُ التِّلمیذاتِ تُسَمَّی مُعَلِّمَةً.

المَرْأَةُ-موصوف،مبتدا

الَّتی-موصوله،صفت

تُعَلِّمُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،هی،عائید به«الَّتی»،صله

التِّلمیذاتِ-مفعول به

تُسَمَّی-فعل مضارع مجهول،نائب فاعل-هِی،بر می گردد به«المرأه»،خبر

مُعَلِّمَةً-مفعولٌ به دوم

الدرس الرابع والاربعون

کَمْ رُوبِلاً فی جَیْبِکَ؟

کَمْ-استفهامیه مبتدا

رُوبِلاً-تمییز

فی-جار

جَیْبِکَ-مضاف و مضاف الیه،مجرور متعلق به کائن-خبر

کَمْ یوماً تُقیمُ عِنْدَنا؟

کَمْ-استفهامیه

یَوْماً-تمییز

تُقِیمُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،اَنْتَ

عِنْدَنا-مضاف و مضاف الیه،ظرف مکان

الدرس الخامس والاربعون

مِنَ الحَيْواناتِ ما هُوَ اهْلِی مِثْلُ البَقَرَهِ وَ...

مِنَ-جار

الحَيْواناتِ-مجرور،متعلق به کائن،خبر مقدّم

ما-موصوله،مبتدای مؤخّر

ص:276

هُوَ-مبتدا،عائید است به«ما»،صله

اهْلِیٌّ-خبر،موصوف

مِثْلُ-مضاف،صفت است برای«اَهْلِیٌّ»

الْبَقَرَهِ-مضاف الیه

مِنَ الخُضْرَواتِ ما یُؤْکَلُ اخْضَرَ

مِنَ-جار

الخُضْرَواتِ-مجرور،متعلق به«کائن»خبر مقدم

ما-موصوله،مبتدا مؤخر

یُؤکَلُ-فعل مضارع مجهول،نائب فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ،عائید است به«ما»،صله

اخْضَرَ-حال

هُوَ أخَذَ یَقْرَأُ القُرآنَ

هُوَ-مبتدا

أخَذَ-فعل شروع،اسم-ضمیر مستتر،هُوَ:بر می گردد به هُوَ،خبر

یَقْرَأُ-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ بر می گردد به«هُوَ»،خبر است برای«اَخَذَ».

القُرآنَ-مفعول به

اذَنْ-جوابیه

الدرس السادس والاربعون

ایُّکُمْ یَعْرِفُهُ؟

ایُّکُمْ-مضاف و مضاف الیه،مبتدا

یَعْرِفُهُ؟-فعل مضارع،فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ بر می گردد به«اَیُّکُمْ»-«-ه»مفعول به

ص:277

إنَّهُ وُلِدَ فی بُخاری وَلکنَّی لا اعْرِفُ...

إنَّهُ-«انَّ»حرف مشبّهه بالفعل،«-هُ»اسمِ«اِنَّ»

وُلِدَ-فعل ماضی مجهول،نائب فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ بر می گردد به«ابن سینا»خبر«انَّ»

فی-جار

بُخاری-مجرور،متعلق به وُلِدَ

وَ-استینافیه

لکِنِّی-«لکنّ»حرف مشبَّهه بالفعل-«ی»اسمِ«لکنّ»

لا اعْرِفُ...-فعل نفی،فاعل-ضمیر مستتر،اَنَا،خبرِ«لکنّ»

شُکْراً-مفعول مطلق،فعلش محذوف،اَشْکُرُ

عِنْدَئِذٍ-ظرف

فَکَّرَ فیما دَعا الَیْهِ

فَکَّرَ-فعل ماضی،فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ

فِی-جار

ما-موصوله،مجرور،متعلق به«فَکَّرَ»

دَعا-فعل ماضی،فاعل-ضمیر مستتر،هُوَ-عائید به«ما»،صله

الَیْهِ-جار و مجرور،متعلق به«دعا»

الدرس السابع والاربعون

إنِّ للعالَمِ خالِقاً.

إنَّ-حرف مشبّهه بالفعل

لِلعالَمِ-جار و مجرور،متعلق به کائنٌ،خبر مقدم برای«اِنَّ»

خالقاً-اسم مؤخر برای«اِنَّ»

حُکِی انَّ...

حُکِی-فعل ماضی مجهول

انَّ...-حرف مشبهه بالفعل،نائب فاعل

ص:278

اذا كانَ الاَمْرُ كَذلِکَ فَلْيَحْضُرْ...

اذا-شرطيه

كانَ-فعل ناقص

الاَمْرُ-اسم

كذلِکَ-خبر

«فا»-جوابيه

لِيَحْضُرْ-فعل امر با لام...

...حَتَّى ابْحَثَ...

حَتَّى-حرف جار

ابْحَثَ-فعل مضارع منصوب،اَنْ-محذوف است.فاعِل«اَبْحَثَ»-ضمير مستتر انا،جمله با«اَنْ»در تأويل مصدر شده مجرور است.

قَدْ جاءَ الرَّجُلُ

قَدْ-تحقيقيه

جاءَ-فعل ماضى

الرَّجُلُ-فاعل

قالَ لَهُ ما قالَ ابُو حَنِيفَةَ.

قالَ-فعل ماضى

لَهُ-جار و مجرور،متعلق به«قال»

ما-موصوله،مفعول به

قالَ-فعل ماضی،مفعولِ آن محذوف است وآن ضمیر«-هُ»است که عائید است به«ما»،جمله صله

ابُو حَنِیفَهَ-فاعل

فَأَرْسَلَهُ ثانِیَهً.

«فا»-عاطفه

ص:279

ارْسَلَهُ-فعل ماضى،فاعل-ضمير مستتر،هُوَ-«-هُ»مفعول به

ثانِيَةً-صفت است براى موصوف محذوف«مَرَّةً»

الدرس الثامن والاربعون

صارَتِ السَّفيَهُ صَحيحَةً بِلا نَجّارٍ.

صارَتِ-فعل ناقص

السَّفينَهُ-اسم«صارت»

صَحيحَةً-خبر«صارت»

«بِ-»-جار

لا-زائده

نَجّارٍ-مجرور،متعلق به«صحيحةً»

الدرس التاسع والاربعون

لا شَكَّ فى أَنَّنَا...

لا-نفى جنس

شَكَّ-اسم«لا»

فى-جار

أَنَّنا-حرف مشبهه بالفعل،«-نا»اسمش،جمله مجرور است و جار و مجرور،متعلق به«كائن»خبر«لا»

وَلكِنْ

وَلكِنْ-استينافيه

ص:280

جلد دوم

مشخصات کتاب

بِدَایهُ الْمُبْتَدِئ«جلد دوم»

مولف:سید یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

چاپ اول:1432ق/1389ش

ناشر:مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

چاپ:زلال کوثر قیمت:35000 ریال شمارگان:2000 نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مراکز پخش:

قم،چهارراه شهدا،خیابان حجتیه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفکس:02517730517

قم،بلوار محمدامین،سه راه سالاریه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفن:02512133106-فکس:02512133146

ص :1

اشاره

معاونت پژوهش

ص:2

بِدَایهُ الْمُبْتَدِئ

جلد دوم سید یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

ص:3

بِدَایهُ الْمُبْتَدِئ«جلد دوم»

مولف:سید یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

چاپ اول:1432ق/1389ش

ناشر:مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

چاپ:زلال کوثر قیمت:35000 ریال شمارگان:2000 نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مراکز پخش:

قم،چهارراه شهدا،خیابان حجتیه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفکس:02517730517

قم،بلوار محمدامین،سه راه سالاریه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفن:02512133106-فکس:02512133146

www.miup.ir www.eshop.miup.ir

E-mail:admin

miup.ir, root

miup.ir

سخن ناشر

آغاز و انجام یک پژوهش،پیمودن مرحله ای از رشد است که با پراکنده شدنِ بذر پرسش در مزرعهٔ ذهن آمادهٔ پژوهشگر آغاز می شود و با به ثمر نشستن و برداشت محصول که همان آگاهی و دانایی است،پایان می پذیرد.البته این پایان،خود, فصلی نو را برای رویش،نوید می دهد؛چراکه حاصل کار, علاوه بر شکوفایی،طراوت و برکت،فراهم آمدن چندین پرسش تازه و گردآوری بذرهای روییدنی بیشتر است.پرسش ها بذرهایی هستند که به تناسب نیازهای زمان و توان محققان،پرورش می یابند و فرهنگ و تمدن را در پی خود به حرکت وامی دارند.

افزایش سرعت جابه جایی و کوتاه شدن فاصله ها،چه بسا بذرهای پرسش را همانند باد،از فرسنگ ها دورتر بر ذهن جست وجوگری می نشاند و تنوع و تازگی را برای تمدنی دیگر به ارمغان می آورد.طبعاً وجود آگاهی و مدیریت،در سرعت بخشیدن به این فرآیند،همواره نقشی بسزا خواهد داشت.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه به حکم رسالت جهانی و جایگاه ویژهٔ خود در حوزه های علمیه و نیز تنوع نیروی انسانی،بر خود لازم می داند که نقش مؤثّری را در

فراهم آوردن شرایط مناسب برای پژوهش ایفا کند.ایجاد زیرساخت های لازم،مدیریت بهینه امکانات موجود و حمایت از پژوهشگران عرصهٔ دین, از اهمّ وظایف معاونت پژوهش جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه می باشد.

امید می رود با سامان بخشیدن به حرکت های خودجوش علمی و تقویت انگیزه های موجود،شاهد شکوفایی هرچه بیشتر عرصه فرهنگ دینی در جای جای جهان باشیم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

فهرست

نحو آسان به طریق سؤال و جواب مطابق با متن«اَلأُجرُومِیه»با اضافات 9

درس أوّل علم نحو 11

درس دوّم علامات و نشانه های اسم 13

درس سوّم علامات و نشانه های فعل 15

درس چهارم عامل و معمول،مُعرب و مَبنِی 17

درس پنجم اعراب و بناء 19

درس ششم علامات رفع 21

درس هفتم علامات نصب 23

درس هشتم علامات جرّ 25

درس نهم علامات جزم 27

درس دهم مُعربات(1)29

درس یازدهم مُعربات(2)31

درس دوازدهم مُعربات(3)33

درس سیزدهم اسم مقصور و اسم منقوص 35

درس چهاردهم أفعال(1)39

درس پانزدهم أفعال(2)41

درس شانزدهم موارد نصب مضارع 43

درس هفدهم موارد جزم مضارع 45

درس هجدهم مرفوعات 47

درس نوزدهم نائب فاعل 51

درس بیستم مبتدأ و خبر 53

درس بیست و یکم نواسخ مبتدا و خبر(1)57

ص:7

درس بیست و دوّم نواسخ مبتدا و خبر(2)59
درس بیست و سوّم نواسخ مبتدا و خبر(3)61
درس بیست و چهارم نواسخِ مبتدا و خبر(4)63
درس بیست و پنجم نواسخِ مبتدا و خبر(5)65
درس بیست و ششم توابع(1)67
درس بیست و هفتم توابع(2)69
درس بیست و هشتم توابع(3)71
درس بیست و نهم منصوبات(1)75
درس سیم منصوبات(2)79
درس سی و یکم منصوبات(3)81
درس سی و دوّم منصوبات(4)85
درس سی و سوّم اعداد(1)87
درس سی و چهارم اعداد(2)89
درس سی و پنجم اعداد(3)91
درس سی و ششم اعداد(4)93
درس سی و هفتم منصوبات(5)95
درس سی و هشتم منصوبات(6)99
درس سی و نهم منصوبات(7)103
درس چهلم منصوبات(8)105

درس چهل و یکم مجرورات(1)107
درس چهل و دوّم مجرورات(2)111
درس چهل و سوّم مجرورات(3)113
متون منتخب نظم و نثر عربی 115
تَرْجُمَهُ الْمُفْرَدَات 149
الْهِدَایهُ فِی النَّحْوِ(عَلی تَرْتِیبِ الْکَافِیهِ)185

مطابق با متن«اَلأُجرُومِیه»با اضافات

ص:9

ص:10

درس أوّل:علم نحو

الْكَلامُ هُوَ اللَّفْظُ الْمُرَكَّبُ الْمُفِيدُ بِالْوَضْعِ.وَاَقْسَامُهُ ثَلاَثَةٌ:اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ.

ترجمه:کلام،لفظی است مرکب،مفید و به وضع عربی.که بر سه قسم است:اسم،فعل و حرف.

سؤال و جواب:

سؤال:علم نحو چیست؟

جواب:علمی است که حالت(چگونگی)آخرِ کلمه ها را در جمله بیان می کند.

سؤال:فایدهٔ علم نحو چیست؟

جواب:فایدهٔ آن،فهمِ صحیحِ کلامِ عرب و نگه داشتن زبان از خطا در«گفتار»و«نوشتار»است.

سؤال:موضوع علم نحو چیست؟

جواب:موضوعِ علم نحو،«کلمه»و«کلام»است.

سؤال:کلمه چیست؟

جواب:کلمه،لفظِ مفرد است،مثل:کِتابٌ،ضَرَبَ،مِنْ.

سؤال:کلام چیست؟

ص:11

جواب:کلام،لفظِ مرکّبی است که از دو یا چند کلمه ترکیب شده است،به طوری که دارای معنای کاملی می شود که سکوت بر آن صحیح است باشد،مثل:جَاءَ زَیدٌ،زَیدٌ قَائِمٌ.

سؤال:کلمه بر چند قسم است؟

جواب:کلمه بر سه قسم است:اسم،فعل،حرف.

سؤال:غرض از آوردن قید«بالوضع»در تعریف کلام چیست؟

غرض از آوردن قید«بالوضع»(یعنی به وضع عربی)آن است که اگر ما لفظی مرکب و مفید داشته باشیم،ولی آن لفظ, غیر عربی باشد،باز هم کلام مورد نظر ما در این علم تأمین نمی شود،زیرا مراد ما از کلام در این جا کلام عربی است،نه غیر عربی.

درس دوّم:علامات و نشانه های اسم

فَالاِسْمُ یعْرَفُ:بِالْخَفْضِ وَالتَّنْوِینِ وَدُخُولِ الاَلِفِ وَاللاَّم.وَحُرُوفُ الْخَفْضِ وَهِی:مِنْ وَالی وَعَنْ وَعَلی وَفِی وَرُبَّ وَالْباءُ وَالْکافُ وَاللاَّمُ.وَحُرُوفُ الْقَسَمِ وَهِی:الْواوُ وَالْباءُ وَالتَّاءُ.

ترجمه:اسم شناخته می شود به واسطهْ جرّ،تنوین،دخول«اَلْ».حروف جرّ عبارتند از:مِنْ،اِلی،عَنْ،عَلی،فِی،رُبَّ،باء،کاف،لام.و حروف قَسَم عبارتند از:واو،باء،تاء.

سؤال و جواب:

سؤال:علامات و نشانه های اسم کدام است؟

جواب:علامات و نشانه های اسم پنج تاست:جرّ،تنوین،نداء،اَل-،اسنادٌ الیه.

سؤال:جرّ و علامت بودنِ آن برای اسم چیست؟

جواب:جرّ،کسرهْ آخر کلمه است و قبول کردنِ حرکتِ جرّ(کسره)در آخر کلمه،از خصوصیات اسم است،به خلاف فعل و حرف که آخر آنها کسره را قبول نمی کنند, مثل:کلمهْ«الْبَیتِ»در«خَرَجْتُ مِنَ الْبَیتِ».

سؤال:علامت بودنِ تنوین،نداء و الْ-برای اسم چیست؟

جواب:تنوین،نداء(یا)و ألف و لام(الْ)نیز مانند جرّ،از خصوصیات اسم هستند.تنوین به آخر اسم ملحق می گردد مثل:رَجُلٌ.و حرفِ نداء(یا)و الْ-،هر دو در اول اسم داخل می شوند, مثل:یا رَجُلُ،الرَّجُلُ.ولی فعل و حرف این علامت ها را قبول نمی کنند.

سؤال:اسنادإلیه چیست؟

جواب:اسنادإلیه(اسناد به اسم), یعنی چیزی را به اسم نسبت بدهی و بگویی این چیز برای او است, مانند:عَلِی عَادِلٌ.در این مثال عدالت به علی-که اسم است-نسبت داده شده است.اسنادإلیه فقط مخصوصِ اسم است.

سؤال:حروفِ جرّ چندتاست؟

جواب:حروفِ جرّ هفده تاست:مِن،إلی،عَنْ،فی،رُبَّ،حَتّی،باء،کاف،لام،تا،واو،مُنْذُ،مُذْ،خَلا،حاشا،عَدَا.

سؤال:حروف قَسَم کدامند؟

جواب:حروف قَسَم عبارتند از:باء،واو،تاء.و اینها نیز مانند حروف جرّ،اسم را مجرور(مکسور)می سازند،مانند:وَاللهِ،بِاللهِ،تَاللهِ.

درس سوّم:علامات و نشانه های فعل

وَالْفِعْلُ يعْرَفُ ب-قَدْ وَالسِّينِ وَسَوْفَ وَتاءِ التَّأْنِيثِ السَّاكِنَهِ.وَالْحَرْفُ ما لا يصْلُحُ مَعَهُ دَلِيلُ الاِسْمِ وَلا دَلِيلُ الْفِعْلِ.

ترجمه:فعل شناخته می شود به واسطهْ قَدْ،سین،سَوْفَ و تاء تأنیث ساکنه.و حرف آن چیزی است که نه صلاحیت دارد علامت اسم واقع شود و نه علامت فعل.(یعنی حرف چنین است که علامات اسم و علامات فعل را قبول نمی کند).

سؤال و جواب:

سؤال:علامات و نشانه های فعل کدام است؟

جواب:علامات و نشانه های فعل-که به واسطهْ آنها می توانیم فعل را از دیگر کلمات جدا بکنیم, بسیارند.از جمله:(قَدْ), مثل:(قَدْ قامَ)؛سین و سَوْفَ, مثل:(سَیقُومُ،سَوْفَ یقُومُ)؛تاءِ تأنیث ساکنه, مثل:(قامَتْ)؛یاءِ مخاطب مؤنث, مثل:(قُومِی)و نون تأکید, مثل:(تَقُومَنَّ،تَقُومَنْ).

سؤال:فعل بر چند قسم است؟

جواب:فعل بر سه قسم است:ماضی،مضارع،امر.

سؤال:علامتِ فعل ماضی کدام است؟

جواب:علامت فعل ماضی آن است که تاء تأنیث ساکنه بتواند به وی ملحق شود, مثل:(قامَتْ).

سؤال:علامت فعل مضارع کدام است؟

جواب:علامت فعل مضارع آن است که(سین)یا(سَوْفَ)یا(لَمْ)یا(لَنْ)بتواند بر وی داخل گردد, مثل:سَیقُومُ،سَوْفَ یقُومُ،لَمْ یقُمْ،لَنْ یقُومَ.

سؤال:امر چیست؟و علامت آن کدام است؟

جواب:امر, طلب است و علامت آن قبول یاء مخاطبِ مؤنث است, مثل: (کُلِی وَاشْرَبِی).پس اگر کلمه ای بتواند یاء مخاطَبِ مؤنث را قبول بکند،ولی دلالَت بر طلب نداشته باشد،امر نیست،زیرا دارای شرط اول که دلالت بر طلب است, نمی باشد.هم چنین اگر کلمه ای دلالت بر طلب بکند،اما نتواند یاء مخاطب را بپذیرد،دراین صورت نیز امر نیست،بلکه اسمِ فعل است, مثل:(صَهْ،مَهْ).

سؤال:علامت حرف کدام است؟

جواب:حرف دارای علامت خاصّی نیست.فقط می توان گفت که از خصوصیات حرف این است که چیزی از علامات اسم و فعل را قبول نمی کند.

درس چهارم:عامل و معمول،مُعرب و مَبنِی

سؤال و جواب:

سؤال:عامل و معمول چیست؟

جواب:هنگام ترکیبِ کلمات با یکدیگر،بعضی از کلمات در کلمهْ دیگر تأثیر می گذارد.کَلمهْ تأثیرگذارنده را«عامل»و کلمهْ تأثیرگرفته را«معمول»می نامند, مثل:«قَرَأَ مُحَمَّدٌ دَرْسَهُ فِی الْحُجْرَهِ».در این مثال«قَرَأَ»و«فِی»عامل و«مُحَمَّدٌ»،«دَرْسَهُ»و«اَلْحُجْرَهِ»معمولِ آنها هستند؛ یعنی«قَرَأَ»روی«مُحَمَّدٌ»و«دَرْسَهُ»تأثیر گذارده که به سبب آن آخرِ کلمهْ«مُحَّمْدٌ»به ضمّه و«دَرْسَهُ»به فتحه خوانده می شود.هم چنین کلمهْ«فی»روی«الْحُجْرَهِ»تأثیرِ خود را گذاشته و آن را مکسور نموده است.

سؤال:مُعرَب چیست؟

جواب:مُعرَب کلمه ای است که آخر آن بر حسب اختلافِ عوامل, تغییر پذیرد, مثل:«عَلِی»در جمله های:

جَاءَ عَلِی-رَأَیتُ عَلِیاً-مَرَرْتُ بِعَلِی

سؤال:مَبنی چیست؟

جواب:مبنی:کلمه ای است که آخرِ آن همیشه به یک حالت است, مثل:«هذا»در جمله های:

جَاءَ هذا-رَأیتُ هذا-مَرَرْتُ بِهذا

ص:18

درس پنجم:اعراب و بناء

الإِعْرَابُ هُوَ تَغْييرُ اواخِرِ الْكَلِمِ لِاِخْتِلافِ الْعَوامِلِ الدَّاخِلَهِ عَلَيها لَفْظاً اوْ تَقْدِيراً،وَاَقسَامُهُ اَرْبَعَهٌ:رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَخَفْضٌ وَجَزْمٌ.فَلِلاَسْماءِ مِنْ ذلک الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ وَالْخَفْضُ،وَلا جَزْمَ فيها،وَلِلاَفْعالِ مِنْ ذلک الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ وَالْجَزْمُ،وَلا خَفْضَ فيها.

ترجمه:«اعراب»تغییر و دگرگونی آخرهای کلمه هاست که به سبب عامل های داخل شونده بر آنها دگرگون می شوند،چه تغییر لفظی و چه تقدیری و اقسام اعراب چهار تاست:رفع،نصب،جرّ و جزم.اسم ها از بین این اقسام رفع،نصب و جرّ را می پذیرند و جزم در اسم ها نیست.اما فعل ها رفع،نصب و جزم را قبول می کنند و جرّ در فعل ها نیست.

سؤال و جواب:

سؤال:اعراب چیست؟

جواب:اعراب, حرکتِ آخر کلمهْ مُعرَب است که همیشه تغییر می پذیرد.

سؤال:اعراب بر چند قسم است؟

جواب:بر دو قسم است:لفظی و تقدیری.

سؤال:اعراب لفظی چیست؟

جواب:اعراب لفظی, اعرابی است که در آخرِ کلمه ظاهر شود, مثل کلمهْ«عَلِی»در جمله های:

جَاءَ عَلِی-رَأَیتُ عَلیاً-مَرَرْتُ بِعَلِی

سؤال:اعراب تقدیری چیست؟

جواب:اعراب تقدیری, اعرابی است که در آخرِ کلمه ظاهر نشود, مثل کلمهْ«الْفَتَی»در جمله های:

جَاءَ الْفَتَی-رَأَیتُ الْفَتَی-مَرَرْتُ بِالْفَتَی

سؤال:بناء چیست؟

جواب:به یک حالت ماندنِ حرکتِ آخر کلمهْ«مبنی»را گویند, مثل کلمهْ«هؤلإ»در جمله های:

جَاءَ هؤُلإِ-رَأَیتُ هؤُلإِ-مَرَرْتُ بِهؤلإِ

سؤال:اعراب بر چند نوع است؟

جواب:اعراب بر چهار نوع است:رفع،نصب،جرّ،جزم.

1.«رفع»مثل:عَلِی و یضْرِبُ در جمله های:جَاءَ عَلِی-یضْرِبُ مُحَمَّدٌ.کلمه ای را که رفع دارد«مرفوع»می نامند.

2.«نصب»مثل:عَلِیا و یضْرِبَ در جمله های:رَأَیتُ عَلِیا-اَنْ یضْرِبَ مُحَمَّدٌ.کلمه ای را که نصب دارد«منصوب»می نامند.

3.«جرّ»مثل:عَلِی در جملهْ:مَرَرْتُ بِعَلِی.کلمه ای را که جرّ دارد«مجرور»می نامند.

4.«جزم»مثل:یضْرِبْ در جملهْ:لَمْ یضْرِبْ عَلِی.کلمه ای که جزم دارد«مجزوم»نامیده می شود.

*از میان چهار نوعِ اعراب،یعنی(رفع،نصب،جرّ،جزم)،«جرّ»مخصوصِ اسم و«جزم»مخصوصِ فعل و«رفع و نصب»مشترک میان اسم و فعل است.

ص:20

درس ششم:علامات رفع

لِلرَّفْعِ اَرْبَعُ عَلامَاتٍ:الضَّمَّةُ وَالْواوُ والاَلِفُ وَالنُّونُ.فَاَمَّا الضَّمَّةُ فَتَکُونُ عَلامةً لِلرَّفْعِ فِی اَرْبَعَهِ مَوَاضِعَ:فِی الاِسْمِ الْمُفْرَدِ وَجَمْعِ التَّکْسِیرِ وَجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ وَالْفِعْلِ الْمُضارِعِ الَّذِی لَمْ یتَّصِلْ بِآخِرِهِ شَیءٌ.وَاَمَّا الْواوُ فَتَکُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فی مَوْضِعَینِ:فی جَمْعِ الْمُذَکَّرِ السَّالِمِ وَفی الاَسْماءِ الْخَمْسَهِ،وَهِی اَبُوکَ وَاَخُوکَ وَحَمُوکَ وَفُوکَ وَذُو مالٍ.وَاَمَّا الاَلِفُ فَتَکُونُ عَلامةً لِلرَّفْعِ فی تَثْنِیهِ الاَسْماءِ خاصَّةً.وَاَمَّا النُّونُ فَتَکُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فی الْفِعْلِ الْمُضارِعِ اذا اتَّصَلَ به ضَمِیرُ تَثْنِیهٍ اوْ ضَمِیرُ جَمْعٍ اوْ ضَمِیرُ الْمُؤَنَّثَهِ الْمُخاطَبَهِ.

ترجمه:از برای رفع چهار علامت است:ضمّه،واو،الف و نون.اما ضمّه علامت رفع است در چهار موضع:در اسم مفرد،جمع مکسّر،جمع مؤنّث سالم و فعل مضارعی که چیزی به آخرش نچسبیده باشد.و اما واو علامت است برای رفع در دو موضع:در جمع مذکّر سالم و در اسم های پنجگانه که عبارتند از:أَبُوکَ،أَخُوکَ،حَمُوکَ،فُوکَ و ذُومَال.و اما الف علامت است برای رفع در تثنیهْ اسم ها(به خصوص).و اما نون علامت است برای رفع در فعل مضارع اگر ضمیر تثنیه یا ضمیر جمع یا ضمیر مؤنثِ مخاطب به آن چسبیده باشد.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ رفع کدام است؟

ص:21

جواب:علاماتِ رفع عبارتند از:ضمّه،واو،الف،نون.

سؤال:«ضمّه»در چند مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«ضمّه»در چهار مورد،علامتِ رفع است:1.اسم مفرد،مثل:ذَهَبَ زَيدٌ.2.جمع مکسَّر،مثل:قَرَأَ الرِّجَالُ.3.جمع مؤنّث سالم،مثل:جَاءَتِ الْمُؤْمِناتُ.4.مضارعی که در آخرش«الف تثنیه»(_انِ)،«واو جمع»(_ونَ)و«یاء مفرد مؤنّث مخاطب»(_ینَ)پیوست نشده باشد, مثل:زَيدٌ يقْرَأُ.

سؤال:«واو»در چند مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«واو»در دو مورد،علامتِ رفع است:1.اسماء سِتّه که عبارتند از:اَبُوکَ،أَخُوکَ،حَمُوکَ،فُوکَ،هَنُوها،ذُومال،مثل:هذا ابُوکَ،جَاءَ اخُوکَ،ذَهَبَ حَمُوکَ،هذا فُوکَ،قامَ هَنُوها،جَلَسَ ذُومال.

2.جمع مذکر سالم،مثل:جَاءَ الْمُؤْمِنُونَ.

سؤال:«الف»در چه مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«الف»فقط در تثنیه،علامتِ رفع است, مثل:جَاءَ الرَّجُلانِ.

سؤال:«نون»در چه مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«نون»در فعل مضارعی که در آخرش«الف تثنیه»(_انِ)مثل:

يقْرَآنِ،یا«واو جمع»(_ونَ)مثل:يقْرَؤُونَ،یا«یاء مفردِ مؤنثِ مخاطَب»(_ینَ)مثل:تَقْرَئِينَ متّصل باشد،علامتِ رفع است.

درس هفتم:علامات نصب

وَلِلنَّصْبِ خَمْسُ عَلاماتٍ:اَلْفَتْحَةُ وَالاَلِفُ وَالْكَسْرةُ وَالْياءُ وَحَذْفُ النُّونِ.فَاَمَّا الْفَتْحَةُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلنَّصْبِ فى ثَلاثَهِ مَواضِعَ:فى الاِسْمِ الْمُفْرَدِ وَجَمْعِ التَّكْسِيرِ وَالْفِعْلِ الْمُضارِعِ اذا دَخَلَ عَلَيهِ ناصِبٌ وَلَمْ يتَّصِلْ بآخِرِهِ شَىءٌ.وَاَمَّا الاَلِفُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلنَّصْبِ فى الاَسْماءِ الْخَمْسَهِ،نحو:رَأَيتُ اباكَ وَاَخاكَ وَما اشْبَهَ ذلِكَ.وَأَمَّا الْكَسْرَهُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلنَّصْبِ فى جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ.وَاَمَّا الْياءُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلنَّصْبِ فى التَّثْنِيهِ وَالْجَمْعِ.وَاَمَّا حَذْفُ النُّونِ فَيكُونُ عَلامَةً لِلنَّصْبِ فِى الأَفْعَالِ الْخَمْسَهِ الَّتِى رَفْعُها بِثَباتِ النُّونِ.

ترجمه:برای نصب پنج علامت است:فتحه،الف،کسره،یاء و حذف نون.اما فتحه،علامت است برای نصب در سه جا:در اسم مفرد،جمع مکسّر،فعل مضارع اگر نصب کننده بر آن داخل شده و چیزی به آخرش نچسبیده باشد.و اما الف،علامت است برای نصب در اسم های پنج گانه،مثل:رَأَیتُ أَباکَ و أَخاکَ و مانند آن.

و اما کسره،علامت است برای نصب در جمع مؤنث سالم.و اما یاء،علامت است برای نصب در تثنیه و جمع.و اما حذف نون،علامت است برای نصب در فعل های پنج گانه ای که رفع آنها به ثبات نون است.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ نصب کدام است؟

ص:23

جواب:علاماتِ نصب پنج تاست و عبارتند از:فتحه،الف،کسره،یاء،حذف نون.

سؤال:«فتحه»در چند مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«فتحه»در سه مورد،علامتِ نصب است:1.اسم مفرد مثل:اَکْرَمْتُ زَیداً.2.جمع مکسَّر مثل:اَکْرَمْتُ الرِّجالَ.3.مضارعی که به آن«عاملِ نصب»داخل گردیده و در آخرش«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»پیوست نشده باشد مثل:لَنْ یخْرُجَ زَیدٌ.

سؤال:«الف»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«الف»در اسماء ستّه علامتِ نصب است،مثل:رَأَیتُ اباهُ وَاَخاهُ وَحماهُ وَفاهُ وَهناهُ وَذا مال.

سؤال:«یاء»در در چند مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«یاء»در دو مورد،علامتِ نصب است:1.تثنیه مثل:رَأَیتُ الرَّجُلَینِ.2.جمع مذکر سالم مثل:رَأَیتُ الْمُؤْمِنینَ.

سؤال:«کسره»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«کسره»در جمع مؤنث سالم،علامتِ نصب است،مثل:رَأَیتُ الْمُؤْمِناتِ.

سؤال:«حذفِ نون»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«حذفِ نون»در فعل مضارعی که به آن«عاملِ جزم»داخل گردیده و در آخرش«الف تثنیه»،مثل:لَنْ یقْرَءا،یا«واو جمع»مثل:لَنْ یقْرَؤُوا،یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»،مثل:لَنْ تَقْرَئی متَّصل باشد،علامتِ نصب است.

درس هشتم:علامات جرّ

وَلِلْخَفْضِ ثَلاثُ عَلاماتٍ:اَلْكَسْرَهُ وَالْياءُ وَالْفَتْحَهُ.فَاَمَّا الْكَسْرَهُ فَتَكُونُ عَلامَهً لِلْخَفْضِ فى ثَلاثهَ ِ مَواضِعَ:فى الاِسْمِ الْمُفْرَدِ الْمُنْصَرِفِ وَجَمْعِ التَّكسِيرِ الْمُنْصَرِفِ وَجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ.وَاَمَّا الْياءُ فَتَكُونُ عَلامهً لِلْخَفْضِ فى ثَلاثهِ مَواضِعَ:فى الاَسْماَءِ الْخَمْسَهِ وَفى التَّثْنِيهِ وَالْجَمْعِ.وَاَمَّا الْفَتْحَهُ فَتَكُونُ عَلامهً لِلْخَفْضِ فى الاِسْمِ الَّذِى لا ينْصَرِفُ.

ترجمه:از برای جرّ سه علامت است:کسره،یاء و فتحه.

اما کسره علامت است برای جرّ در سه جا:در اسم مفردِ منصرف،جمع مکسّرِ منصرف و جمع مؤنثِ سالم.

و اما یاء علامت است برای جرّ در سه جا:در اسم های پنج گانه،در تثنیه و جمع.و اما فتحه علامت است برای جرّ در اسمی که غیرمنصرف است.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ جرّ کدام است؟

جواب:جرّ دارای سه علامت می باشد:کسره،یاء،فتحه.

سؤال:«کسره»در چند مورد علامتِ جرّ است؟

جواب:«کسره»در سه مورد،علامتِ جرّ محسوب می گردد:1.اسمِ مفرد مُنصرف،

مثل:مَرَرْتُ بِزَیدٍ.2.جمع مکسَّر مُنصرِف, مثل:مَرَرْتُ بِالْعُلَماءِ.3.جمع مؤنث سالم, مثل:مَرَرْتُ بِالْمُؤْمِناتِ.

سؤال:«یاء»در چند مورد،علامتِ جرّ می باشد؟

جواب:«یاء»در سه مورد،علامتِ جرّ می باشد:1.جمع مذکر سالم, مثل:مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِینَ.2.تثنیه, مثل:مَرَرْتُ بِالرَّجُلَینِ.3.اسماء ستّه, مثل:مَرَرْتُ بِاَبِیکَ وَاَخِیکَ وَحَمِیکَ وَهَنِیکَ،وذی مالٍ وَفی فِیکَ.

سؤال:«فتحه»در چه مورد،علامتِ جرّ است؟

جواب:«فتحه»در اسمی که غیرمنصرف است علامتِ جرّ به شمار می رود, مثل:مَرَرْتُ بِمَساجِدَ،مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ،اَحْسَنْتُ الی عُمَرَ،سَلَّمْتُ الی فاطِمَةَ،مَرَرْتُ بِحَبْلی،نَظَرْتُ الی وَجْهٍ احْمَرَ،اَخَذْتُ مِنْ زَینَبَ،ذَهَبَ الی فِرْعَوْنَ،هذا قَلَمُ سَلْمَانَ،مَرَرْتُ بِسُلَیمَانَ،جَلَسْتُ مَعَ ابْراهِیمَ،نَظَرْتُ الی مَصَابیح وغیره که توضیحش به تفصیل خواهد آمد.

درس نهم:علامات جزم

وَلِلْجَزْمِ عَلامَتانِ:السُّكُونُ وَالْحَذْفُ.فَاَمَّا السُّكُونُ فَيكُونُ عَلامةً لِلْجَزْمِ فى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الصَّحيحِ الآخِرِ.وَاَمَّا الْحَذْفُ فَيكُونُ عَلامَةً لِلْجَزْمِ فى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الْمُعْتَلِّ الآخِرِ،وَفى الأَفْعالِ الَّتى رَفْعُها بِثَباتِ النُّونِ.

ترجمه:از برای جزم دو علامت است:سکون و حذف.اما سکون،علامت است برای جزم در فعل مضارعی که آخرش صحیح باشد.و اما حذف،علامت است برای جزم در فعل مضارعی که آخرش معتل است و نیز در فعل هایی که رفع آنها به ثبات نون است.

سؤال و جواب:

سؤال:علامتِ جزم چند تاست؟

جواب:علاماتِ جزم سه تاست:سکون،حذفِ حرفِ آخر،حذفِ نون.

سؤال:«سکون»در چه موقع،علامتِ جزم است؟

جواب:فعلِ مضارعِ معربی که اولاً, حرفِ آخرش صحیح باشد و ثانیاً,«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفردِ مؤنثِ مخاطب»به وی متّصل نباشد و ثالثاً,«عاملِ جزم»بر وی داخل شده باشد،«سکون»در آن علامتِ جزم می باشد،مثل:لَمْ یضْرِبْ زَیدٌ.

سؤال:«حذفِ آخر»در چه مورد علامتِ جزم می باشد؟

جواب:«حذفِ آخر»در فعل مضارع معربی که معتلّ الآخر است-یعنی حرف آخرش از حروف علّه باشد-علامتِ جزم محسوب می گردد, مثل:لَمْ یدْعُ زَیدٌ،لَمْ یخْشَ بَکْرٌ،لَمْ یرْمِ عَلِی.

سؤال:«حروف علّه»چند تاست؟

جواب:«حروف علّه»سه تاست:واو،الف،یاء(وای).

سؤال:«حذفِ نون»در چه موقع،علامتِ جزم می باشد؟

جواب:«حذفِ نون»در فعل مضارع معربی که«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفردِ مؤنثِ مخاطب»به وی متّصل شده و هم چنین«عاملِ جزم»به وی داخل گردیده باشد،علامتِ جزم به شمار می رود،مثل:لَمْ یفْعَلا،لَمْ تَفْعَلا،لَمْ یفْعَلُوا،لَمْ تَفْعَلُوا،لَمْ تَفْعَلِی.

درس دهم:مُعربات(1)

الْمُعْرَباتُ قِسْمَانِ:قِسْمٌ يعْرَبُ بِالْحَرَكاتِ وَقِسْمٌ يعْرَبُ بِالْحُرُوفِ،فَالَّذِی يعْرَبُ بِالْحَرَكاتِ اَرْبَعَهُ انْواع:الِاسْمُ الْمُفْرَدُ،وَجَمْعُ التَّكْسِيرِ وَجَمْعُ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمُ وَالْفِعْلُ الْمُضارِعُ الَّذِی لَمْ يتَّصِلْ بِآخِرِهِ شَیءٌ.وَكُلُّها تُرْفَعُ بِالضَّمَّهِ وَتُنْصَبُ بِالْفَتْحَهِ وَتُخْفَضُ بِالْكَسْرَهِ وَتُجْزَمُ بِالسُّكُونِ.وَخَرَجَ عَنْ ذلِکَ ثَلاثَهُ اشْياءَ:جَمْعُ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمُ ينْصَبُ بِالْكَسْرَهِ،وَالِاسْمُ الَّذِی لا ينْصَرِفُ يخْفَضُ بِالْفَتْحَهِ،وَالْفِعْلُ الْمُضارِعُ الْمُعْتَلُّ الآخِرِ يجْزَمُ بِحَذْفِ آخِرِهِ.

ترجمه:مُعربات دو قسم هستند:یک قسم به واسطه حرکات و قسمی دیگر به واسطهْ حروف معرب می شود.آن چه معرب می شود به واسطهْ حرکات،چهار نوع است:اسم مفرد،جمع مکسر،جمع مؤنث سالم و فعل مضارعی که به آخرش چیزی نچسبیده باشد.و همه این ها رفع می شود به واسطه ضمّه و نصب می شود به واسطهْ فتحه و جرّ می شود به واسطه کسره و جزم می شود به واسطهْ سکون.و از این ها،سه چیز خارج شد:جمع مؤنث سالم که به واسطه کسره نصب می شود و اسمی که غیرمنصرف است و به واسطهْ فتحه جرّ می شود و فعل مضارعی که آخرش معتلّ است که به واسطهْ حذف آخرش جزم می شود.

سؤال و جواب:

سؤال:مُعربات بر چند قسم است؟

ص:29

جواب:معربات نسبت به علاماتِ خود بر دو قسم است:

1.آن که علامتِ اصلی دارد؛یعنی به ضمّه رفع می شود،به فتحه نصب می گردد،به کسره جرّ می شود و به سکون جزم می گردد.

2.آن که علامتِ نیابتی دارد.

سؤال:مُعرباتی که علامتِ اصلی دارد بر چند نوع است؟

جواب:بر دو نوع است:

1.آن که همیشه و در همهْ موارد،علامتِ اصلی دارد.

2.آن که فقط در بعضی موارد،علامتِ اصلی دارد.

سؤال:معرباتی که در همهْ موارد،علامتِ اصلی دارد کدام است؟

جواب:آن که در همهْ موارد علامتِ اصلی دارد عبارت است از:

1.اسم مفرد مُنصرِف, مثل:زَیدٌ قائِمٌ،رَأَیتُ زَیداً،مَرَرْتُ بِزَیدٍ.

2.جمع مکسّر منصرف, مثل:الرِّجالُ العُزَّلُ ضُعَفاءُ،أَکْرَمْتُ الرِّجالَ الأَقْوِیاءَ،مَرَرْتُ بِالْفُقَرَاءِ.

3.فعل مضارعی که آخرش صحیح باشد و«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به آخرش متّصل نباشد،مثل:زَیدٌ یقْرَأُ،وَلَمْ یتْرُکِ الْقِرَاءَةَ،وَلَنْ یتْرُکَها.

سؤال:کدام یک از معربات فقط در بعضی موارد،علامتِ اصلی دارند؟

جواب:این معربات عبارتند از:

1.جمع مؤنث سالم در دو حالتِ:رفع و جرّ،مثل:جَاءَتِ الْمُسْلِماتُ،مَرَرْتُ بِالْمُسْلِماتِ،ولی در حالتِ نصب،علامتِ نیابتی دارد،زیرا نصبِ آنِ به کسره(که به نیابت از فتحه آورده می شود)می باشد, مثل:رَأَیتُ الْمُسْلِماتِ.تفصیل آن خواهد آمد.

2.اسم های غیرمنصرف-خواه مفرد باشد،خواه جمع-در دو حالتِ رفع و نصب مثل:هذِهِ مَسَاجِدُ،رَأیتُ مَساجِدَ.اما در حالتِ جرّ،علامتِ نیابتی دارد،زیرا به نیابت از کسره،به فتحه جرّ می شود،مثل:مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ.

3.فعل مضارعِ معتلّ الآخر،مثل:یرْمِی،لَمْ یرْمِ.

ص:30

وَالَّذِی یعْرَبُ بِالْحُرُوفِ اربَعَهُ انْواعٍ:اَلتَّثْنِیهُ وَجَمْعُ الْمُذَکَّرِ السَّالِمُ وَالاْسْماءُ الْخَمْسَهُ وَالاْفْعَالُ الْخَمْسَهُ،وَهِی:یفْعَلانِ وَتَفْعَلانِ وَیفْعَلُونَ وَتَفْعَلُونَ وَتَفْعَلِینَ.فَاَمَّا التَّثْنِیهُ فَتُرْفَعُ بِالاْلِفِ وَتُنصَبُ وَتُخْفَضُ بِالْیاءِ.وَاَمَّا جَمْعُ الْمُذَکَّرِ السَّالِمُ فَیرْفَعُ بِالْوَاوِ وَینْصَبُ وَیخْفَضُ بِالْیاءِ.وَاَمَّا الاْسْماءُ الْخَمْسَهُ فَتُرْفَعُ بِالْواوِ وَتُنْصَبُ بِالاْلِفِ وَتُخْفَضُ بِالیاءِ.وَاَمَّا الاْفْعَالُ الْخَمْسَهُ فَتُرْفَعُ بِالنُّونِ وَتُنْصَبُ وَتُجْزَمُ بِحَذْفِها.

ترجمه:آن چه به واسطهْ حروف معرب می شود چهار نوع است:تثنیه،جمع مذکر سالم،اسم های پنج گانه و فعل های پنج گانه که عبارت است از:یفْعَلانِ،یفْعَلُون،تَفْعَلانِ،تَفْعَلُون،تَفْعَلِینَ.و اما تثنیه رفع می شود به واسطه الف و نصب و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما جمع مذکر سالم،رفع می شود به واسطه واو و نصب و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما اسم های پنج گانه،رفع می شود به واسطه واو و نصب می شود به واسطهْ ألف و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما فعل های پنج گانه،رفع می شود به واسطه نون و نصب و جزم می شود به واسطهْ حذف آن.

سؤال و جواب:

سؤال:معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند, کدامند؟

جواب:معرباتی که علامتِ نیابتی دارند هفت دسته اند:پنج تا در اسماء و دو تا در افعال.

سؤال:دستهْ اول کدام است؟

جواب:دستهْ اول-اسماء ستّه می باشد،زیرا رفع آن به«واو»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصبِ آن به«الف»است که به نیابت از فتحه و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از کسره می آید،مثل:جاءَ ابُوکَ،رَأیتُ اباکَ،مَرَرْتُ بِاَبِیکَ.در همهْ این حالات(یعنی حالاتِ رفع،نصب،جرّ)،اعرابِ اسماءِ مذکوره،اگر مضاف باشند،به عوضِ حرکات،به حروف آمده است.

سؤال:اعرابِ اسماء ستّه،درصورت اضافه نشدن،چگونه است؟

جواب:مانندِ بقیهْ اسماءِ معرب،اعرابشان به حرکات است, مثل:جاءَ أَبٌ،رَأیتُ أَباً،مَرَرْتُ بِأَبٍ.

سؤال:اعراب اسماء ستّه،اگر به«یاء متکلم»اضافه شوند،چگونه اند؟

جواب:در این مورد،اعرابشان در دو حالتِ رفع و نصب،به حرکات مقدَّره است.در حالتِ رفع،ضمّه و در حالتِ نصب،فتحه،مقدَّر است, مثل:هذا اَبِی،رَأیتُ أَبِی،ولی در حالتِ جرّ،اعرابِ این اسماء ظاهر است, مثل:مَرَرْتُ بِأَبِی.

سؤال:دستهْ دوم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند کدام است؟

جواب:دستهْ دوّم:تثنیه هاست،زیرا رفعِ تثنیه به«الف»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصب و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از فتحه و کسره می آید،مثل:جَاءَ الرَّجُلانِ،رَأیتُ الرَّجُلَینِ،مَرَرْتُ بِالرَّجُلَینِ.اعرابِ تثنیه ها نیز مانند اسماء ستّه در حالات(رفع،نصب،جر)به جای حرکات،به حروف آورده شده است.

سؤال:دستهْ سوم از معرباتی که علامتِ نیابتی دارند کدام است؟

جواب:دستهْ سوّم:جمع مذکّر سالم است،زیرا رفعِ آن به«واو»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصب و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از فتحه و کسره می آید،مثل:جاءَ الْمُسْلِمُونَ،رَأیتُ الْمُسْلِمِینَ،مَرَرْتُ

بِٱلۡمُسلِمِين.در این جا نیز اعرابِ جمع مذکر سالم به جای حرکات،به حروف آمده است.

ص:32

سؤال و جواب:

سؤال:دستهْ چهارم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند کدام است؟

جواب:دستهْ چهارم:جمع مؤنث سالم است که فقط در حالتِ نصب دارای علامتِ نیابتی می باشد،زیرا نصبِ آن در این مورد به کسره است که به نیابت از فتحه آورده می شود،مثل:رَأیتُ الْمُؤْمِناتِ.اما در دو حالتِ:رفع و جرّ،علامتِ اصلی دارد و گفتیم که رفع آن به ضمّه و جرّش به کسره می باشد،مثل:جاءَتِ الْمُؤْمِناتُ،مَرَرْتُ بِالْمُؤمِناتِ.

سؤال:دستهْ پنجم از معرباتی که علامتِ نیابتی دارند کدام است؟

جواب:دستهْ پنجم:اسماء غیرمنصرف است،زیرا رفعِ آن به ضمّه بدون تنوین و نصب و جرِّ آن به فتحه بدون ِ تنوین می آید.فقط در حالتِ جرّ،علامتِ نیابتی می گیرد،مثل:جاءَ احْمَدُ،رَأیتُ احْمَدَ،مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ.

در آینده بحث مستقلی پیرامون اسماء غیرمنصرف بیان خواهیم کرد.

سؤال:دسته ششم از این قسمِ معربات کدام است؟

جواب:دسته ششم:فعل مضارع معتل الآخر است،زیرا رفعِ آن به ضمّه ای است که مقدَّر بر الف،واو و یاء می باشد, مثل:یخْشَی زَیدٌ،یدْعُو بَکْرٌ،یصَلِّ ِی عَلِی.و نصبِ آن

به فتحه ای که مقدَّر بر ألف و ظاهر است بر واو و یاء, می باشد مثل:لَنْ یخْشَی زَیدٌ،لَنْ یدْعُوَ،لَنْ یقْضِی.و جزمِ آن به حذفِ حرفِ آخرش می باشد،خواه ألف باشد،خواه واو،خواه یاء مثل:لَمْ یخْشَ زَیدٌ،لَمْ یدْعُ،لَمْ یقْضِ.این فعل فقط در حالتِ جزم،علامتِ نیابتی دارد،زیرا به حذفِ حرفِ آخرکه به نیابت از سکون است جزم گردیده است.

سؤال:دستهْ هفتم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی هستند کدام است؟

جواب:دستهْ هفتم:فعل مضارعی است که«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به وی متّصل شده می باشد.در این جا،رفعِ فعل مذکور به«نون»و نصب و جزمِ آن به حذف این«نون»صورت می گیرد مثل:(یکْتُبانِ،تَکْتُبانِ،یکْتُبُونَ،تَکْتُبُونَ،تَکْتُبِینَ)،(لَنْ یکْتُبا،لَنْ تَکْتُبا،لَنْ یکْتُبُوا،لَنْ تَکْتُبُوا،لَنْ تَکْتُبِی)،(لَمْ یکْتُبا،لَمْ تَکْتُبا،لَمْ یکْتُبُوا،لَمْ تَکْتُبوا،لَمْ تَکْتُبِی).افعال مذکور در هر سه حالتِ(رفع،نصب جزم)دارای علامتِ نیابتی می باشد،زیرا در حالتِ رفع،علامتِ رفعش«نون»می باشد و اما حالتِ جرّ،در افعال وجود ندارند،چنان که حالتِ جزم در اسماء وجود ندارد.

درس سیزدهم اسم مقصور و اسم منقوص

سؤال و جواب:

سؤال:اسم مقصور چیست؟

جواب:اسمِ مقصور, اسمی است که حرفِ آخر آن«الف مقصوره»(ی-ا)باشد, مانَند:مُصْطَفَی،مُرْتَضَی،هُدَی،مُوسَی،عِیسَی،مِنَی،یحْیی و غیره.

سؤال:اعرابِ اسم مقصور به چیست؟

جواب:اعرابِ اسم مقصور به حرکاتی است که مقدَّر بر حرفِ آخرش می باشد.پس،رفعِ آن به ضمّهْ مقدَّر،نصب اش به فتحه مقدَّر و جرِّ آن به کسره مقدَّر است مثل:جاءَ الْهُدَی،رَأیتُ الْمُصْطَفَی،مَرَرْتُ بِالْمُرْتَضَی.

سؤال:اسمِ منقوص چیست؟

جواب:اسم منقوص:اسمی است که آخرش یاء(ی)باشد،مثل:الْقَاضِی،الْمُفْتِی،الدَّاعِی،الرَّاعِی،السَّاعِی،النَّاعِی،الْهَادِی،الْوَادِی،النَّاهِی،السَّاهِی،الشَّافِی،المُعَافِی و غیره.

سؤال:اعرابِ اسم منقوص به چیست؟

جواب:رفعِ اسم منقوص به ضمّهْ مقدَّر و جرّش به کسرهْ مقدَّر می باشد،ولی نَصبِ آن ظاهر است،مثل:جاء الْقَاضِی،مَرَرْتُ بِالْقَاضِی،رَأیتُ الْقَاضِی.

ص:35

اسماء غیرِمُنصرِف

سؤال:اسم غیرمنصرف کدام است؟

جواب:غیرمنصرف, اسمی است که«تنوین»و«کسره»قبول نکند مانند:«ابراهیم»در جمله های ذیل:

قالَ ابراهیمُ،عَرَفْتُ ابراهیمَ،سَمِعْتُ مِنْ ابراهیمَ.

سؤال:اسبابِ منعِ صرف چند تاست؟

جواب:چهار سبب،موجِبِ غیرمنصرف بودن اسم است:1.عَلَمیت.2.وصف.3.جمع.4.الف تأنیث.

سؤال:عَلَمیت چه موقع،غیرمنصرف است؟

جواب:عَلَمیت هنگامی غیرمنصرف است که یکی از خصوصیات زیر را داشته باشد:

1.دارای«الف و نون زائده»باشد, مانند:سَلْمان،عِمْران.

2.«اَعْجمِی»(غیر عربی)باشد،مثل:ابراهیم،فَرهاد.البته اگر«عَلَم»دارای سه حرف بوده و حرفِ وسط آن ساکن باشد, منصرف خواهد بود،اگرچه اعجمی باشد،مثل:قَرَأْتُ قِصَّهَ نُوحٍ وَهُودٍ وَلُوطٍ.

3.«بر وزن فعل»باشد،مثل:یزِید،تُکْتَم.

4.«مؤنث»باشد،مثل:زَینَب،فاطِمَه.

5.«مرکَّب مَزْجِی»باشد،مثل:بَعْلَبَکّ،بَیتَ لَحْم.

6.«مَعْدُول»باشد؛یعنی اسمی باشد که از شکلِ اصلی خود عُدول کرده است،مثل:عُمَرُ که معدول از عامر است.

سؤال:وصف چه موقع غیرمنصرف است؟

جواب:وصف هنگامی غیرمنصرف است که:

1.بر وزن«فَعْلان»بوده و مؤنثِ آن بر وزن«فَعْلی»بیاید مانند:عَطْشان،عَطْشی.

2.بر وزن«اَفْعَل»باشد مثل:اَحْمَرُ،اَبْیضُ.

سؤال:درکجا جمع, غیرمنصرف است؟

جواب:جمع در صورتی غیرمنصرف است که:

1.بر وزن«مَفاعِل»یا«مَفاعیل»باشد،مثل:مَساجِدُ،مَصَابِیحُ.

2.بر وزن«اَفاعِل»یا«اَفاعِیل»باشد،مثل اماکِنُ،اَقارِبُ،اَقاریرُ.

سؤال:«الف تثنیه»چه موقع سبب غیرمنصرف بودن می شود؟

جواب:اگر اسمی ألف تأنیثِ ممدوده داشته باشد, بدون هیچ شرطی غیرمنصرف خواهد بود, مثل:حَمراء،زَهْراء،زُهَیراء.

ص:37

درس چهاردهم أفعال(1)

الْأَفْعالُ ثَلاثَةٌ:ماضٍ وَمُضارِعٌ وَأَمْرٌ،نحو:ضَرَبَ وَيضْرِبُ وَاضْرِبْ.فَالْماضِی مَفْتُوحُ الْاٰخِرِ ابَداً،وَالْاَمْرُ مَجْزُومٌ ابَداً،وَالْمُضَارِعُ ما كانَ فی اوَّلِهِ احْدی الزَّوائِدِ الْاَرْبَعِ یجْمَعُها قَوْلُکَ:«اَنَیتُ»،وَهُوَ مَرْفُوعٌ ابَداً حَتَّی یدْخُلَ عَلَیهِ ناصِبٌ اوْ جازِمٌ.

ترجمه:فعل ها سه گونه هستند:ماضی،مضارع و امر مثل:ضَرَبَ،یضْرِبُ،اِضْرِب.ماضی،همیشه آخرش مفتوح است و امر همیشه مجزوم است.و مضارع آن است که در اوّلش یکی از حروف زائده چهارگانه باشد که«اَنَیتَ»هر چهار تا را یک جا جمع می کند.و مضارع همیشه مرفوع است مگر این که نصب کننده و یا جزم کننده ای بر آن داخل گردد.

سؤال و جواب:

سؤال:افعال مُعرَبند،یا مَبنی؟

جواب:همه افعال مبنی هستند،به جز فعل مضارع که در بعضی موارد مبنی و در بعضی مواردِ دیگر معرب است.

سؤال:حکمِ فعل ماضی چیست؟

جواب:فعل ماضی مبنی بر فتحه است, در مثل:کَتَبَ و مبنی بر سکون می باشد, در مثل:کَتَبْتُ و مبنی بر ضمّه است, مثل:کَتَبُوا.

سؤال:در چه موقع فعل ماضی مبنی بر فتحه است؟

جواب:فعل ماضی در چهار مورد مبنی بر فتحه است:

1.درصورتی که چیزی به آخرش متّصل نباشد،مثل:قَرَأَ،کَتَبَ،اَعْطَی،اِتَّقَی.

2.درصورتی که«تاء تأنیث ساکنه»به وی متّصل شود مثل:قَرَأَتْ هِنْدُ،وَکَتَبَتْ،وَاَعْطَتْ،وَاتَّقَتْ.

3.در موردی که«ضمیر مفعول»به آخرش پیوست گردد،مثل:اَکْرَمَکَ،اَکْرَمَکِ،اَکْرَمَکُمَا،اَکْرَمَکُمْ،اَکْرَمَکُنَّ،اَکْرَمَها،اَکْرَمَهُ،اَکْرَمَهُما،اَکْرَمَهُمْ،اَکْرَمَهُنَّ،اَکْرَمَنَا،اَکْرَمَنی.

4.درصورتی که«ضمیر فاعل تثنیهْ غائب»به وی متّصل باشد،مثل:الرَّجُلانِ اکْرَما زَیداً،وَاَکْرَماکَ،وَاَکْرَمَاها،وَاَکْرَمَاهُ.

سؤال:فعل ماضی در چه مورد مبنی بر سکون است؟

جواب:فعل ماضی هنگامی که به«ضمیر فاعل»(به جز«الف تثنیهْ غائب»و«واو جمع»)متّصل باشد مبنی بر سکون است،مثل:کَتَبْتُ،کَتَبْتِ،کَتَبْتُما،کَتَبْتُمْ،کَتَبْتُنَّ،کَتَبْنَ.

سؤال:فعل ماضی در چه موقع مبنی بر ضمّه است؟

جواب:فعل ماضی درصورتی که«واو جمع»به آخرش پیوست گردد مبنی بر ضمّه است،مثل:کَتَبُوا.

درس پانزدهم أفعال(2)

اشاره

سؤال و جواب:

سؤال:حکمِ فعل امر چیست؟

جواب:فعل امر مبنی بر سکون است در مثل:اُکْتُبْ و مبنی بر فتحه می باشد در مثل:اُکْتُبَنَّ،اُکْتُبَنْ و مبنی بر حذفِ آخرش است در مثل:اِتَّقِ،اِخْشَ،اُدْعُ و مبنی بر حذفِ نون است در مثل:اُکْتُبا،اُکْتُبُوا،اُکْتُبی.

سؤال:فعل امر در چه مورد مبنی بر سکون است؟

جواب:فعل امر هنگامی که حرفِ آخرش صحیح بوده و«الف تثنیه»،«واو جمع»،«یاء مفرد مؤنث مخاطب»و«نون تأکید»به وی ضمیمه نشده باشد, مبنی بر سکون است،مثل:اُکْتُبْ،اُکْتُبْهُ،اِحْفَظْها،اِحْفَظْهما،اِحْفَظْهم،اِحْفَظْهُنَّ و غیره.

سؤال:فعل امر در چه زمانی،مبنی بر فتحه است؟

جواب:درصورتی که«نون تأکید»به آخرش پیوست شود, مبنی بر فتحه خواهد بود, مثل:اُکْتُبَنَّ،اُکْتُبَنْ.

سؤال:در کدام مورد فعل امر مبنی بر حذفِ آخرش می باشد؟

جواب:فعل امر وقتی که معتل الآخر است, مبنی بر حذفِ آخرش می باشد،مثل:اِتَّقِ،اِخْشَ،اُدْعُ.

ص:41

سؤال:در چه موردی مبنی بر حذفِ نون است؟

جواب:اگر«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به فعل امر متّصل باشند مبنی بر حذفِ نون خواهد بود،مثل:اُکْتُبا،اُکْتُبُوا،اُکْتُبی.

سؤال:حکمِ فعل مضارع چیست؟

جواب:فعل مضارع در بعضی موارد مبنی و در بعضی موارد دیگر معرب است:

موارد بناء فعل مضارع:

1.وقتی که«نون نِسوه»به آخرِ فعل مضارع متّصل گردد مبنی بوده و بناء آن بر سکون است،مثل:یذْهَبْنَ،یکْتُبْنَ،یرْفَعْنَ.

2.هنگامی که«نون تأکید»بر آخرش متّصل شود مبنی بر فتحه است،مثل:تَقْرَأَنَّ،یکْتُبَنَّ.

موارد اعراب فعل مضارع:

فعل مضارع جز مواردی که در بالا ذکر شد,«معرب»می باشد.

سؤال:حکمِ فعل مضارعی که آخرش الف می باشد چیست؟

جواب:در حالتِ رفع،علامتِ رفع«ضمّهْ مقدَّر»است مثل:یخْشَی،یسْعَی و در حالتِ نصب،علامتِ نصب«فتحه ی مقدَّر»می باشد, مثل:اَنْ یخْشَی،لَنْ یسْعَی و در حالتِ جزم،علامتِ جزم«حذفِ آخر»است،مثل:لَمْ یخْشَ،لَمْ یسْعَ.

سؤال:حکمِ فعل مضارعی که آخرش«واو»و یا«یاء»است چیست؟

جواب:فعل مضارع در این دو مورد:در حالتِ رفع،علامت رفع«ضمّه مقدَّر»است مثل:یدْعُو،یصَلِّی و در حالتِ نصب،علامتِ نصب که فتحه می باشد،ظاهر است،مثل:لَنْ یدْعُوَ،لَنْ یصَلِّیَ و در حالتِ جزم،علامتِ جزم«حذفِ آخر»است،مثل:لَمْ یدْعُ،لَمْ یصَلِّ.

درس شانزدهم موارد نصب مضارع

فَالنَّوَاصِبُ عَشَرَةٌ،وَهِی:اَنْ وَلَنْ وَاِذَنْ وَکَی وَلامُ کَی وَلامُ الْجُحُودِ وَحَتَّی وَالْجَوابُ بِالْفاءِ وَالْواوُ وَاأَوْ.

ترجمه:نصب کننده ها ده تا هستند:اَنْ،لَنْ،اِذَنْ،کَی،لام کَی،لام جحود،حَتّی،جواب به واسطهْ فاء،واو و أو.

سؤال و جواب:

سؤال:مواردِ نصب فعلِ مضارع کدام است؟

جواب:فعل مضارع بعد از«عوامل نصب»منصوب می شود.

سؤال:عوامل نصب بر چند قسم است؟

جواب:عوامل نصب بر دو قسم است:1.ناصب(نصب کننده).2.ناصب به«اَنْ»مقدَّره.

حروف ناصب چهار حرف است:اَنْ،لَنْ،اِذَنْ،کَی.

1.«اَنْ»مانند:اُرِیدُ انْ اتَعَلَّمَ النَّحْوَ.

2.«لَنْ»،که برای«نَفی مؤکَّد»استعمال می شود مانند:لَنْ اتْرُکَ الصَّلاهَ ابَداً.

3.«اِذَنْ»،که برای«جواب»می آید, مانند جایی که اگر کسی به ما گوید:سَاَزُورُکُمْ(به زودی شما را زیارت می کنم)،در جواب می گوییم:اِذَنْ نُکْرِمَکُمْ(آن هنگام شما را گرامی می داریم).

4.«کَی»،که برای بیان«علّت»می آید،مثل:جِئْتُکَ کَی اتَدَّرَسَ(نزد تو آمدم تا این که درس بگیرم).

حروف ناصب به«اَنْ»مقدَّره شش حرف است:لام،لام جحود،حتّی،فاء سببیت،واو معیت،أوْ.

1.«لام»،مثل:خُذِ الْکِتابَ لِتَقْرَأَ،که در اصل خُذِ الْکِتابَ لاَِنْ تَقْرَأَ بوده است.

2.«لام جحود»،مانند:لَمْ یکُنِ اللهُ لِیغْفِرَ لَهُمْ،که در اصل لاَِنْ یغْفِرَ بوده است.

3.«حتّی»،مثل:وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یأْتِیکَ الْیقِینُ که در اصل حتّی انْ یأْتِیکَ بوده است.

4.«فاء سببیت»،مثل:اِرْحَمْ فَتُرْحَمَ(رحم کن تا دیگران به تو رحم کنند)که اصل آن ارْحَمْ فَاَنْ تُرْحَمَ بوده است.

5.«واو معیت»،یعنی به معنای مَعَ, مثل:لا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأتِی مِثْلَهُ(دیگران را از صفتی باز مدار با آن که خودت آن را انجام می دهی)که در اصل وَاَنْ تَأتِی مِثْلَهُ بوده است.

6.«أو»به معنی(الی)یا(إلاَّ)،مانند:لا اسْتَرِیحُ اوْ اقُولَ الْحَقَّ(تا حق را نگویم آرام نمی گیرم)،که در اصل اوْ انْ اقُولَ بوده است.

درس هفدهم موارد جزم مضارع

وَالْجَوازِمُ ثَمانِيةَ عَشَرَ،وَهِی:لَمْ وَلَمَّا وَأَلَمْ وَأَلَمَّا وَلامُ الْأَمْرِ وَالدُّعاءِ وَلا فی النَّهْی وَالدُّعاءِ وَاِنْ وَما وَمَنْ وَمَهْما وَاِذْما وَاَی وَمَتَی وَاَیانَ وَاَینَ وَاَنَّی وَحَیثُما وَکَیفَما وَاذا فِی الشِّعْرِ خاصَّةً.

ترجمه:جزم کننده ها هجده تا هستند:لَمْ،لَمَّا،أَلَمْ،أَلَمَّا،لام أمر و دعاء،لا در نهی و دعاء،اِنْ،ما،مَنْ،مَهْما،اِذْما،اَی،مَتی،اَیانَ،اَینَ،اَنّی،وَحَیثُما،کَیفَما،إذا در شعر به خصوص.

سؤال و جواب:

سؤال:فعل مضارع در چه موقع مجزوم است؟

جواب:هرگاه یکی از«عوامل جزم»بر سرِ فعل مضارع درآید مجزوم می شود.

سؤال:«عوامل جزم»بر چند قسم است؟

جواب:عوامل جزم بر دو قسم اند:

1.عواملی که فقط یک فعل را«جزم»می دهند.2.عواملی که دو فعل را جزم می دهند.

سؤال:عواملی که فقط یک فعل را جزم می دهند کدامند؟

جواب:این نوع عوامل عبارتند از:

1.«لَمْ»مثل:لَمْ یضْرِبْ(نزد).

2.«لَمَّا»مثل:لَمَّا یفْعَلْ(نکرد).

3.«لام الاَمر»،مثل:لِیضْرِبْ زَیدٌ(زید بزند).

4.«لا النّاهیه»،مثل:لا تَتْرُکِ الصَّلاهَ(نماز را ترک مکن).

5.«جواب»،بدین معنا که فعل مضارع گاهی پس از فعلِ«امر»یا«نهی»به صورت مجزوم می آید و این مجزوم شدن به خاطر وجودِ حرفِ شرط و فعل شرطی می باشد که حذف شده اند،مثل:اِرْحَمْ تُرْحَمْ که اصل آن:اِرْحَمْ،اِنْ تَرْحَمْ(شرط)تُرْحَمْ(جواب)(رحم کن !اگر رحم کنی مورد رحم قرار می گیری)بوده است.مثال برای نهی:لا تَکْفُرْ تَدْخُلِ النَّارَ که در اصل:لا تَکْفُرْ،اِنْ تَکْفُرْ تَدْخُلِ النَّارَ(کفر مورز !اگر کفر بِوَرزی داخل آتش می شوی).

سؤال:عواملی که دو فعل را جزم می دهند کدام است؟

جواب:این نوع از عوامل عبارتند از:

1.«اِنْ»،مثل:اِنْ تَجْتَهِدْ تَنْجَحْ(اگر تلاش کنی،موفق می شوی).

2.«ما»،مانند: ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها (هر حکمی را نسخ کنیم و یا نسخِ آن را به تأخیر اندازیم،بهتر از آن را می آوریم).

3.«مَنْ»،مانند: مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (هر کس تقوای الهی پیشه کند،خدا برای او راهی برای خروج از تنگناها قرار می دهد).

4.«مَهْما»،مثل: مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آیَهٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ (هر چه نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سِحرَمان کنی،ما به تو ایمان نمی آوریم).

5.«اِذْما»،مثل:اِذْ ما تَفْعَلْ افْعَلْ،(هرگاه انجام بدهی،من هم انجام می دهم).

6.«اَی»،مانند:اَیا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی ،(هرکدام را بخوانید،برای او بهترین نام هاست).

7.«مَتَی»،مثل:مَتَی تَذْهَبْ اذْهَبْ،(هر وقت بروی،می روم).

8.«اَیانَ»،مثل:اَیانَ نُؤْمِنْکَ تَأْمَنْ غَیرَنا،(هرگاه به تو امان بدهیم،از غیر ما در امانی).

9.«اَینَ»مانند:اَینَ تَقِف اقِفْ،(هر کجا ایستی،می ایستم).

10.«اَنَّی»مثل:اَنَّی تَجْلِسْ اجْلِسْ،(هر کجا نشینی،می نشینم).

11.«حَیثُما»مانند:حَیثُما تَذْهَبْ اذْهَبْ،(هر کجا بروی،می روم).

ص:46

الْمَرْفُوعاتُ سَبْعَةٌ،وَهِی:الْفاعِلُ،وَالْمَفْعُولُ الَّذِی لَمْ یسَمَّ فاعِلُهُ،وَالْمُبْتَدَأُ وَخَبَرُهُ،وَاسْمُ(کان)وَاَخَواتِها،وَخَبَرُ(اِنَّ)وَاَخَواتِها،وَالتَّابِعُ لِلْمَرْفُوعِ وَهُوَ اَرْبَعَهُ اَشْیاءَ:النَّعْتُ وَالْعَطْفُ وَالتَّوْکِیدُ وَالْبَدَلُ.

الْفَاعِلُ هُوَ الِاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الْمَذْکُورُ قَبْلَهُ فِعْلُهُ وَهُوَ عَلی قِسْمَینِ:ظاهِرٍ وَمُضْمَرٍ فَالظّاهِرُ نَحْوُ قَوْلِکَ:قَامَ زَیدٌ وَیقُومُ زَیدٌ وَقامَ الزَّیدَانِ وَیقُومُ الزَّیدانِ وَقامَ الزَّیدُونَ وَیقُومُ الزَّیدُونَ وَقامَ الزِّجالُ وَیقُومُ الزِّجالُ وَقامَتْ هِنْدٌ وَتَقُومُ هِنْدٌ وَقامَتِ الْهِندانِ وَتَقُومُ الهِنْدَانِ وَقامَتِ الهِنْدَاتُ وَتَقُومُ الْهِنْدَاتُ وَقامَتِ الْهُنُودُ وَتَقُومُ الْهُنُودُ وَقَامَ اخُوکَ وَیقُومُ اخُوکَ وَقَامَ غُلامِی وَیقُومُ غُلامِی وَما اشْبَهَ ذلِکَ.

وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضَرَبْتُ وَضَرَبْنَا وَضَرَبْتَ وَضَرَبْتِ وَضَرَبْتُما وَضَرَبْتُمْ وَضَرَبْتُنَّ وَضَرَبَ وَضَرَبَتْ وَضَرَبَا وَضَرَبُوا وَضَرَبْنَ.

ترجمه:مرفوعات هفت تا هستند:فاعل،مفعولی که فاعلش نامیده نشده،مبتدا،خبر آن،اسم«کان و أخوات آن»،خبر«إنَّ و أخوات آن»،تابِع مرفوع که چهار چیز است:صفت،عطف،تأکید و بدل.

فاعل:اسم مرفوع است که فعلش قبل از او ذکر گردیده و آن بر دو قسم است:ظاهر و مُضمَر.ظاهر مثل این سخن:«قَامَ زَیدٌ،یقُومُ زَیدٌ،قامَ الزَّیدَانِ،یقُومُ الزَّیدانِ،قامَ الزَّیدُونَ،یقُومُ الزَّیدُونَ،قامَ الزِّجالُ،یقُومُ الزِّجالُ،قامَتْ هِنْدٌ،تَقوُم هِنْدٌ،قامَتِ الْهِندانِ،تَقُومُ

الهِنْدَانِ،قامَتِ الهِنْدَاتُ،تَقُومُ الْهِنْدَاتُ،قامَتِ الْهُنُودُ،تَقُومُ الْهُنُودُ،قَامَ اخُوکَ،يقُومُ اخُوکَ،قَامَ غُلامی،يقُومُ غُلامی و مانند اينها.

ومُضْمَر دوازده تا است مثل اين سخن:ضَرَبْتُ،ضَرَبْنَا،ضَرَبْتَ،ضَرَبْتِ،ضَرَبْتُما،ضَرَبْتُمْ،ضَرَبْتُنَّ،ضَرَبَ،ضَرَبَتْ،ضَرَبَا،ضَرَبُوا،ضَرَبْنَ.

سؤال و جواب:

سؤال:مواضع رفعِ اسم کدام است؟

جواب:مواضع رفعِ اسم عبارتند از:1.فاعل.2.نائب فاعل.3.مبتدأ.4.خبر.5.اَسم افعال ناقصه.6.خبر حروف مشبَّهه بالفعل.7.تابعِ مرفوع که عبارت است از:نعت،معطوف،تأکيد و بدل.

سؤال:فاعل چيست؟

جواب:فاعل:اسم مرفوعی است که بعد از«فعل معلوم»قرار گرفته و فعل به آن نسبت داده شده باشد مانند:کَتَبَ عَلِی(علی نوشت).در اين مثال«علی»فاعل است،زيرا بعد از فعلِ معلومِ«کَتَبَ»آمده و اين فعل به او نسبت داده شده است.گاهی به فاعل،اسمی نسبت داده می شود که در تأويلِ فعل است،مثل:زَيدٌ نافِعٌ عِلْمُهُ(زيد،علمِ او نافع است).در اين مثال«عِلْمُهُ»فاعل است و به اسمِ«نافِعٌ»که در تأويل فعل است نسبت داده شده است.

سؤال:فاعل بر چند قسم است؟

جواب:فاعل بر دو قسم است:

1.اسم ظاهر،مثل:جَاءَ الْحَقُّ(حق آمد).

2.ضمير،مثل:«تَ»در ذَهَبْتَ.

سؤال:ضمير بر چند قسم است؟

جواب:ضمير خود بر دو قسم است:

1.ضمیر بارز،مانند:نَصَرْتَ،نَصَرْتُما...ینْصُرُونَ...اَنْصُرُوا.

2.ضمیر مستتر،مانند:ضمایر هُوَ،هِی،اَنْتَ،اَنَا،نَحْنُ که در افعال نَصَرَ،نَصَرَتْ،تَنْصُرُ،اَنْصُرُ،نَنْصُرُ مستتر می باشد.

ص:48

سؤال:مستتر بودنِ ضمیر در فعل چند گونه است؟

جواب:مستتر بودن ضمیر در فعل دو گونه است:

1.وجوبی:

آن در جایی است که پنهان ماندنِ ضمیر در فعل واجب بوده و آوردن فاعل به صورت اسم ظاهر جایز نباشد.سه صیغهْ فعل مضارع و امر که ضمائرِ(انْتَ،اَنَا،نَحْنُ)در آنها مستتر است, این گونه هستند مثل:تَضْرِبُ،اِضْرِبْ،اَضْرِبُ،لِاَضْرِبْ،نَضْرِبُ،لِنَضْرِبْ.

2.جوازی:

آن در جایی است که مستتر ماندنِ ضمیر ضروری نیست،بلکه فاعل می تواند به صورت اسم ظاهر نیز آورده شود.این گونه مستتر بودنِ ضمیر در صیغه هایی است که(هُوَ یا هِی)در آنها مستتر است.

سؤال:مطابقتِ فعل و فاعل در تذکیر و تأنیث به چه صورت است؟

جواب:اگر فاعل مذکر باشد،فعل هم مذکر می آید و اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد،فعل را مؤنث می آوریم،مثل:نَصَرَ عَلِی،نَصَرَتْ فاطِمَهُ.

*در چند مورد استعمال فعل به هر دو صورتِ مذکر و مؤنث جائز است.

1.هرگاه فاعل«مؤنث مجازی»باشد،مثل:طَلَعَ الشَّمْسُ یا طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

2.هرگاه فاعل«مؤنث حقیقی»باشد و میان فعل و فاعل کلمه ای جدایی اندازد مثل:ذَهَبَ یا ذَهَبَتِ الْیوْمَ فاطِمَهُ.

3.هرگاه فاعل«جمع مکسَّر»باشد،مانند:قامَ یا قامَتِ الرِّجالُ.

سؤال:مطابقتِ فعل با فاعل در عدد به چه صورت است؟

جواب:

1.اگر فاعل«اسم ظاهر»باشد،فعل همیشه به صورت«مُفرد»می آید،هرچند فاعل آن تثنیه و جمع باشد مثل:ذَهَبَ مُعَلِّمٌ،ذَهَبَ مُعَلِّمانِ،ذَهَبَ

مُعَلَمُونَ.

2.اگر فاعل«ضمیر»باشد،با تغییر فاعل،شکل فعل نیز تغییر می یابد،مثل:اَلْمُعَلِّمُ ذَهَبَ،اَلْمُعَلِّمانِ ذَهَبَا،الْمُعَلِّمُونَ ذَهَبُوا.

ص:49

ص:50

درس نوزدهم نائب فاعل

وَهُوَ الاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الَّذِی لَمْ یذْکَرْ مَعَهُ فاعِلُهُ.فَإِنْ کانَ الْفِعْلُ ماضِیاً ضُمَّ اوَّلُهُ وَکُسِرَ ما قَبْلَ آخِرِهِ وَإِنْ کانَ مُضارِعاً ضُمَّ اوَّلُهُ وَفُتِحَ ما قَبْلَ آخِرِهِ وَهُوَ علی قِسْمَینِ:ظاهِرٍ وَمُضْمَرٍ.فَالظّاهِرُ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضُرِبَ زَیدٌ وَیضْرَبُ زَیدٌ وَاُکْرِمَ عَمْرٌو وَیکْرَمُ عَمْرٌو.وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضُرِبْتُ وَضُرِبْنا وَضُرِبْتَ وَضُرِبْتِ وَضُرِبْتُما وَضُرِبْتُمْ وَضُرِبْتُنَّ وَضُرِبَ وَضُرِبَتْ وَضُرِبَا وَضُرِبُوا وَضُرِبْنَا.

ترجمه:(نائب فاعل):اسم مرفوعی است که فاعلش به همراه آن ذکر نشده باشد.اگر فعل،ماضی باشد،اولش ضمّه و ماقبل آخرش کسر می شود و اگر مضارع باشد،اولش ضمّه و ماقبل آخرش فتحه می شود.و آن بر دو قسم است:ظاهر و مضمر.ظاهر مثل این سخن:ضُرِبَ زَیدٌ،یضْرَبُ زَیدٌ،اُکْرِمَ عَمْرٌو،یکْرَمُ عَمْرٌو.ومضمر دوازده تاست مثل این سخن:ضُرِبْتُ،ضُرِبْنَا،ضُرِبْتَ،ضُرِبْتِ،ضُرِبْتُما،ضُرِبْتُمْ،ضُرِبْتُنَّ،ضُرِبَ،ضُرِبَتْ،ضُرِبَا،ضُرِبُوا،ضُرِبْنَا.

سؤال و جواب:

سؤال:نائب فاعل چیست؟

جواب:نائب فاعل:اسم مرفوعی است که پس از فعل«مجهول»می آید و فعلِ مجهول به آن نسبت داده می شود مانند:نُصِرَ عَلِی(علی یاری داده شد).نائبِ فاعل،همان مفعولی است که پس از حذف فاعل،به جای آن آمده است.

سؤال:فعل معلوم به چه طرز مجهول کرده می شود؟

جواب:در فعل ماضی،به حرفِ اول ضمّه داده و ماقبلِ آخر را مکسور می کنند،مانند:نَصَرَ-نُصِرَ،اِکْتَسَبَ-اُکْتُسِبَ و در فعلِ مضارع،حرف اوّل مضموم و ماقبل آخر مفتوح می گردد،مثل:یَنْصُرُ-یُنْصَرُ،یَکْتَسِبُ-یُکْتَسَبُ.

سؤال:نائب فاعل بر چند قسم است؟

جواب:نائب فاعل نیز مانند فاعل بر دو قسم است:

1.اسم ظاهر،مثل:نُصِرَ الْاِمامُ.

2.ضمیر،مثل:«تَ»در ضُرِبْتَ.

*تمام شرایط و مسائلی که در«فاعل»ذکر شد،عیناً درباره نائبِ فاعل صادق و جاری است.

الْمُبْتَدَأُ هُوَ الاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الْعارِی عَنِ الْعَوامِلِ اللَّفْظِیهِ.وَالْخَبَرُ هُوَ الاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الْمُسْنَدُ الَیهِ نَحْوُ قَوْلِکَ:زَیدٌ قَائِمٌ وَالزَّیدانِ قائمانِ وَالزَّیدُونَ قائِمُونَ.وَالْمُبْتَدَأُ قِسْمانِ:ظاهِرٌ وَمُضْمَرٌ.فَالظَّاهِرُ ما تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ،وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:اَنَا وَنَحْنُ وَاَنْتَ وَاَنْتِ وَاَنْتُما وَاَنْتُمْ وَاَنْتُنَّ وَهُوَ وَهِی وَهُمَا وَهُنَّ،نَحْوُ قَوْلِکَ:اَنَا قائِمٌ وَنَحْنُ قائِمُونَ وَما اشْبَهَ ذلِکَ.وَالْخَبَرُ قِسْمان:مُفْرَدٌ وَغَیرُ مُفْرَد.فَالْمُفْرَدُ،نحو:زَیدٌ قائِمٌ وَالزَّیدَانِ قَائِمانِ وَالزَّیدُونَ قائِمُونَ.وَغَیرُ الْمُفْرَدِ اَرْبَعَهُ اشْیاءَ:الْجارُّ وَالْمَجْرُورُ وَالظَّرْفُ وَالْفِعْلُ مَعَ فاعِلِهِ وَالْمُبْتَدَأُ مَعَ خَبَرِهِ،نحو:قَوْلِکَ:زَیدٌ فی الدَّارِ وَزَیدٌ عِنْدَکَ وَزَیدٌ قامَ اَبُوهُ وَزَیدٌ جَارِیتُهُ ذاهِبَهٌ.

ترجمه:«مبتدا»اسم مرفوعی است که عامل های لفظی در آن وجود ندارد.و«خبر»اسم مرفوعی است که به مبتدا نسبت داده می شود،مثل این سخن:زَیدٌ قَائمٌ،الزَّیدانِ قائمانِ،الزَّیدُونَ قائِمُونَ.مبتدا بر دو قسم است:ظاهر و مضمر.«ظاهر»آن چیزی است که ذکرش گذشت و«مضمر»دوازده
تاست:اَنَا،نَحْنُ،اَنْتَ،اَنْتِ،اَنْتُماْ،اَنْتُمْ،اَنْتُنَّ،هُوَ،هِی،هُمَا،هُنَّ،مثل این سخن تو:اَنَا قائِمٌ،نَحْنُ قائِمُونَ و مانند اینها.خبر بر دو قسم است:مفرد و غیر مفرد.مفرد،مثل:زَیدٌ قائِمٌ،الزَّیدَانِ قَائِمانِ،الزَّیدُونَ قائِمُونَ.و غیر مفرد چهار نوع است:جار و مجرور،ظرف،فعل به همراه فاعلش،مبتدا با خبرش،مثل این سخن:زَیدٌ فی الدَّارِ،زَیدٌ عِنْدَکَ،زَیدٌ قامَ اَبُوهُ،زَیدٌ جارِیتُهُ ذاهِبَهٌ.

سؤال و جواب:

سؤال:مبتدا و خبر چیست؟

جواب:سوم و چهارم از مرفوعات،مبتدا و خبر است.

*مبتدا:اسم مرفوعی است که در ابتدای کلام قرار می گیرد و حکمی به آن نسبت داده می شود, مانند:عَلِی عادِلٌ(علی دادگر است).در این مثال«علی»مبتدا بوده و مرفوع است.هم چنین در تعریفِ مبتدا گفته شده است که«مبتدا»اسم مرفوعی است که از عوامل لفظی خالی می باشد.

*خبر:همان حکمی است که به مبتدا نسبت داده می شود،مانند:«عادِلٌ»در جملهْ:عَلِی عادِلٌ.

سؤال:جملهْ فعلیه و اسمیه چیست؟

جواب:

1.جملهْ فعلیه:جمله ای است که با فعلْ آغاز می شود،مثل:جَاءَ الْحَقُّ،ذَهَبَ بَکْرٌ.

2.جملهْ اسمیه:جمله ای است که با اسم شروع می شود،مثل:عَلِی عادِلٌ،اللهُ عَلِیمٌ.

*هر جملهْ اسمیه از«مبتدا و خبر»تشکیل می شود.

سؤال:ویژگی های مبتدا و خبر کدام است؟

جواب:

1.مبتدا به صورت«معرفه»و خبر به صورت«نکره»استعمال می شود, مانند:اللهُ سَمِیعٌ.

2.غالباً مبتدا«مقدَّم»و خبر«مؤخَّر»است،مثل:زَیدٌ عالِمٌ.

3.همیشه مبتدا و خبر مرفوعند.

سؤال:خبر بر چند قسم است؟

جواب:خبر در«جمله های اسمیه»صورت های گوناگون دارد:

1.گاهی خبر به صورت«مفرد»می آید،مثل:عَلِی عادِلٌ.

2.گاهی به صورت«جمله»می آید،مثل:سَعِیدٌ اخُوهُ عالِمٌ،سَعِیدٌ جاءَ ابُوهُ.

3.گاهی به صورت«شِبه جمله»می آید،مثل:سَعِیدٌ فی الْمَدْرَسَهِ،سَعِیدٌ فَوْقَ الْکُرْسِی.

سؤال:موارد مطابقت خبر و مبتدا کدام است؟

ص:54

جواب:

1.هرگاه خبر«مشتق»باشد،در«عدد»و«جنس»با مبتدا مطابقت می کند،یعنی اگر مبتدا«مفرد»باشد،خبر به صورت مفرد و اگر«تثنیه»باشد،خبر به صورت تثنیه و اگر«جمع»باشد،خبر به صورت جمع استعمال می شود.و نیز اگر مبتدا«مذکر»باشد،خبر نیز مذکر و اگر«مؤنث»باشد،خبر نیز مؤنث خواهد آمد،مثل:هذا عادِلٌ،هذانِ عادِلانِ،هؤُلاءِ عادِلُونَ،هذِهِ عادِلةٌ،هاتانِ عادِلتانِ،هؤُلاءِ عادِلاتٌ.

2.هرگاه خبر«جامد»باشد،مطابقتِ مبتدا و خبر لازم نیست،مثل:اَلْعُلَماءُ سِراجُ الاْمَّهِ(دانشمندان مشعل فروزان امت اند).

سؤال:موارد وجوب تقدّم خبر بر مبتدا کدام است؟

جواب:اصل آن است که مبتدا پیش از خبر ذکر شود،ولی در چند مورد از این اصل بیرون می آید و تقدیم خبر بر مبتدا واجب و لازم می گردد:

1.اگر خبر«جار و مجرور»یا«ظرف»و مبتدا«نکره»باشد, مانند:فی الدّارِ رَجُلٌ،عِنْدی قَلَمٌ.

2.اگر خبر از«اسما استفهام»باشد مثل:کَیفَ عَلِی؟

سؤال:موارد وجوب تقدّم مبتدا بر خبر کدام است؟

جواب:1.وقتی که مبتدا از«اسماء طلب»باشد مثل:مَنْ یطْلُبْ یجِدْ،ما عِنْدَکَ؟

2.هرگاه مبتدا به وسیلهْ«ما-وِالاَّ»یا«انَّما»محصور در خبر باشد مثل:ما مُحَمَّدٌ الاَّ رَسُولٌ،اِنَّما مُحَمَّدٌ رَسُولٌ.

سؤال:موارد حذف مبتدا و خبر کدام است؟

جواب:هرگاه نشانه و قرینه ای در کلام باشد،ممکن است مبتدا یا خبر حذف شود؟مثلاً کسی می پرسد:کَیفَ حالُکَ؟پاسخ می دهیم:جَیدٌ که در اصل«حالِی جَیدٌ»بوده است.

سؤال:ضمیر فصل چیست؟

جواب:گاهی بین مبتدا و خبر«ضمیر منفصلی»قرار می گیرد که برای تأکیدِ مبتدا می آید و به آن«ضمیر فصل»گویند،مثل:عَلِی هُوَ الْعادِلُ،اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

ص:55

ص:56

درس بیست و یکم نواسخ مبتدا و خبر(1)

الْعَوَامِلُ الدَّاخِلَهُ عَلی الْمُبْتَدأِ و الخَبَرِ ثَلاثَهُ اشْیاءَ:کانَ وَاَخَواتُها،وَاِنَّ وَاَخَواتُها،وَظَنَنْتُ وَاَخَواتُها.

کَانَ وَأَخَواتُها

فَأَمَّا کان وَاَخَواتُها فَاِنَّها تَرْفَعُ الاِسْمَ وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ،وَهِی:کانَ وَأَمْسَی وَأَصْبَحَ وَأَضْحَی وَظَلَّ وباتَ وَصارَ وَلَیسَ وَما زالَ وَما انْفَکَّ وَما فَتِئَ وَما بَرِحَ وَما دامَ.وَما تَصَرَّفَ مِنْها،نحو:کانَ وَیکُونُ وَکُنْ وَأَصْبَحَ وَیصْبِحُ وَأَصْبِحُ.تَقُولُ:کانَ زَیدٌ قَائِمًا،وَلَیسَ عَمْرٌو شاخِصاً،وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:عامل های داخل شونده بر مبتدا و خبر سه چیز است:«کان»و اخواتش،«إنَّ»و اخواتش،«ظننتُ»و اخواتش.

«کان»و أخواتش

اما«کان»و اخواتش،اسم را رفع و خبر را نصب می کنند که آنها عبارتند از:کانَ،أَمْسَی،أَصْبَحَ،أَضْحَی،ظَلَّ،بَاتَ،صارَ،لَیسَ،ما زالَ،ما انْفَکَّ،ما فَتِئَ،ما بَرِحَ،ما دامَ.و آنچه صرف می گردد از نامبرده ها مثل:کانَ،یکُونُ،کُنْ،أَصْبَحَ،یصْبِحُ،أُصْبِحُ.تو می گویی:کانَ زَیدٌ قَائِمًا،لَیسَ عَمْرٌو شاخِصاً،ومانند اینها.

سؤال و جواب:

سؤال:نواسخ چیست؟

ص:57

جواب:«نواسخ»جمع«ناسخ»است به معنای«لغوکننده»و«باطل کننده».آنها کلماتی هستند که بر سر مبتدا و خبر درآمده،اعراب آنها را باطل می کنند و به جای آن،اعرابِ جدیدی به آنها می دهند مثل:«کانَ»و«إِنَّ»در جمله های:عَلِی عادِلٌ-کانَ عَلِی عادِلاً،زَیدٌعالِمٌ-إِنَّ زَیداً عَالِمٌ.

سؤال:نواسخ به چند دسته تقسیم می شوند؟

جواب:نواسخ به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اوّل:1.افعال ناقصه.2.افعال مقاربه.3.حروف شبیه به«لَیسَ».

دسته دوّم:4.حروف مشبّه بالفعل.5.لا نفی جنس.

دستهْ سوّم:6.أفعال قلوب.

سؤال:افعال ناقصه کدامند؟

جواب:افعال ناقصه 13 فعل بوده و عبارتند از:

1.«کانَ»مثل:کانَ زَیدٌ عالِماً(زید عالم بود).

2.«اَمْسَی»مثل:اَمْسَی عَلِی صَحِیحاً(علی سالم شد هنگام شب).

3.«اَصْبَحَ»مثل:اَصْبَحَ زَیدٌ مَرِیضاً(زید مریض شد هنگام صبح).

4.«اَضْحَی»مثل:اَضْحَی کَرِیمٌ قارِءاً(کریم خواننده شد هنگام پیش از ظهر).

5.«ظَلَّ»مثل:ظَلَّ سَعِیدٌ عالِماً(سعید عالم شد).

6.«باتَ»مثل:باتَ سلْمانُ فَقِیهاً(سلمان فقیه شد هنگام شب).

7.«صارَ», مثل:صارَ ابراهیمُ صالحاً(ابراهیم صالح گردید).

8.«لَیسَ», مانند:لَیسَ سَعِیدٌ بَخِیلاً(سعید بخیل نیست).

9.«مَا زَالَ»مثل:مَا زَالَ احْمَدُ کَرِیماً(احمد همیشه بخشنده و سخِی است).

10.«ما انْفَکَ»مثل:ما انْفَکَّ الشَّهیدُ سَعِیداً(شهید همیشه سعادتمند است).

11.«ما فَتِئَ»مثل:ما فَتِئَ الْمُنافِقُ شَقِیا(منافق همیشه بدبخت و شقی است).

12.«ما بَرِحَ»مثل:ما بَرِحَ الْمُجاهِدُ مُسْتَعِداًّ(مجاهد همیشه آماده است).

13.«مَا دَامَ»مانند:مَا دَامَ الْمُسْلِمُ صادِقاً(مسلمان همیشه راستگو است).

*افعال ناقصه بر سرِ«مبتدا و خبر»درآمده،مبتدا را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند.سپس مبتدا را«اسم»و خبر را«خبرِ»افعالِ ناقصه می نامند.

ص:58

درس بیست و دوّم نواسخ مبتدا و خبر(2)

سؤال و جواب:

سؤال:حکمِ مشتقات افعال ناقصه چیست؟

جواب:مشتقّات افعال ناقصه نیز همانند ماضی این افعال،مبتدا را«مرفوع»و خبر را«منصوب»می نمایند،مثل:

*فعل مضارع:یکُونُ سَعِیدٌ عالِماً(سعید عالم می شود).

*فعل امر:کُنْ نَظِیفاً(پاکیزه باش).

سؤال:آیا افعال ناقصه با معنای«تام»استعمال می شوند؟

جواب:بسیاری از افعال ناقصه با معنای«تام»نیز استعمال دارند و دراین صورت تنها«فاعل»می گیرند،مثل:کانَ زَیدٌ(زید وجود داشت)،اَصْبَحَ سَعِیدٌ(سعید صبح کرد).

سؤال:صرف افعال ناقصه چگونه است؟

جواب:

1.دو فعلِ«لَیسَ»وَ«مَا دَامَ»فقط ماضی شان صرف می شود و مضارع و امر ندارند،مثل:لَیسَ،لَیسا،لَیسُوا...

2.افعالِ«مَا زَالَ،مَا بَرِحَ،مَا انْفَکَّ،مَا فَتِئَ»ماضی و مضارع شان صرف می شود،ولی امر ندارند،مثل:مَا زَالَ،لا یزالُ.

*غیر از افعال مذکور،بقیهْ افعال ناقصه به طور کامل صرف می شوند.

سؤال:چرا این افعال«ناقصه»نامیده شده است؟

جواب:سبب ناقصه نامیدنِ این افعال،آن است که این افعال غالباً بدون خبرشان،معنای کاملی ندارند.

سؤال:ویژگی های«کانَ»کدام است؟

جواب:فعل«کان»ویژگی هایی دارد که دیگر افعال ناقصه ندارند:

1.لامِ الفعلِ«کان»در مضارعِ مجزوم گاه حذف می شود،مثل:لا تَکُ وَسِخاً(کثیف مباش !).

2.هرگاه«کان»قبل از فعل مضارع قرار گیرد،معنای«ماضی استمراری»خواهد داشت،مثل:هُوَ کانَ یکْتُبُ(او می نوشت).

3.هرگاه پیش از فعل ماضی،«کانَ قَدْ»بیاید،معنای«ماضی بعید»را افاده خواهد کرد،مثل:کانَ قَدْ مَضَی(گذشته بود).

سؤال و جواب:

سؤال:افعال مقاربه کدامند؟

جواب:«افعالِ مقاربه»،مانند افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر درآمده،اسم را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند که بعضی آنها عبارتند از:

1.«کَادَ»،مثل:کَادَ الْفَقْرُ انْ یکُونَ کُفْراً(نزدیک است که فقر،به کفر بی انجامد).در این مثال،جملهْ«اَنْ یکُونَ کُفْراً»خبرِ«کادَ»بوده و محلاًّ منصوب است.

2.«اَوْشَکَ»،مثل:اَوْشَکَ سَعِیدٌ انْ یصْبحَ عالِماً(سعید نزدیک است که عالم بشود).

3.«عَسَی»،مثل:عَسَی الْمُذْنِبُ انْ یتُوبَ(امید می رود گنه کار توبه کند).

4.«جَعَلَ»،مانند:جَعَلَ الْقارِئُ یقْرَأُ الْقُرْآنَ(قاری خواندن قرآن را آغاز کرد).

سؤال:حروف شبیه به«لَیسَ»کدام است؟

جواب:سه حرفِ«ما،لا،اِنْ»بر سرِ مبتدا و خبر در آمده و مانند افعال ناقصه،اسم را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند مانند:

1.مَا هُوَ جاهِلاً(او نادان نیست).

2.لا عَلِی ظالِماً(علی ستمگر نمی باشد).

3.اِنْ هذ بَشَراً(این بشر نیست).

سؤال:چرا این حروف،«شبیه به لَیسَ»نام گذاشته شده است؟

جواب:این حروف از نظر«عَمَل»و«معنی»مشابه«لَیسَ»هستند.بدین جهت آنها را«شبیه به لَیسَ»نامیده اند.

سؤال:احکامِ حروف شبیه به«لیس»کدامند؟

جواب:این حروف در دو مورد از عمل باز می مانند:

1.هرگاه پیش از خبرِ آنها«إلاَّ»آید،مثل:ما زَیدٌ إلاَّ عالِمٌ(زید نیست مگر عالم)،لا شابٌّ إلاَّ قَوِی(نیست جوانی مگر توانا)،إنْ هُوَ إلاَّ ذِکْرٌ(نیست وی مگر ذکر).

2.هرگاه خبر پیش از اسمْ آورده شود،مثل:اِنْ عالِمٌ زُبَیرٌ که در اصل:اِنْ زُبَیرٌ عالماً بوده است.

درس بیست و چهارم نواسخِ مبتدا و خبر(4)

اشاره

إِنَّ وَأَخواتُها

وَاَمَّا إِنَّ وَاَخَواتُها فَإِنَّها تَنْصِبُ الاِسْمَ وَتَرْفَعُ الْخَبَرَ،وَهِی إِنَّ وَأَنَّ وَلکِنَّ وَکَأَنَّ وَلَیتَ وَلَعَلَّ.تَقُولُ:إِنَّ زَیداً قائِمٌ،وَلَیتَ عَمْراً شاخِصٌ،وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.وَمَعْنی إِنَّ وَأَنَّ لِلتَّوْکیدِ،وَلکِنَّ لِلاِسْتِدْرَاکِ وَکَأَنَّ لِلتَّشْبیهِ وَلَیتَ لِلتَّمَنّی وَلَعَلَّ لِلتَّرَجِّی وَالتَّوَقُّعِ.

ظَنَّ وَأَخَواتُها

وَاَمَّا ظَنَنْتُ وَاَخَواتُها فَإِنَّها تَنْصِبُ الْمُبْتَدَأَ وَالْخَبَرَ عَلی انَّهُما مَفْعُولانِ لَهَا،وَهِی:ظَنَنْتُ وَحَسِبْتُ وَخِلْتُ وَزَعَمْتُ وَرَأیتُ وَعَلِمْتُ وَوَجَدْتُ وَاتَّخَذْتُ وَجَعَلْتُ وَسَمِعْتُ.تَقُولُ:ظَنَنْتُ زَیداً مُنْطَلِقاً وَخِلْتُ عَمْراً شاخِصاً وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:

إنّ و أخواتش

و اما«إِنَّ»و أخواتش،اسم را نصب و خبر را رفع می کند.آنها عبارتند از:إِنَّ،أَنَّ،لکِنَّ،کَأَنَّ،لَیتَ،لَعَلَّ.تو می گویی:إِنَّ زَیداً قائِمٌ،لَیتَ عَمْراً شاخِصٌ و مانندِ اینها.معنای«إِنَّ»و«أَنَّ»برای تأکید است و«لکِنَّ»برای استدراک و«کَأَنَّ»برای تشبیه و«لَیتَ»برای تمنّی و«لَعَلَّ»برای امیدواری و توقع.

ص:63

ظنّ و أخواتش

و امّا«ظَنَنْتُ»و أخواتش،مبتدا و خبر را نصب می کنند, زیرا که هر دو مفعول هستند برای آن.و آنها عبارتند از:ظَنَنْتُ،حَسِبْتُ،خِلْتُ،زَعَمْتُ،رَأَیتُ،عَلِمْتُ،وَجَدْتُ،اتَّخَذْتُ،جَعَلْتُ،سَمِعْتُ.تو می گویی:ظَنَنْتُ زَیداً مُنْطَلِقاً،خِلْتُ عَمْراً شاخِصاً و مانند اینها.

سؤال و جواب:

سؤال:حروف مشبَّهٌ بالفعل کدام است؟

جواب:حروف«مشبَّهٌ بالفعل»حروفی هستند که بر سرِ مبتدا و خبر درآمده،اسم را«نصب»و خبر را«رفع»می دهند.آنها عبارتند از:إِنَّ،أَنَّ،لکِنَّ،کَأَنَّ،لَیتَ،لَعَلَّ:

1.«إِنَّ»برای«تحقیق»و«تأکید»می آید،مثل:إِنَّ زَیداً عالِمٌ(به درستی که زید عالم است).

2.«أَنَّ»نیز برای«تحقیق و تأکید»می آید،ولی فرقش با«إِنَّ»در این است که«إِنَّ»در ابتدای جمله می آید و«أَنَّ»در وسطِ آن،مثل:عَلِمْتُ أَنَّ زَیداً عالِمٌ(دانستم که زید عالم است).

3.«کَأَنَّ»به معنای(مثل این که،گویا)می آید.اگر خبرش«جامد»باشد،«تشبیه»را می رساند،مثل:کَأَنَّ زَیداً اسَدٌ(زید همانند شیر است)،ولی اگر خبرش«مشتق»باشد،معنای«شکّ و تردید»می دهد،مثل:کَأَنَّ مُحَمَّداً عالِمٌ(گویا محمد دانشمند است).

4.«لَیتَ»برای«تَمَنِّی»(ای کاش)است،که به طلبِ حصولِ چیزِ ممکن و یا محال گفته می شود،مانند:لَیتَ زَیداً عالِمٌ(ای کاش زید عالم بود)،که عالم شدن زید امر ممکنی است.لَیتَ زَیداً اسَدٌ(ای کاش زید شیر بود)،که شیر شدن زید امرِ محالی است.

5.«لکِنَّ»برای«استدراک»می آید؛یعنی برطرف کردنِ گمانی که از جملهْ پیش در ذهنِ شنونده ایجاد شده است،مثل:ذَهَبَ التَّلامِذَهُ مِنَ الْمَدْرَسَهِ لکِنَّ زَیداً بَقِی(شاگردان از مدرسه رفتند،ولیکن زید باقی ماند).در این مثال،شنونده در ابتدا،گمان کرد که شاگردان،از جمله زید نیز از مدرسه

رفته است،ولی گوینده با آوردن لفظ(لکِنَّ)و جملهْ بعد از آن،این گمان را برطرف کرده است.

6.«لَعَلَّ»برای«تَرَجِّی»(شاید،امید است)می آید که امیدواری به حصول امری است که ممکن باشد،مثل:لَعَلَّ زَیداً عالِمٌ(امید است زید عالم شود).

ص:64

درس بیست و پنجم نواسخِ مبتدا و خبر(5)

سؤال و جواب:

سؤال:موارد تقدّم وجوبی خبر بر اسم در حروف مشبهۀ بالفعل کدام است؟

جواب:

1.هرگاه خبر«شِبه جمله»و اسم«نکره»باشد،واجب و لازم است که خبرِ حروف مشبّهه بالفعل بر اسم مقدَّم آید،مثل:إِنَّ فی الْمَدْرَسَهِ تِلْمِیذاً(همانا در مدرسه شاگردی هست).

2.هرگاه اسم،ضمیری را در برگیرد که بر خبر باز گردد،واجب است خبر مقدّم شود،مثل:إِنَّ فِی الْبَیتِ رَبَّه.(همانا در خانه صاحبش وجود دارد).در این مثال،ضمیر«هُ»در«رَبَّهُ»به«الْبَیتِ»بر می گردد.

سؤال:«لا»نفی جنس چیست؟

جواب:«لا»نفی جنس:حرفی است که بر سر مبتدا و خبر در آمده،اسم را«نصب»و خبر را«رفع»می دهد.اسم آن،همیشه نکره بوده و به واسطهْ«لا»،جنسِ آن نفی می شود مثل:لاَ رَبَّ غَیرُ اللهِ(پروردگاری جز الله نیست).

سؤال:بناء اسمِ«لا»نفی جنس بر چیست؟

جواب:اسمِ«لا»نفی جنس مبنی بر«علامتِ نصب»است مثل:لا رَجُلَ فِی الْبَیتِ(هیچ مردی در خانه نیست).

ص:65

سؤال:احکامِ«لا»نفی جنس کدامند؟

جواب:گاهی خبرِ«لا»نفی جنس حذف می شود،مثل:لا بَأْسَ که در اصل لا بَأْسَ عَلَیک بوده است و لا الهَ إِلاَّ اللهُ که در اصل لا إِلهَ مَوْجُودٌ إِلاَّ اللهُ بوده است.

سؤال:أفعال قلوب کدام است؟

جواب:أفعال قلوب که به آن«ظَنَّ وَاَخَواتها»نیز گفته می شود،بر سر مبتدا و خبر درآمده و هر دو را«نصب»می دهد.پس،مبتدا را«مفعول اول»و خبر را«مفعول دوّم»این افعال می گویند.افعال قلوب بسیارند،از جمله: (ظَنَّ،عَلِمَ،خَالَ،رَأَی،زَعَمَ،حَسِبَ،وَجَدَ،عَدَّ،جَعَلَ،حَجَا،دَرَی،اِتَّخَذَ،اِعْتَقَدَ،اِفْتَرَضَ، هَبْ)مانند:

1.ظَنَنْتُ زَیداً قائِماً(گمان کردم که زید ایستاده است).

2.عَلِمَ بَکْرٌ زَیداً عالِماً(بکر دانست که زید عالم است).

3.مَحْمُودٌ خَالَ عَمْراً جاهِلاً(محمود خیال کرد که عمرو نادان است).

4.رَأَیتُ سَعِیداً نائِماً(سعید را خوابیده دیدم).

درس بیست و ششم توابع(1)

اشاره

النَّعْتُ

النَّعْتُ تابِعٌ لِلْمَنْعُوتِ فی رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِیفِهِ وَتَنْکِیرِهِ.تَقُولُ:قَامَ زَیدٌ الْعَاقِلُ،وَرَأَیتُ زَیداً الْعَاقِلَ،وَمَرَرْتُ بِزَیدٍ الْعَاقِلِ.وَالْمَعْرِفَهُ خَمْسَهُ أَشْیاءَ:اَلاِسْمُ الْمُضْمَرُ،نحو:اَنَا وَاَنْتَ،وَالاِسْمُ الْعَلَمُ،نحو:زَیدٌ وَمَکَّهَ،وَالاِسْمُ الْمُبْهَمُ،نحو:هذا وَهذِهِ وَهؤُلاءِ،وَالاِسْمُ الَّذی فِیهِ الاَلِفُ وَاللاَّمُ،نحو:الرَّجُلِ وَالْغُلام،وَمَا اضِیفَ الی واحدٍ مِنْ هذِهِ الاَرْبَعَهِ.وَالنَّکِرَهُ کُلُّ اسْمٍ شائِعٍ فی جِنْسِهِ لا یخْتَصُّ بِهِ واحَدٌ دُونَ آخَرَ،وَتَقْرِیبُهُ کُلُّ مَا صَلُحَ دُخُولُ الاَلِفِ وَاللاَّمِ عَلَیهِ،نحو:رَجُلٌ وَفَرَسٌ.

ترجمه:

نعت

«نعت»تابِع«منعوت»است در رفع،نصب،جرّ،معرفه بودن و نکره بودن آن.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ الْعَاقِلُ،رَأَیتُ زَیداً الْعَاقِلَ،مَرَرْتُ بِزَیدٍ الْعَاقِلِ.معرفه پنج چیز است:اسم مضمر مثل:اَنَا،اَنْتَ،اسم عَلَم،مثل:زَید،مَکَّهَ،اسم مُبهَم مثل:هذا،هذِهِ،هؤُلاءِ،اسمی که در آن«أَلف و لام»است مثل:الرَّجُلِ،الْغُلام و آن چه به یکی از این چهار چیز ذکر شده اضافه شود.«نکره»هر اسمی است که در جنس خود شیوع داشته و هیچ اسمی بدون دیگری،به آن اختصاص نداشته باشد.و تقریب آن به ذهن،به این صورت است

که هر آن چه دخول«ألف و لام»بر آن صلاحیت داشته باشد،مثل:رَجُلٌ،فَرَسٌ.

سؤال و جواب:

سؤال:توابع چیست؟

جواب:«توابع»جمع«تابع»است و تابع به معنای«پَیرَو»می آید.در علم نحو،توابع به کلماتی گفته می شود که در اعراب،پیروِ ما قبلِ خود می باشند.

سؤال:توابع بر چند قسم است؟

جواب:توابع بر پنج قسم است:1.صفت(نَعْت).2.عطف بیان.3.عطف نَسَق.4.تأکید.5.بَدَل.

نَعْت

سؤال:نَعْت چیست؟

جواب:نَعْت(صفت):تابعی است که بعضی از خصوصیات و حالاتِ متبوع خود را(که همان موصوف است)بیان می کند،مثل:قَامَ تِلْمِیذٌ مُجْتَهِدٌ.در این مثال:«مُجْتَهِدٌ»صفت است برای«تِلْمِیذٌ»و در اعرابْ پیروِ موصوف شده و مرفوع گردیده است.

سؤال:موارد مطابقت صفت با موصوفش کدام است؟

جواب:صفت باید در چهار موردِ ذیل با موصوفش مطابقت کند:

1.رفع،نصب،جر.

2.مفرد،تثنیه،جمع.

3.مذکر،مؤنث.

4.معرفه،نکره.

مانند:جاءَ التِّلْمِيذُ الْفاضِلُ،رَأيتُ رَجُلاً عالِماً،مَرَرْتُ بِرَجُلٍ جاهِلٍ،ذَهَبَ الرَّجُلانِ الْفاضِلانِ...

سؤال:صفت بر چند نوع می آید؟

جواب:صفت بر سه نوع می آید:

1.مفرد،مثل:جاءَ تِلْمِيذٌ الْفاضِلٌ.

2.جمله،مثل:جاءَ تِلميذٌ اخُوهُ عالِمٌ.

3.رَأَيتُ تِلْمِيذاً فَوْقَ الْكُرْسِى.

ص:68

درس بیست و هفتم توابع(2)

اشاره

الْعَطْف

وَحُرُوفُ الْعَطْفِ عَشَرَهٌ،وَهِی الْوَاوُ وَالْفاءُ وَثُمَّ وَاَوْ وَاَمْ وَإِمَّا وَبَلْ وَلکِنْ وَحَتَّی فی بَعْضِ الْمَوَاضِعِ،فَاِنْ عَطَفْتَ بِهَا عَلَی مَرْفُوعٍ رَفَعْتَ اوْ عَلَی مَنْصُوبٍ نَصَبْتَ اوْ عَلَی مَخْفُوضٍ خَفَضْتَ اوْ عَلَی مَجْزُومٍ جَزَمْتَ.تَقُولُ:قَامَ زَیدٌ وَعَمْرٌو،وَرَأَیتُ زَیداً وَعَمْراً،وَمَرَرْتُ بِزَیدٍ وَعَمْرٍو،وَزَیدٌ لَمْ یقُمْ وَلَمْ یقْعُدْ.

ترجمه:

عطف

حروف عطف ده تاست:واو،فاء،ثُمَّ،أَوْ،أَمْ،إِمَّا،بَلْ،لکِنْ،حَتّی(در بعضی موارد).پس هرگاه تو آن را عطف کردی بر مرفوع،باید رفع کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر منصوب،باید نصب کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر مجرور،باید جرّ کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر مجزوم،باید جزم کنی.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ وَعَمْرٌو،رَأَیتُ زَیداً وَعَمْراً،مَرَرْتُ بِزَیدٍ وَعَمْرٍو،زَیدٌ لَمْ یقُمْ وَلَمْ یقْعُدْ.

ص:69

سؤال و جواب:

عطف بیان

سؤال:عطف بیان چیست؟

جواب:عطف بیان:تابعی است که مانند صفت برای توضیحِ متبوعش می آید،مثل:قَالَ ابُو الْقاسِمِ مُحَمَّدٌ.در این مثال«مُحَمَّدٌ»عطف بیان برای«اَبو الْقاسِمِ»است و آن را توضیح می دهد.و مثل:رَأَیتُ صاحِبِی عَلِیا.

سؤال:حکمِ عطفِ بیان چیست؟

جواب:عطف بیان از نظر مطابقت با متبوعش،مانند:صفت است و در«اعراب،جنس،عدد،معرفه و نکره بودن»همانند متبوع است،مثل:ذَهَبَ صَاحِبُکَ سَلِیمٌ.

عطف نَسَق

سؤال:عطف نَسَق چیست؟

جواب:عطف نَسَق:در جایی است که بین تابع و متبوع به واسطهْ یکی از«حروف عطف»ارتباط برقرار شود که دراین صورت تابع را«معطوف»و متبوع را«معطوف علیه»می نامند و تابع فقط در اعراب از کلمهْ پیش تبعیت می کند،مثل:ذَهَبَ سَعِیدٌ وَعَمْرٌو،رَأَیتُ عَلِیا فَحَسَناً،مَرَرَتُ بِسَلِیم ثُمَّ کَرِیمٍ.

«حروف عطف»نُه تاست:وَ،-فَ(پس)،ثُمَّ(سپس)،حَتّی(تا)،اَوْ(یا)،اَمْ(یا)،بَلْ(بلکه)،لا(نه)،لکن(لیکن).

درس بیست و هشتم توابع(3)

اشاره

التَّوْكِيدُ

التَّوْكِيدُ تابِعٌ لِلْمُؤَكَّدِ فی رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِيفِه،وَيكُونُ بِأَلْفاظٍ مَعْلُومَهٍ،وَهِی:النَّفْسُ وَالْعَينُ وَكُلُّ وَأَجْمَعُ،وَهِی:أَكْتَعُ وَأَبْتَعُ وَأَبْصَعُ.تَقُولُ:قَامَ زَيدٌ نَفْسُهُ،وَرَأيتُ الْقَوْمَ كُلَّهُمْ،وَمَرَرْتُ بِالْقَوْمِ أَجْمَعِينَ.

الْبَدَلُ

إِذَا أُبْدِلَ اسْمٌ مِنْ اسْمٍ أَوْ فِعْلٌ مِنْ فِعْلٍ تَبِعَهُ فی جَمِيعِ اعْرابِهِ.وَهُوَ ارْبَعَهُ أَقْسامٍ:بَدَلُ الشَّیءِ مِنَ الشَّیءِ،وَبَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكُلِّ وَبَدَلُ الاِشْتِمالِ وَبَدَلُ الْغَلَطِ نَحْوُ قَوْلِكَ:قَامَ زَيدٌ اخُوكَ،وَأَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثُلُثَهُ،وَنَفَعَنِی زَيدٌ عِلْمُهُ،وَرَأيتُ زَيداً الْفَرَسَ،اَرَدْتَ انْ تَقُولَ:الْفَرَسَ،فَغَلَطْتَ فَأَبْدَلْتَ زَيداً مِنْهُ.

ترجمه:

تأكيد

تأكيد:تابِع تأكيد شونده است در رفع،نصب،جرّ و معرفه بودن و به واسطهْ لفظهای معلوم صورت می گيرد كه عبارتند از:النَّفْسُ،الْعَينُ،كُلُّ،أَجْمَعُ و

تابع هایِ اجْمَع که عبارتند از:أَکْتَعُ،أَبْتَعُ،أَبْصعُ.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ نَفْسُهُ،رَأیتُ الْقَوْمَ کُلَّهُمْ،مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ أَجْمَعِینَ.

بدل

هرگاه اسمی از اسمی دیگر تبدیل گردد یا فعلی از فعلی دیگر(تبدیل گردد)،در جمیع اعرابش تابعِ آن خواهد بود.آن چهار قسم عبارت است از:بدل شیء از شیء،بدل بعض از کل،بدل اشتمال،بدل غلط, مثل این سخن:قَامَ زَیدٌ اخُوکَ،أَکَلْتُ الرَّغِیفَ ثُلُثَهُ،نَفَعَنِی زَیدٌ عِلْمُهُ،رَأیتُ زَیداً الْفَرَسَ که تو خواستی بگویی«الْفَرَسَ»،پس اشتباه کردی و«زَیداً»را به جای آن آوردی.

سؤال و جواب:

تأکید

سؤال:تأکید چیست؟

جواب:تأکیدِ:تابعی است که برای تقویت و اثباتِ متبوعِ خود ذکر می شود و تابع را«مؤکِّد»و متبوع را«مؤکَّد»می نامند.

سؤال:تأکید بر چند قسم است؟

جواب:تأکید بر دو قسم است:1.لفظی،2.معنوی.

1.تأکید لفظی در جایی است که لفظِ متبوع یا مترادفِ آن تکرار شده باشد مثل:جاءَ الأمِیرُ الأمِیرُ،جَاءَ جَاءَ الأمِیرُ،اُکْتُبْ انْتَ،فَازَ انْتَصَرَ الْجَیشُ.

2.تأکید معنوی:که آوردنِ الفاظِ خاصّی است که«أدوات تأکید»نامیده می شود و بعد از اسم(مؤکَّد)قرار می گیرد و غالباً به ضمیرِ آن اضافه می گردد.

الفاظ تأکید عبارتند از:

1.«نَفْس»،«عَین»(برای مفرد)مثل:جاءَ زَیدٌ نَفْسُهُ،ذَهَبَ بَکْرٌ عَینُهُ(زید خودش آمد و بکر خودش رفت).

2.«كِلا»،«كِلْتَا»(برای تثنیه)مثل:جاءَ الرَّجُلانِ كِلاهُمَا(آن دو مرد،هردویشان آمدند).

3.«كُلُّ»،«جَمیع»،«عامَّه»(برای جمع)،مثل:جاءَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ(قوم همه شان آمدند).

ص:72

سؤال:بدل چیست؟

جواب:«بدل»تابعی است که جانشین کلمهْ پیش از خود می شود و مقصودِ اصلی از حکمی می باشد که در جمله بیان می شود،مثل:قَرَأْتُ الْکِتابَ نِصْفَهُ(نصف کتاب را خواندم).در این مثال،حکم خواندن به کل کتاب نسبت داده شده است،درحالی که مقصودِ اصلی،بیان خواندن نصف کتاب می باشد.

سؤال:بدل بر چند قسم است؟

جواب:بدل بر چهار قسم است:

1.بدلِ کُلّ ازِ کُلّ:که بدلی است که به جای تمامِ«مُبْدَلٌ مِنْه»می آید،مثل:ذَهَبَ کَریمٌ ابُوک(کریم،پدرت رفت).

2.بدل جزء از کلّ:که بَدَلی است که جزئی از«مُبْرَلٌ مِنْه»باشد،مثل:قَرَأْتُ الْکِتابَ نِصْفَهُ.

3.بدل اشتمال:که بدلی است که بیان کنندهْ یکی از متعلقات«مُبْدَلٌ مِنه»است و مُبدَل منه نسبت به آن شمول دارد،مثل:جَاءَنِی زَیدٌ کِتابُهُ(زید،کتابش به من رسید).در این مثال«کتابه»بدلِ اشتمال است،زیرا نه جزء زید و نه کلّ آن است،بلکه یکی از متعلقات او بشمار می آید.

4.بدل غلط:که بدلی است که اشتباهاً به جای«مُبْدَلٌ مِنه»آمده باشد مثل:مَرَرْتُ بِزَیدٍ عَمْرٍو(به زید،نه بلکه به عمرو گذشتم).

ص:74

درس بیست و نهم منصوبات(1)

اشاره

الْمَنْصُوبَاتُ خَمْسَهَ عَشَرَ وَهِی:الْمَفْعُولُ بِهِ،وَالْمَصْدَرُ،وَظَرْفُ الزَّمانِ،وَظَرْفُ الْمَکانِ،وَالْحالُ،وَالتَّمْییزُ،وَالْمُسْتَثْنَی،وَاسْمُ لا،وَالْمُنادَی،وَالْمَفْعُولُ مِنْ اجْلِهِ،وَالْمَفْعُولُ مَعَهُ،وَخَبَرُ کَانَ وَاَخَوَاتِها،وَاسْمُ إِنَّ وَاَخَوَاتِها،وَالتَّابِعُ لِلْمَنْصوبِ،وَهُوَ ارْبَعَهُ أَشْیاءَ:اَلنَّعْتُ وَالْعَطْفُ وَالتَّوْکیدُ وَالْبَدَلَ.

الْمَفْعُولُ بِهِ

وَهُوَ الاِسْمُ المَنْصُوبُ الَّذِی یقَعُ بِهِ الْفِعْلُ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضَرَبْتُ زَیداً وَرَکِبْتُ الْفَرَسَ،وَهُوَ قِسْمانِ:ظاهِرٌ وَمُضْمَرٌ.فَالظَّاهِرُ مَا تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ،وَالْمُضْمَرُ قِسْمان:مُتَّصِلٌ وَمُنْفَصِلٌ.فَالْمُتَّصِلُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:ضَرَبَنِی،وَضَرَبَنَا،وَضَرَبَکَ،وَضَرَبَکِ،وَضَرَبَکُمَا،وَضَرَبَکُمْ،وَضَرَبَکُنَّ،وَ ضَرَبَهُ،وَضَرَبَهَا،وَضَرَبَهُما،وَضَرَبَهُمْ،وَضَرَبَهُنَّ.وَالْمُنْفَصِلُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:اِیای،وَاِیانَا،وَاِیاکَ،وَاِیاکِ،وَاِیاکُمَا،وَاِیاکُمْ،وَاِیکُنَّ،وَاِیاهُ،وَاِیاهَا،وَاِیاهُما ،وَاِیاهُمْ،وَاِیاهُنَّ.

ترجمه:منصوبات پانزده تاست:مفعول به،مصدر،ظرف زمان،ظرف مکان،حال،تمییز،مستثنی،اسم لا،منادی،مفعول من أجله(لأجله)،مفعول معه،خبر کَانَ و اخواتش،اسم إِنَّ و اخواتش و تابعِ منصوب که چهار چیز است:نعت،عطف،تأکید و بدل.

مفعولٌ به

«مفعولٌ به»اسمی است منصوب که فعل به آن واقع شود،مثل این سخن و:ضَرَبْتُ زَیداً،رَکِبْتُ الْفَرَسَ.و آن دو قسم است:ظاهر و مضمر.ظاهر همان است که ذکرش گذشت.مضمر دو قسم است:متّصل و منفصل.متّصل دوازده تاست:ضَرَبَنِی،ضَرَبَنَا،ضَرَبَکَ،ضَرَبَکِ،ضَرَبَکُمَا،ضَرَبَکُمْ،ضَرَبَکُنَّ،ضَرَبَهُ،ضَرَبَهَا، ضَرَبَهُما،ضَرَبَهُمْ،ضَرَبَهُنَّ.منفصل نیز دوازده تاست:هِی،اِیای،اِیانَا،اِیاکَ،اِیاکِ،اِیاکُمَا، (اِیاکُمْ)،اِیکُنَّ،اِیاهُ،اِیاهَا،اِیاهُما،اِیاهُمْ،اِیاهُنَّ.

سؤال و جواب:

منصوبات

سؤال:مواضِعِ نصبِ اسم کدام است؟

جواب:مواضع نصب اسم سیزده تاست:مفعولٌ به،مفعول مطلق،مفعولٌ فیه(ظرف زمان و ظرف مکان)،حال،تمییز،مستثنی،اسمِ«لا»،منادی،مفعولٌ لأجله،مفعولٌ معه،خبرِ افعال ناقصه،اسمِ حروف مشبّهه بالفعل،تابعِ منصوب که عبارت است از نعت،تأکید،معطوف و بدل.

مفعولٌ به

سؤال:مفعولٌ به چیست؟

جواب:«مفعولٌ به»اسمِ منصوبی است که فعلِ فاعل بر آن واقع شود مثل:ضَرَبَ زَیدٌ عَمْراً(زید عمرو را زد).در این مثال،فعل«ضَرَبَ»به واسطهْ زید که فاعل است بر عمرو که«مفعولٌ به»می باشد, واقع شده است.

سؤال:موارد وجوب تقدّمِ مفعولٌ به بر فاعل را بیان کنید؟

جواب:

1.هنگامی که مفعولٌ به،«ضمیرِ متّصل»باشد،مثل:ضَرَبَنِی زَیدٌ(زید مرا زد).

2.ضمیری که باز می گردد به«مفعولٌ به»،متّصل به فاعل باشد،مثل:ضَرَبَ زَیداً ابُوهُ(زید را پدرش زد).

سؤال:مواردِ وجوب تقدّمِ مفعولٌ به بر فعل و فاعل کدامند؟

ص:76

جواب:1.هنگامی که مفعولٌ به،«ضمیر منفصِل»باشد که«انحصارِ»فعل در مفعولٌ به را می رساند،مثل:اِیاکَ نَعْبُدُ(فقط تو را می پرستیم).

2.مفعولٌ به از اسم های طلب هم چون«اسم استفهام»یا«اسم شرط»باشد،مثل:مَنْ ضَرَبْتَ؟(چه کسی را زدی؟).

سؤال:مواردی که«مفعولٌ به»بدون فعل ذکر می شود, کدامند؟

جواب:در چند مورد تنها«مفعولٌ به»ذکر شده و فعل حذف می شود،از جمله هنگامِ«اغراء»و«تحذیر»:

1.«اغراء»به معنی تشویق کردن و برانگیختن است،مثل:الصَّلوةَ الصَّلوةَ(نماز را،نماز را)که در اصل بوده است،اَقِیمُوا الصَّلوةَ الصَّلوةَ.

گاهی«اغراء»با لفظ«عَلَیکَ»«عَلَیکُما»«عَلَیکُمْ»می آید،مثل:عَلَیکَ بِالتَّقْوَی(بر تو باد پیشه کردنِ تقوا).

2.«تحذیر»به معنای بیم دادن و بر حَذَر داشتن است،مثل:اَلْکِذْبَ الْکِذْبَ که در اصل احْذَرِ الْکِذْبَ الْکِذْبَ(از دروغ گویی بپرهیز)بوده است.

گاهی«تحذیر»با لفظهای«اِیاکَ،ایاکُما،ایاکُمْ...»همراه با«واو»می آید،مثل:اِیاکَ وَالْغَیبَةَ(تو را از غیبت کردن بر حذر می دارم)که در اصل بوده است:اُحَذِّرُ ایاکَ وَاحْذَرِ الْغَیبَةَ.

ص:78

درس سیم منصوبات(2)

اشاره

اَلْمَصْدَرُ

الْمَصْدَرُ هُوَ الِاسْمُ المَنْصُوبُ الَّذِی یجِیءُ ثالِثاً فی تَصْرِیفِ الْفِعْلِ،نحو:ضَرَبَ یضْرِبُ ضَرْباً.وَهُوَ قِسْماَنِ:لَفْظِی وَمَعْنَوِی.فَإِنْ وَافَقَ لَفْظُهُ لَفْظَ فِعْلِهِ فَهُوَ لَفْظِی،نحو:قَتَلْتُهُ قَتْلاً،وَاِنْ وافَقَ مَعْنَی فِعْلِهِ دُونَ لَفْظِهِ فَهُوَ مَعْنَوِی،نحو:جَلَسْتُ قُعُوداً،وَقُمْتُ وَقُوفاً وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:«مصدر»اسمی است منصوب که در تصریف فعل در رتبه سوم می آید،مثل:ضَرَبَ یضْرِبُ ضَرْباً.و آن دو قسم است:لفظی و معنوی.پس اگر لفظِ مصدر،موافق لفظِ فعلش باشد،لفظی است مثل:قَتَلْتُهُ قَتْلاً،ولی اگر موافقِ معنای فعلش باشد،نه لفظِ آن،معنوی است مثل:جَلَسْتُ قُعُوداً،قُمْتُ وَقُوفاً و مانند اینها.

سؤال و جواب:

مفعول مطلق

سؤال:مفعول مطلق چیست؟

جواب:«مفعول مطلق»مصدری است از لفظ یا معنای فعل که پس از فعل برای تأکید یا بیانِ نوع و یا بیانِ عددِ آن می آید؛لذا مفعول مطلق بر سه قسم است:تأکیدی،نوعی،عددی:

1.مفعول مطلق تأکیدی،مثل:

ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْباً(زید را زدم زدنی).

2.مفعول مطلق نوعی:

نوعِ فعلِ پیش از خود را بیان می کند،مثل:ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْباً شَدِیداً(زید را زدم،زدنی سخت).

3.مفعول مطلق عددی:

عددِ فعل را بیان می کند،مثل:ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْبَةً(زید را یک بار زدم).

*در مثال های بالا عاملِ مفعول مطلق،فعل می باشد،ولی گاهی عاملِ مفعول مطلق،«وصف»(مثل اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبّهه...)یا«مصدر»است, مانند:زَیدٌ ضارِبٌ عَمْراً ضَرْباً(زید زننده است عمرو را زدنی).

سؤال:مواردِ حذف عاملِ مفعول مطلق کدام است؟

جواب:در موارد ذیل،عاملِ مفعول مطلق حذف شده و خودِ مفعول مطلق،از آن«نیابت»(جانشینی)می کند:

1.وقتی که جمله«امر و نهی»را در بر داشته باشد و مصدر جانشین فعل گردد مثل:صَبْراً که در اصل بوده است:اِصْبِرْ صَبْراً(صبر کن صبر کردنی).

2.اگر جمله«دعائیه»باشد،مثل:سَقْیاً وَرَعْیاً که در اصل بوده است:سَقَاکَ اللهُ سَقْیاً وَرَعَاکَ اللهُ رَعْیاً(خدا تو را سیراب کند سیراب کردنی و نگه دارد تو را نگه داشتنی).

3.هرگاه مفعول مطلق بعد از«استفهام»قرار گرفته و برای«سرزنش یا تعجب و یا تأسف»استعمال شود،مثل:أَکُفْراً بَعْدَ هذِهِ النِّعَمِ که در اصل بوده است:أَتَکْفُرُ کُفْراً بَعْدَ هذِهِ النِّعَمِ(آیا باز هم کفر می ورزی پس از این همه نعمت ها).

درس سی و یکم:منصوبات(3)

اشاره

ظَرفُ الزَّمانِ وظَرْفُ الْمَكانِ

ظَرْفُ الزَّمانِ هُوَ اسْمُ الزَّمانِ الْمَنْصُوبُ بِتَقْدِيرِ(فی)،نحو:الْيَوْمَ وَاللَّيلَةَ وَغُدْوَةً وَبُكْرَةً وَسَحَراً وَغَداً وَعَتْمَةً وَصَباحاً وَمَسَاءً وَأَبْداً وَاَمَداً وَحِيناً وَمَا أَشْبَهَ ذلِکَ.وَظَرْفُ الْمَكانِ هُوَ اسْمُ الْمَكانِ الْمَنْصُوبُ بِتَقْدِيرِ(فی)،نحو:اَمَامَ وَخَلْفَ وَقُدَّامَ وَوَرَاءَ وَفَوْقَ وَتَحْتَ وَعِنْدَ وَمَعَ وَإِزَاءَ وَحَذَاءَ وَتِلْقَاءَ وَثُمَّ وَهُنَا وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

الْحَالُ

الْحَالُ هُوَ الاِسْمُ الْمَنْصُوبُ الْمُفَسِّرُ لِمَا انْبَهَمَ مِنَ الْهَيئَاتِ نَحْوُ قَوْلِکَ:جَاءَ زَيدٌ رَاكِباً،وَرَكِبْتُ الْفَرَسَ مُسْرَجاً،وَلَقِيتُ عَبْدَاللهِ رَاكِباً وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.وَلا تَكُونُ الْحَالُ إِلاَّ نَكِرَةً وَلا تَكُونُ الاَّ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلامِ وَلا يكُونُ صاحِبُها إِلاَّ مَعْرِفَةً.

ترجمه:

ظرف زمان و ظرف مكان

«ظرف زمان»اسم زمان و منصوب به تقدير«فی»است،مثل:الْيَوْمَ،اللَّيلَةَ،غُدْوَةً،بُكْرَةً،سَحَراً،غَداً،عَتْمَةً،صَباحاً،مَسَاءً، أَبَداً،اَمَداً،حِيناً و مانند اينها.

«ظرف مكان»اسم مكان و منصوب به تقدير«فی»است،مثل:اَمَامَ،خَلْفَ،قُدَّامَ،وَرَاءَ،فَوْقَ،تَحْتَ،عِنْدَ،مَعَ،إِزَاءَ،حَذَاءَ،تِلْقَاءَ،ثُمَّ،هُنَا و مانند اينها.

حال

«حال»اسم منصوب و تفسیرکننده مبهمات هیئت ها است،مثل این سخن:جَاءَ زَیدٌ رَاکِباً،رَکِبْتُ الْفَرَسَ مُسْرَجاً،لَقِیتُ عَبْدَاللهِ رَاکِباً و مانند اینها.حال جز نکره نمی شود،و جز بعد از تمام کلام قرار نمی گیرد،و صاحب آن جر معرفه نمی شود.

سؤال و جواب:

مفعولٌ فیهِ

سؤال:مفعولٌ فیه چیست؟

جواب:مفعولٌ فیه(یا ظرف), اسم منصوبی است که«زمان یا مکانِ»وقوعِ فعل را بیان می کند مثل:

1.ضرَبَت الْیوْمَ زَیداً(زید را امروز زدم).در این مثال«الْیوْمَ»مفعولٌ فیه(ظرف)است،زیرا زمانِ وقوعِ«ضرب»را بیان می کند.

2.ضَعِ الْکِتَابَ فَوْقَ الطَّاوِلَهِ(کتاب را بر بالای میز بگذار).در این مثال:«فَوْقَ الطَّاوِلَهِ»مفعولٌ فیه(ظرف)است،زیرا مکان را افاده می کند.

سؤال:ظرف بر چند قسم است؟

جواب:ظرف بر دو قسم تقسیم می شود:معرب و مبنی.

1.ظرف های معرب:

ظرف هایی هستند که حرکتِ آخرشان«متغیر»است مثل:اَلْیوْمَ سَافَرْتُ الی الْمَدِینَهِ.

2.ظرف های مبنی:

ظرف هایی هستند که حرکت آخرشان به یک حالت و«ثابت»است و عبارتند از:

الف)ظرف های مکانی مبنی:هُنا،ههُنا،هُناکَ،ثَمَّ،عِنْدَ،لَدُنْ،لَدَی،اَینَ،حَیثُ،اَنَّی.

ۀُ

ب)ظرف های زمانی مبنی:اذ،اذا،مَتَی،اَیانَ،اَنَّی،لَمَّا،مُذْ،مُنْذُ،الآنَ،اَمْسِ،قَطّ.

حال

سؤال:حال چیست؟

جواب:حال, اسمِ منصوبِ مشتقّی است که حالت و چگونگی ِفاعل یا مفعولٍ و یا هر دو را در زمانِ انجامِ فعلٍ می رساند مثل:رَأَیتُ زَیداً ضاحِکاً(زید را در حالِ خنده دیدم)،رَأَیتُ زَیداً ضاحِکَینِ(زید را دیدم درحالی که هر دو خندان بودیم).

ص:82

*به شخصی که دارنده و صاحب حال است«ذو الحال»گویند.

سؤال:حال بر چند نوع می آید.

جواب:حال نیز مانند خبر بر سه نوع می آید:

1.«مفرد»،مثل:جَاءَ زَیدٌ بَاکِیاً(زید گریان آمد)،فَرَّ سَعِیدٌ ثَعْلَباً(سعید هم چون روباه فرار کرد).

2.«جمله»،مثل:ذَهَبَ بَکْرٌ یمْشِی(بکر درحالی که پیاده می رفت،رفت).

3.«شِبه جمله»،مثل:جَاءَ عَلِی عَلَی الْفَرَسِ(علی درحالی که بر بالای اسب بود آمد).

سؤال:فرقِ حال با نَعت چیست؟

جواب:فرقِ حال با نَعت این است که نعت(صفت)تابع موصوف است در اعراب و در معرفه و نکره بودن،ولی حال در اَعرابِ خود،تابعِ«ذو الحال»نیست،زیرا همیشه منصوب است،خواه«ذو الحال»منصوب باشد،خواه مرفوع،خواه مجرور.هم چنین اصل در حال آن است که«نکره»باشد و ذوالحال«معرفه».بنابراین،گفته اند:جمله ها بعد از معرفه«حال»و بعد از نکره«صفت»هستند.

ص:84

درس سی و دوّم منصوبات(4)

اشاره

التَّمْييزُ

التَّمْييزُ هُوَ الِاْسْمُ المَنْصُوبُ الْمُفَسِّرُ لِمَا انْبَهَمَ مِنَ الذَّواتِ نَحْوُ قَوْلِکَ:تَصَبَّبَ زَيدٌ عَرَقاً،وَتَفَقَّأَ بَكْرٌ شَحْماً،وَطَابَ مُحَمَّدٌ نَفْساً،وَاشْتَرَيتُ عِشْرِينَ غُلاماً،وَمَلَكْتُ تِسْعِينَ نَعْجَةً،وَزَيدٌ اكْرَمُ مِنْکَ أَباً وَأَجْمَلُ مِنْکَ وَجْهاً.وَلا يكُونُ إِلاَّ نَكِرَةً وَلا يكُونُ إِلاَّ بَعْدَ تَمامِ الْكَلام.

ترجمه:

تمييز

«تمييز»اسم منصوب و تفسيركننده مبهمات ذات هاست،مثل اين سخن:تَصَبَّبَ زَيدٌ عَرَقاً،تَفَقَّأَ بَكْرٌ شَحْماً،طَابَ مُحَمَّدٌ نَفْساً،اِشْتَرَيتُ عِشْرِينَ غُلاماً،مَلَكْتُ تِسْعِينَ نَعْجَةً،زَيدٌ اكْرَمُ مِنْکَ أَباً وَأَجْمَلُ مِنْکَ وَجْهاً.تمييز جز نكره نمى شود و جز بعد از تمام كلام قرار نمى گيرد.

سؤال و جواب:

تمييز

سؤال:تمييز چيست؟

جواب:تمييز, اسمى است جامد و نكره كه بعد از اسم يا نسبتِ مُبهَمى آيد و ابهامِ آن را برطرف سازد،مثل اين كه اگر كسى بگويد:شَرِبْتُ قَدَحاً(يک جام نوشيدم)،از او خواهيم پرسيد كه:يک جام چه نوشيدى؟زيرا مُبهَم است و معلوم نيست كه يک جام

آب نوشیده یا شیر یا آبِ میوه یا...این جا گوینده می گوید:شَرِبْتُ قَدَحاً مَاءً(یک جام آب نوشیدم)و ابهام را برطرف می سازد.کلمه ای که ابهام را برطرف می سازد«تمییز»است.

سؤال:موارد اشتراکِ حال و تمییز کدام است؟

جواب:

حال و تمییز هر دو«نکره»و«منصوب»هستند و ابهامِ موجود را برطرف می کنند.

سؤال:موارد اختلافِ حال و تمییز کدام است؟

جواب:1.حال هم به صورت«مفرد»،هم«جمله»و هم«شبه جمله»می آید،اما تمییز تنها به صورت«مفرد»استعمال می شود.

2.حال«هیئت و چگونگی»فاعل یا مفعول را در هنگام انجام فعل بیان می کند و تمییز برای«رفعِ ابهام»از ذاتِ اشیاء یا نسبتِ موجود در جمله به کار می رود،مثل:

عِنْدِی خَاتَمٌ ذَهَباً(انگشتری طلایی دارم).در این مثال«ذَهَباً»تمییز است و برای«برطرف کردن ابهام»از ذاتِ انگشتر که می تواند از نقره باشد،یا از آهن و یا از طلا آورده شده است.با آوردن«ذَهَباً»این ابهام برطرف می شود.

عَلِی افْضَلُ مِنْکَ عِلْماً(علی از نظر علمی از تو برتر است).در این مثال«عِلْماً»تمییز است و برای«رفعِ ابهام»از نسبتِ موجود در جمله که می تواند علی از تو برتر باشد از جهاتِ مختلف آورده شده است.با آوردن«عِلْماً»(یعنی علی از نظر علمی برتر است)این ابهام رفع می شود.

3.حال غالباً«مشتق»و تمییز غالباً«جامد»می باشد.

درس سی و سوّم اعداد(1)

سؤال و جواب:

سؤال:اعداد چیست؟

جواب:«اعداد»جمع«عدد»است و آن اسمی است که بر«مقدار و کَمیتِ»اشیاء دلالت دارد.عدد بر دو نوع است:1.اصلی،2.ترتیبی.

1.اعداد اصلی:

اعداد اصلی بر چهار قسم است:اعداد مفرد،اعداد مرکّب،عقود،اعداد معطوف.

*اعداد مفرد دوازده عدد می باشند،که مذکر آنها عبارتست از:وَاحِدٌ(1)،اِثْنان-اِثْنَینِ(2)،ثَلاثٌ(3)،اَرْبَعٌ(4)،خَمْسٌ(5)،سِتٌّ(6)،سَبْعٌ(7)،ثَمانٌ(8)،تِسْعٌ(9)،عَشْرٌ(10)،مِائهٌ(100)،اَلْفٌ(1000).

و مؤنث آنها عبارتست از:

واحِدَهٌ(1)،اِثْنَتَانِ-اَثْنَتَینِ(2)،ثَلاثَهٌ(3)،اَرْبَعَهٌ(4)،خَمْسَهٌ(5)،سِتَّهٌ(6)،سَبْعَهٌ(7)،ثَمَانِیهٌ(8)،تِسْعَهٌ(9)،عَشْرَهٌ(10).

سؤال:حکمِ اعداد مفرد چیست؟

جواب:

1.اعدادِ از سه تا ده با معدودِ مذکّر،به صورت مؤنث،و با معدودِ مؤنث به

صورت مذکر استعمال می شوند،مثل:ثَلاثَهُ رِجالٍ،اَرْبَعَهُ رِجالٍ،خَمْسَهُ رجَالٍ...تِسْعَهُ رِجَالٍ.ثَلاثُ نِساءٍ،اَرْبَعُ نِساءٍ،خَمْسُ نِساءٍ...تِسْعُ نِساءٍ.

2.اعداد مِائَه(صد)و الْف(هزار)با مذکّر و مؤنث یکسان استعمال می شوند،مانند:مِائَهُ رَجُلٍ یا مِائَهُ امْرَأهٍ.

سؤال:حکمِ تمییزِ اعداد چیست؟

جواب:معدودِ بعد از عدد«تمییز»است.

*تمییزِ اعدادِ سه تا ده همه«جمع و مجرور»است،مثل:ثَلاثَهُ رِجالٍ،ثَلاثُ نَسَاءٍ...تِسْعَهُ رِجالٍ،عَشْرَهُ رِجالٍ.

*تمییزِ اعدادِ از صد به بعد همه«مفرد و مجرور»است،مثل:مِائَهُ رَجُلٍ،أَلْفُ امْرَأهٍ،ثَلاثُمِائَهِ رَجُلٍ.

درس سی و چهارم اعداد(2)

سؤال و جواب:

سؤال:«اعداد مرکب»به کدام اعداد گفته می شود؟

جواب:«اعداد مرکب»به اعداد(11)تا(19)گفته می شود:اَحَدَ عَشَرَ(11)،اثْنَا عَشَرَ(12)،ثَلاثَهَ عَشَرَ(13)،اَرْبَعَهَ عَشَرَ(14)،خَمْسَهَ عَشَرَ(15)،سِتَّهَ عَشَرَ(16)،سَبْعَهَ عَشَرَ(17)،ثَمانِيهَ عَشَرَ(18)،تِسْعَهَ عَشَرَ(19).

سؤال:حکمِ اعدادِ مرکب چیست؟

جواب:

*عددِ مرکب اگر معدودش«مذکّر»باشد،جزءِ اولِ آن مؤنث و جزءِ دوم آن به صورت مذکّر استعمال می شود مثل:ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً...تِسْعَهَ عَشَرَ رَجُلاً.

*اگر معدود«مؤنث»باشد،جزءِ اول آن مذکّر و جزءِ دوم به صورت مؤنث استعمال می شود،مثل:ثَلاثَ عَشْرَهَ امْرَأَهً...تِسْعَ عَشْرَهَ امْرَأَهً.

*دو عددِ«اَحَدَ عَشَرَ و اثْنَا عَشَرَ»هر دو جزئش،با معدود.از حیث مذکر و مؤنث بودن مطابقت دارد:اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً،اِحْدَی عَشْرَهَ امْرَأَهً،اثْنا عَشَرَ رَجُلاً،اِثْنَتَا عَشْرَهَ امْرَأَهً.

*احکامِ معدودِ(تمییزِ)اعداد عبارت است از:

از سه تا دَه،همه جمع است و مجرور:ثَلاثَهُ کُتُبٍ.

از دَه تا صد،همه فرد است و منصوب:ثَمانِینَ جَلْدَةً.

از صد به بالا،همه فرد است و مجرور:أَلْفُ رَجُلٍ.

*هر دو جزءِ عدد مرکب«مبنی بر فتح»است،به غیر از اثْنا عَشَرَ وَاِثْنَتا عَشْرَةَ که جزءِ اول آن«اعرابِ تثنیه»را دارد؛یعنی در حالتِ رفع با«الف»است و در حالتِ نصب و جرّ با«یاء»و جزءِ دوم آن«مبنی»است مثل:عِنْدِی اثْنا عَشَرَ قَلَماً،وَعِنْدَکَ اثْنَتَا عَشْرَةَ دَواةً،قَرَأْتُ اثْنَی عَشَرَ فَصْلاً وَکَتَبْتُ اثْنَتَی عَشْرَةَ مَقالةً.

دو یادآوری:

1.اگر کلمهْ«عشر»به صورت مفرد بیاید،حرفِ شینِ آن«ساکن»و اگر مرکب بیاید،شینِ آن«مفتوح»است،به خلافِ شینِ«عَشَرَه»که در حالتِ مفرد«مفتوح»و در حالتِ مرکب«ساکن»است.

2.دو کلمهْ«بِضْع و بِضْعه»حکم تِسْع و تِسْعه را دارند و برای عدد سه تا هفت استعمال می شوند،مثل:بِضْعُ سنِین(سه تا هفت سال).بِضْعَةَ عَشَرَ یوْماً(13 تا 17 روز).

درس سی و پنجم اعداد(3)

سؤال و جواب:

سؤال:«اعدادِ عقود»کدام است؟

جواب:«اعدادِ عقود»عبارتند از:عِشْرُونَ(20)،ثَلاثُونَ(30)،اَرْبَعُونَ(40)،خَمْسُونَ(50)،سِتُّونَ(60)،سَبْعُونَ(70)،ثَمَانُونَ(80)،تِسْعُونَ(90).

سؤال:حکمِ اعداد عقود چیست؟

جواب:اعدادِ عقود برای مذکّر و مؤنث برابرند و اعراب شان همانند اعرابِ«جمع مذکرِ سالم»است،مثل:جَاءَنی عِشْرُونَ رَجُلاً،رَأَیتُ ثَلاثِینَ امْرَأَةً،مَرَرْتُ بِأَرْبَعِینَ تِلْمِیذاً.

سؤال:«اعدادِ معطوف»کدام است؟

جواب:«اعدادِ معطوف»اعدادی هستند که با«واو»عطف می شوند،مثل:اَحَدٌ وَعِشْرُونَ(21)،اِثْنانِ وَعِشْرُونَ(22)،...تِسْعٌ وَعِشْرُونَ(29).

سؤال:حکمِ اعدادِ معطوف چیست؟

جواب:جزءِ اول اعدادِ معطوف،حکمِ اعداد مفرد را دارد و جزءِ دوم آنها برایِ مذکر و مؤنث برابر استعمال می شوند،مثل:وَاحِدٌ وَعَشْرُونَ رَجُلاً...تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ رَجُلاً...وَاحِدَةٌ وَعِشْرُونَ امْرَأَةً...تِسْعٌ وَتِسْعُونَ امْرَأَةً.

*کلمهْ«واحِد»برای عددِ معطوف و کلمهْ«اَحَد»برای عددِ مرکب است.

ص:92

درس سی و ششم اعداد(4)

2.اعدادِ ترتیبی

سؤال و جواب:

سؤال:اعدادِ ترتیبی بر چند قسم است؟

جواب:«اعدادِ ترتیبی»نیز،مانند:«اصلی»بر چهار قسم است:مفرد،مرکب،عقود،معطوف.

سؤال:اعدادِ ترتیبی مفرد کدام است؟

جواب:

*مفردِ مذکر:اَوَّل(یکم)،ثَانِی(دوم)،ثالِث(سوم)،رابِع(چهارم)،خامِس(پنجم)،سادِس(ششم)،سابع(هفتم)،ثامِن(هشتم)،تاسِع(نُهم)،عاشِر(دهم).

*مفردِ مؤنث:اُولی،ثانِیه،ثالِثه،رابِعَه...عاشِرَه.

*اعداد ترتیبی مفرد با معدودِ مذکر،به صورت مذکّر و با معدود مؤنث،به صورت مؤنث استعمال می شود.

سؤال:اعدادِ ترتیبی مرکب کدام است؟

جواب:عددهای ترتیبی مرکب عبارتند از:

*مرکب مذکر:حادِی عَشَرَ(یازدهم)،ثانی عَشَرَ(دوازدهم)،ثالِثَ عَشَرَ(سیزدهم)،رَابِعَ عَشَرَ(چهاردهم)،خَامِسَ عَشَرَ(پانزدهم)...تاسِعَ عَشَرَ(نوزدهم).

*مرکّب مؤنث:حادِیَة عَشْرَةَ-ثانِیَة عَشْرَةَ...تاسِعَة عَشْرَةَ.

*هر دو جزءِ عدد ترتیبی مرکب با معدود مذکر،به صورتِ مذکر و با معدود مؤنث،به صورتِ مؤنث به کار می روند.

*هر دو جزءِ اعداد مرکب«مبنی بر فتح»می باشند مگر«حادِی و ثانی»که این دو«مبنی بر سکون»هستند.

سؤال:اعدادِ ترتیبی عقود کدام است؟

جواب:اعداد ترتیبی عقود همانند«اصلی»بوده و حکمشان یکسان است،مثل:جَاءَ الرَّجُلُ الْعِشْرُونَ وَالْمَرْأَةُ الْعِشْرُونَ.

سؤال:اعدادِ ترتیبی معطوف کدام است؟

جواب:

*معطوف ترتیبی مذکر:حادِی وَعِشْرُونَ(بیست و یکم)،ثانی وَعِشْرُونَ(بیست و دوم)...تاسِعٌ وَتِسْعُونَ(نود و نُهم).

*معطوف ترتیبی مؤنث:حادِیه وَعِشْرُونَ،ثانِیه وَعِشْرُونَ...تاسِعَه وَعِشْرُونَ.

سؤال:حکمِ اعدادِ ترتیبی معطوف چیست؟

جواب:جزءِ اولِ اعداد معطوف با معدودِ مذکر،به صورت مذکر و با معدودِ مؤنث،به طور مؤنث استعمال می شود.

دو یادآوری:

1.اعدادِ«مِائَه»و«أَلْف»اصلی و ترتیبی آنها یکسان است.

2.گاهی بعضی از اعداد به عددِ دیگری اضافه می شوند که به اینها«اعدادِ مضاف»گویند.این اعداد در ترتیبی و اصلی

برابرند،مثل:ثَلاثُمِائَه،اَرْبَعُمِائَه...تِسْعمِائَه.ثَلاثَهُ آلاف،اَرْبَعَهُ آلاف...أَلْفُ أَلْف.

ص:94

درس سی و هفتم منصوبات(5)

اشاره

اَلاْسْتِثْنَاء

وَحُرُوفُ الاْسْتِثْنَاءِ ثَمَانِيهٌ،وَهِى:إِلاَّ وَغَيرُ وَسِوىً وَسُوىً وَسَواءٌ وَخَلاَ وَعَدَا وَحَاشَا.فَالْمُسْتَثْنَى بِ-إِلاَّ يِنْصَبُ إِذَا كانَ الْكَلاَمُ تَاماً مُوجَباً،نحو:قَامَ الْقَوْمُ إِلاَّ زَيداً،وَخَرَجَ النَّاسُ إِلاَّ عَمْراً.وَاِنْ كَانَ الْكَلاَمُ مَنْفِياً تَامّاً جَازَ فِيهِ الْبَدَلُ وَالنَّصْبُ عَلَى الاِسْتِثْنَاءِ،نحو:مَا قَامَ الْقَوْمُ إِلاَّ زَيدٌ وَإِلاَّ زَيداً.وَاِنْ كَانَ الْكَلاَمُ نَاقِصًا كانَ عَلَى حَسَبِ الْعَوَامِلِ،نحو:مَا قَامَ إِلاَّ زَيدٌ،وَمَا ضَرَبْتُ إِلاَّ زَيداً،وَمَا مَرَرْتُ إِلاَّ بِزَيدٍ.وَأَمَّا الْمُسْتَثْنَى بِغَير وَسِوىً وَسُوىً وَسَوَاء فَمَجْرُورٌ لا غَيرُ.وَالْمُسْتَثْنَى بِ-خَلاَ وَعَدَا وَحَاشَا يَجُوزُ نَصْبُهُ وَجَرُّهُ،نحو:قَامَ الْقَوْمُ خَلاَ زَيداً وَزَيدٍ،وَعَدَا عَمْراً وَعَمْرٍو،وَحَاشَا بَكْراً وَبَكْرٍ.

ترجمه:

استثناء

حروف استثناء هشت تاست:إِلاَّ،غَيرُ،سِوىً،سُوىً،سَواءٌ،خَلاَ،عَدَا،حَاشَا.اگر كلام تامّ و موجَب باشد مستثنى به إِلاَّ نصب مى شود،مثل:قَامَ الْقَوْمُ إِلاَّ زَيداً،خَرَجَ النَّاسُ إِلاَّ عَمْراً.و اگر كلامْ منفى و تامّ باشد.دراين صورت جائز است در آن بدل و نصب بنابر استثناء،مثل:مَا قَامَ الْقَوْمُ إِلاَّ زَيدٌ وَإِلاَّ زَيداً.و اگر كلامْ ناقص باشد،درآن صورت

برحسب عامل ها خواهد بود،مثل:مَا قَامَ إِلاَّ زَیدٌ،مَا ضَرَبْتُ إِلاَّ زَیداً،مَا مَرَرْتُ إِلاَّ بِزَیدٍ.اما مستثنی به واسطهْ غَیر،سِوَی،سُوی،وسوَاء, مجرور است لاغیر.اگر مستثنی به واسطهْ خَلاَ،عَدَا،حَاشَا باشد, جائز است که هم نصب باشد و هم جرّ،مثل:قَامَ الْقَوْمُ خَلاَ زَیداً،وزَیدٍ،وَعَدَا عَمْراً،وعَمْرٍو،حَاشَا بَکْراً و بَکْرٍ.

سؤال و جواب:

سؤال:مُستَثنَی چیست؟

جواب:«مُستَثنَی»اسمی است که به واسطهْ استثناء از حکمِ ما قبل خارج شود مانند:ذَهَبَ التَّلامِذَهُ إِلاَّ زَیداً(شاگردان رفتند به جز زید).در این مثال«زید»از حکمِ«رفتن»که به شاگردان نسبت داده شده خارج گردیده است.در علمِ نحو«زَیداً»را«مُستثنی»و«التلامذه»را«مستثنی مِنْه»و«إِلاَّ»را کلمهْ استثناء می نامند.

سؤال:«کلمات استثناء»چند تاست؟

جواب:کلمات استثناء عبارتند از حروف:إِلاَّ،حَاشَا،عَدَا،خَلاَ و اسماء:غَیر،سِوَی.

سؤال:استثناء بر چند قسم است؟

جواب:استثناء بر سه قسم است:متّصِل،منقطِل،مُفَرَّع.

1.هرگاه«مستثنی»از جنس مستثنی منه باشد،به آن«استثناء متّصِل»گویند،مثل:ذَهَبَتِ النِّساءُ إِلاَّ فاطِمَهَ.در این مثال،«فاطمه»که مستثنی است از جنسِ نساء(زنان)-که مستثنی منه است-می باشد و به«فاطمه»مستثنای متّصِل گویند.

2.اگر«مستثنی»از جنسِ مستثنی منه نباشد،«استثنای منقطِع»نام دارد،مثل:جَاءَ الْمُسافِرُونَ إِلاَّ کُتُبَهُمْ.در این مثال«کُتُبَهُمْ»-که مستثنی است-از جنس مستثنی منه نیست،بنابر این،به آن«مستثنای منقطِع»گفته می شود.

3.اگر مستثنی منه در جمله محذوف باشد،به آن«استثنای مُفَرَّع»گویند مثل:مَا ذَهَبَ إِلاَّ زَیدٌ.

سؤال:احکامِ مستثنی چیست؟

جواب:1.مستثنای منقطع همیشه«منصوب»است،خواه جمله مثبت باشد یا منفی،مثل:مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلاَّ مَراکِبَهُمْ،جَاءَ الْقَوْمُ إِلاَّ مَراکِبَهُمْ.

2.مستثنای متّصِل اگر جملهْ قبل از«إِلاَّ»مثبت باشد«منصوب»است،مثل:جَاءَ التّلامِذَهُ إِلاَّ زَیداً،ولی اگر جملهْ قبل از«إِلاَّ»منفی باشد،«مستثنای متّصِل»هم می تواند«منصوب»بیاید و هم می تواند از اعرابِ مستثنی تبعیت کند،مثل:مَا ذَهَبَ التّلامذَهُ إِلاَّ زَیداً،مَا ذَهَبَ التّلامِذَهُ إِلاَّ زَیدٌ.

3.اعراب مستثنای مفرَّع بر حَسَبِ اقتضای عاملِ در جمله است،مثل:مَا جَاءَ إِلاَّ زَیدٌ.در این مثال«زَیدٌ»-که مستثنی است-«مَرْفوع»می باشد،زیرا عاملِ فعلِ«جَاءَ»است و«زَیدٌ»چون فاعل است برای«جاء».

سؤال:مستثنای به حروفِ استثنای«حَاشَا،عَدَا،خَلاَ»چگونه است؟

جواب:مستثنای به حروفِ استثنای«حَاشَا،عَدَا،خَلاَ»مجرور است،زیرا این حروف،از حروف جرّ نیز به شمار می روند،مثل:مَا جَاءَ الْقَوْمُ عَدَا زَیدٍ،مَا ذَهَبَ التَّلامِذَهُ حَاشَا بَکْرٍ،رَأَیتُ الرِّجالَ خَلاَ عَمْرٍو.

سؤال:مستثنای به«غَیر»و«سِوی»چگونه است؟

جواب:مستثنای به«غَیر»و«سِوی»نیز مجرور است،زیرا این دو اسم از اسم هایی هستند که همیشه به صورت«مضاف»استعمال می شوند و اسمی که پس از آنها می آید همیشه مجرور است،مثل:ذَهَبَ التَّالمِذَهُ غَیرُ زَیدٍ،مَرَرْتُ بِرِجالٍ سِوی بَکْرٍ.

درس سی و هشتم منصوبات(6)

اشاره

«لا»نفی الْجِنْس

اعْلَمْ أَنَّ«لا»تَنْصِبُ النَّكِرَاتِ بِغَيرِ تَنْوِينٍ إِذَا بَاشَرَتِ النَّكِرَةَ وَلَمْ تَتَكَرَّرْ«لا»نَحْوُ:لا رَجُلَ فِى الدَّارِ،فَاِنْ لَمْ تُباشِرْهَا وَجَبَ الرَّفْعُ وَوَجَبَ تَكْرَارُ«لا»نَحْوُ:لا فِى الدَّارِ رَجُلٌ وَلا امْرَأَةٌ،فَاِنْ تَكَرَّرَتْ جَازَ اعْمالُهَا وَاِلْغاؤُها.فَاِنْ شِئْتَ قُلْتَ:لاَ رَجُلَ فِى الدَّارِ وَلا امْرَأَةَ،وَاِنْ شِئْتَ قُلْتَ:لاَ رَجُلٌ فِى الدَّارِ وَلا امْرَأَةٌ.

اَلْمُنَادَى

الْمُنادَى خَمْسَهُ أَنْوَاعٍ:الْمُفْرَدُ الْعَلَمُ،وَالنَّكِرَهُ الْمَقْصُودَهُ،وَالنَّكِرَهُ غَيرُ الْمَقْصُودَهِ،وَالْمُضافُ،وَالْمُشَبَّهُ بِالْمُضافِ.فَأَمَّا الْمُفْرَدُ الْعَلَمُ وَالنَّكِرَهُ الْمَقْصُودَهُ فَيبْنَيانِ عَلَى الضَّمِّ مِنْ غَيرِ تَنْوِينٍ نَحْوُ:يا زَيدُ،وَيا رَجُلُ،وَالثَّلاثَهُ الْباقِيهُ مَنْصُوبَهٌ لا غَيرُ.

ترجمه:

«لا»نفی جنس

اشاره

بدان که«لا»هرگاه با نکره ها مباشرت داشته و تکرار نشده باشد نکره ها را بی تنوین نصب می کند،مثل:لا رَجُلَ فِى الدَّارِ.و اگر با آنها مباشرت نداشته باشد،واجب است

رفع و واجب است تکرار«لا»مثل:لا فِی الدَّارِ رَجُلٌ وَلا امْرَأَهٌ.و اگر تکرار گردد،جائز است هم اعمال آن و هم الغای آن.پس اگر خواستی می توانی بگویی:لاَ رَجُلَ فِی الدَّارِ وَلا امْرَأَهً و اگر خواستی می توانی بگویی:لاَ رَجُلٌ فِی الدَّارِ وَلا امْرَأَهٌ.

مُنادی

مُنادی پنج نوع است:مفرد علم،نکرهْ مقصوده،نکرهْ غیر مقصوده،مضاف،شِبه مضاف.اما مفرد علم و نکرهْ مقصوده،مبنی هستند بر ضمّه بی تنوین،مثل:یا زَیدُ،یا رَجُلُ و سه تای باقی مانده منصوب هستند،نه غیر.

سؤال و جواب:

«لا»نفی جنس

راجع به«لا»نفی جنس در باب نواسخ به تفصیل بحث کردیم.به آن بحث رجوع شود.

مُنادی

سؤال:مُنادی چیست؟

جواب:«منادی»اسم ظاهری است که پس از یکی از«حروف ندا»بیاید،مثل:یا اللهُ،یا عَبْدَاللهِ.

حروف ندا بغیر از«یا»عبارتند از:

«أَ»(ندای نزدیک)،مثل:أَرَجُلُ،أَعَبْدَ الْکَرِیمِ.

«أَی»(ندای متوسط)،مثل:أَی زَیدُ،أَی عَبْدَالْجَبَّارِ.

«أَیا،هَیا»(ندای دور)مثل:أَیا عَلِی،هَیا عَبْدَ الْحَکِیمِ.

سؤال:اعرابِ منادی چگونه است؟

جواب:منادی از نظر اعراب دو حالت دارد:

1.مبنی بر«ضمّه»است،اگر منادی«مفردِ معرفه»و یا«نکرهْ مقصوده»باشد،مثل:یا الله(مفرد معرفه)،یا رَجُلُ(نکرهْ مقصوده).

2.اگر منادی«مضاف»و یا«شِبه مضاف»و یا«نکرهْ غیر مقصوده»باشد،منصوب خواهد بود مثل:یا قابِلَ التَّوْبَهِ(مضاف)،یا طَالِعاً جَبَلاً(شبه مضاف)،یا رَجُلاً خُذْ بِیدِی(نکرهْ غیر مقصوده).

ص:100

سؤال:«نکرهْ مقصوده»و«نکرهْ غیر مقصوده»چیست؟

جواب:

1.«نکرهْ مقصوده»:مخاطبی است که متکلم هنگامِ ندا او را نمی شناسد،لیکن او را می بیند.

2.«نکرهْ غیر مقصوده»:مخاطبی است که متکلم هنگامِ ندا او را نه می شناسد و نه می بیند.

سؤال:حکمِ منادی مضاف به«یاء متکلم»چیست؟

جواب:اگر منادی به«یاء متکلم»(ی)اضافه شده باشد،درصورتی که آخرِ منادی حرفِ«علّه»نباشد،می تواند پنج حالت داشته باشد،مثل:یا صاحِبِی،یا صاحبِی،یا صاحِبا،یا صاحِبَ،یا صاحِبِ.

ولی اگر آخر منادی حرفِ«علّه»باشد،«یاء متکلم»همیشه«مفتوح»خواهد بود،مثل:یا مَوْلای،یا فَتای.

درس سی و نهم منصوبات(7)

استغاثه و ندبه

سؤال و جواب:

سؤال:«استغاثه»چیست؟

جواب:«استغاثه»:کُمک طلبیدن و یاری خواستن از دیگران به هنگامِ گرفتاری و مصیبت است،مثل:یا لَلّهِ لِلْمَظْلُومِینَ!(ای خدا بفریاد مظلومین برس!).

در این مثال،به کلمهْ جلاله(الله)که«لام مفتوحه»بر سرِ آن درآمده است،«مستغاث»گویند و به کلمهْ«مظلومین»که بر سرِ آن«لام مکسوره»درآمده است،«مُستغاثٌ له»گفته شود.

سؤال:«نُدْبَه»چیست؟

جواب:«نُدْبَه»:نوع دیگری از«ندا»است که همراه با«آه و زاری»و به هنگامِ«رَنج و أندوه»استعمال می شود و به صورت های ذیل می آید:

1.وا مُحَمَّدا-وا عَلِیا.

2.وا مُحَمَّداه-وا عَلِیاه.

3.وا مُحَمَّدُ-وا عَلِی.

سؤال:«ترخیم منادی»چیست؟

جواب:«ترخیم»به معنای کوتاه کردنِ دنبالهْ چیزی است و در علم نحو،به حذفِ آخرِ منادی گفته می شود.مواردِ ترخیم منادی عبارت است از:

1.اسم هایی که به«تاء تأنیث»ختم شده اند،مثل:یا فاطِمُ که در اصل:یا فاطمَهُ بوده است.

2.در عَلَمِ مذکر یا مؤنث،به شرط آن که مرکب نباشند و بیش از سه حرف داشته باشند،مثل:

(یا جَعْفَ)که در اصل,(یا جَعْفرُ)بوده است.

(یا خَدِیجَ)که در اصل,(یا خَدِیجَهُ)بوده است.

درس چهلم منصوبات(8)

اشاره

اَلْمَفْعُولُ مِنْ أَجْلِهِ

وَهُوَ الِاسْمُ الْمَنْصُوبُ الَّذِی یذْکَرُ بَیاناً لِسَبَبِ وُقُوعِ الْفِعْلِ نَحْوُ قَوْلِکَ:قَامَ زَیدٌ اجْلالاً لِعَمْرٍو،وَقَصَدْتُکَ ابْتِغاءَ مَعْرُوفِکَ.

اَلْمَفْعُولُ مَعَهُ

وَهُوَ:الِاسْمُ الْمَنْصُوبُ الَّذِی یذْکَرُ لِبَیانِ مَنْ فُعِلَ مَعَهُ الْفِعْلُ نَحْوُ قَوْلِکَ:جَاءَ الْأَمِیرُ وَالْجَیشَ،وَاسْتَوَی الْماءُ وَالْخَشَبَهَ.

وَأَمَّا خَبَرُ(کَانَ)وَأَخَواتِها وَاسْمُ(إِنَّ)وَأَخَوَاتِهَا فَقَدْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُما فِی الْمَرْفُوعاتِ،وَکَذلِکَ التَّوَابِعُ فَقَدْ تَقَدَّمَتْ هُناکَ.

ترجمه:

مفعول من أجله(لأجله)

«مفعول من أجله(لأجله)»اسم منصوبی است که به سبب بیان وقوع فعل ذکر می گردد،مثل این سخن:قَامَ زَیدٌ اجْلالاً لِعَمْرٍو،قَصَدْتُکَ ابْتِغاءَ مَعْرُوفِکَ.

ص:105

مفعول معه

«مفعول معه»:اسم منصوبی است که به جهت بیان کسی که همراه او فعل انجام گرفته است, ذکر می شود،مثل این سخن:جَاءَ الْأَمِيرُ وَالْجَيشَ،اسْتَوَى الْماءُ وَالْخَشَبَةَ.

اما خبر«کان و اخواتش»و اسم«إِنَّ و اخواتش»،به تحقیق ذکر آنها در بحث مرفوعات گذشت و بحث توابع نیز در آن جا بیان شد.

سؤال و جواب:

مفعولٌ لِاَ جْلِهِ

سؤال:«مفعولٌ لاَجْلِهِ»چیست؟

جواب:«مفعولٌ لاَجْلِهِ»مصدری است بدون«اَلْ»که«علَّتِ»انجام گرفتنِ فعل را بیان می کند،به شرط آن که«زمانِ»انجامِ فعلِ و مصدر و نیز«فاعل»یکی باشد،مثل:قَامَ التَّلامِذَهُ تَعْظيماً لِمُعَلِّمِهِمْ.در این مثال«تَعْظيماً»مصدری است بدونِ«اَلْ»که سببِ قیامْ و برخواستنِ شاگردان را بیان می کند و هر دو شرط را نیز داراست،زیرا زمانِ تعظیم(بزرگداشت)و برخواستن یکی است و شاگردان نیز که برخواسته اند،تعظیم او را کرده اند.

*«مفعولٌ لاَجله»در برابرِ سؤال«لِمَ»؟(چرا؟)قرار می گیرد.در مثال بالا می گوییم:«لِمَ قامَ التَّلامِذَهُ؟»(چرا شاگردان برخواستند؟)جواب گفته می شود:«تَعْظيماً لِمُعَلِّمِهِمْ»(برای بزرگداشت معلمشان).

مفعولٌ مَعَه

سؤال:«مفعولٌ مَعَهُ»چیست؟

جواب:«مفعولٌ مَعَهُ»:اسمِ منصوبی است که پس از«واوِ»مَعِیت بیاید و دلالت بر کسْ یا چیزی کند که فعل به همراهی او واقع شده است،مثل:جِئْتُ وَمُحَمَّداً(به همراهی محمّد آمدم).

*گاهی عاملِ«مفعولٌ مَعَهُ»حذف می گردد،وقتی که پس از«ما»استفهامیه یا«کَیفَ»استفهامیه واقع شود،مثل:مَا انْتَ وَالْكِتَابَةَ؟(تو را به نویسندگی چه

کار؟)،کَیفَ انْتَ وَالنَّحْوَ؟(با نحو چطوری؟).

*و امّا راجع به اقسامِ 12،11 و 13 منصوبات که عبارتند از:خبرِ«کَانَ»،اسمِ«إنَّ»و توابَعِ منصوب،در باب مرفوعات بحث کردیم.

ص:106

درس چهل و یکم مجرورات(1)

اشاره

اَلْمَخْفُوضاتُ ثَلاثَةُ أَقْسام:مَخْفُوضٌ بِالْحَرْفِ،وَمَخْفُوضٌ بِالْاِضَافَهِ،وَتابِعٌ لِلْمَخْفُوضِ.فَأَمَّا الْمَخْفُوضُ بِالْحَرْفِ فَهُوَ مَا يخْفَضُ بِ-مِنْ وَاِلى وَعَنْ وَعَلى وَفِى وَرُبَّ وَالْباءِ وَالْكافِ وَاللاّمِ وَحُرُوفِ الْقَسَمِ،وَهِى:الْواوُ وَالْباءُ وَالتّاءُ،وَبِ-وَاوِ رُبَّ وَبِ-مُذْ وَمُنْذُ.

ترجمه:

مجرورات سه قسم هستند:مجرور به حرف،مجرور به اضافه و تابع مجرور.اما مجرور به حرف،آن چیزی است که به واسطهْ مِنْ،اِلی،عَنْ،عَلی،فِی،رُبَّ،باء،کاف،لام و حروف قسم که عبارتند از:باء،تاء، (و همچنین)به واسطهْ واو رُبَّ و مُذْ ومُنْذْ نیز جر می شود.

سؤال و جواب:

سؤال:«مجرورات»بر چند قسم است؟

جواب:«مجرورات»بر سه قسم است:

1.مجرور به حرفِ جرّ.

2.مجرور به اضافه.

3.مجرور به حروف قسم.

سؤال:مجرور به حرفِ جرّ چگونه است؟

جواب:هفده حرفند که هر یک از آنها اگر بر سرِ اسمی درآید،آن را«مجرور»می سازد و در علم نحو،به آنها«حروف جرّ»گویند،مثل:فِی الدّارِ،اِلَی الْمَدِینَهِ...

سؤال:حروفِ جرّ کدامند؟

جواب:حروفِ جرّ عبارتند از:

باءُ تاءُ کافُ لامُ واوُ مُنْذُ مُذْ خَلا رُبَّ حَشَا مِنْ عَدَا فِی عَنْ عَلی حَتّی الی

*جارّ و مجرور متعلِّق و وابسته به«فعل»یا«شبه فعل»است مثل:

1.دَخَلْتُ فِی الْبَیتِ،که در این مثال«فی الْبَیتِ»جار و مجرور بوده و متعلِّق به«دَخَلْتُ»می باشد.

2.هُوَ دَاخِلٌ فِی الْبَیتِ،که در این مثال:«فی الدّار»متعلِّق به«داخِلٌ»که«شبه فعل»است می باشد.

*گاهی جارّ و مجرورِ متعلّق به فعل مقدَّر است،مثل:عَلِی فِی الدَّارِ.در این مثال«فی الدَّار»متعلِّق به فعل مقدَّر است.غالباً دراین گونه موارد،افعالِ عموم(کَانَ،ثَبَتَ،حَصَلَ،اِسْتَقَرَّ...)در تقدیر هستند.

سؤال:معانی حروفِ جرّ چیست؟

جواب:مهم ترین معانی حروفِ جرّ عباتند از:

1.معانی«با»:

1.استعانت(کمک گرفتن)،مثل:کَتَبْتُ بِالْقَلَمِ(به کمکِ قلم نوشتم).

2.سببیت،مثل:فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ(خداوند آنها را به سبب گناهنشان فرو گرفت).

3.تَعدِیه،مثل:ذَهَبْتُ بِزَیدٍ(زید را بردم).

4.زائده،مثل:اَنْتَ لَسْتَ بِمُعَلِّمٍ(تو معلّم نیستی)،کَفَی بِاللهِ شَهِیداً(خداوند از نظر گواه بودن بسنده است).

2.معانی«مِنْ»:

1.ابتدای غایت مثل:سِرْتُ مِن مَکَّهَ الی الْمَدِینَهِ(از مکه به سوی مدینه رهسپار شدم).

2.تبعیض مثل:أَخَذْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ(بعضی از درهم ها را گرفتم).

3.بیانِ جِنس مثل:اشْتَرَیتُ خَاتَماً مِنْ ذَهَبٍ(انگشتری از جنس طلا خریدم).

ص:108

3.معانی«اِلَی»:

1.اِنتهای غایت،مثل:سِرْتُ مِنْ مَکَّهَ الیَ الْمَدِینَهِ(از مکه به سوی مدینه رهسپار شدم).

2.به معنای«مَعَ»،مثل:وَلا تَأْکُلُوا امْوَالَهُمْ الی امْوَالِکُمْ(و مال های آنها را با مال های خودتان نخورید).

4.معانی«عَنْ»:

1.مجاوزه(عبور دادن)،مثل:رَمَیتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ(تیر را از کمان پرتاب کردم).

2.تعلیل مثل:مَا نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِکَ(به خاطر گفتهْ تو رهاکنندهْ خدایان خود نیستیم).

3.بدل مثل:قُمْ عَنِّی بَهذا الأمْرِ(به جای من برای انجامِ آن کار برخیز).

ص:110

درس چهل و دوّم مجرورات(2)

اشاره

سؤال و جواب:

معانی(عَلَی):

1.استِعلاء،مثل:صَعَدَ عَلَی الْجَبَلِ(بر کوه بالا رفت)،فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ(بعضی از آنها را بر بعضی دیگر برتری دادیم).

2.مصاحبت،مثل:یطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ(غذا را با آن که دوست دارند،به مستمند و یتیم و اسیر می دهند).

معانی«فِی»:

1.ظرفیت،مثل:دَخَلْتُ فِی الدَّارِ(به خانه درآمدم).

2.مقایسه،مثل:فَمَا مَتَاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الآخِرَهِ إِلاَّ قَلِیلٌ(کالای زندگانی دنیا در برابرِ عالَمِ آخرت اندک است).

معانی«کاف»:

1.تشبیه،مثل:زَیدٌ کَالأَسَدِ(زید مانند شیر است).

2.تأکید و زائده،مثل:لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ(هیچ چیزی مانند خدا نیست).

معانی«لام»:

1.اختصاص،مثل:اَلْحَمْدُ لِلّهِ(حمد و سپاس مخصوصِ خداست).

2.استحقاق،مثل:اَلْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ(بهشت از آنِ پرهیزکاران است).

3.ملکیت،مثل:هذا الْکِتَابُ لِی(این کتاب مالِ من است).

4.عاقبت،مثل:لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ(بزایید برای مردن و بسازید برای خراب شدن).

5.به معنای«فی»و«اِلَی»،مثل: رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ (پروردگارا،تو گردآورندهٔ مردم در روزی هستی که در آن هیچ شکّی نیست)،کُلٌّ تَجْرِی لاَِجَلٍ مُسَمًّی(هر کدام تا وقت حدود و معینی در جریان هستند).

معانی«رُبَّ»:

1.تقلیل،مثل:رُبَّ مُؤْمِنٍ حَقِیقِی قَدْ لَقِیتُهُ(چه کم با مؤمن راستین برخورد کرده ام).

2.تکثیر،مثل:رُبَّ تالی الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یلْعَنُهُ(بسا قرآن خوان که قرآن او را لعنت می کند).

معنی«حتّی»:

*انتهای غایت مثل:سَلامٌ هِی حتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ(آن شب تا صبحگاه،شبِ رحمت و سلامت است).

معانی«مُذْ،مُنْذُ»:

1.به معنای«مِنْ»(ابتدای غایت)،مثل:مَا رَأَیتُهُ مُذْ یوْمِ الْجُمْعَهِ(از روز جمعه او را ندیده ام).

2.به معنای«فی»،مثل:مَا رَأَیتُهُ مُذْ یوْمِنَا(در مدت امروز او را ندیده ام).

معنای«خَاشَا،عَدَا،خَلاَ»:

معانی اینها در باب استثناء گذشت.و حروف قسم نیز در بحث«علایم اسم»گذشت.

درس چهل و سوّم مجرورات(3)

اشاره

وَأَمَّا مَا يخْفَضُ بِالْاِضَافَهِ فَنَحْوُ قَوْلِکَ:غُلامُ زَيدٍ.وَهُوَ عَلَى قِسْمَينِ:مَا يقَدَّرُ بِاللاَّمِ وَمَا يقَدَّرُ بِمِنْ.فَالَّذِى يقَدَّرُ بِاللاَّمِ نَحْوُ:غُلامُ زَيدٍ،وَالَّذِى يقَدَّرُ بِمِنْ نَحْوُ:ثَوْبُ خُزٍّ وَبَابُ سَاجٍ وَخَاتَمُ حَدِيدٍ وَمَا أَشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:و اما آن چه به واسطهْ اضافه جرّ می شود،مثل این سخن است:غُلامُ زَيدٍ.و آن بر دو قسم است:آن چه مقدَّر به«لام»است و آن چه مقدَّر به«مِن».پس آنچه مقدَّر به«لام»است،مثل:غُلاَمُ زَيدٍ.اما آن چه مقدَّر به«مِنْ»است،مثل:ثَوْبُ خُزٍّ،بَابُ سَاجٍ،خَاتَمُ حَدِيدٍ و مانند اینها.

مجرور به اضافه

سؤال و جواب:

سؤال:«اضافه»چیست؟

جواب:«اضافه»نسبت دادنِ اسمی به اسم دیگر است.اسم اوّل را«مضاف»و دوم را«مضافٌ الیه»گویند،مثل:قَلَمُ مَحْمُودٍ،کِتَابُ زَيدٍ.

*«مضافٌ الیه»همیشه«مجرور»است.

سؤال:شرایطِ مضاف کدام است؟

جواب:

1.مضاف هیچ گاه با«اَلْ» تعریف همراه نمی شود.

2.هرگز«تنوین»قبول نمی کند.

3.هرگاه مضاف«تثنیه»و«جمع»باشد،نونِ تثنیه و جمع به خاطرِ اضافه حذف می شود.

سؤال:«اضافهْ معنویه»چیست؟

جواب:در«اضافه»غالباً حرف جرّ در تقدیر گرفته می شود.اضافه ای که حرفِ جرّ در تقدیر دارد،«اضافهْ معنویه»است و حرفِ جرّ می تواند«مِنْ»،«فی»و یا«لام»باشد مثل:

1.(خَاتَمُ ذَهَبٍ)که در اصل بوده است:(خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ).

2.(صَلاهُ اللَّیلِ)که در اصل بوده است:(صَلاهٌ فِی اللَّیلِ).

3.(کِتَابُ زَیدٍ)که در اصل بوده است:(کِتَابٌ لِزَیدٍ).

سؤال:«اضافهْ لفظیه»چیست؟

جواب:اگر صفت(اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبّه و صیغهْ مبالغه)به معمولش اضافه شود،«اضافهْ لفظیه»است مثل:کاتِبُ الدَّرْسِ،قارِیءُ الْقُرْآنِ.

سؤال:اسم های«مُمْتَنِع الاضافه»کدام است؟

جواب:«مُمْتَنِع الاضافه»:اسم هایی هستند که هیچ گاه«مضاف»نمی شوند که عبارتند از:ضمائر،اسماء اشاره،موصولات،اسماء شرط و استفهام.

سؤال:اسم های«لازِمُ الاضافه»کدام است؟

جواب:«لازِمُ الاضافه»:اسم هایی هستند که همیشه«مضاف»هستند و به آنها«اماء دائم الاضافه»گفته می شود که عبارتند از:

کُلّ، بعض، جمیع، اجمع، کِلا، کِلّتا، مثل، شبه، غیر، سوی، ای، لَدُنْ، ذُو، اَولَو، یمین، یسار ، فوق، تحْت، خلْف، وَراء، امامَ، قُدّام، قبل، بَعْد، مَعَ، اذْ، اذا.

تمّت

ص:114

1.مَنْ رَبِّی؟

حَی*قَوِی*غَیمٌ*غَیبٌ*غَلْبٌ*نَصْرٌ*بَاقٍ*ذَاتَ لَیلَه

ذَاتَ لَیلَهٍ رَأَی ابْراهِیمُ علیه السلام کَوْکَباً،فَقَالَ:هذَا رَبِّی،وَلَمَّا غَابَ الْکَوْکَبُ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا !هذَا لَیسَ بِرَبِّی !وَرَأَی ابرَاهِیمُ الْقَمَرَ فَقَالَ:هَذَا رَبِّی.وَلَمَّا غَابَ الْقَمَرُ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا !هذَا لَیسَ بِرَبِّی !وَطَلَعَتِ الشَّمْسُ.فقَالَ ابْرَاهِیمُ:«هذَا رَبِّی،هذا اکْبَرُ».وَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ فِی اللَّیلِ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا ! هذَا لَیسَ بِرَبِّی !إِنَّ اللهَ حَی لا یمُوتُ،اِنَّ اللهَ بَاقٍ لا یغِیبُ،اِنَّ اللهَ قَوِی لا یغْلِبُهُ شَیءٌ.وَالْکَوْکَبُ ضَعِیفٌ یغْلِبُهُ الصُّبْحُ.وَالْقَمَرُ ضَعِیفٌ تَغْلِبُهُ الشَّمْسُ.وَالشَّمْسُ ضَعِیفَهٌ یغْلِبُهَا اللَّیلُ وَیغْلِبُهَا الْغَیمُ.وَلاَ ینْصُرُنِی الْکَوْکَبُ لِاَنَّهُ ضَعِیفٌ.وَلا ینْصُرُنِی الْقَمَرُ لِاَنَّهُ ضَعِیفٌ.وَلاَ تَنْصُرُنِی الشَّمْسُ لِاَنَّهَا ضَعِیفَهٌ.وَینْصُرُنِی اللهَ لِاَنَّهُ حَی لا یمُوتُ،وَبَاقٍ لا یغِیبُ،وَقَوِی لا یغلِبُهُ شَیءٌ. (1)

ص:115

1- (1) .(مِنْ«قصص النبیین»لأبی الحسن الندوی).

2.شَجَرَتِی(1)

تَفَقُّدٌ*تَأَخُّرٌ*سَقْی*كِبَرٌ*تَفَتُّحٌ*غُصْنٌ(اغْصَانٌ)*زَهْرٌ(ازْهَارٌ)*أَبْيَضُ بَيضَاءُ*أَصْفَرُ صَفْرَاءُ*ذَاتُ رَائِحَهٍ عَطِرَهٍ مَلْ ءٌ*جَوٌّ*عِطْرٌ*مُنْعِشٌ*مَلَأَتْ جَوَّ الْحَدِيقَهِ عِطْراً مُنْعِشاً

أَنَا زَرَعْتُ شَجَرَهَ بُرْتُقَالٍ فِی حَدِيقَهِ بَيتِی.وَاَخَذْتُ أَتَفَقَّدُهَا كُلَّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ.فَإِذَا تَأَخَّرَ نُزُولُ الْمَطَرِ أَسْقِيهَا بِيدِی وِمِنْ مَائِنَا الَّذِی نَشْرَبُ مِنْهُ.

وَبَعْدَ سَنَتَينِ اثْنَتَينِ كَبُرَتِ الشَّجَرَهُ وَتَفَتَّحَتْ عَلَی أَغْصَانِهَا أَزْهَارٌ بَيضَاءُ وَصَفْرَاءُ ذَاتُ رَائِحَهٍ عَطِرَهٍ مَلَأَتْ جَوَّ الحَدِيقَهِ وَالْمَنْزِلِ عِطْراً مُنْعِشاً.

3.شَجَرَتِی(2)

ثَمَرٌ(ثِمَارٌ)*شَيأً فَشَيأً*لَوْنٌ*أَخْضَرُ*أَحْمَرُ*بَدْءٌ*قِطَافٌ إِطْعَامٌ*جَارٌ(جِيرَانٌ)*سَخِی*زَكِی*طَيبٌ*حَفْرٌ*حُفْرَهٌ(حُفَرٌ)*رِعايهٌ*تَعَهُّدٌ*كَمَا.. .*تَحَوَّلَ الیَ...*أَلَا*مَا أَعْلَمَ مُحَمَّداً!

ثُمَّ تَحَوَّلَتْ هذِهِ الأَزْهَارُ إِلی ثِمَارٍ صَغِيرَهٍ أَخَذَتْ تَكْبُرُ شَيئاً فَشَيئاً.وَتَحَوَّلَ لَوْنُهَا مِنْ أَخْضَرَ إِلَی أَحْمَرَ بُرْتُقَالِی.فَبَدَأْتُ أَنَا وَإِخْوَتِی بِقِطَافِ الثِّمَارِ،نَأْكُلُ مِنْهَا وَنُطْعِمُ الأَهْلَ وَالْجِيرَانَ فِی كُلِّ عَامٍ.

أَلاَ مَا أَسْخَى شَجَرَتِى !وَمَا أَزْكَى رَائِحَتَهَا !وَمَا اطْيبَ ثِمَارَهَا !

فَتَعَالَوْا مَعِى يا أَوْلادُ لِنَحْفِرَ فِى حَدِيقَهِ الْمَدْرَسَهِ الْحُفَرَ،وَنَزْرَعَ فِيهَا الشَّجَرَ وَنَرْعَاهَا وَنَتَعَهَّدَهَا كَمَا نَرْعَى وَنَتَعَهَّدُ إِخْوَتَنَا الصِّغَارَ.

4.اَللهُ أَكْبَرُ

مُنَادَاهُ*مُنَادِى*هَتْفٌ*مَرَّهً*خُشُوعٌ*تَفَكُّرٌ*ابْتِغَاءٌ*عَفْوٌ
رُكُوعٌ*سُجُودٌ*رِضا*رِضَاءٌ*كُلَّمَا.

كُلَّمَا نَادَى الْمُنَادِى هَاتِفاً اللهُ أَكْبَرْ

خَمْسَ مَرَّاتٍ نُصَلِّى بِخُشُوعٍ وَتَفَكُّرْ

فِى قِيامٍ وَقُعُودْ نَبْتَغِى عَفْوَ الإِلهْ

وَرُكُوعٍ وَسُجُودْ نَسْأَلُ اللهَ رِضَاهْ

5.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله(1)

سَيدٌ*مَبْعُوثٌ*كَافَّهً*قَبِيلَهٌ(قَبَائِلُ)*انْتِهَاءٌ*أَشْرَفُ*أَعْظَمُ
ثَرْوَهٌ*عَامٌ*غَزْوٌ*شَابٌّ*بَطْنٌ*تَرْبِيهٌ*إِرْضَاعٌ*عَطْفٌ بُلُوغٌ*كَفَالَهٌ*قَلِيلُ
الْمَالِ*هُوَ أَكْثَرُ اجْتِهَاداً*بَارَكَ اللهُ لَكَ

هُوَ سَيدُنَا مُحَمَّدٌ النَّبِى الْعَرَبِى الْمَبْعُوثُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً.وَهُوَ مِنْ قَبِيلَهِ قُرَيشٍ الَّتِى ينْتَهى نَسَبُهَا إِلَى سَيدِنَا إِسْمَاعِيلَ عليه السلام.وَهِى قَبِيلَهٌ مِنْ أَشْرَفِ قَبَائِلِ الْعَرَبِ،وَأَعْظَمِهَا ثَرْوَةً وَتِجَارَةً.وَأَبُوهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَيدِ مَكَّةَ.وَأُمُّهُ آمِنَهُ بِنْتُ وَهْبٍ.

وُلِدَ بِمَكَّةَ فِى شَهْرِ رَبِيعِ الأَوَّلِ عَامَ الْفِيلِ.وَهُوَ الْعَامُ الَّذِى غَزَا فِيهِ جَيشٌ مِنَ الْحَبَشَهِ مَكَّةَ.وَمَاتَ أَبُوهُ شَابًّا وَالنَّبِى فِى بَطْنِ امِّهِ.فَلَمَّا وُلِدَ رَبَّاهُ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ.وَأَرْضَعَتْهُ حَلِيمَهُ السَّعْدِيهُ،وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَعُمْرُهُ سِتُّ سِنِينَ.

فَكَانَ جَدُّهُ يعْطِفُ عَلَيهِ وَيرْعَاهُ،فَلَمَّا بَلَغَ الثَّامِنَهَ مِنْ عُمْرِهِ،مَاتَ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ.فَكَفَلَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ.وَكَانَ قَلِيلَ الْمَالِ،فَبَارَكَ اللهُ لَهُ فِيهِ.

6.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله(2)

نَشْأَهٌ*مُتَّصِفٌ*مَيلٌ*لَهْوٌ*عَبَثٌ*صِيانَهٌ*ذَائِعٌ*صَنَمٌ(أَصْنَامٌ)*خَمْرٌ*مَيسِرٌ*تَأْدِيبٌ* مُرُوءَهٌ*حِلْمٌ*اصْدَقُ حَدِيثٌ*فُحْشٌ*رِوَايهٌ*تَنْقِيبٌ*إِيدَاعٌ*رَدٌّ*أَمِينٌ*غَنَمٌ إِكْتِسَابٌ*رِزْقٌ*مَحَاسِنُ الصِّفَاتِ*عُرِفَ بِ.

نَشَأَ صلى الله عليه و آله مُتَّصِفاً بِمَحَاسِنِ الصِّفَاتِ،بَعِيداً عَمَّا يمِيلُ إِلَيهِ أَمْثَالُهُ مِنَ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ وَالْعَبَثِ.وَقَدْ صَانَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ ذَائِعاً فِى قَوْمِهِ مِنْ عِبَادَهِ الأَصْنَامِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَلَعِبِ المَيسِرِ.قَالَ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلاَمُ:«أَدَّبَنِى رَبِّى فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِى».

كَانَ صلى الله عليه و آله أَعْظَمَ النَّاسِ مُرُوءَةً وَحِلْماً،وَأَحْسَنَهُمْ جَوَاباً،وَأَصْدَقَهُمْ حَدِيثاً،وَأَعْظَمَهُمْ أَمَانَةً،وَأَبْعَدَهُمْ عَنِ الْفُحْشِ.وَقَدْ عُرِفَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله مِنْ وَقْتِ صِغَرِهِ بِهذِهِ الصِّفَاتِ.فَلَمْ يرْوِ عَنْهُ أَحَدٌ أَنَّهُ كَذَبَ.وَلِذلِكَ لَقَّبَهُ قَوْمُهُ الصَّادِقَ.وَكَانَ النَّاسُ وَهُوَ شَابٌّ يودِعُونَهُ الأَمَانَاتِ،فَيحْفَظُهَا وَيرُدُّهَا إِلَيهِمْ سَالِمَةً.وَلِذلِكَ لُقِّبَ الأَمِينَ.وَكَانَ يرْعَى الْغَنَمَ لِيكْتَسِبَ رِزْقَهُ بِعَمَلِهِ.وَسَافَرَ مَعَ عَمِّهِ أَبِى طَالِبٍ إِلَى الشَّامِ لِلتِّجَارَهِ.

7.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله(3)

تَجْدِيدٌ*بِنَاءٌ*اخْتِلاَفٌ*زَعِيمٌ(زُعَمَاءُ)*حُكْمٌ*حَمْلٌ*رَئِيسٌ طَرَفٌ*مَوْضِعٌ*اطْمِئْنَانٌ*فِعْلٌ*نَفْسٌ(نُفُوسٌ)*مَبْعَثٌ*تَعَبُّدٌ مَلَكٌ*وَحْى*اتَّفَقَ عَلَ أَنْ...*أَعْلَمَهُ أَنَّ...

وَلَمَّا أَرَادَتْ قُرَيشٌ تَجْدِيدَ بِنَاءِ الْكَعْبَهِ،اخْتَلَفَ زُعَمَاءُ الْقَبَائِلِ فِيمَنْ يضَعُ الْحَجَرَ الْاَسْوَدَ فِی مَكَانِهِ.ثُمَّ اتَّفَقُوا عَلَی أَنْ يرْضَوْا حُكْمَ أَوَّلِ دَاخِلٍ عَلَيهِمْ،فَكَانَ مُحَمَّدٌ أَوَّلَ دَاخِلٍ.فَقَالُوا:رَضِينَا حُكْمَ الْاَمِينِ.فَأَخَذَ مُحَمَّدٌ صلی الله علَيه و آله رِدَاءَهُ،وَوَضَعَ فِيهِ الْحَجَرَ وَقَالَ:لِيحْمِلْ رَئِيسُ كُلِّ قَبِيلَهٍ مِنْ طَرَفٍ،فَحَمَلُوهُ حَتَّی إِذَا انْتَهَوْا إِلَی مَوْضِعِهِ،وَضَعَهُ هُوَ بِيدِهِ،فَاطْمَأَنَّتْ بِفِعْلِهِ النُّفُوسُ.

كَانَتِ السَّيدَهُ خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ شَرِيفَهً غَنِيهً.فَلَمَّا بَلَغَهَا مَا اشْتَهَرَ بِهِ صلی الله عليه و آله مِنَ الصِّدْقِ وَالْاَمَانَهِ،عَرَضَتْ عَلَيهِ السَّفَرَ فِی تِجَارَهٍ لَهَا إِلَی الشَّامِ مَعَ خَادِمِهَا مَيسَرَهَ.فَخَرَجَ صلی الله عليه و آله حَتَّی قَدِمَ الشَّامَ،وَبَاعَ مَا كَانَ مَعَهُ وَاشْتَرَی بَدَلاً مِنْهُ،وَأَقْبَلَ مَعَ مَيسَرَهَ إِلَی مَكَّهَ.فَلَمَّا رَأَتِ السَّيدَهُ خَدِيجَهُ نَجَاحَ تِجَارتِهَا عَلَی يدَيهِ،وَعَلِمَتْ فِيهِ الْاَمَانَهَ،عَرَضَتْ عَلَيهِ أَنْ يتَزَوَّجَهَا،فَقِيلَ وَكَانَتْ سِنُّهُ خَمْساً وَعِشْرِينَ سَنَهً،وَسِنُّهَا أَرْبَعِينَ.

كَانَ النَّبِی قَبْلَ مَبْعَثِهِ يخْرُجُ إِلَی جَبَلِ حِرَاءَ،فَيتَعَبَّدُ فِيهِ بِذِكْرِ اللهِ حَتَّی إِذَا بَلَغَ الْاَرْبَعِينَ،نَزَلَ عَلَيهِ مَلَكُ الْوَحْی جِبْرِيلُ عليه السلام فِی لَيلَهِ الْقَدْرِ بِأَوَّلِ سُورَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ،وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله عليه و آله،الْمَبْعُوثُ إِلَی النَّاسِ جَمِيعاً.

8.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلی الله عليه و آله(4)

إِخْبَارٌ*حُصُولٌ*قَتْلٌ*تَحَارُبٌ*إِعْرَاضٌ*ذَمٌّ*إِيذَاءٌ
تَعْذِيبٌ*إِشْتِدَادٌ*أَمْرٌ*هِجْرَهٌ*اَنْتِشَارٌ*عُمْرٌ

فَرَجَعَ إِلَی السَّيدَهِ خَدِيجَهَ وَأَخْبَرَهَا بِمَا حَصَلَ.فَآمَنَتْ بِهِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَمَاعَهً مِنَ قَوْمِهِ،فَآمَنُوا بِهِ وَصَدَّقُوهُ.ثُمَّ أَخَذَ يدْعُو قَوْمَهُ إِلَی عَبَادَهِ اللهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرِسَالَتِهِ.وَكَانُوا يعْبُدُونَ الْاَصْنَامَ،وَيقْتُلُونَ أَوْلادَهُمْ،وَيلْعَبُونَ الْمَيسِرَ،وَيشْرَبُونَ الْخَمْرَ،وَيتَحَارَبُونَ.فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بَهِ،وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ.

وَكَانَ النَّبِی يذُمُّ الْاَصْنَامَ.فَكَانَ قَوْمُهُ يؤْذُونَهُ،وَيعَذِّبُونَ مَنْ آمَنَ بِهِ مِنَ الضُّعَفَاءِ.وَبَقِی يدْعُو قَوْمَهُ ثَلاثَ عَشْرَهَ سَنَهً فِی مَكَّهَ.وَلَمَّا اشْتَدَّ إِيذَاؤُهُمْ لَهُ وَلِاَصْحَابِهِ،اَمَرَهُ اللهُ بِالْهِجْرَهِ إِلَی الْمَدِينَهِ.فَهَاجَرَ إِلَيهَا،وَبَقِی بِهَا عَشْرَ سِنِينَ،انْتَشَرَ فِيهَا الْاِسْلامُ انْتِشَاراً عَظِيماً فِی جَزِيرَهِ الْعَرَبِ.وَمَاتَ صلی الله عليه و آله،وَعُمْرُهُ ثَلاَثٌ وَسِتُّونَ سَنَهً.

9.قُدْرَةُ اللهِ

إِبْصَارٌ*خَلْقٌ*أَوْ*وَفِيرٌ*فَضْلٌ*وَهْبٌ*قُدْرَهٌ*حَمْدٌ

كُلُّ مَا نُبْصِرُ مِنْ خَلْقٍ كَثِيرْ أَوْ نَرَاهُ مِنْ كَبِيرٍ أَوْ صَغِيرْ

كُلُّ مَا نَمْلِكُ مِنْ خَيرٍ وَفِيرْ كُلُّهُ مِنْ فَضْلِ رَبِّ الْعَالَمِينْ

وَهَبَ النَّاسَ عُيوناً تَنْظُرُ وَعُقُولاً وَشِفَاهاً تُخْبِرُ

حَقاًّ إلهٌ يقْدِرُ إِنَّهُ فَلَهُ الْحَمْدُ إلهَ الْعَالمِينْ

10.اَلْحَثُّ عَلَى الْعَمَلِ

قُدُومٌ*إِكْثَارٌ*كِفَايهٌ*حَثٌّ*صِنَاعَهٌ*حِينَ...*أَفْضَلُ
اسْتِخْرَاجٌ*الْتِمَاسٌ*خَبِيئَهٌ(خَبَايا)*بِصُومُ النَّهَارَ وَيقُومُ اللَّيلَ أَيكُمْ يكْفِيهِ طَعَامَهُ؟*الْبَيعُ الْمَبْرُورُ*عَلَيكُمْ بِالْعَمَلِ

قَدِمَ جَمَاعَهٌ عَلَى رَسُولِ اللهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَقَالُوا لَهُ:

-يا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله،إِنَّ فُلاناً يصُومُ النَّهَارَ وَيقُومُ اللَّيلَ،وَيكْثِرُ الذِّكْرَ.

فَقَالَ لَهُمْ عَلَيهِ الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ:

-أَيكُمْ يكْفِيهِ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ؟فَقَالُوا:

-كُلُّنَا.قَالَ لَهُمْ عَلَيهِ الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ:

-كُلُّكُمْ خَيرٌ مِنْهُ.

وَقَالَ صلى الله عليه و آله حَاثاًّ صَحَابَتَهُ عَلَى الصِّنَاعَهِ وَالتِّجَارَهِ حِينَ سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ الْكَسْبِ:«عَمَلُ الرَّجُلِ بِيدِهِ،وَالْبَيعُ الْمَبْرُورُ».

وَقَالَ عَلَيهِ الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ دَاعِياً إِلى الْعَمَلِ فِى الزِّرَاعَهِ وَاسْتِخْرَاجِ خَيرَاتِ الأَرْضِ:«اِلْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِى خَبَايا اَلأَرْضِ».

فَيا شَبَابَ الأُمَّهِ،عَلَيكُمْ بِالْعَمَلِ فَإِنَّ فِيهِ الرِّزْقَ الْحَلاَلَ،وَالْكَسْبَ الطَّيبَ،وَخِدْمَهَ النَّاسِ،وَرِضَاءَ اللهِ.

11.اَلشَّمْسُ

قَسَاوَهٌ*دِفْءٌ*إِدْفَاءٌ*جِسْمٌ(أَجْسَامٌ)*حَرَارَهٌ*تَمْنِيعٌ
وُصُولٌ*أَشِعَّهٌ*نِعْمَهٌ(نِعَمٌ)*مَصْدَرٌ*احْسَاسٌ*رَحِيلٌ
نُورٌ*اسْتِطَاعَهٌ*مُبَاشَرَهٌ*تَبَخُّرٌ*ارْتِفَاعٌ*رِيحٌ(رِياحٌ)عَاصِفَهٌ(عَوَاصِفُ)*تَكَاثُفٌ*سَحَابٌ*سُوْقٌ*مُسَاعَدَهٌ

نَبَاتٌ*نُمُوٌّ*نَفْعٌ*فَائِدَهٌ(فَوَائِدُ)*نِظَامٌ*تَغَيرٌ*تَبَدُّلٌ سَيرٌ*جَعَلَها تَسِيرُ*هَيا بِنَا.

كَانَ الْجَوُّ بَارِداً وَالشِّتَاءُ قَاسِياً فَقَالَ أَحْمَدُ لِصَدِيقِهِ إِبْرَاهِيمَ:هَيا بِنَا نَذْهَبْ إِلَى بُسْتَانِ الْمَدِينَهِ لِنُدْفِئَ أَجْسَامَنَا بَحَرَارَهِ الشَّمْسِ وَلِنُمَتِّعَ أَنْفُسَنَا بَجَمَالِ الْكَوْنِ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ:يا أَحْمَدُ لاَ مَانِعَ عِنْدِى،هَيا بِنَا الآنَ نَذْهَبْ إِلَى الْبُسْتَانِ.

وَوَصَلَ الصَّدِيقَانِ إِلَى الْبُسْتَانِ ثُمَّ جَلَسَا عَلَى مَقْعَدٍ،وَكَانَتْ أَشِعَّهُ الشَّمْسِ دَافِئَهً.قَالَ أَحْمَدُ:مَا أَجْمَلَ أَشِعَّهَ الشَّمْسِ،وَمَا أَعْظَمَ دِفْئَهَا!قَالَ إِبْرَاهِيمُ:الشَّمْسُ هِى إِحْدَى نِعَمِ اللهِ فَهِى

مَصْدَرٌ لِلدِّفْ ءِ وَالْحَرَكَهُ وَالْقُوَّهُ.قَالَ أَحْمَدُ:نَعَمْ،إِنَّنِي أُحِسُّ بِأَنَّ الْبَرْدَ الَّذِى دَخَلَ جِسْمِى قَدْ أَخَذَ يرْحَلُ عَنْهُ الآنَ.قَالَ إِبْرَاهِيمُ:اَلشَّمْسُ أيضاً تُعْطِينَا النُّورَ وَالْحَرَارَهَ.فَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ نَسْتَطِيعُ أَنْ يرَى بَعْضُنَا الآخَرَ،وَأَنْ يبَاشِرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا عَمَلَهُ.وَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ تَتَبَخَّرُ مِياهُ الْبِحَارِ وَيرْتَفِعُ الْبُخَارُ إِلَى طَبَقَاتِ الْجَوِّ الْعُلْيا.وَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ تَنْشَأُ الرِّياحُ وَالْعَوَاصِفُ وَتَحْمِلُ الْبُخَارَ الْمَائِى فَيتَكَاثَفُ الْبُخَارُ وَيتَحَوَّلُ إِلَى سَحَابٍ،ثُمَّ تَسُوقُ الرِّياحُ السَّحَابَ وَينْزِلُ مَطَراً بِاَمْرِ اللهِ وَقُدْرَتِهِ.

قَالَ أَحْمَدُ:نَعَمْ،اَلشَّمْسُ تُسَاعِدُ النَّبَاتَ عَلَى النُّمُوِّ،وَهِى السَّبَبُ فِى وُجُودِ الأَمْطَارِ،مَا أَعْظَمَ نَفْعَهَا وَمَا أَشَدَّ فَائِدَتَهَا !

قَالَ إِبْرَاهِيمُ:بَلْ قُلْ مَا أَعْظَمَ قُدْرَهَ اللهِ الَّذِى خَلَقَهَا وَأَوْدَعَ فِيهَا هذِهِ الْفَوَائِدَ وَجَعَلَهَا تَسِيرُ بِنِظَامٍ مَعْلُومٍ لاَ يتَغَيرُ وَلاَ يتَبَدَّلُ.

12.اَلصَّمِيرُ الْحَى

ضَمِيرٌ*تَنَزُّهٌ*رَوْضَهٌ(رِياضٌ)*اتِّجَاهٌ*تَنَقُّلٌ*وَارِفٌ*فَوَّاحٌ
مَدٌّ*بُسْتَانِى*لَمْحٌ*مُرَاقَبَهٌ*نِهَايهٌ*قُفُولٌ*عَوْدٌ*حَيثُ
مَسٌّ*تَهْذِيبٌ*صَاحِبٌ(أَصْحَابٌ)*سُرَّ*تَهْنِئَهٌ*جَمْعٌ*تَقَبُّلٌ مُضِى*فَرِحٌ*بَينَمَا هُوَ يسِيرُ*أَعْجِبَ بِ-...*إِلَى أَنْ...دُونَ أَنْ...*تَصَدَّى لَهُ*لاَ شَكَّ أَنَّ...*جَزَاءَ أَمَانَتِهِ

خَرَجَ عَلِى ذَاتَ يوْمٍ لِيتَنَزَّهَ بَينَ الرِّياضِ وَالْبَسَاتِينِ.وَبَينَمَا هُوَ يسِيرُ رَأَى بَابَ أَحَدِ الْبَسَاتِينِ مَفْتُوحاً،فَاتَّجَهَ نَحْوَهُ،وَدَخَلَ الْبُسْتَانَ وَاَخَذَ يتَنَقَّلُ بَينَ أَشْجَارِهِ الْوَارِفَهِ،وَأَزْهَارِهِ الْفَوَّحَهِ.وَقَدْ أُعْجِبَ بِكُلِّ مَا رَأَى،وَلكِنَّهُ لَمْ يمُدَّ يدَهُ إِلَى ثَمَرَهٍ وَاحِدَهٍ،أَوْ زَهْرَهٍ وَاحِدَهٍ.

وَكَانَ الْبُسْتَانِى قَدْ لَمَحَ عَلِياًّ،فَاَخَذَ يرَاقِبُهُ،وَهُوَ لاَيدْرِى،إِلَى أَنْ بَلَغَ نِهَايهَ الْبُسْتَانِ ثُمَّ قَفَلَ عَائِداً مِنْ حَيثُ أَتَى دُونَ أَنْ يمَسَّ شَيئاً.

فَلَمَّا انْتَهَى عَلِى إِلَى الْبَابِ،تَصَدَّى لَهُ الْبُسْتَانِى،وَقَالَ لَهُ:لاَ شَكَّ أَنَّكَ غُلاَمٌ مُهَذَّبٌ.فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقُولَ لِى:لِمَ لَمْ تَقْطِفْ شَيئاً مِنْ أَثْمَارِ الْبُسْتَانِ أَوْ أَزْهَارِهِ وَلَمْ يكُنْ يرَاكَ أَحَدٌ؟فَأَجَابَهُ عَلِى:إِذَا لَمْ يرَنِى أَحَدٌ مِنْ أَصحَابِ الْبُسْتَانِ،فَاللهُ دَائِماً يرَانى،وَنَفْسِى تُرَاقِبُنى.

سُرَّ الْبُسْتَانِى مِنْ جَوَابِ عَلِى،وَقَالَ لَهُ:أُهَنِّئُكَ بُنَى عَلَى هذَا التَّهْذِيبِ الرَّفِيعِ،وَعَلَى هذِهِ النَّفْسِ الْعَالِيهِ.

ثُمَّ ذَهَبَ وَجَمَعَ لَهُ بَعْضَ الاثْمَارِ وَالاَزْهَارِ،وَقَدَّمَهَا إِلَيهِ جَزَاءَ أَمَانَتِهِ وَتَهْذِيبِهِ.

فَتَقَبَّلَهَا عَلِى شَاكِراً،وَمَضَى إِلَى بَيتِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً.

13.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(1)

قَضَاءٌ*أَرْنَبٌ*جُحْرٌ*تَلٌّ*قَفْزٌ*نَشِيطٌ*قَضْمٌ*غَضٌّ

فَجْأَةً*صَوْتٌ*اسْتِغَاثَةٌ*انْبِعَاثٌ*اسْرَاعٌ*اسْتِطْلاَعٌ*أَنِينٌ
صُرَاخٌ*ظَهْرٌ*تَخَلُّصٌ*إِقْبَالٌ*انْقَاذٌ*صَخْرَةٌ*كَادَ يمُوتُ.

خَرَجَتْ أَرْنَبٌ مِنْ جُحْرِهَا تَتَنَزَّهُ قُرْبَ تَلٍّ أَخْضَرَ جَمِيلٍ.وَاَخَذَتْ تَقْفِزُ هُنَا وَهُنَاكَ فَرِحَةً نَشِيطَةً،تَقْضِمُ الْحَشَائِشَ الْغَضَّةَ الْخَضَرَاءَ.

وَفَجْأَةً سَمِعَتْ صَوْتَ اسْتِغَاثَةٍ ينْبَعِثُ مِنْ وَرَاءِ التَّلِّ.فَأَسْرَعَتْ تَسْتَطلِعُ الْخَبَرَ.فَرَأَتْ ذِئْباً يئِنُّ وَيصْرُخُ،وَقَدْ سَقَطَتْ فَوْقَ ظَهْرِهِ قِطْعَهُ حَجَرٍ كَبِيرَهٌ لَمْ يسْتَطِعِ التَّخَلُّصَ مِنْهَا.

وَلَمَّا رَأَى الذِّئْبُ الاَرْنَبَ مُقْبِلَةً عَلَيهِ قَالَ لَهَا بَاكِياً:

أَيتُها الاَرْنَبُ الصَّدِيقَهُ،اَنْقِذِينِى مِنْ هذِهِ الصَّخْرَهِ،إِنِّى أَكَادُ أَمُوتُ.

أَشْفَقَتِ الاَرْنَبُ عَلَى الذِّئْبِ وَهَجَمَتْ عَلَى الصَّخْرَهِ بِقُوَّهٍ،فَدَحْرَجَتْها عَنْ ظَهْرِهِ.

14.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(2)

نُهُوضٌ*انْقِضَاضٌ*افْتِرَاسٌ*عُوَاءٌ*بَطَّهٌ*هَزٌّ*مُوَافَقَهٌ
وَقْفٌ*بِرْكَهٌ*قَبْضٌ*دَعْوَى*وُقُوعٌ*إِزَاحَهٌ احْتَكَمَ إِلَى الْقَاضِى

وَلَمَّا نَهَضَ الذِّئْبُ انْقَضَّ عَلَى الاَرْنَبِ يرِيدُ أنْ يفْتَرِسَهَا،فَقَالَتْ لَهُ:

أَهذَا جَزَاءُ الاِحْسَانِ؟فَعَوَى الذِّئْبُ وَقَالَ:

إِنِّى جَائِعٌ وَإِنَّ لَحْمَكِ لَذِيذٌ.قَالَتِ الاَرْنَبُ:

لِنَحْتَكِمْ إِلَى الْبَطَّهِ.هَزَّ الذِّئْبُ رَأْسَهُ مُوَافِقاً وَقَالَ:

إِذَا لَمْ تَحْكُمِ الْبَطّهُ كَمَا أرِيدُ فَإِنَّنِى سَآكُلَهَا أيضاَ.

سَارَ الذِّئْبُ وَالأرْنَبُ حَتَّى وَصَلاَ إلَى الْبَطَّهِ،فَوَجَدَاهَا وَاقِفَةً عَلَى جِدَارِ بِرْكَهِ مَاءٍ.فَقَالَ لَهَا الذِّئْبُ:

ص:123

أَيتُهَا الْبَطَّةُ !لَقَدْ قَبَضْتُ عَلَى الأَرْنَبِ بِجَانِبِ التَّلِّ،وَمِنْ حَقِّى أَنْ آكُلَهَا.فَمَا حُكْمُكِ؟اِلْتَفَتَتِ الْبَطَّةُ إِلَى الأَرْنَبِ وَقَالَتْ:

مَا تَقُولِينَ أَيتُهَا الأَرْنَبُ بِدَعْوَى الذِّئْبِ؟قَالَتِ الأَرْنَبُ:

لاَ...إِنِّي وَجَدْتُ الذِّئْبَ يئِنُّ وَيصْرُخُ تَحْتَ صَخْرَةٍ كَبِيرةٍ وَقَعَتْ عَلَيهِ فَأَزَحْتُهَا عَنْهُ،وَأَنْقَذْتُهُ مِنَ الْمَوْتِ فَجَاءَ لِيأكُلَنِى جَزَاءَ إِحْسَانِى.

15.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(3)

انْصِلاقٌ*تَحَقُّقٌ*انْبِطَاحٌ*تَعَاوُنٌ*هكَذَا*خَبِيثٌ

نَاكِرٌ لِلْجَمِيل قَالَتِ الْبَطَّةُ:

وَاقْ...وَاقْ...وَاقْ...إِنَّنِي لاَ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَحْكُمَ بِعَدْلٍ حَتَّى أَرَى الصَّخْرَةَ بِعَينِى.اِنْطَلَقَ الْجَمِيعُ إِلَى التَّلِّ.فَلَمَّا رَأَتِ الْبَطَّةُ الصَّخْرَةَ قَالَتْ:

إِنِّى لاَ أُصَدِّقُ أَنَّ هذِهِ الصَّخْرَةَ كَانَتْ فَوْقَ ظَهْرِ الذِّئْبِ،وَأُرِيدُ أَنْ أَتَحَقَّقَ مِنْ ذَلِكَ.اِنْبَطَحَ الذِّئْبُ عَلَى الأَرْضِ وَتَعَاوَنَتِ الأَرْنَبُ وَالْبَطَّةُ فَوَضَعَتَا الصَّخْرَةَ فَوْقَ ظَهْرِهِ وَقَالَتْ لَهُ الْبَطَّةُ:

أَهكَذَا كَانَتِ الصَّخْرَةُ فَوْقَ ظَهْرِكَ؟قَالَ الذِّئْبُ:

نَعَمْ...فَمَا حُكْمُكِ؟قَالَتِ الْبَطَّةُ:

إِذْهَبِى أَيتُهَا الأَرْنَبُ الطَّيبَةُ فِى سَبِيلِكِ...أَمَّا أَنْتَ أَيهَا الذِّئْبُ الْخَبِيثُ النَّاكِرُ لِلْجَمِيلِ فَابْقَ فِى مَكَانِكَ.

شَكَرَتِ الأَرْنَبُ الْبَطَّةَ عَلَى حُكْمِهَا الْعَادِلِ وَمَضَتْ تَقْفِزُ فَرِحَةً وَتَقْضِمُ الْحَشَائِشَ الْغَضَّةَ.

16.آدَابُ الطَّعَامِ

أَفْرَادُ الأُسْرَهِ*تَنَاوُلٌ*غَمْسٌ*خُضَارٌ*مُشْتَرَكٌ*لُقْمَهٌ(لُقَمٌ)خَجَلٌ*خَطَأٌ*إِدْرَاكٌ*سَبْقٌ*مُنْتَصَفٌ*تَأَنِّى*إِبْتِلاَءٌ إِطْبَاقٌ*فَكٌّ*مَضْغٌ*ضِرْسٌ(أَضْرَاسٌ)*ابْتِلاَعٌ*كَأسٌ اسْتِخْدَامٌ*شَبَعٌ*حَوْلَ...*حَسْبَ عَادَتِهِمْ*صَارَ يغْسِلُ يدَيهِ

جَلَسَ أَفْرَادُ الأُسْرَهِ حَوْلَ الْمَائِدَهِ لِلْعَشَاءِ حَسْبَ عَادَتِهِمْ وَمَعَهُمْ عَلِى الصَّغِيرُ.وَعِنْدَمَا بَدَأَ فِى تَنَاوُلِ الطَّعَامِ مَدَّ يدَهُ وَغَمَسَهَا فِى طَبَقِ الْخُضَارِ الْمُشْتَرَكِ،ثُمَّ رَفَعَهَا إِلَى فَمِه،فَضَحِكَ الْإِخْوَهُ،وَصَاحَ الأَبَوَانِ:

مَا هكَذَا تُؤْخَذُ اللُّقْمَهُ يا عَلِى !خَجِلَ عَلِى مِنْ نَفْسِهِ وَأَدْرَكَ خَطَأَهُ.

بَعْدَ هذِهِ الْحَادِثَهِ عَرَفَ عَلِى كَثِيراً مِنْ آدَابِ الطَّعَامِ.فَصَارَ يغْسِلُ يدَيهِ وَأَسْنَانَهُ قَبْلَ الأَكْلِ،وَبَعْدَهُ،وَيبْدَأُ بِاسْمِ اللهِ وَلاَ يسْبِقُ أَبَوَيهِ وَإِخْوَتَهُ بِمَدِّ يدِهِ إِلَى الطَّعَامِ.وَصَارَ يأْكُلُ مِنْ أَمَامِهِ فَلاَ يمُدُّ يدَهُ إِلَى مُنْتَصَفِ الطَّبَقِ أَوْ طَرَفِهِ الْبَعِيدِ عَنْهُ.وَصَارَ يتَنَاوَلُ الطَّعَامَ بِتَأَنٍّ وَبِلُقَمٍ صَغِيرَهٍ حَتَّى لاَ يمْتَلِىءَ فَمُهُ وَيطْبِقُ فَكَّيهِ،عَلَى اللُّقْمَهِ فَيمْضَغُهَا جَيداً بِأَسْنَانِهِ وَأَضْرَاسِهِ ثُمَّ يبْتَلِعُهَا،وَصَارَ يشْرَبُ مِنْ كَأْسِهِ وَلاَ يسْتَخْدِمُ كَأْسَ غَيرِهِ.

وَإِذَا شَبِعَ قَامَ مَعَ الْحَاضِرِينَ حَامِداً وَشَاكِراً رَبَّهُ الْكَرِيمَ.

17.اَللهُ قَدْ عَلَّمَهَا

تَعْلِيمٌ*نَحْلَهُ*جَنْى*عَسَلٌ*قُوتٌ*بِلاَ مَلَلٍ*شَدْوٌ
أُنْشُودَهُ(أَنَاشِيدُ)*هَنَاءٌ*إِطْرَابٌ*خَاطِرٌ*تَرْدِيدٌ*عَذْبٌ
غِنَاءٌ*عُصْفُورٌ(عَصَافِيرُ)*عُشٌّ*نَاعِمٌ*هُدىً*إِرْشَادٌ صَلاَحٌ*أَمَلٌ*خَبْبَةً*عَذْبُ
الْغِنَا*أَنَاشِيدُ الْهَنَا

مَنْ عَلَّمَ النَّحْلَهَ أَنْ تَجْنِى مِنَ الزَّهْرِ الْعَسَلْ

قُوتاً لأَيامِ الشِّتَا تَجْمَعُهُ بِلاَ مَلَلْ؟

مَنْ عَلَّمَ الْبُلْبُلَ أَنْ يشْدُوَ أَنَاشِيدَ الْهَنَا

يطْرِبُ كُلَّ خَاطِرٍ مُرَدِّداً عَذْبَ الغِنَا؟

مَنْ عَلَّمَ الْعُصْفُورَ أَنْ يبْنِى عُشَّا فِى الشَّجَرْ

عُشَّا صَغِيراً نَاعِماً وَلَمْ يضَعْ فِيهِ حَجَرْ

اللهُ قَدْ عَلَّمَهَا ذَاكَ وَأَعْطَاهَا الْهُدى

وَهُوَ لِكُلٍّ مُرْشِدٌ إِلَى الصَّلاَحِ أَبَدا

كَذَاكَ يعْطِى خَيرَهُ لِكُلِّ مَنْ لَهُ سَأَلْ

فَاطْلُبْ إِلَيهِ آمِلاً مَا خَابَ مَنْ لَهُ أَمَلْ

18.آدَابُ الْحَدِيثِ

وَدٌّ*تَحَدُّثٌ*أَهَمُّ*هُدُوءٌ*مُرْتَفِعٌ*دَلاَلَهٌ*نَزَقٌ*اتْمامٌ
مُقَاطَعَهٌ*انْصِرَافٌ*سُخْرٌ*اسْتِهْزَاءٌ*عَنْى*تَجَنُّبٌ*مِزَاحٌ
تَرْتَرَهٌ*صَمْتٌ*تَمَسُّكٌ*نَمِيمَهٌ*تَحْذِيرٌ*إِياك وَالنَّمِيمَهَ

قَالَ الأَبُ لِابْنِهِ حَسَنٍ:يا بُنَى سَيزُورُنَا فِى الْغَدِ بَعْضُ الأَصْدِقَاءِ وَأَوَدُّ أَنْ تَجْلِسَ مَعَهُمْ،وَتَتَحَدَّثَ إِلَيهِمْ،وَلكِنَّ لِلْحَدِيثِ آدَاباً يجِبُ أَنْ تُرَاعِيهَا.قَالَ حَسَنٌ:وَمَا آدَابُ الْحَدِيثِ يا أَبِى حَتَّى أَعْمَلَ بِهَا؟قَالَ الأَبُ:آدَابُ الْحَدِيثِ كَثِيرَةٌ،وَأَهَمُّهَا يا بُنَى:أَنْ يكُونَ صَوْتُكَ هَادِءاً; لأَنَّ الصَّوْتَ الْمُرْتَفِعَ يزْعِجُ السَّامِعِينَ،وَيدُلُّ عَلَى النَّزَقِ،وَعَلَيكَ أَنْ تَسْتَمِعَ لِلْمُحَدِّثِ حَتَّى يتِمَّ حَدِيثَهُ،فَلا تُقاطِعْهُ اوْ تَنْصَرِفْ عَنْهُ.

وَمِنْ آدَابِ الحَدِيثِ أَنَ تَحْتَرِمَ الْمُتَحَّدِثَ فَلا تَسْخَرْ مِنْ حَدِيثِهِ أَوْ تَسْتَهْزِىءْ بِكَلاَمِهِ،وَأَنْ تُنَادِيهُ بِاَحَبِّ الأَسْمَاءِ إِلَيهِ،وَعَلَيكَ أَنْ لاَ تَتَحَدَّثَ فِيمَا لاَ يعْنِيكَ،وَتَجَنَّبِ الْمِزَاحَ وَالثَّرْثَرَةَ،وَلاَ تَسْتَعْمِلْ فِى كَلاَمِكَ الأَلْفَاظَ الْقَبِيحَةَ.وَلْتَقُلْ كَلاَماً نَافِعاً أَوْ تَصْمُتْ; لأَنَّ الرَّسُولَ صلى الله عليه و آله يقُولُ:«مَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيوْمِ الآخِرِ فَلْيقُلْ خَيراً أَوْ لِيصْمُتْ».

ثُمَّ قَالَ الأَبُ:يا بُنَى،تَجَنَّبْ فِى حَدِيثِكَ الْكَذِبَ وَتَمَسَّكْ بِالصِّدْقِ،وَإِياكَ وَالنَّمِيمَةَ وَالْغِيبَةَ وَالسَّبَابَ،فَهِى صِفَاتٌ ذَمِيمَةٌ،نَهَى اللهُ تَعَالَى عَنْهَا وَحَذَّرَنَا الرَّسُولُ الْكَرِيمُ مِنَ الْوُقُعِ فِيهَا.

19.اَلْمَصْنَعُ الْعَجِيبُ

مَصْنَعٌ*عَجِيبٌ*أَينَمَا*تَفْتِيتٌ*نَابٌ(أَنْيابٌ)*طَحْنٌ*عَجْنٌ
عَجِينٌ*لُعَابٌ*دَفْعٌ*بُلْعُومٌ*مَرِئٌ*اسْتِقْرَارٌ*مَعِدَهٌ
اجْتِمَاعٌ*خَضٌّ*افْرَازٌ*عُصَارَهٌ*هَضْمٌ*انْتِقَالٌ*مِعى(أَمْعَاءُ)دَقِيقٌ*امْتِصَاصٌ*احْتِيا جٌ*رَمْى*غَلِيظٌ*دَمٌ(دِمَاءٌ)*عَظْمٌ الاَسْنَانُ الاَمَامِيهُ

قَالَ مُدَرِّسُ الْعُلُومِ لِتَلامِذَتِهِ:

تَعَالَوْا يا أَوْلاَدِى نُطْعِمْ وَاحِداً مِنْكُمْ تُفَّاحَةً وَلَنَسْرِ مَعَهَا أَينَمَا سَارَتْ.

ثُمَّ أَعْطَى الْمُدَرِّسُ سَالِماً تُفَّاحَةً،فَقَضَمَ سَالِمٌ بَأَسْنَانِهِ قِطْعَةً مِنْهَا.فَقَالَ الْمُدَرِّسُ:

أَرَأَيتُمْ مَا فَعَلَ سَالِمٌ؟لَقَدْ قَضَمَ التُّفَّاحَةَ قَبْلَ أَنْ يغْسِلَهَا،وَالْفَاكِهَهُ كَمَا تَعْلَمُونَ يجِبُ غَسْلُهَا قَبْلَ أَكْلِهَا.والْتَفَتَ الْمُدَرِّسُ إِلى سَالِمٍ وَقَالَ لَهُ:خُذْ كَأْسَ الْمَاءِ وَاغْسِلِ التُّفَّاحَةَ أَوَّلاً،ثُمَّ اقْطَعْ مِنْهَا قِطْعَةً ثَانِيةً.وَحِينَ أَخَذَ سَالِمٌ الْقِطْعَةَ الثَّانِيةَ قَالَ الْمُدَرِّسُ:أَرَأَيتُمْ كَيفَ قَطَعَ سَالِمٌ التُّفَّاحَةَ.إِنَّه قَطَعَهَا بِأَسْنَانِهِ الأَمَامِيهِ.وَهذِهِ الاَسْنَانُ تُسَمَّى الْقَوَاطِعَ أَوِ(الْقَوَاضِمَ).ثُمَّ فَتَّتَهَا بِأَنْيابِهِ،ثُمَّ

طَحَنَهَا بِأَضْرَاسِهِ وَعَجَنَهَا بِاللّعَابِ حَتَّى إِذَا صَارَتِ الْقِطْعَةُ كَالْعَجِينِ دَفَعَهَا لِسَانُهُ إِلى الْبُلْعُومِ فَنَزلَتْ فِى الْمَرِىءِ حَتَّى اسْتَقَرَّتْ فِى الْمَعِدَهِ.وَفِى الْمَعِدَهِ وَهِى فِى أَعْلَى الْبَطْنِ تَجْتَمِعُ الْقِطَعُ،فَتَخُصُّهَا الْمَعِدَهُ وَتُفْرِزُ

عَلَيهَا عُصَارَتَهَا حَتَّى تَهْضِمَ الطَّعَامَ فَينْتَقِلَ إِلَى الأمْعَاءِ الدَّقِيقَهِ،وَهُنَاكَ يمْتَصُّ الْجِسْمُ مِنْهُ مَا يحْتَاجُ إِلَيهِ وَيرْمِى بِالْباقِى إِلَى الأمْعَاءِ الْغَلِيظَهِ.

هِذَا يا أَوْلاَدِى هُوَ الْمَصْنَعُ الْعَجِيبُ الَّذِى يتَحَوَّلُ فِيهِ الطَّعَامُ إِلَى دَمٍ أَحْمَرَ،وَغِذَاءٍ نَافِعٍ يبْنِى الْجِسْمَ بِلَحْمِهِ وَعَظْمِهِ.

20.صَدَاقَهُ الثَّعْلَبِ

صَدَاقَهٌ*ثَعْلَبٌ*الْتِقَاءٌ*مُشَاهَدَهٌ*احْتِجَازٌ*تَشَاوُرٌ*احْتِيالٌ
وَرْطَهٌ*تَقَدُّمٌ*إِيقَاعٌ*عَمِيقٌ*اخْتِبَاءٌ*انْتِظَارٌ*لَحْقٌ*إِبْلاَغٌ غَدْرٌ*وَثْبٌ*غَيرَ أَنَّ...

الْتَقَى ثَعْلَبٌ وَحِمَارٌ فَاتَّفَقَا عَلى أَنْ يكُونَا صَدِيقَين يسَاعِدُ كُلٌّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ.وَفِى يوْمٍ مِنَ الأيامِ شَاهَدَهُمَا أَسَدٌ فَاحْتَجَزَهُمَا عِنْدَهُ لِيفْتَرِسَهُمَا.

تَشَاوَرَ الصَّدِيقَانِ فِى هذَا الأمْرِ،فَقَالَ الثَّعْلَبُ:

سَأَذْهَبُ إِلَى الأسَدِ لاِحْتَالَ عَلَيهِ وَنَتَخَلَّصَ مِنْ هذِهِ الْوَرْطَهِ.

تَقَدَّمَ الثَّعْلَبُ إِلَى الأسَدِ قَائِلاً:يا سَيدَ الْوُحُوشِ،وَيا حَاكِمَ الْغابَهِ،أَتَتْرُكُنِى إِذَا قَدَّمْتُ لَكَ هذَا الْحِمَارَ الْجَمِيلَ لِتَتَغَذَّى بِهِ.قَالَ الأسَدُ:نَعَمْ سَأَتْرُكُكَ إِذَا أَوْقَعْتَهُ فِى تِلْكَ الْحُفْرَهِ الْعَمِيقَهِ.

ذَهَبَ الثَّعْلَبُ إِلَى صَدِيقِهِ الْحِمَارِ وَقَالَ لَهُ:لَقَدْ أَخْبَرَنِى الاْسَدُ بِأَنَّهُ سَيأْكُلُنَا إِذَا بَقِينَا عَلَى سَطْحِ الاْرْضِ،تَعَالَ مَعِى لِنَنْزِلَ إِلَى تِلْكَ الْحُفْرَهِ فَنَخْتَبِىءَ وَنَتَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ الاْسَدِ.

هَزَّ الْحِمَارُ أُذُنَين فَرِحاً بِالْخَلاَصِ مِنَ الْمَوْتِ وَسَارَ مَعَ الثَّعْلَبِ حَتَّى بَلَغَ الْحُفْرَهَ وَرَمَى نَفْسَهُ بِهَا وانْتَظَرَ أَنْ يلَحَقَ بِهِ الثَّعْلَبُ،غَيرَ أَنَّ الثَّعْلَبَ ذَهَبَ إِلَى الاْسَدِ وَأَبْلَغَهُ أَنَّهُ أَوْقَعَ لَهُ الْحِمَارَ فِى الْحُفْرَهِ الْعَمِيقَهِ وَقَالَ لَهُ:هَيا إِلَى الْغَذَاءِ اللَّذِيذِ،فَأَجَابَهُ الاْسَدُ:سَأَبْدَأُ بِكَ أَوَّلاً لاِنَّكَ غَدَرْتَ بِصَاحِبِكَ،ثُمَّ وَثَبَ عَلَيهِ فَأَكَلَهُ.

21.اَلْبِنْتُ الرَّحِيمَهُ

رَحِيمٌ*تَخْفِيفٌ*عَنَاءٌ*هُبُوطٌ*طَيرَانٌ*زَقْزَقَهٌ*سُلَّمٌ*إِسْنَادٌ
جِذْعٌ*لُطْفٌ*مُكَافَأَهٌ*صَنِيعٌ*كَأَنَّ...*جَعَلَ يزَقْزِقُ لاَ يقْوَى عَلَى الطَّيرَانِ.

خَرَجَتْ حَلِيمَهُ يوْماً إِلَى حَدِيقَهِ الْمَنْزِلِ لِتُخَفِّفَ عَنْ نَفْسِهَا عَناءَ الدِّرَاسَهِ،وَشَاهَدَتِ الْعَصَافِيرَ تَهْبِطُ الَى الاْرْضِ ثُمَّ تَطِيرُ الَى الشَّجَرَهِ وَهِى تُزَقْزِقُ بِشِدَّهٍ وَعُيونُهَا تَنْظُرُ إِلَى الاْرْضِ.وَكَانَ عَلَى الاْرْضِ عُصْفُورٌ صَغِيرٌ لاَ يقْوَى عَلَى الطَّيرَانِ فَعَرَفَتْ حَلِيمَهُ أَنَّ الْعَصَافِيرَ تَصْرُخُ خَوْفاً عَلَى صَغِيرِهَا.

أَحْضَرَتْ حَلِيمَهُ سُلَّماً وَأَسْنَدَتْهُ إِلى جِذْعِ الشَّجَرَهِ ثُمَّ أَمْسَكَتْ بِالْعُصْفُورِ الصَّغِيرِ بِلُطْفٍ وَحَمَلَتْهُ إِلى عُشِّهِ.رَفْرَفَتِ الْعَصَافِيرُ فَوْقَ رَأْسِ حَلِيمَهَ وَجَعَلَتْ تُزَقْزِقُ فَرِحَهً بِعَوْدَهِ الْعُصْفُورِ الصَّغِيرِ إِلى عُشِّهِ،وَكَأَنَّهَا تَقُولُ فِى زَقْزَقَتِهَا:شُكْراً لَكِ أَيتُهَا الْبِنْتُ الرَّحِيمَهُ،وَلْيكَافِئْكِ اللهُ عَلَى صَنِيعِكِ الْجَمِيلِ.

22.آدَابُ الزِّيارَهِ

اعْتِيادٌ*طَرْقٌ*اسْتِئْذَانٌ*مُصَافَحَهٌ*اينَاسٌ*تَارَهً*حَلْوَى
إِطَالَهٌ*أَمَدٌ*اخْتِيارٌ*أَنْسَبُ*بُعَيدٌ*مُبَكِّرٌ*قَيلُولَهٌ وَدَاعٌ
تَوْدِيعٌ*تَشْييعٌ*بَشَاشَهٌ*سَلَّمَ عَلَيهِ رَبُّ الْبَيتِ

اعْتَادَ مَحْمُودٌ أَنْ يخْرُجَ مَعَ وَالِدِهِ إِلَى جِيرَانِهِ وَأَقْرِبَائِهِ وَأَصْدِقَائِهِ وَكَانَا إِذَا بَلَغَا دَارَ أَحَدِهِمْ يطْرُقَانِ الْبَابَ بِلُطْفٍ،وَينْتَظِرَانِ حَتَّى يخْرُجَ إِلَيهِمَا الْجَارُ أَوِ الصَّدِيقُ،فَيسَلِّمَا عَلَيهِ،وَيسْتَأْذِنَاهُ بِالدُّخُولِ،فَيرُدَّ رَبُّ الدَّارِ،وَيصَافِحَهُمَا.ثُمَّ يدْخِلَهُمَا مَجْلِسَ بَيتِهِ،وَيؤْنِسَهُمَا بِالْحَدِيثِ تَارَهً،وَبِتَقْدِيمِ الشَّاىِ وَالْحَلْوَى تَارَاتٍ أُخَرَ،وَكَانَا لاَ يطِيلاَنِ أَمَدَ الزِّيارَهِ،وَيخْتَارَانِ لَهَا أَنْسَبَ الاْوْقَاتِ:بُعَيدَ صَلاَهِ الْعَصْرِ أَوْ صَلاَهِ الْمَغرِبِ،وَيتَجَنَّبَانِ أَنْ يزُورا أَحَداً فِى صَبَاحٍ مُبَكِّرٍ أَوْ عِشَاءٍ مُتَأَخِّرٍ أَوْ فِى وَقْتِ الظُّهيرَهِ،وَقْتِ الرَّاحَهِ أَو الْقَيلُولَهِ،أَوْ وَقْتِ طَعَام

الأُسْرَةِ،وَعِنْدَ انْتِهَاءِ الزِّيارَةِ كَانَا يوَدَّعَانِ أجْمَلَ وَدَاعٍ وَيشَيعُهُمَا صَاحِبُ الْبَيتِ إِلى خَارِجِهِ،شَاكِراً لَهُمَا هذِهِ الزِّيارَةَ اللَّطِيفَةَ.

وَبِمِثْلِ هذِهِ الآدَابِ كَانَ أَبُو مَحْمُودٍ وَابْنُهُ يسْتَقْبِلاَنِ زُوَّارَهُما وَيوَدِّعَانِهِمْ بِبَشَاشَةٍ وَحَرَارَةٍ.

ص:129

23.إِبْرَاهِيمُ عليه السلام(1)

خَاصٌّ*مُشَارَكَهٌ*إِشْرَاكٌ*مُسْتَقِيمٌ*نَبْذٌ*اسْتِمَاعٌ*بُطْلاَنٌ*ظَاهِرٌ
مَعْبَدٌ*تَحْطِيمٌ*جُذَّهٌ(جُذَاذٌ)*تَعْلِيقٌ*تَكْسِيرٌ*قَلْبٌ*تَرَحٌ(أَتْرَاحٌ)انْتِقَامٌ*إِلاَّ*جَاءَ الْقَوْمُ إِلاَّ سَعِيداً*أَقْسَمَ بِ-...

شَرْحُ الْكَلِمَاتِ:

كَانَ أُمَّةً:كانَ ذَا قُوَّهٍ مِثْلَ قُوَّهِ الْجَمَاعَهِ.

قَانِتاً لِلّهِ:عَابِداً وَدَاعِياً.

حَنِيفاً:مُسْتَقِيماً.

اجْتَبَاهُ:اخْتَارَهُ.

إِلَى صِرَاطٍ:إِلَى طَرِيقٍ،وَالْمُرَاد هُنَا الدِّينُ.

***

نَشَأَ سَيدُنَا إِبْرَاهِيمُ فِى قَوْمِهِ بِالْعِرَاقِ نَشْأَةً خَاصَّةً لَمْ يشَارِكْهُ بِهَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ،نَشَأَ مُؤْمِناً بِاللهِ وَحْدَهُ،لاَ يشْرِكُ بِهِ أَحَداً،عَابِداً لَهُ،شَاكِراً لِنِعَمِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ .

وَلَمَّا اخْتَارَهُ اللهُ لِرِسَالَتِهِ دَعَا إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ وَقَوْمَهُ إِلَى عِبَادهِ اللهِ وَنَبْذِ عِبَادَهِ الْأَصْنَامِ وَالْأَوْثَانِ.فَلَمْ يسْتَمِعُوا إِلَيهِ وَلَمْ يصَدِّقُوهُ،وَأَرَادَ إِبْرَاهِيمُ أَنْ يقَدِّمَ لَهُمُ الدَّلِيلَ عَلَى بُطْلاَنِ عِبَادَتِهِمْ وَفَسَادِ عَقِيدَتِهِمْ،فَانْتَظَرَ خُرُوجَهُمْ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَهِ فِى يوْمِ عِيدٍ،وَدَخَلَ مَعْبَدَهُمْ وَبِيدِهِ فَأْسٌ فَحَطَّمَ الْأَصْنَامَ وَجَعَلَهَا جُذَاذً إِلاَّ كَبِيرَهُمُ الَّذِى عَلَّقَ الْفَأْسَ فِى عُنُقِهِ.

وَلَمَّا انْتَهَتْ أَفْرَاحُ الْعِيدِ،وَعَادَ الْقَوْمُ إِلَى الْبَلْدَهِ،وَشَاهَدُوا الْأَصْنَامَ مُكَسَّرَةً وَالْفَأْسَ فِى عُنُقِ كَبِيرِهِمْ،قُلِبَتْ أَفْرَاحُهُمْ أَتْرَاحاً.وَأَقْسَمَ مَلِكُهُمْ نُمْرُودُ بِالصَّنَمِ الْكَبِيرِ عَلَى أَنْ ينْتَقِمَ مِنَ الْفَاعِلِ.

24.إِبْرَاهِيمُ عليه السلام(2)

عَيبٌ*إِشَارَهٌ*نُطقٌ*عَجْزٌ*مَنْعٌ*حَطَبٌ*إِحْرَاقٌ*تَنْجِيهٌ
نَارٌ*سَلِيمٌ*مُعَافى*إِهْلاَكٌ*مُغَادَرَهٌ*وَادٍ*إِسْكَانٌ*قَاعِدَهٌ(قَوَاعِدُ)*مُشَرَّفٌ*عَلَى مَقْرُبَه مِنْ...

وَنَادَى الْقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَدْ سَمِعُوهُ مِنْ قَبْلُ يعِيبُ أَصْنَامَهُمْ وَيسْخَرُ مِنْهَا،فَقَالُوا لَهُ:أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يا إِبْرَاهِيمُ؟قَالَ:بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا(وَأَشَارَ إِلَى الصَّنَمِ الْكَبِيرِ)فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا ينْطِقُونَ.

ص:130

فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَدْرَكُوا عَجْزَ آلِهَتِهِمْ وَبُطْلاَنَ عِبَادَتِهِمْ،وَلكِنَّ هَذَا لَمْ يمْنَعْهُمْ مِنَ الاِنْتِقَامِ لاِصْنَامِهِمْ.فَأَمَرَ الْمَلِكُ بِجَمْعِ الْحَطَبِ وَإِحْرَاقِ إِبْرَاهِيمَ.وَلكِنَّ اللهَ نَجَّى نَبِيهُ مِنْ نَارِ الْقَوْمِ فَخَرَجَ سَلِيماً مُعَافى وَأَهْلَكَ الْكَافِرِينَ الظَّالِمِينَ بِعَذَابٍ شَدِيدٍ.ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام غَادَرَ الْعِرَاقَ إِلَى مِصْرَ،ثُمَّ إِلَى الشَّامِ ثُمَّ إِلَى الْحِجَازِ،وَهُنَاكَ فِى وَادٍ غَيرِ ذِى زَرْعٍ أَسْكَنَ زَوْجَهُ وَوَلَدَهُ إِسْمَاعِيلَ وَرَفَعَ قَوَاعِدَ الْبَيتِ الْحَرَامِ بِأَمْرٍ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ،وَدَعَا النَّاسَ إِلَى عِبَادَتِهِ وَحْدَهُ وَحَجِّ بَيتِهِ الْمُشَرَّفِ،وَدُفِنَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِى مَدِينَهِ الْخَلِيلِ عَلَى مَقْرُبَهٍ مِنَ الْقُدْسِ.

25.جُنْدِى الْبِلاَدِ

فُؤَادٌ*بَرٌّ*فِدَاءٌ*شِبْرٌ*هَيبٌ*زُحْفٌ*سَهَرٌ*سُهَادٌ*مَوْطِنٌ
هَوْلٌ*عَادٍ*عُلُوٌّ*عَدُوٌّ(اعْدَاءُ)*مِلْ ءُ فُؤَادِى*الاَعَادِيالاَعْدَاءُ.

أَنَا جُنْدِى الْبِلاَدِ حُبُّهَا مِلْ ءُ فُؤَادِى

أَنَا فِى الْبَرِّ وَفِى الْبَحْر وَفِى الْجَوِّ أُنَادِى

بِدِمَائِى سَوْفَ أَفْدِى كُلَّ شِبْرٍ مِنْ بِلاَدِى

لاَ أَهَابُ الْمَوْتَ يوْماً زَاحِفاً فِى كُلِّ وَادِ

كَمْ سَهِرْتُ اللَّيلَ فِى الْجَبْهَهِ أَرْعَى فِى سُهَادِى

مَوْطِنَ الاَجْدَادِ مِنْ هَوْلٍ وَشَرٍّ وَعَادِ

هكَذَا الاَوْطَانُ تَحْيا فِى عُلُوٍّ وَاتِّحَادِ

فَاحْفَظُوهَا أَيهَا الاَبْطَالُ -مِنْ شَرِّ الاَعَادِى

26.اَلأْمِيرُ وَالأْرْمَلَهُ(1)

أَرْمَلَهٌ*فَخْمٌ*رَغْبَهٌ*تَوْسِيعٌ*قَضَاءٌ*إِسْتِمْلاَكٌ*حَقْلٌ
تَوَارُثٌ*تُرَاثٌ*عَدٌّ*مَجِيدٌ*بَغْى*بَدِيلٌ*وَقْتَئِذٍ*تَنَازُلٌ
رَفْضٌ*تَنْفِيذٌ*أَبْهٌ*غَصْبٌ*تَشْييدٌ*جَنَاحٌ*انْتِصَافٌ
اعْتِزَامٌ*تَحَينٌ*مُصادَفَهٌ*هَرْوَلَهٌ*جُثُوٌّ*عِدْلٌ*تُرَابٌ إِعَانَهٌ*رَفَعَ إِلَى
الْقَاضِى*تَهيبَ حَوْلَ الأْمِيرِ*إِلاَّ أَنَّهُ...بَينَ يدَيهِ*حاوَلَ أَنْ...

بَنَى أَحَدُ الأُمَرَاءِ قَصْراً فَخْماً،وَبَعْدَ أَنْ أَقَامَ فِيهِ زَمَناً،اتَّجَهَتْ رَغْبَتُهُ إِلى تَوْسِيعِهِ.كَانَ هذَا يقْضِى اسْتِمْلاكَ حَقْلٍ مُجَاوِرٍ لِلْقَصْرِ تَوَارَثَهُ مُنْذُ الْقِدَمِ أَفْرَادُ أُسْرَهٍ مُعَينَهٍ وَكَانُوا يعُدُّونَهُ تُرَاثاً مَجِيداً،لا يبْغُونَ عَنْهُ بَدِيلاً،بَالِغاً مَا بَلَغَ.وَكَانَ هذَا الْحَقْلُ وَقْتَئِذٍ فِى يدَيى أَرْمَلَهٍ مِنْ هذِهِ الأُسْرَهِ.فَلَمَّا طَلَبَ مِنْها الأَمِيرُ أَنْ تَتَنَازَلَ عَنْهُ،رَفَضَتْ بِكُلِّ إِبَاءٍ،لكِنَّ الأَمِيرَ فِي سَبِيلِ تَنْفِيذِ رَغْبَتِهِ،لَمْ يأبَهْ لهذا الرَّفْضِ،فَأَخَذَ الأَرْضَ غَصْباً،وَشَيدَ عَلَيهَا جَنَاحاً كَبِيراً.

رَفَعَتِ الأَرْمَلَهُ أَمْرَهَا إِلَى الْقَاضِى،لكِنَّهُ لَمْ يسْتَطِعْ أَنْ ينْتَصِفَ لَهَا فِى الْحالِ،إِذْ تَهَيبَ حَوْلَ الأَمِيرِ،إِلاَّ أَنَّهُ اعْتَزَمَ أَنْ يتَحَينَ الْفُرْصَهَ،فَيوجِّهَ نَظَرَ الأَمِيرِ إِلَى مَا حَمَلَ مِنْ ظُلْمٍ،فَصَادَفَهُ يوْماً،يمْشِى فِى الْحَدِيقَهِ الَّتِى أَنْشَأَهَا حَوْلَ الْجَنَاحِ الْجَدِيدِ،فَهَرْوَلَ إِلَيهِ وَجَثَا بَينَ يدَيهِ مُسْتَأْذِناً مِنْهُ أَنْ يأْخُذَ مَعَهُ عِدْلاً مِنْ تُرَابِ الْحَدِيقهِ.فَلَمَّا أَذِنَ لَهُ،مَلأَ الْعِدْلَ،وَحَاوَلَ أَنْ يحْمِلَهُ،فَعَجِزَ فَالْتَمَسَ مِنَ الأَمِيرِ أَنْ يعِينَهُ عَلَى حَمْلِهِ.

27.اَلأْمِيرُ وَالأْرْمَلَهُ(2)

إِلْقَاءٌ*ثَقِيلٌ*إِلْقَاءٌ*يسِيرٌ*تَصَوُّرٌ*يوْمُ الدِّينِ*تَسَاوِى اتِّعَاظٌ*لِكَى...*خَطَرَ لَهُ أَنَّ...*مَالَ عَلَى...*مَعَ أَنَّ...لَيسَ هذَا إِلاَّ جُزْءًا مِنَ الأَرْضِ

عِنْدَئِذٍ خَطَرَ لِلأْمِيرِ أَنَّ الْقَاضِى يمازِحُهُ فَضَحِكَ وَمَالَ عَلَى الْعِدْلِ لِيرْفَعَهُ وَلكِنَّهُ أَلْفَاهُ ثَقِيلاً،فَأَلْقَاهُ عَلَى الأَرْضِ،فَالْتَفَتَ الْقَاضِى إِلَى الأَمِيرِ،وَقَالَ لَهُ:«أَرَأَيتَ يا مَوْلاَى كَيفَ أَنَّكَ لَمْ تُطِقْ حَمْلَهُ مَعَ أَنَّ كُلَّ مَا فِيهِ لَيسَ إِلاَّ جُزْءاً يسِيراً مِنْ أَرْضِ الأَرْمَلَهِ؟فَتَصَوَّرْ يا مَوْلاَى حَالَتَكَ إِذَا وَقَفْتَ بَينَ يدَى اللهِ فِى يوْمِ الدِّينِ وَالَّذِى يتَسَاوَى فِيهِ الْغَنِى وَالْفَقِيرُ،يوْمَ يسْأَلُ كُلُّ إِنْسَانٍ عَنِ الصَّغِيرِهِ وَالْكَبِيرِهِ،فإِذا كُنْتَ الآنَ عاجِزاً عَنْ حَمْلِ جُزْءٍ مِنْ هذِهِ الأَرْضِ،فَكَيفَ تَكُونُ حَالَتُكَ إِذا طُولِبْتَ يوْمَ الْحِسابِ بِحَمْلِ هذِهِ الأَرْضِ كُلِّهَا؟».

فَاتَّعَظَ الأَمِيرُ بَنَصِيحَهِ الْقَاضِى وَأَعَادَ الْحَقْلَ لِلأَرْمَلَهِ بِمَا عَلَيهِ مِنَ الْمَبَانِى الْجَدِيدَهِ،لِكَى يكَفِّرَ عَنْ خَطِيئَتِهِ.

رُوِى عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله يقُولُ:«إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوُا الظَّالِمَ فَلَمْ يأْخُذُوا عَلَى يدَيهِ أَوْشَكَ أَنْ يعُمَّهُمُ اللهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ».

28.خَدِيجَهُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ

أَشْهَرُ*حَسَبٌ*نَسَبٌ*سِيرَهٌ*حُسْنٌ*سُمْعَهٌ*رَجَاحَهٌ
سَدَادٌ*خِطْبَهٌ*بِكْرٌ*تَشْجِيعٌ*مَلْكٌ*كَاهِلٌ*عِبْءٌ(أَعْبَاءٌ)مُعَانَدَهٌ*مُكَابَرَهٌ*يدْعَى بِالطَّاهِرَهِ*أَصَرَّ عَلَى...

السَّيدَهُ خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ مِنْ أَشْهَرِ نِسَاءِ قُرَيشٍ حَسَباً وَنَسَباً،وَكَانَتْ تُدْعَى فِى الْجَاهِلِيهِ بِالطَّاهِرَهِ لِطَهَارَهِ سِيرَتِهَا،وَحُسْنِ سَّمْعَتِهَا،وَعُرِفَتْ مُنْذُ نشْأَتِهَا بِرَجَاحَهِ الْعَقْلِ وَسَدَادِ الرَّأْيِ،خَطَبَهَا وَهِى بِكْرٌ،عَتِيقُ بْنُ عَابِدٍ فَتَزَوَّجَتْهُ،وَلَمَّا مَاتَ عَتيقٌ تَزَوَّجَتْ أَبَا هَالَهَ.وَبَعْدَ مَوْتِهِ تَزَوَّجَتْ رَسُولَ اللهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ،وَكَان عُمْرُهَا أَرْبَعِينَ سَنَهً،وَعُمْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله خَمْساً وَعشْرِينَ سَنَهً.

وَكَانَتْ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيهَا أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ فِى الاِسْلاَمِ مِنَ نِسَاءٍ،وَقَدْ شَجَّعَتِ الرَّسُولَ فِى رِسَالَتِهِ،وَوَضَعَتْ بَينَ يدَيهِ جَمِيعَ مَا تَمْلِكُ،وَخَفَّفَتْ عَنْ كَاهِلِهِ أَعْبَاءَ الدَّعْوَهِ،وَمَشَاقَّ الْمُعَانَدَهِ وَالْمُكَابَرَهِ اللَّتَينِ أَصَرَّ عَلَيهِمَا كُفَّارُ قُرَيشٍ.

وَقَدْ رُزِقَتْ مِنَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ابْنَين هُمَا:الْقَاسِمُ،وَعَبْدُاللهِ،وَأَرْبَعُ بَنَاتٍ،هُنَّ زَينَبُ،وَرُقَيهُ،وَأُمُّ كُلْثُومٍ،وَفَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ عليها السلام.

29.اَلنِّظَامُ وَالتَّرْتِيبُ

مُرَتَّبٌ*أَدَاءٌ(ادَوَاتٌ)*هَنْدَسَهٌ*تَلْوِينٌ*عُلْبَهٌ(عُلَبٌ)*مُرَاجَعَهٌ تَنْبِيهٌ*مِشْجَبُ الثِّيابِ*تَأْكِيدٌ*تَنْظِيمٌ*تَسْهِيلٌ*إِبْدَاءٌ مَلْحُوظٌ*إِنَاءٌ(أَوَانٌ)*إِذْ*تَزْيينٌ*حَافَظَ عَلَى...طَاقَهٌ مِنَ الزُّهُورِ*لَيتَ...*يالَيتَ...

صَاحِبَهُ تِلْمِيذَهٌ نَشِيطَهٌ وَمُرَتَّبَهٌ تُحَافِظُ عَلَى ثِيابِهَا وَكُتُبِهَا وَأَدَوَاتِهَا.وَتَضَعُ كُلَّ حَاجَهٍ لَهَا فِى مَكَانِهَا.تَضَعُ رِدَاءَ الْمَدْرَسَهِ فِى خِزَانَهِ الثِّيابِ،وَكُتُبَهَا عَلى رَفٍّ عَلَّقَتْهُ فَوْقَ مَكْتَبِهَا،وَتَضَعُ أَقْلاَمَهَا وَأَدَوَاتِ الْهَنْدَسَهِ وَالرَّسْمِ وَالتَّلْوِينِ فِى عُلَبٍ خَاصَّهٍ،فَإِذَا جَلَسَتْ فِى الْمَسَاءِ إِلَى مَكْتَبِهَا لِتُرَاجِعَ دُرُوسَهَا،وَتَكْتُبَ وَاجِبَاتِهَا تُخْرِجُ مِنَ الْكُتُبِ وَالاَقْلاَمِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيهِ ثُمَّ تُعِيدُهُ إِلَى مَكَانِهِ.

وَإِذَا رَأَتْ أَخَاهَا الصَّغِيرَ سَعْداً يرْمِى ثِيابَهُ وَأَدَوَاتِهِ هُنَا وَهُنَاك،نَبَّهَتْهُ إِلَى ذلِكَ وَأَمْسَكَتْ بِيدِهِ تَدُلُّهُ عَلَى مِشْجَبِ الثِّيابِ وَرُفُوفِ الْمَكْتَبَهِ وَعُلَبِ الأَدْوَاتِ،وَتُؤَكِّدُ عَلَيهِ أَنْ يضَعَ كُلَّ شَىءٍ فِى مَكَانِهِ،مُرَتَّباً مُنَظَّماً لاَنَّ التَّرْتِيبَ وَالنِّظَامَ يحْفَظَانِ الاَشْياءَ وَالاَدَوَاتِ نَظِيفَهً وَسَلِيمَهً،وَيسَهِّلاَنِ الاَهْتِدَاءَ إِلَيهَا عِنْدَ الْحَاجَهِ.

وَإِلَى جَانِبِ عِنَايتِها بِالتَّرْتِيبِ وَالنِّظَامِ،تُبْدِى صَاحِبَهُ فِى الْبَيتِ نَشَاطاً مَلْحُوظاً،إِذْ تُسَاعِدُ و الِدَتَهَا فِى تَنْظِيفِ الْبَيتِ وَمَسْحِ أَرْضِهِ بِالْمَاءِ وَالصَّابُونِ وَتَرْتِيبِ أَوَانِى وَأَدَوَاتِ

ص:134

الطَّعَامِ عَلَى الْمَائِدَهِ،وَهِى ذَاتُ ذَوْقٍ،إِذْ كَثِيراً مَا تَجْمَعُ مِنْ حَدِيقَهِ الْمَنْزِلِ طَاقَهً مِنَ الزُّهُورِ تُزَينُ بِهَا مَائِدَهَ الطَّعَامِ.

فَيا لَيتَ الْبَنَاتِ كُلَّهُنَّ كَصَاحِبَهَ النَّشِيطَهِ الْمُرَتَّبَهِ.

30.دُعَاءٌ

تَسْوِيهٌ*إِبْدَاعٌ*قُرْصٌ*تَهَادِى*فَضَاءٌ*حَبْوٌ*ضِياءٌ*فَيضَانٌ
نَمَاءٌ*كِسَاءٌ*مَوْفُورٌ*ثَنَاءٌ*تَمْجِيدٌ*اهْتَزَّتِ الأَرْضُ

لَكَ يا رَبِّ نُصَلِّى كُلَّ صُبْحٍ وَمَسَاءْ

أَنْتَ سَوَّيتَ لَنَا الأَرْضَ وَأَبْدَعْتَ السَّمَاءْ

وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ قُرْصاً يتَهَادَى فِى الْفَضَاءْ

يرْسِلُ الدِّفْ ءَ وَيحْبُو نَا بِأَلْطَافِ الضِّيَاءْ

وَأَمَرْتَ الأَرْضَ فَاهْتَزَّتْ وَفَاضَتْ بِالنَّمَاءْ

وَوَهَبْتَ النَّاسَ رِزْقاً وَشَرَاباً وَكِسَاءْ

فَلَكَ التَّمْجِيدُ يا رَبِّ وَمَوْفُورُ الثَّنَاءْ

31.اَلرَّبِيعُ

إِيرَاقٌ*إِزْهَارٌ*هَدْرٌ*خُوَارٌ*ثُغَاءٌ*ابْتِسَامٌ*نَاصِعٌ*لاَمِعٌ
تَعْرِيجٌ(تَعَارِيجٌ)*زَهْرَهٌ*تَغْرِيدٌ*سُنُوسُو*شَقْشَقَهٌ*إِنْعَاشٌ بَعْثٌ*مِلْ ءُ الْعُيونِ

أَقْبَلْتَ أَيهَا الرَّبِيعُ،فَأَقْبَلَتْ مَعَكَ الْحَياهُ بِجَمِيعِ أَصْنَافِهَا وَأَلْوَانِهَا.فَالنَّبَاتُ يَنْمُو،وَالأَشْجَارُ تُورِقُ وَتُزْهِرُ،وَالْحَمَامُ يهْدِرُ،وَالْبَقَرُ يخُورُ،وَالنَّعَاجُ تَثْغُو،

وَالدُّنْيا بِأَجْمَعِهَا تَبْتَسِمُ.أَيهَا الرَّبِيعُ:

لَقَدْ جَعَلْتَ الدُّنْيا مِلْ ءَ الْعُيونِ بِمَا أَبْدَعَ اللهُ فِيکَ مِنْ جَمَالٍ،وَمَا وَهَبَ لَکَ مِنْ أَلْوَانٍ،فَأَبْيضُ نَاصِعٌ فِی أَخْضَرَ لاَمِعٍ،وَتَعَارِيجُ سُودٌ فِی زَهْرَهٍ صَفْرَاءَ أَوْ بَيضَاءَ.

أَمَّا الأَطْيارُ فَقَدْ أَطْلَقَتْ أَصْوَاتَهَا،فَهذَا الْبُلْبُلُ يغَرِّدُ ضَاحِكاً،وَهذَا السُّنُوسُو يشَقْشِقُ فَرِحاً،أَيهَا الرَّبِيعُ،لَقَدْ مَلأْتَ الْجَوَّ عِطْراً بِأَزْهَارِکَ الطَّيبَهِ فَأَنْعَشْتَ النُّفُوسَ وَبَعَثْتَ الأَمَلَ.

لَيتَ الزَّمَانَ کُلَّهُ رَبِيعٌ!

(أَحْمَدُ أَمِين)

32.سَالِمٌ وَالنَّحْلَهُ

نَصَبٌ*تَمَنِّی*تَسَلِّی*إِحْطَاءٌ*رَحِيقُ الزَّهْرَهِ*تَغَدِّی*مُجْدِبٌ
شَمْعٌ*ضَياعٌ*مَؤُنَهٌ*دَؤُوبٌ*احْتَذَی حَذْوَهُ*طِوَالَ النَّهَارِ إِنَّمَا*مَرْحَی لَکَ

سَالِمٌ:أَيتُهَا النَّحْلَهُ الْجَمِيلَهُ،أَرَاکِ تَلْعَبِينَ طِوَالَ النَّهَار،وَتَطِيرِينَ مِنْ زَهْرَهٍ إِلَی زَهَرَهٍ دُونَ أَنْ تُفَکِّرِی فِی شَیءٍ اسْمُهُ الدَّرْسُ وَالْوَاجِبُ أَوِ الْعَمَلُ وَالنَّصَبُ.إِنِّی أَتَمَنَّی أَنْ أَکُونَ مِثْلَکِ حَتَّی أَلْعَبَ کَمَا تَلْعَبِينَ وَأَتَسَلَّی کَمَا تَتَسَلَّينَ.

النَّحْلَهُ:إِنَّکَ مُخْطِیءٌ أَيهَا الطِّفْلُ.أَنَا لاَ أَلْعَبُ،وَلاَ أَلْهُو،وَإِنَّمَا أَطِيرُ مِنْ زَهْرَهٍ إِلَی أُخْرَی لِأَقُومَ بِوَاجِبِی وَأَعْمَلَ عَمَلاً مُفِيداً.

سَالِمٌ:وَمَا عَمَلُكِ يا صَغِيرَتِى؟وَإِذَا كُنْتِ تَعْمَلِينَ طِوَالَ النَّهَارِ فَكَيفَ لاَ تُفَكِّرِينَ فِى الرَّاحَهِ؟

النَّحْلَهُ:إِنِّى أَمْتَصُّ رَحِيقَ الزَّهْرَهِ لِاَصْنَعَ مِنْهُ عَسَلاً،أَتَغَذَّى بِهِ فِى فَصْلِ الشِّتَاءِ المُجْدِبِ الْقَاسِى.وَلِاَصْنَعَ شَمْعاً أَبْنِى بِهِ بَيتِى قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِى الصَّيفُ وَتَمُوتَ الأَزْهَارُ.فَإِذَا اسْتَرَحْتُ الآنَ ضَاعَتْ مِنِّى فُرْصَهُ جَمْعِ الْمَؤُنَهِ فَأَمُوتُ فِى الشِّتَاءِ جُوعاً.فَاتَّخِذْنِى يا سَالِمُ مِثَالاً لَكَ وَاجْمَعْ فِى صِغَرِكَ مَا يَنْفَعُكَ فِى كِبَرِكَ.

سَالِمٌ:مَرْحَى لَكِ أَيتُهَا النَّحْلَهُ الدَّؤُوبُ،وَسَوْفَ أَتَّخِذُكِ مِثَالاً وَأَحْتَذِى حَذْوَكِ فِى الدَّرْسِ وَالْعَمَلِ.

33.بَيتِى الْجَمِيلُ

حَنُونٌ*رَؤُوفٌ*حَبِيبٌ*عَطُوفٌ*وَرْدَهٌ*غُرْفَهٌ*فِنَاءُ الدَّارِ
حِضَانَهٌ*مُدَاعَبَهٌ*تَطَلَّعٌ*اسْتِبْشَارٌ*صِيانَهٌ

مَا أَجْمَلَ الْبَيتَ وَمَا أَحْلاَهُ !أُمٌّ حَنُونٌ،وَأَبٌ رَؤُوفٌ،وَأَخٌ حَبِيبٌ،وَأُخْتٌ عَطُوفٌ.كُلُّ هؤُلاَءِ تَجْمَعُهُمْ كَلِمَهُ الْبَيتِ الْعَذْبَهُ،كَمَا تَجْمَعُ الْوَرْدَهُ اللَّوْنَ الْجَمِيلَ،وَالرَّائِحَهَ الزَّكِيهَ.

أَشْعُرُ فِى بَيتِى بِالأَمَانِ وَالسُّرُورِ،وَأَجِدُ فِيهِ الظِّلَّ وَالدِّفْ ءَ.هُنَا الْمَجْلِسُ الَّذِى يسْتَقْبِلُ فِيهِ وَالِدِى ضُيوفَهُ،وَهُنَاكَ غُرْفَهُ طَعَامِنَا،وَإِلَى جَانِبِهَا غُرْفَهُ النَّوْمِ،وَفِى فِنَاءِ الدَّارِ مَلْعَبُنَا،وَأَنَا أَجْلِسُ هُنَا وَهُنَاكَ لِاُرَاجِعَ دُرُوسِى وَأَكْتُبَ وَاجِبِى.كُلُّ شَىءٍ فِى الْبَيتِ جَمِيلٌ،وَكُلُّ وَجْهٍ فِيهِ حَبِيبٌ:هذِهِ أُمٌّ تَحْضَنُ طِفْلَهَا بِحَنَانٍ،وَهذَا أَبٌ يلْقَى أَبْنَاءَهُ مُبْتَسِماً،وَذاكَ أَخٌ يدَاعِبُ أَخَاهُ فَرِحاً،وَتِلْكَ أُخْتٌ تَتَطَلَّعُ إِلَى أَخِيهَا الصَّغِيرِ ضَاحِكَهً مُسْتَبْشِرَهً.فَمَا أَجْمَلَ بَيتَنَا !صُنْهُ يا رَبِّ عَامِراً،وَصُنْ مَنْ فِيهِ.

34.مُوسَى عليه السلام(1)

ذَبْحٌ*اعْتِدَاءٌ*ادِّعَاءٌ*وَضْعٌ*خَوْفٌ*اسْتِيقَافٌ*تَدَلَّى
شَاطِئٌ*اتِّخَاذٌ*ثَدْى(أَثْدَاءٌ)*بَطْشٌ*بِئْرٌ*اسْتِقَاءٌ*دَوْرٌ سُقْيا*تَوَلٍّ*قُرَّهُ عَينٍ لِى وَلَكَ*عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا تَقَاذَفَتْ بِهِ الأَمْوَاجُ

مُوسَى عليهِ السلام رَسُولٌ كَرِيمٌ،وُلِدَ بِمِصْرَ فِى عَهْدِ فِرْعَوْنَ الطَّاغِيهِ الَّذِى كَانَ يذْبَحُ أَبْنَاءَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَيعْتَدِى عَلَى نِسَائِهِمْ،وَيدَّعِى الأُلُوهِيهَ عَلَى

قَوْمِه.وَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ مُوسَى خَافَتْ عَلَى

ص:137

وَلَدِهَا،فَأَوْدَعَتْهُ فِى صُنْدُوقٍ مِنْ خَشَبٍ وَأَلْقَتْهُ فِى النِّيلِ،وَظَلَّتِ الأَمْوَاجُ تَتَقَاذَفُهُ حَتَّى اسْتَوْقَفَهُ غُصْنٌ كَانَ مُتَدَالِياً عَلَى الشَّاطِئِ أَمَامَ قَصْرِ فِرْعَوْنَ وَامْرَأَتِهِ.وَلَمَّا رَأَيا فِيهِ طِفْلاً صَغِيراً قَالَتْ امْرَأَتُهُ: قُرَّتُ عَيْنٍ لِى وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً .

وَجَاءَ فِرْعَونُ بِالْمُرْضِعَاتِ فَرَفَضَ الطِّفْلُ أَنْ يرْضَعَ مِنْ أَثْدَائِهِنَّ إِلاَّ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ هِى أُمُّهُ،مِنْ غَيرِ أَنْ يعْلَمَ بِهَا أَحَدٌ،وَحِينَ بَلَغَ مُوسَى سِنَّ الرُّشْدِ آتَاهُ اللهُ الْعِلْمَ وَالْمَعْرِفَةَ وَالْقُوَّةَ،وَأَرَادَ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ أَنْ يبْطِشُوا بِهِ،فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ خَائِفاً وَتَوَجَّهَ إِلَى مَدْينَ.

وَفِى مَدْينَ رَأَى عَلَى الْبِئْرِ جَمَاعَةً مِنَ الرِّعَاءِ يسْتَقُونَ مِنْهَا وَإِلَى جَانِبِهَا فَتَاتَينِ تَنْتَظِرَانِ دَوْرَهُمَا.فَتَقَدَّمَ مُوسَى وَأَعَانَهُمَا عَلَى السُّقْيا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى ظِلِّ شَجَرَةٍ لِيسْتَرِيحَ.

35.مُوسَى عليه السلام(2)

فَتْرَةٌ*مَهْلٌ*اسْتِحْياءٌ*اسْتِئْجَارٌ*فَارِسٌ*إِينَاسٌ*مُكْثٌ
جَذْوَةٌ*اصْطِلاَءٌ*بُقْعَةٌ*تَلَقٍّى*اسْتِكْبَارٌ*إِنْقَاذٌ*اصْطِهَادٌ يمٌّ*نَجَاةٌ*غَرْقٌ

وَبَعْدَ فَتْرَةٍ مِنَ الزَّمَنِ جَاءَتْ إِحْدَى الْفَتَاتَينِ تَمْشِى عَلَى مَهْلٍ،وَقَالَتْ لِمُوسَى فِى اسْتِحْياءٍ:إِنَّ أَبِى يدْعُوكَ لِيجْزِيكَ أَجْرَ مَا سَقَيتَ لَنَا.فَقَامَ مُوسَى مَعَهَا إِلَى بَيتِ وَالِدِهَا حَيثُ لَقِى كُلَّ رِعَايةٍ وَإِكْرَامٍ.

وَلَمَّا آنَسَ الْوَالِدُ مِنْ مُوسَى الْقُوَّةَ وَالأَمَانَةَ اسْتَأْجَرَهُ لِيعْمَلَ عِنْدَهُ ثَمَانِى سَنَوَاتٍ،وَزَوَّجَهُ مِنْ إِحْدَى ابْنَتَيهِ.وَفِى نِهَايةِ الْمُدَّةِ سَارَ بِأَهْلِهِ إِلَى جَبَلِ الطُّورِ.وَفِى لَيلَةٍ قَارِسَةٍ آنَسَ مِنْ بَعِيدٍ نَاراً.فَقَالَ لِأَهْلِهِ:امْكُثُوا إِنِّى آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّى آتِيكُمْ بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.وَفِى الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ سَمِعَ مُوسَى نِدَاءَ رَبِّهِ وَتَلَقَّى رِسَالَتَهُ وَنُبُوَّتَهُ،وَحَمَلَ الْمُعْجِزَاتِ،وَمِنْ جُمْلَتِهِ كِتَابُ التَّوْرَاةِ.وَقَامَ مُوسَى عليه السلام يؤَدِّى رِسَالَتَهُ وَذَهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ فَأَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَنَسَبَ مُعْجِزَاتِهِ إِلَى السِّحْرِ.

وَأَرَادَ مُوسَى أَنْ ينْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ ظُلْمِ فِرْعَوْنَ وَاضْطِهَادِهِ،وَسَارَ بِجَمَاعَتِهِ لَيلاً.وَلَمَّا عَلِمَ فِرْعَوْنُ بِهِجْرَتِهِمْ لَحِقَ بِهِمْ لِيرُدَّهُمْ إِلَى خِدْمَتِهِ،فَعَبَرَ مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ الْيمَّ فَنَجَوْا،وَغَرِقَ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ.

فَانْظُرْ كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ.

ص:138

36.اَلْحَمَامَهُ وَالنَّمْلَهُ

نَمْلَهٌ*عُودٌ*تَصْوِيبٌ*بُنْدُقِيهٌ*عَضٌّ*مُؤْلِمٌ*انْحِنَاءٌ*تَفَقُّدٌ

وَقَفَتْ حَمَامَهٌ عَلَى شَاطِئِ نَهْرٍ لِتَشْرَبَ مِنْ مَائِهِ فَرَأَتْ فِى النَّهْرِ نَمْلَهً تَكَادُ تَغْرَقُ.فَأَشْفَقَتْ عَلَيهَا وَرَمَتْ إِلَيهَا عُوداً مِنَ الْحَطَبِ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ النَّمْلَهُ وَنَجَتْ مِنَ الْغَرَقِ.

وَلَمَّا خَرَجَتْ إِلَى الشَّاطِئِ مَشَتْ إِلَى الْحَمَامَهِ فَمَسَحَتْ بِفَمِهَا أَصَابِعَ رِجْلِهَا،وَكَأَنَّهَا تَشْكُرُهَا عَلَى مَعْرُوفِهَا وَحُسْنِ صَنِيعِهَا.

وَبَعْدِ قَلِيلٍ مِنَ الزَّمَنِ طَارَتِ الْحَمَامَهُ وَوَقَفَتْ عَلَى شَجَرَهٍ قَرِيبَهٍ مِنَ النَّهْرِ.فَرَآهَا صَيادٌ فَصَوَّبَ إِلَيهَا بُنْدُقِيتَهُ،فَرَأَتْهُ النَّمْلَهُ،فَأَسْرَعَتْ إِلَى رِجْلِهِ تَعُضُّهَا عَضًّا شَدِيداً مُؤْلِماً.

وَهُنَا انْحَنَى الصَّيادُ لِيتَفَقَّدَ رِجْلَهُ،فَطَارَتِ الْحَمَامَهُ وَنَجَتْ مِنْ الْمَوْتِ جَزَاءَ صَنِيعِهَا إِلَى النَّمْلَهِ.

37.عِيسَى بْنُ مَرْيمَ(عَلَيهِمَا السَّلاَمُ)

إِحْسَاسٌ*بَيتُ لَحْمٍ*نَخْلَهٌ*بَشَرٌ*سَوِى*شَىءٌ فَرِى*بَغِى إِيصَاءٌ*مَا دَامَ*إِبْرَاءٌ*أَكْمَهُ*أَبْرَصُ*صَفْحٌ*صَلْبٌ

عِيسَى عليه السلام نَبِى اللهِ وَرَسُولُهُ،وَقَدْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ مَرْيمُ مِنْ غَيرِ أَبٍ،وَكَانَ ذلِكَ مُعْجِزَهَ اللهِ.

وَلَمَّا أَحَسَّتْ مَرْيمُ بِقُرْبِ الْوَضْعِ خَرَجَتْ إِلَى ظَاهِرِ الْبَلْدَهِ فِى«بَيتِ لَحْمٍ».وَهُنَاكَ فِى ظِلِّ شَجَرَهِ النَّخْلَهِ وَضَعَتْهُ بَشَراً سَوِيا.قَالَ تعالى:

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا. يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا. فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قالَ إِنِّى عَبْدُ اللّهِ آتانِىَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِى نَبِيًّا. وَ جَعَلَنِى مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ

وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا. وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیًّا. وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا .

وَکَانَ کَلاَمُهُ علیه السلام وَهُوَ فِی الْمَهْدِ مُعْجَزَهً ثَانِیهً،وَکَانَ یبْرِئُ الاْکْمَهَ وَالاْبْرَصَ بِإِذْنِ اللهِ کَمُعْجِزَهٍ ثَالِثَهٍ.

وَقَدْ آتَاهُ اللهُ کِتَابَ الإِنْجِیلِ یدْعُو بِهِ النَّاسَ إِلَی عِبَادَهِ اللهِ وَحْدَهُ وَإِلَی عَمَلِ الْخَیرِ،وَإِلَی الصَّفحِ وَالْعَفْوِ.

وَلَمَّا اشْتَدَّ عَلَیهِ عَذَابُ الْیهُودِ وَأَرَادُوا أَنْ یبْطِشُوا بِهِ رَفَعَهُ اللهُ إِلَیهِ.قَالَ تَعَالَی:

وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ .

وَقَالَ تعالی: وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً .

38.الأَعْمَی الْمُؤْمِنُ(1)

أَعْمَی*أَقْرَعُ*ابْتِلاَءٌ*جِلْدٌ*قَذَرٌ*إِنْجَابٌ*إِبِلٌ*نَاقَهٌ عُشَرَاءُ قَذِرَنِی النَّاسُ

فِی الْحَدِیثِ عَنْ أَبِی هُرَیرَهَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ مَا مَعْنَاهُ:إِنَّ ثَلاَثَهَ رِجَالٍ:أَبْرَصَ،وَأَقْرَعَ،وَأَعْمَی،أَرَادَ اللهُ أَنْ یبْتَلِیهُمْ،فَبَعَثَ إِلَیهِمْ مَلَکاً،فَأَتَی الاْبْرَصَ فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الاْبْرَصُ:لَوْنٌ حَسَنٌ،وَجِلْدٌ حَسَنٌ،وَیذْهَبُ عَنِّی الَّذِی قَذِرَنِی النَّاسُ بِهِ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَذَرُهُ،وَأُعْطِی لَوْناً حَسَناً وَجِلْداً حَسَناً.ثُمَّ قَالَ لَهُ:فَأَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الاْبْرَصُ:الإِبِلُ.فَأُعْطِی نَاقَهً عُشَرَاءَ.وَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ:بَارَکَ اللهُ لَکَ فِیهَا.

ثُمَّ أَتَی الْمَلَکُ الاْقْرَعَ،فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الاْقْرَعُ:شَعْرٌ حَسَنٌ،وَیذْهَبُ عَنِّی الَّذِی قَذِرَنِی النَّاسُ بِهِ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَذَهَبَ عَنْهُ،وَأُعْطِی شَعْراً حَسَناً.فَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ:أَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:الْبَقَرُ.فَأُعْطِی بَقَرَهً حَامِلاً وَقَالَ لَهُ:بَارَکَ اللهُ لَکَ فِیهَا.

ثُمَّ أَتَی الْمَلَکُ الاْعْمَی فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:أَنْ یرُدَّ اللهُ إِلی بَصَرِی فَأُبْصِرَ بِهِ النَّاسَ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَرَدَّ اللهُ إِلَیهِ بَصَرَهُ.قَالَ لَهُ الْمَلَکُ:فَأَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:الْغَنَمُ،فَأُعْطِی شَاهً وَالِدَهً.

فَاْنْجَبَتْ هَاتَانِ وَوَلَدَتْ تِلْکَ.فَکَانَ لِلأوَّلِ وَادٍ مِنَ الاْبِلِ وَلِلثّانِی وَادٍ مِنَ الْبَقَرِ وَلِلثَّالِثِ وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ.

ص:140

39.الأَعْمَى الْمُؤْمِنُ(2)

تَبَلُّغٌ*تَصْييرٌ*ابْنُ سَبِيلٍ*إِجْهَادٌ*سَخَطٌ*إِنْقَطَعَتْ بِى الْحِبَالُ لاَ بَلاَغَ*كَابِراً عَنْ كَابِرٍ

ثُمَّ إِنَّ الْمَلَكَ أَتَى الأَبْرَصَ فِى صُورَتِهِ وَهَيئَتِهِ فَقَالَ لَهُ:رَجُلٌ مِسْكِينٌ قَدِ إِنْقَطَعَ بِى الْحِبَالُ فِى سَفَرِى،فَلاَ بَلاَغَ لِى الْيَوْمَ إِلاَّ بِاللهِ ثُمَّ بِكَ.أَسْأَلُكَ بِالَّذِى أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ الْكَثِيرَ،أَسْأَلُكَ بَعِيراً أَتَبَلَّغُ بِهِ فِى سَفَرِى.فَقَالَ:الْحُقُوقُ كَثِيرَةٌ.فَقَالَ لَهُ:كَأَنِّى أَعْرِفُكَ،أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ فَقِيراً يقْذِرُكَ النَّاسُ،فَأَعْطَاكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هذَا الْمَالَ؟فَقَالَ:إِنَّمَا وَرِثْتُ هذا الْمَالَ مِنْ أَجْدَادِى كَابِراً عَنْ كَابِرٍ،فَقَالَ:إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيرَكَ اللهُ إِلَى مَاكُنْتَ.

وَأَتَى الأَقْرَعَ فِى صُورَتِهِ،فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلأَوَّلِ وَرَدَّ عَلَيهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيهِ.فَقَالَ الْمَلَكُ:إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيرَكَ اللهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

ثُمَّ أَتَى الأَعْمَى فِى صُورَتِهِ فَقَالَ لَهُ:

رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَ ابْنُ سَبِيلٍ قَدِ انْقَطَعَتْ بِى الْحِبَالُ فِى سَفَرِى فَلاَ بَلاَغَ لِى الْيَوْمَ إِلاَّ بِاللهِ ثُمَّ بِكَ.أَسْأَلُكَ بِالَّذِى رَدَّ عَلَيكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِى سَفَرِى،فَقَالَ:

قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللهُ إِلَىَّ بَصَرِى،فَخُذْ مَا شِئْتَ،وَدَعْ مَا شِئْتَ،فَوَاللهِ لاَ أُجْهِدُكَ الْيَوْمَ بِشَىءٍ أَخَذْتَهُ للهِ.فَقَالَ الْمَلَكُ:

أَمْسِكْ عَلَيكَ مَالَكَ،فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ،وَقَدْ رَضِى اللهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيكَ.

40.اَلْحُرِّيهُ

قَصٌّ*اسْتِيقَاظٌ*مُوَاءٌ*تَمَسُّحٌ*عَيفٌ*ظَمْآنُ*ظَمْأَى*حُزْنٌ
تَأْثِيرٌ*غَرَضٌ*سِجْنٌ*مِصْرَاعٌ*هَنَاءَةٌ*إِيثَارٌ*وَثِيرٌ*زَاهِدٌ رَابَنِى أَمْرُهَا*حَفَلَ بِهِ

قَصَّتْ فَاطِمَةُ عَلَى رَفِيقَاتِهَا الْحِكَايةَ الآتِيةَ:

اسْتَيقَظْتُ فَجْرَ يوْمٍ مِنَ الأَيامِ عَلَى صَوْتِ هِرَّتِى وَكَانَتْ تَمُوءُ بِجَانِبِ فِرَاشِى وَتَتَمَسَّحُ بِى.فَرَابَنِى أَمْرُهَا،وَأَهَمَّنِى هَمُّهَا،وَقُلْتُ:لَعَلَّهَا جَائِعَةٌ،فَنَهَضْتُ وَقَدَّمْتُ لَهَا طَعَاماً فَعَافَتْهُ وَانْصَرَفَتْ عَنْهُ.فَقُلْتُ:لَعَلَّهَا ظَمْأَى،فَأَرْشَدْتُهَا إِلَى الْمَاءِ فَلَمْ

تَحْفِلْ بِهِ.وَصَارَتِ الْمِسْكِينَةُ تَنْظَرُ إلى نَظَرَاتٍ كُلّهَا حُزْنٌ وَأَلَمٌ.فَأثّرَ فِى نَفْسِى مَنْظَرُهَا تَأثِيراً شَدِيداً.

وَكَانَ بَابُ الْغُرْفَهِ وَأَبْوَابُ النَّوَافِذِ مُغْلَقَةً.فَرَأَيتُ أَنَّهَا تُطِيلُ النَّظَرَ إِلَى الْبَابِ تَارَةً وَإِلَى النَّوَافِذِ تَارَةً أُخْرَى كُلَّمَا اتَّجَهْتُ نَحْوَهَا.

ص:141

فَأَدْرَكْتُ غَرَضَهَا وَعَرَفْتُ أَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ أَفْتَحَ لَهَا الْبَابَ لِتَخْرُجَ مِنْ سِجْنِ الْغُرْفَهِ.وَلَمَّا فَتَحْتُ الْمِصْرَاعَ خَرَجَتْ مِنْهُ كَالْبَرْقِ مُسْرِعَةً،وَتَبَدَّلَ حَالُهَا مِنْ حُزْنٍ وَهَمٍّ إِلَى سُرُورٍ وَهَنَاءَهٍ.

عُدْتُ إِلى فِرَاشِى وَأَخَذْتُ أُفَكِّرُ فِى أَمْرِ هذِهِ الْهِرَّهِ الَّتِى آثَرَتِ النَّوْمَ عَلَى التُّرَابِ زَاهِدَةً بِالْغُرْفَهِ وَبِفِرَاشِهَا الْوَثِيرِ.

فَمَا أَغْلَى الْحُرِّيهَ حَتَّى عَلَى الْحَيوَانِ الَّذِى لاَ يعْقِلُ !

41.أَحَادِيثُ شَرِيفَهٌ

اسْتِنْصَاحُ*عَطْسٌ*تَشْمِيتٌ*عِيادَهٌ*تَبَعٌ*تَحَابُبٌ*إِفْشَاءٌ حُسْنُ صَحَابَتِى

1.أُمُّكَ ثُمَّ أَبُوكَ:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ:

يا رَسُولَ اللهِ،مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِى؟قَالَ:

أُمُّكَ.قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أُمُّكَ.قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أُمُّكَ.(فَكَرَّرَهَا ثَلاَثاً)قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أَبُوكَ.

2.حَقُّ الْمُسْلِمِ:

حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌ:

إِذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيهِ،وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ،وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْهُ،وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللهَ فَشَمِّتْهُ،وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ،وَإِذَا مَاتَ فَاتْبَعْهُ.

3.آدَابُ السَّلاَمِ:

لِيسَلِّمِ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ،وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ،وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ.أَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى شَىءٍ إِنْ فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟أَفْشُوا السَّلاَمَ بَينَكُمْ.

42.عَقِيدَةُ المُسْلِمِ(1)

التَّوْحِيدُ

اعْتِقادٌ*نِدٌّ*ضِدٌّ*كُفُوءٌ*تَشْبِيهٌ*مُنَزَّهٌ*اسْتِعارَهٌ*مَجَازٌ
نَظِيرٌ*إِشْراكٌ*تَقَرُّبٌ*وَثَنٌ*جَنَازَهٌ*مُوَاسَاهٌ*اسْتِحْبابٌ
جَوْرٌ*حَيفٌ*إِطاقَهٌ*مُعَاقَبَهٌ

ص:142

إِنَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بِأنَّ اللهَ تَعالى واحِدٌ, أحَدٌ, لَيسَ كَمِثْلِهِ شَىءٌ, قَدِيمٌ لَمْ يزَلْ وَلا يزالُ, عَلِيمٌ, حَكِيمٌ, عادِلٌ, حَى, قادِرٌ, غَنِى, سَمِيعٌ, بَصِيرٌ, وَلا يوصَفُ بِما تُوصَفُ بِهِ المَخْلوقَاتُ.فَلَيسَ هُوَ بِجِسْمٍ وَلا صُورَةٍ, وَلَيسَ لَهُ حَرَكَةٌ أَوْ سُكونٌ, وَلا مَكانٌ ولا زَمانٌ, ولا يشَارُ اليهِ, كَما لَا نِدَّ لَهُ, وَلَا ضِدَّ, ولا صاحِبَةَ لَهُ،ولا وَلَدَ, وَلا شَرِيكَ, وَلمْ يكُنْ لَهُ كُفُواً أحَدٌ, لا تُدْرِكُهُ الاَبْصارُ وَهُوَ يدْرِكُ الاَبْصارَ.

وَمَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ بِأَنْ صَوَّرَ لَهُ وَجْهاً وَيداً وَعَيناً, أَوْ نَحْوَ ذلِكَ, فإِنَّهُ جاهِلٌ بِحَقيقَهِ الْخالِقِ الْمُنَزَّهِ عَنِ النَّقْصِ, وَإِنْ نَفَى عَنْهُ التَّشْبِيهَ بِالْجِسْمِ فى اللِّسَانِ.فَإِنَّ أَمْثالَ هؤلاءِ الَمُدَّعِينَ جَمَدُوا عَلى ظَواهِرِ الأَلْفاظِ فى الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ أَوِ الْحَدِيثِ, وَأَنْكَرُوا عُقُولَهُمْ وَتَرَكُوها وَراءَ ظُهُورِهِمْ, فَلَمْ يسْتَطِيعُوا أَنْ يتَصَرَّفُوا بِالظَّواهِرِ حَسْبَما يقْتَضِيهِ النَّظَرُ وَالدَّلِيلُ وَقَواعِدُ الاِسْتَعارَهِ وَالمَجازِ.

وَيعْتَقِدُ بِأَنَّهُ يجِبُ تَوْحِيدُ اللهِ تَعالى مِنْ جَمِيعِ الْجِهاتِ.فَكَما يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الذَّاتِ وَيعْتَقِدُ بِأَنَّهُ واحِدٌ فى ذاتِهِ, كذلِكَ يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الصِّفاتِ, وَذلِكَ بِالاِعْتِقادِ بِأَنَّهُ لا شِبْهَ لَهُ فى صِفاتِهِ الذَّاتِيهِ.فَهُوَ فى العِلْمِ وَالقُدْرَهِ لا نَظِيرَ لَهُ, وَفى الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ لا شَرِيكَ لَهُ, وَفى كُلِّ كَمالٍ لا نِدَّ لَهُ.

وَكذلِكَ يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الْعِبَادَهِ.فَلا تَجُوزُ عِبادَهُ غَيرِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ, وَكَذا إِشْراكُهُ فى الْعِبادَهِ فى أى نَوْعٍ مِنْ أَنْواعِ الْعِبادَهِ, واجِبَهً أَوْ غَيرَ واجِبَهٍ, فى الصَّلاهِ وَغَيرِها مِنَ الْعِباداتِ.

وَمَنْ أَشْرَكَ فى الْعِبادَهِ غَيرَهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ, كَمَنْ يتَقَرَّبُ إلى غيرِ اللهِ تَعالى, وَحُكْمُهُ حُكْمُ مَنْ يعْبُدُ الأَصْنامَ وَالأَوْثانَ, لا فَرْقَ بَينَهُما.

أمّا زِيارَهُ قَبْرِ النَّبِى صلى الله عليه و آله أَوِ الأَوْلياءِ, فَلَيسَتْ هِى مِنْ نَوْعِ التَّقَرُّبِ إلى غَيرِ اللهِ تعالى فى الْعِبادَهِ, بَلْ هِى مِنْ نَوْعِ التَقَرُّبِ الى اللهِ تَعالى بِالأَعْمالِ الصَّالِحَهِ, كَالتَقَرُّبِ اليهِ بِعيادَهِ المَرِيضِ, وَتَشْييعِ الْجَنائِزِ, وَزِيارَهِ الإِخْوانِ فى الدِّينِ, وَمُواساهِ الفَقيرِ.

فَإِنَّ عِيادَهَ الْمَرِيضِ فى نَفْسِها عَمَلٌ صالِحٌ يتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ الى اللهِ تَعالى, وَلَيسَ هُوَ تَقَرُّباً الى الْمَرِيضِ يوجِبُ أنْ يجْعَلَ عَمَلَهُ عِبادَهً لِغَيرِ اللهِ تَعالى أَوِ الشِّرْكِ فى عِبادَتِهِ, وَكذلِكَ باقى أَمْثالِ هذِهِ الأَعْمالِ الصَّالِحَهِ الَّتى مِنْها:زِيارَهُ الْقُبورِ, وَتَشْييعُ الْجَنائِز, وَزِيارَهُ الإِخْوانِ.

فَكُلّ هذِهِ أعْمالٌ صالِحَةٌ ثَبَتَ مِن الشَّرْعِ إسْتِحبابُها, فَاذا جاءَ الاِنْسانُ مُتَقَرِّباَ بِها الى اللهِ تَعالى, طالِباً مَرْضاتِهِ, اسْتَحَقَّ الثَّوابَ مِنْهُ, وَنالَ جَزاءَهُ.

ص:143

وَيعْتَقِدُ بأنَّ مِنْ صِفاتِهِ تَعالى أنَّه عادِلٌ غَيرُ ظالمٍ, فَلا يجُوزُ فى قَضائِهِ, وَلا يحِيفُ فى حُكْمِهِ, يثِيبُ الْمُطِيعِينَ, وَلَهُ أنْ يجازِىَ الْعَاصِينَ, ولا يكَلِّفُ عِبادَهُ مَا لا يطِيقُونَ, وَلا يعاقِبُهُمْ زِيادَةً عَلى ما يسْتَحِقُّونَ.

43.عَقِيدَهُ المُسْلِمِ(2)

النُبُوَّهُ

سَفَارَهٌ*رَبّانِى*دَرَنٌ*مَنْفَعَهٌ*مَصْلَحَهٌ*تَزْكِيهٌ*مَسَاءَهٌ
مَفْسَدَهٌ*اقْتِرانٌ*مَقْدُورٌ*خُضُوعٌ*لَقْفٌ*أفْكٌ*تَضَاءُلٌ
مُجَارَاهٌ*بَلاغَهٌ*فَصَاحَهٌ*سُمُوٌّ*صَاعِقَهٌ*إذْلالٌ*إدْهاشٌ
خُنُوعٌ*مُهْطِعٌ*تَحَدِّى*نَكْصٌ*مَقْرُونٌ*عِصْمَهٌ*تَجْويزٌ
مُنَافَاهٌ*فِطْنَهٌ*ذَكاءٌ*مُدَانَاهٌ*رُكُونٌ*مُحَرَّفٌ*أَوْفَقُ
مُوَازَاهٌ*مَكْرُمَهٌ*مُقَارَبَهٌ*اعْتِرَاءٌ*مُغالِطٌ

انَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بِأنَّ النُّبُوَّهَ وَظِيفَهٌ إلهِيهٌ, وَسَفارَهٌ رَبّانِيهٌ, يجْعَلُها اللهُ تَعالى لِمَنْ يخْتارُهُ مِنْ عِبادِهِ الصَّالِحِينَ, فَيرسِلُهُمْ الى سائِرِ النَّاسِ لِغايهِ إرْشادِهِم الى ما فِيهِ مَنافِعُهُمْ وَمَصالِحُهُمْ فى الدُّنيا و الآخِرَهِ, وَلِغايهِ تَزْكِيتِهِمْ مِنْ دَرَنِ مَساوِئِ الأَخْلاقِ وَمَفاسِدِ الْعاداتِ, وَتَعْلِيمِهِمُ الْحِكْمَهَ وَالْمَعْرِفَهَ, وَبَيانِ طُرُقِ السَّعادَهِ و الْخَيرِ.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّهُ لا بُدَّ للنَّبِى مِنْ مُعْجِزَهٍ, وأَنْ تَكُونَ تِلْكَ الْمُعْجِزَهُ على وَجْهٍ يعْجِزُ عَنْ إتْيانِها سَائِرُ النَّاسِ, وَأنْ تَقتَرِنَ بِدَعْوَى النُّبُوَّهِ مِنْهُ, لِتَكُونَ دَلِيلاً عَلى مُدَّعاهُ, فَإذا عَجَزَ عَنْ إتْيانِها سائِرُ النّاسِ, عُلِمَ أنَّها فَوْقَ مَقْدُورِ الْبَشَرِ, وَخارِقَهٌ لِلْعَادَهِ, فَيعْلَمُ أنَّ صاحِبَها فَوْقَ مُسْتَوَى الْبَشَرِ.وَعَلى سائِرِ النَّاسِ حينَئِذٍ أنْ يصَدِّقُوهُ وَيؤْمِنُوا بِرِسالَتِهِ, وَيخْضَعُوا لَقَوْلِهِ وَأمْرِهِ.

كانَتْ مُعْجَزَهُ مُوسَى عليه السلام هِى العَصا الَّتى تَلقِفُ السِّحْرَ وَما يأْفِكُونَ, إذْ كانَ السِّحْرُ فى عَصْرِهِ فَنّاً شائِعاً.فَلَمَّا جاءَتِ الْعَصا بَطَلَ ما كانُوا يعْمَلُونَ, وَعَلِمُوا أنَّها فَوْقَ مَقْدُورِهِمْ, وَأعْلَى مِنْ فَنِّهِمْ, وأنَّها مِمَّا يعْجِزُ عَنْ إتْيانِ مِثْلِهِ سائِرُ الْبَشَرِ, ويتَضاءَلُ عِنْدَها الفَنُّ وَالْعِلْمُ.

وَكذلكَ كانَتْ مُعْجِزَهُ عِيسَى عليه السلام وَهِى إبْراءُ الأكْمَهِ و الأَبْرَصِ وإحياءُ المَوْتَى, إذْ جاءَتْ فى وَقْتٍ كانَ فَنُّ الطِّبِّ هُوَ السائِدَ بَينَ النَّاسِ, وَفيهِ عُلَماءُ وَأطِبَّاءُ لَهُمُ الْمَكانَهُ الْعُلْيا, فَعَجَزَ عِلْمُهُمْ عَنْ مُجاراهِ ما جاءَ بِه عيسَى عليه السلام.

وَمُعْجِزَهُ نَبِينا الْخالِدَهُ هِى الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ الْمُعْجِزُ بِبَلاغَتِهِ وَفَصاحَتِهِ فى وَقْتٍ كانَ فَنُّ الْبَلاغَهِ مَعْرُوفاً, وَكانَ الْبُلَغاءُ هُمُ المُقَدَّمِينَ عِنْدَ النّاسِ بِحُسْنِ بَيانِهِمْ وسُمُوِّ فَصاحَتِهِمْ, فَجاءَ

ص:144

الْقُرْآنُ كالصَّاعِقَهِ, أذَلَّهُمْ وأدْهَشَهُمْ, وأفْهَمَهُمْ أنَّهُمْ لا قِبَلَ لَهُمْ بِهِ, فَخَنَعُوا لَهُ مُهْطِعِينَ عِنْدَمَا عَجَزوا عَنْ مُجاراتِهِ.

وَيدُلُّ عَلى عَجزِهِمْ أنَّهُ تَحَدَّاهُمْ بِإتْيانِ عَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ فَلَمْ يقْدِرُوا, ثُمَّ تَحَدّاهُمْ أنْ يأتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ فَنَكَصُوا, وَلَمَّا عَلِمْنا عَجْزَهُمْ عَنْ مجاراتِهِ, عَلِمْنا أنَّ الْقُرْآنَ مِنْ نَوْعِ المُعْجِزِ, وَقَدْ جاءَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ صلى الله عليه و آله مَقْرُوناً بِدَعْوَى الرِّسالَهِ, فَعَلِمْنا أنَّهُ رَسُولُ اللهِ, جاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ بِهِ.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ الأنْبِياءَ مَعْصُومُونَ قاطِبَةً.والعِصْمَهُ هِى التَّنزُّهُ عَنِ الذُّنُوبِ و المَعاصِى صَغائِرِها وَكَبائِرِها, و إنْ لَمْ يمْتَنِعْ عَقْلاً عَلى النَّبِى أنْ يصْدُرَ مِنْهُ ذلكَ.

وَالدَّليلُ عَلى وُجُوبِ العِصْمَهِ أنَّهُ لَوْ جازَ أَنْ يفْعَلَ النَّبى الْمَعْصِيهَ, فإمّا أنْ يجِبَ اتِّباعُهُ فى فِعْلِهِ الصَّادِرِ مْنْهُ أوْ لا يجِبُ, فَإنْ وَجَبَ اتّباعُهُ فَقَدْ جَوَّزْنا فِعْلَ الْمَعاصِى بِرُخْصَهٍ مِنَ اللهِ تَعالى, وَهَذا باطِلٌ, وَإنْ لَمْ يجِبِ اتِّباعُهُ فذلِكَ ينافِى النُّبُوَّهَ الَّتِى لا بُدَّ أن تَقْتَرِنَ بِوُجوبِ الطَّاعَهِ أبَداً.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ النَّبى, كَما يجِبُ أنْ يكُونَ مَعْصُوماً, يجِبُ أنْ يكُونَ مُتَّصِفاً بِأكْمَلِ الصِّفاتِ الخُلْقِيهِ و العَقْلِيهِ وأفْضَلِها،مِنْ نَحْوِ:الشَّجاعَهِ, و السِّياسَهِ, و التَّدبِيرِ, و الصَّبْرِ, و الفِطْنَهِ, و الذَّكاءِ, حَتّى لا يدانيهِ بَشَرٌ سِواه فيها.

كَمَا يجِبُ أنْ يكُونَ طاهِرَ الْمَوْلِدِ, أميناً, صادِقاً, مُنَزَّهاً عن الرَّذائِلِ قَبْلَ بِعْثَتِهِ أيضاً, لِكَى تَطْمَئِنَّ إلَيهِ الْقُلُوبُ, وَتَرْكَنَ إِلَيهِ النُّفُوسُ, بَلْ لِكَى يسْتَحِقَّ هذا المَقامَ الإلهِى العَظيمَ.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ جَميعَ الأنْبِياءِ و المُرْسَلينَ على حَقٍّ, وكذلك يؤمِنُ بِكُتُبِهِمْ وَما نَزَل عَلَيهِمْ.وَأمّا التَّوْراهُ و الإنْجيلُ المَوْجودانِ الآنَ بَينَ أيدِى النّاسِ, فَقَدْ ثَبَتَ أنَّهُما مُحَرَّفانِ عَمَّا انزِلا بِسَببِ ما حَدَثَ فيهِما مِنَ التَّغْييرِ وَالتَّبْدِيلِ, و الزِّياداتِ و الإضافاتِ بَعْدَ زَمانَى مُوسَى وعِيسى

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإسْلامُ, وَهُوَ الشَّريعَهُ الإلهيهُ الَّتى هِى خاتِمَهُ الشَّرائِعِ وَأكْمَلُها, وأوْفَقُها فى سَعادَهِ البَشَرِ, وأجْمَعُها لِمَصالِحِهِمْ فى دُنياهُمْ وآخِرتِهِمْ, وَصالحَهٌ لِلْبقاءِ مَدَى الدُّهورِ و الْعُصورِ, لا تَتَغيرُ ولا تَتَبَدَّلُ, وَجامِعَهٌ لِجَميعِ ما يحْتاجُهُ الْبَشَرُ مِنَ النُّظُمِ الفَرْدِيهِ وَالإجْتماعِيهِ وَالسِّياسِيهِ.

وَيعْتَقِدُ بَأنَّ صاحِبَ الرِّسالَهِ الإسْلامِيهِ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ, وَهُوَ خاتَمُ النَّبِيينَ, وَسَيدُ المُرْسَلِينَ, وأفْضَلُهُمْ عَلى الإطْلاقِ, كَما أنَّهُ سَيدُ البَشَرِ جَميعاً, لا يوازيهِ فاضِلٌ في فَضْلٍ, وَلا يدانيهِ أحَدٌ فى مَكْرُمَهٍ, وَلا يقارِبُهُ عَاقِلٌ فى عَقْلٍ, وَأنَّهُ لَعَلى خُلُقٍ عَظيمٍ.

ص:145

وَيعْتَقِدُ بأنَّ القُرآنَ هُوَ الْوَحْى الإلهى المُنَزَّلُ مِنَ اللهِ تَعالى عَلى لِسانِ نَبِيهِ الأكْرَمِ فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَىءٍ, وَهُوَ مُعْجِزَتُهُ الْخالِدَهُ الَّتِى أعْجَزَتِ الْبَشَرَ عَنْ مُجاراتِها فى الْبَلاغَهِ و الْفَصاحَهِ, وَفيما احْتَوَى مِنْ حَقائِقَ وَمَعارِفَ عَالِيهٍ, لا يعْتَرِيهِ التَّبديلُ و التَّغييرُ و التَّحرِيفُ.

وَهَذا الَّذى بَينَ أيدينَا نَتْلوهُ هُوَ نَفْسُ القُرآنِ المُنَزَّلِ عَلى النَّبى, وَمَنِ ادَّعَى فيهِ غيرَ ذلكَ فَهُوَ مُغالِطٌ أوْ مُشتَبِهٌ, لأنَّ القُرآنَ الكَريمَ هُوَ كَلامُ اللهِ الَّذِى لا يَأتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ .

44.عَقيدَهُ المُسْلِمِ(3)

الْمَعَادُ

إِثَابَهٌ*عَى*لَبْسٌ*عَظْمٌ*رَمِيمٌ*قِسْطٌ*مِثْقَالٌ*حَبَّهٌ*خَرْدَلٌ
شَفَاعَهٌ*عَفْوٌ*بَرْزَخٌ*حُلُولٌ*تَسْوِيهٌ*بَنانٌ*إِعَادَهٌ*نُشُورٌ هَيئَهٌ*اسْتِغْرَابٌ

إنَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بِأنَّ الله تَعالى يبْعَثُ النَّاسَ بَعْدَ الْمَوْتِ فى الْيومِ الْمَوْعُودِ بِهِ عِبادُهُ, فَيثِيبُ الْمُطِيعِينَ وَيعَذِّبُ الْعَاصِينَ.

وَالْقُرْآنُ الْكَرِيمُ يخاطِبُ مَنْ يشُكُّ فى الْمَعَادِ: أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ .

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى أَنْشَأها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ .

وَيعْتَقِدُ بِوُجودِ الصِّراطِ وَالْمِيزانِ يوْمَ الْقِيامَه.أمّا الصِّراطُ فَهُوَ الْجِسْرُ الَّذِى يَنْصَبُ عَلى جَهَنَّمَ لِيعْبُرَ عَليهِ جَمِيعُ أَبْناءِ الْبَشَرِ.

أمّا الْمِيزانُ فَهُوَ كَما يظْهَرُ مِن اسْمِهِ وَسِيلَهٌ لِوَزْنِ عَمَلِ الإِنْسَانِ.فَفى يوْمِ الْقِيامَهِ تُوزَنُ كُلُّ أَعْمَالِنا لنُحَاسَبَ عَلَيها واحِدَهً فَواحِدَهً: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ بِالقسط لِيَوْمِ الْقِيامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً, وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها, وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ .

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ الأنْبِياءَ الْمَعْصُومِينَ وَأولياءَ اللهِ يشْفَعُونَ بِإِذْنِ اللهِ لِبَعْضِ الْمُذْنِبِينَ لِيشْمُلَهُمُ الْعَفْوُ الإلهى.وَهذا الإِذْنُ يخْتَصُّ فَقَطْ لِمَنْ لَمْ يقْطَعْ عَلاقَتَهُ بِاللهِ.وَلا شَكَّ فى أنَّ مَقامَ الشَّفاعَهِ العُظْمَى هُوَ لِرَسولِ اللهِ صلى الله عليه

و آله ویأتِی بَعْدَهُ سائِرُ الأنْبِیاءِ وَالأوْلِیاءِ, وَحَتَّی الْعُلَماءُ و الشّهداءُ و المُؤْمِنُونَ, بَلْ حَتَّی الْقُرآنُ و العَمَلُ الصَّالِحُ یشْفَعانِ لِبَعْضِ الْمُذْنِبِینَ.

ص:146

وَيعْتَقِدُ بِوُجُودِ عالَمٍ ثالِثٍ بَينَ الدُّنيا و الآخِرَهِ يسَمَّى(البَرْزَخَ)تَذْهَبُ إلَيهِ رُوحُ الإنْسانِ بَعْدَ الْمَوْتِ حَتَّى حُلُولِ يوْمِ القِيامَهِ: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ .

وَيعتَقِدُ بِأنَّ الْمَعادَ الْجِسْمانى ضَرُورَهٌ مِنْ ضَرُورِياتِ الدِّينِ الإسْلامِى, دَلَّ صَرِيحُ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ عَلَيها: أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ* بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّىَ بَنانَهُ .

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ .

أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ .

وَما الْمَعادُ الْجِسْمانِى إلاَّ إعادَهُ الإنْسانِ فى يوْمِ الْبَعْثِ وَالنُّشورِ بِبَدَنِهِ بَعْدَ الْخَرابِ, وإرجاعُهُ إلى هَيئَتِهِ الاُولَى بَعْدَ أنْ يصْبِحَ رَمِيماً, وَلا اسْتِغرابَ فى هذا.

تَمَّتْ

ص:147

ص:148

تَرْجُمَهُ الْمُفْرَدَات

اَلدَّرْسُ الأَوَّلُ*درس 1

حَی زنده

قَوِی نیرومند،قوی

غَیمٌ ابر

غَیبٌ ناپدید شدن

غَلْبٌ پیروز شدن

نَصْرٌ...کمک کردن،یاری کردن

ذَاتَ لَیلَهٍ شبی

اَلدَّرْسُ الثَّانِی*درس 2

تَفَقُّدٌ نگاه و بین کردن

تَأَخُّرٌ تأخیر کردن،دیر کردن

سَقْی آب دادن

کِبَرٌ کلان شدن،بزرگ شدن

تَفَتُّحٌ باز شدن،گُشاده شدن

غُصْنٌ شاخهْ درخت

زَهْرٌ گُل

أَبْيَضُ سفيد

أَصْفَرُ زرد

ذَاتُ رَائِحَةٍ

عَطِرَةٍ دارای بوی خوش

مَلْءٌ پُر کردن

جَوٌّ هوا

عِطْرٌ بوی خوش

مُنْعِشٌ روح افزا،حیات بخش

مَلَأَتْ جَوَّ الْحَدِيقَةِ

عِطْراً مُنْعِشاً هوای باغ را با بوی خوش و روح افزا پُر کرد

اَلدَّرْسُ الثَّالِثُ*درس 3

ثَمَرٌ میوه

شَيئاً فَشَيئاً کم-کم

لَوْنٌ رنگ

اخْضَرُ سبز

احْمَرُ سرخ

بَدْءٌ آغاز کردن

قِطافٌ چیدن

إِطْعَامٌ طعام دادن،خوراندن

جَارٌ همسایه

سَخِی سخاوت مند،بخشنده

زَکِی پاکیزه

طَیبٌ نیکو،خوب،پاک

حَفْرٌ کندن،کافتن

ص:150

حُفْرَهٌ چُقوری،چاه

رَعَایهٌ نگهداری کردن،حفظ کردن

تَعَهُّدٌ نگاه و بین کردن،به عهده گرفتن

کَمَا هم چنین

تَحَوَّلَ إِلی تبدیل گردید به

الا آگاه باشید

مَا أَعْلَمَ مَحَمَّداً!محمد چه قدر دانا است!

اَلدَّرْسُ الرَّابِعُ*درس 4

مُنَادَاهٌ صدا زدن،فریاد کردن

مُنَادِی مُؤَذِّن

هَتْفٌ صدا کردن

مَرَّهً باری

خُشُوعٌ فروتنی و اظهار عجز کردن

تَفَکُّرٌ تفکر کردن

إِبْتِغَاءٌ خواستن،طلب کردن

عَفْوٌ بخشش،عفو

رُکُوعٌ رکوع،پُشتْ خم کردن

سُجُودٌ سجده کردن

رِضاً رِضَاءٌ رضا

كُلّمَا هر وقتی که

اَلدَّرْسُ الخامِسُ*درس 5

سَیدٌ خواجه

مَبْعُوثٌ فرستاده شده

کَافَّةً همه

ص:151

قَبِيلَةٌ قبیله

انْتِهَاءٌ رسیدن،به نهایت رسیدن

أَشْرَفُ شریف تر،با شرافت تر

أَعْظَمُ بزرگ تر

ثَرْوَةٌ ثروت

عَامٌ سال

غَزْوٌ به جنگ رفتن

شَابٌّ جوان

بَطْنٌ شِکم

تَرْبِيةٌ تربیت کردن

إِرْضَاعٌ شیر دادن

عَطْفٌ مهربانی کردن

بُلُوغٌ رسیدن

كَفَالَةٌ سرپرست شدن

هُوَ أَكْثَرُ اجْتِهَاداً او کوشش کننده تر است

قَلِيلُ الْمَالِ کم بضاعت

بَارَكَ اللهُ لَكَ خدا بر تو برکت دهد

اَلدَّرْسُ السّادِسُ*درس 6

نَشْأَةٌ نشأ و نما یافتن

مُتَّصِفٌ دارای صفتی بودن

مَیلٌ مایل شدن

لَهْوٌ سرگرمی

عَبَثٌ کاری بی فایده،عبث

صِیایهٌ حفظ کردن،نگه داری کردن

ذَائِعٌ انتشار یافتن

ص:152

صَنَمٌ بُت

خَمْرٌ شراب

مَیسِرٌ قمار

تَأْدِیبٌ تربیت کردن،آداب دادن

مُرُوءَهٌ مردانَگی

حِلْمٌ حلم،بردباری،خوش اخلاقی

اصْدَقُ راست گوترین

حَدِیثٌ سُخن

فُحْشٌ زشتی

رِوَایهٌ روایت کردن،نقل کردن

تَلْقِیبٌ لقب گذاشتن

إِیدَاعٌ امانت گذاشتن

رَدٌّ بازگرداندن

امِینٌ امانت دار

غَنَمٌ گوسفندها

إِکْتِسَابٌ کسب کردن،به دست آوردن

رِزْقٌ روزی

مَحَاسِنُ الصَّفَاتِ صفت های نیکو

عُرِفَ بِ معروف شد به

اَلدَّرْسُ السّابِعُ*درس 7

تَجْدِيدٌ از نوساختن

بِنَاءٌ بنا

اخْتِلافٌ اختلاف کردن

زَعِيمٌ پيشوا

حُكْمٌ حکم

ص:153

حَمْلٌ برداشتن

رَئِيسٌ رئیس،سردار

طَرَفٌ طرف،جانب

مَوْضِعٌ موضع،جای گذاشتن

إِطْمِئْنَانٌ اطمینان یافتن

فِعْلٌ رفتار

نَفْسٌ نَفْس،روح

مَبْعَثٌ برای پیامبری فرستاده شدن

تَعَبُّدٌ برای عبادت گوشه گیری کردن

مَلَکٌ فرِشته

وَحْی وحی

اتَّفَقَ عَلَی أَنْ اتفاق کرد بر این که

اعْلَمَهُ أَنَّ به او معلوم کرد که

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ*درس 8

إِخْبَارٌ خبر دادن

حُصُولٌ روی دادن،حاصل شدن

قَتْلٌ کشتن

تَحَارُبٌ با هم دیگر جنگ کردن

إِعْرَاضٌ روی گرداندن

ذَمٌّ مذمّت کردن

إِيذَاءٌ اذیت کردن،آزار رساندن

تَعْذِيبٌ عذاب دادن

اشْتِدَادٌ قوی شدن،شدّت یافتن

أَمْرٌ فرمان دادن

هِجْرَةٌ هجرت

ص:154

اِنْتِشَارٌ منتشر شدن

عُمْرٌ عمر

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ*درس 9

إِبْصارٌ ديدن

خَلْقٌ خلق

أَوْ يا

وَفِيرٌ فراوان

فَضْلٌ نيكى،بخشش

وَهْبٌ بخشيدن

قُدْرَةٌ توانايى

حَمْدٌ ستايش

اَلدَّرْسُ الْعاشِرُ*درس 10

قُدُومٌ وارد شدن

إِكْثَارٌ بسيار كردن

كِفَايةٌ كفايت كردن،كافى شدن،تأمين كردن

حَثٌّ تشويق كردن

صِنَاعَةٌ صناعت

حِينَ وقتى كه

افْضَلُ افضل

اسْتِخْرَاجٌ بیرون کردن

الْتِمَاسٌ جست وجو کردن

خَبِیئَةٌ پنهان،نهفته

یصُومُ النَّهَارَ وَیقُومُ اللَّیلَ روزانه روزه و شبانه در عبادت ایستاده

الْبَیعُ الْمَبْرُورُ بیع پاک و بدون ریا و غِلّ و غَشّ

ص:155

عَلَیکُمْ بالْعَمَلِ به عمل بچسپید،آن را انجام دهید

أَیکُمْ یکْفِیهِ طَعَامَهُ؟کدام شما او را با طعامش تأمین می کنید؟

اَلدَّرْسُ الْحادِی عَشَرَ*درس 11

قَسَاوَهٌ سخت بودن

دِفْ ءٌ گرمی

إِدْفَاءٌ گرم کردن

جِسْمٌ جسم

حَرَارَهٌ گرما

تَمْتِیعٌ بهره مند کردن

وُصُولٌ رسیدن

اشِعَّهٌ شعاع

نِعْمَهٌ نعمت

مَصْدَرٌ سرچشمه،اصل

احْسَاسٌ احساس کردن

رَحِیلٌ کوچ کردن

نُورٌ روشنی

إِسْتِطَاعَهٌ قادر شدن

مُبَاشَرَهٌ انجام دادن

تَبَخُّرٌ بخار کردن

إِرْتِفَاعٌ بالا برآمدن

رِيحٌ باد

عَاصِفَهٌ بادِ سخت

تَكَاثُفٌ زياد شدن،غليظ شدن

سَحَابٌ ابر

سَوْقٌ راندن

ص:156

مُسَاعَدَهٌ کمک کردن

نَبَاتٌ گیاه

نُمُوٌّ رشد کردن،نمو کردن

نَفْعٌ منفعت رساندن

فَائِدَهٌ سود،فایده

نِظَامٌ ترتیب

تَغَیرٌ تغییر یافتن،دگرگون شدن

تَبَدُّلٌ مبدّل شدن

سَیرٌ راه رفتن

جَعَلَهَا تَسِیرٌ او را راه رواند-هدایت کرد

هَیا بِنَا نزدِ ما بشتاب

اَلدَّرْسُ الثّانِی عَشَر*درس 12

ضَمِیرٌ وجدان

رَوْضَهٌ گُلزار

تَنَزُّهٌ به جاهای خوش آب و هوا رفتن

إِتَّجَاهُ رفتن

تَنَقُّلٌ از جایی به جایی رفتن

وَارِفٌ سرسبز و خیلی باطراوت

فَوَّاحٌ خیلی خوش بوی

مَدّ دراز کردن

بُسْتانِی باغبان

لَمْحٌ نگاهِ دزدکی کردن

مُرَاقَبَهٌ مراقبت و حراست کردن

نِهَایهٌ آخر

قُفُولٌ برگشتن

ص:157

عَوْدٌ برگشتن

حَیثُ جا،مکان

مَسٌّ دست کشیدن

تَهْذِیبٌ پاکیزه کردن

صَاحِبٌ صاحب

سُرَّ مسرور گشت

تَهْنِئَهٌ تبریک گفتن

جَمْعٌ جمع کردن

تَقَبُّلٌ گرفتن

مُضِی رفتن

فَرِحٌ شاد،خرسند

بَینَمَا یسِیرُ وقتی او راه می رفت

اعْجِبَ بِالشَّیءِ آن چیز را پسندید،از آن خوشش آمد

إِلی انْ تا آن که

دُونَ انْ بدون اینکه

تَصَدَّی لَهُ پیش راه او را گرفت

لا شَکَّ انَّ شکی نیست که

جَزَاءَ امَانَتِهِ از برای پاداش امانت داریش

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ عَشَر*درس 13

قَضَاءٌ قضاوت کردن

أَرْنَبٌ خرگوش

جُحْرٌ لانهْ جانوران در زیر زمین

تَلٌّ تپه

قَفْزٌ پریدن،خیز زدن

نَشِیطٌ شاد

ص:158

قَضْمٌ خایدن

عَضٌّ نرم و نازک

فَجْأَةً ناگهان،تصادفاً

صَوْتٌ آواز

اسْتِغَاثَةٌ یاری خواستن،کمک خواستن

انْبِعَاثٌ برآمدن

اسْرَاعٌ شتافتن

اسْتِطْلاَعٌ حقیقت حال را جویا شدن

انِینٌ ناله کردن

صُرَاخٌ فریاد زدن

ظَهْرٌ پُشت

تَخَلُّصٌ نجات یافتن،خلاص شدن

اقْبَالٌ روی آوردن

انْقَاذٌ نجات دادن

صَخْرَةٌ سنگ بزرگ

کَادَ یمُوتُ نزدیک بود بمیرد

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ عَشَر*درس 14

اشْفَاقٌ دلسوزی و ترحّم کردن

هُجُومٌ هجوم کردن

دَحْرَجَهٌ غلتاندن

نُهُوضٌ خیستن

انْتِضَاضٌ هجوم کردن،یورش بردن

افْتِراسٌ صَید کردن

عُوَاءٌ أُلاّس کشیدن

بَطَّهٌ مرغابی

ص:159

هَزٌّ تکان دادن

مُوَافَقَهٌ موافقت کردن

وَقْفٌ ایستادن

بِرْکَهٌ کولمک

قَبْضٌ گرفتن،قبض کردن

دَعْوَی دعوا

وُقُوعٌ فرامدن

ازَاحَهٌ بیرون کردن،دور کردن

احْتَکَمَ الْقَاضِی نزد حاکم شکایت کرد

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ عَشَر*درس 15

انْطِلاَقٌ رفتن

تَحَقُّقٌ یقین کردن

انْبِطَاحٌ پشت خابیدن(خوابیدن)

تَعَاوُنٌ به یک دیگر کمک کردن

هکَذَا همین طور

خَبِیثٌ پلید،ناپاک

نَاکِرٌ لِلْجَمِیلِ ناشکر،ناسپاس

اَلدَّرْسُ السّادِسُ عَشَر*درس 16

افْرَادُ الأُسْرَهِ اعضای خانواده

تَنَاوُلٌ میل کرد،استعمال کردن

غَمْسٌ غوتور ساختن

خُضَارٌ سبزیجات،کبودی

مُشْتَرَکٌ مشترک

لُقْمَهٌ لقمه

ص:160

خَجَلٌ خجالت کشیدن

خَطَأٌ خطا

إِدْرَاکٌ درک کردن

سَبْقٌ جلو افتادن،پیش گرفتن

مُنْتَصَفٌ میانه،وسط

تَأنٍّ آهستگی

امْتِلاَءٌ پُر شدن

اطْبَاقٌ پوشانیدن

فَکٌّ جاغ

مَضْغٌ جویدن،خایدن

ضِرْسٌ دندانِ کُرسی

ابْتِلاَعٌ فرو بردن

کَأْسٌ کاسه

اسْتِخْدَامٌ کار فرمودن

شَبَعٌ سیر شدن

حَوْلَ در اطراف

حَسْبَ عَادَتِهِمْ طبق عادتشان

صَارَیغْسِلُ یدَیهِ به شستَن دو دستَش شروع کرد

اَلدَّرْسُ السّابِعُ عَشَر*درس 17

تَعْلِیمٌ تعلیم دادن،آموختن

نَحْلَهٌ زنبور

جَنْی جمع کردن،چیدن

عَسَلٌ عسل

قُوتٌ غذا،روزی

بِلاَ مَلَل بدون ملامت

ص:161

شَدْوٌ خواندن،نغمه سرایی کردن

انْشُودَهٌ سرود

هَنَاءٌ گوارا،بهبودی،خوشی

اطْرَابٌ به طرب درآوردن

خَاطِرٌ خاطر،روح

تَرْدِيدٌ تکرار کردن

عَذْبٌ شیرین

غِنَاءٌ غنا،آواز،نغمه

عُصْفُورٌ گنجشک

عُشٌّ لانه

نَاعِمٌ ملایم،نرم

هُدی هدایت

ارْشَادٌ راهنمایی کردن

صَلاَحٌ خیر،نیکی،خوشی

أَمَلٌ آرزو،امید

خَيبَهٌ ناامید شدن

اناشِيدُ الْهَنَا سرودهای خوش

عَذْبُ الْغِنَا نغمهْ شیرین

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ عَشَر*درس 18

وَدَّ دوست داشتن

تَحَدُّثٌ سخن گفتن

اهَمُّ مهم ترین

هُدُوءٌ آرامی

مُرْتَفِعٌ بلند

دَلاَلَهٌ دلالت کردن

ص:162

نَزَقٌ شتاب زدگی

اتْمَامٌ تمام کردن

مُقَاطَعَهٌ ترک رابطه کردن

انْصِرَافٌ منصرف شدن

سُخْرٌ مسخره کردن

اسْتِهْزَاءٌ استهزا نمودن

عَنْی اهمیت دادن

تَجَنُّبٌ دوری گرفتن

مِزَاحٌ مزاح

ثَرْثَرَهٌ بیهوده،سفسطه

صَمْتٌ ساکت شدن،حرف نزدن

تَمَسُّکٌ چنگ زدن

نَمِیمَهٌ سخن چینی،خبرچینی

تَحْذِیرُ آگاهانیدن

ایاکَ وَالنَّمِیمَهَ برحذر باش از سخن چینی کردن !

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ عَشَر*درس 19

مَصْنَعٌ کارخانه

عَجِیبٌ تعجّب آور

أَینَمَا هر کجا که

وُجُوبٌ ضرور بودن،لازم بودن

تَفْتِيتٌ میده کردن،ریزه کردن

نَابٌ دندان پیش

طَحْنٌ آرد کردن

عَجْنٌ خمیر کردن

عَجِينٌ خمیر

ص:163

لُعَابٌ آبِ دهان

دَفْعٌ تیله کردن،دفع کردن

بَلْعُومٌ مجرای غذا از دهان تا معده

مَرِئٌ سرخ روده

اسْتِقْرَارٌ مستقر شدن،قرار یافتن

مَعِدَهٌ مِعْده

اجْتِمَاعٌ جمع شدن

خَضُّ افشاندن،تکان دادن

افْرَازٌ جدا کردن

عُصَارَهٌ چکیدهٔ, هر چیز فشرده شده،آب میوه

هَضْمٌ هضم کردن

انْتِقَالٌ منتقل شدن،کوچ کردن

مِعی روده

دَقِیقٌ نازُک

امْتِصَاصٌ مکیدن

احْتِیاجٌ نیازمند شدن

رَمْی پرتاب کردن

غَلِیظٌ غلیظ،خشِن

دَمٌ خون

عَظْمٌ استخوان

الْأَسْنَانُ الْأَمَامِيةُ دندان های پیش

اَلدَّرْسُ الْعِشْرُونَ*درس 20

صَدَاقَةٌ صداقت،دوستی

ثَعْلَبٌ روباه

الْتِقَاءٌ برخورد کردن،دیدن

ص:164

مُشَاهَدَهٌ دیدن،مشاهده کردن

احْتِجَازٌ منع کردن

تَشَاوُرٌ(با یک دیگر)مشورت کردن

احْتِیالٌ حیله کردن

وَرْطَهٌ ورطه،هلاکت و نابودی

تَقَدُّمٌ جلو آمدن

ایقَاعٌ انداختن

عَمِیقٌ عمیق،چقور

اخْتِبَاءٌ پنهان شدن

انْتِظَارٌ منتظر شدن

لَحْقٌ رسیدن،ملحق شدن

ابْلاَغٌ رساندن

غَدْرٌ خیانت

وَثْبٌ پریدن

غَیرَ لیکن

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالْعِشْرُونَ*درس 21

رَحِیمٌ مهربان

تَخْفیفٌ سبک کردن

عَنَاءٌ زحمت

هُبُوطٌ پایین فرامدن

طَیرَانٌ پریدن

زَقْزَقَهٌ چِرق چِرق کردن

سُلَّمٌ نردبان

اسْنَادٌ تکیه دادن

جِذْعٌ تنه درخت

ص:165

لُطْفٌ مهربانی

مُکافَأَهٌ پاداش دادن

صَنِیعٌ کار،عمل

کَأَنَّ گویا این که

جَعَلَ یزَقْزِقُ شروع کرد به چِرق و چِرقْ کردن

لا یقْوَی عَلَی الطَّیرَانِ پریده نمی تواند

اَلدَّرْسُ الثّانِی وَالْعِشْرُونَ*درس 22

اعْتِیادٌ عادت کردن

طَرْقٌ کوبیدن

اسْتِئْذَانٌ اجازه خواستن

مُصَافَحَهٌ دست دادن

ایناسٌ مأنوس کردن،اُنس گرفتن

تَارَهً گاهی

حَلْوَی حلوا

اطَالَهٌ دراز کردن

امَدٌ مهلت،حدّ،دایره

اخْتِیارٌ اختیار کردن

انْسَبُ مناسب تر

بُعَیدٌ کمی بعد

ّ

مُبَكِّرٌ بروقت

قَيلُولَهٌ خاب(خواب)چاشتگاهی

وَدَاعٌ-تَوْدِيعٌ خداحافظی کردن،وداع کردن

تَشْييعٌ گُسیل کردن

بَشَاشَهٌ نوازش،لطف و مهربانی

سَلَّمَ عَلَيهِ به او سلام داد

رَبُّ الْبَيتِ صاحب خانه

ص:166

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ وَالْعِشْرُونَ*درس 23

خَاصٌّ مخصوص،ویژه

مُشَارَكَةٌ شریک بودن

اشْتِرَاكٌ شرک آوردن

مُسْتَقِيمٌ راست،مستقیم

نَبْذٌ دست کشیدن،ترک کردن

اسْتِمَاعٌ گوش فرا دادن

بُطْلانٌ دروغ،ناراستی

ظَاهِرٌ ظاهر،بیرون

مَعْبَدٌ عبادت خانه

تَحْطِيمٌ شکستن

جُذَّةٌ پاره،قطعه

تَعْلِيقٌ آویختن

تَكْسِيرٌ مَیده-مَیده کردن،شکستن

قَلْبٌ دگرگون کردن

تَرَحٌ حزن،اندوه

انْتِقَامٌ انتقام گرفتن

الاَّ به استثنای،مگر

جَاءَ الْقَوْمُ إِلاّ سَعِيداً قوم آمد به استثنای سعید

أَقْسَمَ بِـ-سوگند خورد به

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس 24

عَيبٌ عیب کردن

اشَارَهٌ اشاره کردن

نُطْقٌ سخن گفتن،حرف زدن

عَجْزٌ عجز،ناتوانی

ص:167

مَنْعٌ منع کردن

حَطَبٌ هیزُم

احْرَاقٌ سوزاندن

تَنْجِیهٌ رها کردن

نَارٌ آتش

سَلِیمٌ سالم،تندرست

مُعَافی سالم

اهْلاَکٌ نابود کردن

مُغادَرَهٌ ترک کردن

اسْکَانٌ محل سکونت دادن

قَاعِدَهٌ اساس،پایه

حَجٌّ حج کردن

مُشَرَّفٌ شرف داده شده

عَلَی مَقْرُبَهٍ مِنْ در قریبی

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ وَالْعِشْرُونَ*درس 25

فُؤَادٌ دل،قلب

بَرٌّ خُشکی،زمین

فِدَاءٌ فدا کردن

شِبْرٌ وَجَبْ

هَیبٌ ترسیدن

زَحْفٌ خزیدن

سَهَرٌ سهر

سُهَادٌ بی خابی(بی خوابی)

مَوْطِنٌ وطن

هَوْلٌ وحشت

ص:168

عَادٍ دشمن،متجاوز

عُلُوٌّ بلندی

عَدُوٌّ دشمن

مِلْ ءُ فُؤَادِی پُر-پِر قلبم

اَلدَّرْسُ السّادِسُ وَالْعِشْرُونَ*درس 26

أَرْمَلَهٌ فقیر،محتاج

فَخْمٌ عالی مرتبه،عظیم الفخر

رَغْبَهٌ رغبت،اشتیاق

تَوْسِیعٌ وسیع کردن،گشاد کردن

قَضَاءٌ اقتضا کردن

اسْتِمْلاَکٌ صاحب شدن

حَقْلٌ زمین قابل زراعت

تَوَارُثٌ از یک دیگر ارث بردن

تُرَاثٌ ارث

عَدٌّ شمردن

مَجِیدٌ بُزرگ

بَغْی خواستن

بَدِیلٌ بَدَل

وَقْتَئِذ در همان وقت

تَنَازُلٌ دست کشیدن

رَفْضٌ رها کردن،دور انداختن

تَنْفِیذٌ اجرا کردن

ایهٌ اهمیت دادن

غَصْبٌ غصب کردن،با زور و ناحق گرفتن

تَشْییدٌ بنا کردن،مرتفع ساختن

ص:169

جَنَاحٌ طرف،جهت،بال

انْتِصَافٌ عدالت کردن،

حقِ را از کسی گرفتن

اعْتِزَامٌ قصد کردن،عزم کردن

تَحَينٌ پاييدن

مَصَادَفَهٌ برخوردن

هَرْوَلَهٌ سراسيمه شتافتن

جُثُوٌّ زانوها را بر زمين گذاشته نشستن

عِدْلٌ لِنگه

تُرَابٌ خاک

إعانَهٌ کمک کردن

رَفَعَ الْقَاضِی به قاضی شکايت کرد

تَهَيبَ حَوْلَ الأْمِيرِ از هيبت امير ترسيد

إِلاَّ أَنَّهُ ليکن

بَينَ يدَيهِ در پيش او

حَاوَلَ أَنْ تلاش کرد که

اَلدَّرْسُ السّابِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس 27

الْفَاءٌ يافتن

ثَقِيلٌ سنگين

اَلْقَاءٌ انداختن

اطَاقَهٌ طاقت کردن

یسِیرٌ قلیل

تَصَوُّرٌ تصوّر کردن

یوْمُ الدِّینِ روز قیامت

تَسَاوی یک سان بودن

ص:170

اتِّعَاظٌ نصیحت گرفتن

لِکَی تا اینکه

خَطَرَ لَهُ أَنَّ به ذهن او چنین مطلب رسید که

مَالَ عَلَی مایل شد به

مَعَ انَّ حال آن که،درصورتی که

لَیسَ هَذَا إِلاَّ جُزْءً

مِنَ الأَرْضِ این جز قسمتی از زمین نیست

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ وَالْعِشْرُونَ*درس 28

اشْهَرُ مشهورترین

حَسَبٌ اصیل زادگی

نَسَبٌ نسب

سِیرَهٌ رفتار

حُسْنٌ نیکوبی،زیبایی

سُمْعَهٌ شهرت،آوازه

رَجَاحَهٌ ترجیح

سَدَادٌ درستی و راستی

خِطْبَهٌ خواستگاری کردن

بِکْرٌ دوشیزه

تَشْجِیعٌ تشجیع کردن

مَلَکٌ صاحبی کردن

کَاهِلٌ میان دو کتف،دوش

عِبْ ءٌ بار سنگین

مُعَانَدَهٌ ستیزه

مُکَابَرَهٌ دشمنی

یدْعَی بِالطَّاهِرَهِ خوانده می شود با پاکیزگی

اصَرَّ عَلَی اصرار کرد بر

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس 29

مُرَتَّبٌ باترتیب

أَدَاهٌ جِهاز

هَنْدَسَهٌ مهندسی

تَلْوِینٌ رنگ کنی

عُلْبَهٌ صندوق

مُرَاجَعَهٌ مراجعت کردن

تَنْبِیهٌ آگاه کردن

مِشْجَبُ الثِّیاب داربست چوبی که لباس روی آن پهن می کنند

تَأْکِیدٌ تأکید کردن

تَنْظِیمٌ به ترتیب درآوردن

تَسْهِیلٌ سبک کردن

ابْدَاءٌ نشان دادن

مَلْحُوظٌ دیده شونده،قابل ملاحظه

انَاءٌ ظرف

اذْ زیرا

تَزْیینٌ زینت دادن

حَافَظَ عَلَی محافظت کرد

طاقَهٌ مِنَ الزُّهُورِ مجموعه ای از گل ها

لَیتَ کاش

یا ای کاش

اَلدَّرْسُ الثّلاثُون*درس 30

تَسْوِیهٌ راست کردن

ابْدَاعٌ ساختن(بی سابقه)

قُرْصٌ چرخ

ص:172

تَهَادٍ آهسته راه رفتن

فَضَاءٌ فضا

حَبْوٌ بخشیدن،دادن

ضِیاءٌ روشنی

فَیضَانٌ لبریز شدن،پُر شدن

نَمَاءٌ سبزش،نمو

کِسَاءٌ لباس

مَوْفُورٌ فراوان

ثَنَاءٌ مدح،ستایش

تَمْجِیدٌ کردن،تعظیم کردن

اهْتَزَّتِ الأَرْضُ زمین سبز کرد و رویانید

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالثّلاثُون*درس 31

ایرَاقٌ برگ کردن

ازْهَارٌ گُل کردن

هَدْرٌ وقور-وقور کردن

ثُغَاءٌ معاس زدن

ابْتِسَامٌ تبسّم کردن

نَاصِعٌ خالص

ابْیضٌ نَاصِعٌ سَپ سفید(خیلی سفید)

لامِعٌ درخشنده،تابان

تَفْرِیجٌ پیچ و تاب،کج

زَهْرَهٌ گُل

تَغْرِیدٌ خواندن

سِنُوسُو فَراشتروک

شَقْشَقَهٌ شق-شق کردن

ص:173

انْعَاشٌ زنده دل کردن

بَعْثٌ برانگیختن

مِلْ ءُ الْعُیونِ پُر-پُری چشم ها

اَلدَّرْسُ الثّانِی وَالثّلاثُون*درس 32

نَصَبٌ خستگی

تَمَنٍّ تمنا کردن،آرزو کردن

تَسَلّی سرگرم شدن،تسلیت یافتن

اخْطَاءٌ خطا کردن

رَهِیقُ الزَّهْرَهِ آبِ گُل

تَغَذّ غذا خوردن،تغذیه کردن

مُجْدِبٌ بی حاصل،خشک

شَمْعٌ موم عسل

ضَیاعٌ ضایع شدن،گم شدن

مَئُونَهٌ قوت

دَئُوبٌ کسی که بدون ملال کار می کند

اخْتَذَی حَذْوَهُ اقتدا کرد به او

طِوَالَ النَّهَارِ روز دراز،در دوام روز

انَّمَا در حقیقت

مَرْحَی لَکَ !آفرین بر تو!

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ وَالثّلاثُون*درس 33

حَنُونٌ مهربان

رَؤُوفٌ رئوف،مهربان

حَبِيبٌ محبوب

عَطُوفٌ مهربان،نیکوکار

ص:174

وَرْدَهٌ گُل

غُرْفَهٌ خانه

فِنَاءُ الدّارِ پیشگاه خانه

حِضَانَهٌ بغل کردن،در آغوش گرفتن،پرورش دادن

مُدَاعَبَهٌ شوخی کردن،بازی کردن

تَطَلُّعٌ نگاه کردن

اسْتِبْشَارٌ خوش حال شدن،ذَوْق کردن

صِیانَهٌ نگه داشتن

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ وَالثّلاثُون*درس 34

ذَبْحٌ سرش را بریدن

اعْتِدَاءٌ ستم کردن

ادِّعَاءٌ ادّعا کردن

وَضْعٌ وضع حمل کردن

خَوْفٌ ترسیدن

اسْتِیقَافٌ بازداشتن

تَدَلِّی آویزان شدن

اتِّخَاذٌ گرفتن

ثَدْی پستان زن

بَطْشٌ به سختی حمله کردن

بِئْرٌ چاه

إسْتِقَاءٌ آب برداشتن

دَوْرٌ نوبت

سُقْيا آب دادن

تَوَلِّی رفتن

ص:175

قُرَّهُ عَینٍ لی وَلَکَ خرسندی بر من و تو

عَسَی أَنْ ینْفَعَنَا شاید به ما سودی بخشد

تَقَاذَفَتْ بِهِ الْأَمْوَاجُ امواجِ آبْ او را به یک دیگر کوبید

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ وَالثّلاثُون*درس 35

فَتْرَهٌ مدّتِ کوتاه

مَهْلٌ آهستگی

اسْتِحْیاءٌ شرم کردن

اسْتِئْجَارٌ کرایه کردن

قَارِسٌ سرمایی شدید

اینَاسٌ دیدن

مَکْثٌ ایستادن

جَذْوَهٌ آتش سرخ شده

اصْطِلاَءٌ گرم کردن

بُقْعَهٌ جا،محل،مکان

تَلَقٍّی گرفتن

اسْتِکْبَارٌ تکبُّر ورزیدن

انْقَاذٌ نجات دادن

اضْطِهَادٌ ستم،فشار

یمٌّ دریا

نَجَاهٌ نجات

غَرْقٌ غرق شدن

اَلدَّرْسُ السّادِسُ وَالثّلاثُون*درس 36

نَمْلَهٌ مورچه

عُودٌ شاخهْ درخت

ص:176

تَصْوِيبٌ راست کردن

بُنْدُقِيهٌ تُفنگ

عَضٌ گَزیدن

مُؤْلِمٌ دردناک

انْحِنَاءٌ کج شدن

تَفْقُّدٌ به جست وجوی چیزی پرداختن

اَلدَّرْسُ السّابِعُ وَالثّلاثُون*درس 37

احْسَاسٌ احساس کردن،حس کردن

بَيتُ لَحْمٍ شهری در قریبی قُدس

نَخْلَهٌ خُرما

بَشَرٌ سَوِی شخص کامل خلقه و بی عیب

شَیءٌ فَرِی چیز جعلی و دروغی

بَغِی زن فاحشه

ایصَاءٌ وصیت کردن

مَا دَامَ مادامی که

قَحْطٌ قحطی

تَوَقُّعٌ منتظر چیزی شدن

رَجَاءٌ امیدوار شدن

تَفْرِيجٌ برطرف کردن

وُرُودٌ وارد شدن

عِيرٌ کاروان

بُرٌّ گندم

زَيتٌ روغن زيتون

زِبِيبٌ مويز،کشمش

اَنَاخَهٌ ايستادن

ص:177

ارْبَاحٌ سود دادن،فایده دادن

شِرَاءٌ خرید و فروش

ابْرَاءٌ معالجه کردن

أَكْمَهُ کور مادرزاد

أَبْرَصُ پیس

صَفْحٌ بخشیدن

صَلْبٌ دار زدن

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ وَالثّلاثُون*درس 38

اعْمَی کور

اقْرَعٌ کَل

ابْتِلاَءٌ آزمایش کردن

جِلْدٌ پوست

قَذَرٌ چِرک آلود

انْجَابٌ به وجود آوردن

ابِلٌ شُتر

نَاقَهٌ عُشَرَاءُ شُتر حامله

قَذِرَنِی النَّاسُ مردم از من متنفّر شدند

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ وَالثّلاثُون*درس 39

تَبَلُّغٌ قناعت کردن

تَصییرٌ تغییر دادن

صَیرَهُ وقتش را عوض کرد

ابْنُ سَبِیلٍ مسافر

اجْهَادٌ زحمت دادن

سَخَطٌ خشمگین شدن

ص:178

انْقَطَعَتْ بِی الْحِبَالُ لَمْ اسْتَطِعِ الْسَفَرَ لِفَقْرِی وَعَجْزِی

لاَ بَلاَغَ وُصُولَ الَی بِلادِی

کَابِراً عَنْ کَابِرٍ شَرِیفاً عَنْ شَرِیفٍ مِنْ أَجْدادِی

اَلدَّرْسُ الأَرْبَعُون*درس 40

قَصٌّ نقل کردن

اسْتِیقَاظٌ بیدار شدن

مُوَاءٌ میو-میو کردن گربه

تَمَسُّحٌ خود را مالیدن

عَیفٌ ناپسندیدن

ظَمْآنُ ظَمْأَی تشنه

حُزْنٌ غم،غصّه

تَأْثِیرٌ تأثیر کردن

غَرَضٌ مقصد

سِجْنٌ زندان

مِصْرَاعٌ طبقهْ درب

هَنَاءَهٌ خوشبختی

ایثَارٌ برگزیدن،ترجیح دادن

وَثِیرٌ نرم

زَاهِدٌ پارسا،تارکِ دنیا

رَابَنِی أَمْرُهَا کار او مرا به شکّ و شبهه انداخت

حَفَل بِهِ به آن اهمیت داد

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالْأَرْبَعُون*درس 41

اسْتِنْصَاحٌ طلب نصیحت کردن

عَطْسٌ عطسه کردن

ص:179

تَشْمِیتٌ گفتن یرْحَمُکَ الله

عِیادَهٌ از مریض دیدن کردن

تَبَعٌ دنبال چیزی رفتن

تَحَابٌّ یکدیگر را دوست داشتن

افْشَاءٌ فاش کردن

حُسْنُ صَحَابَتِی حُسْنُ مُعَاشَرَتِی وَمُخَالَطَتِی

الدّرسُ الثّانی والاربَعُون*درس 42

اعتِقادٌ اعتقاد کردن, باورکردن

نِدٌّ مثل, همانند, شبیه

ضِدٌّ ضد

کُفوءٌ همانند, مشابه, همتا, مثل

تَشبیهٌ مانند کردن

مُنَزَّهٌ پاک بوده, دوربوده

اسْتعارَهٌ در لغت به معنای«به عاریت گرفتن»است, ولی در اصطلاح علم بلاغت, به کار بُردن لفظ است در غیر معنای حقیقی آن به خاطر علاقه ای که بین معنای حقیقی و معنای مجازی وجود دارد.

مَجازٌ«مجاز»لفظی است که در غیر معنایی که برای آن وضع شده است به کار رود.

نظیر شبیه, مانند

إشراکٌ شریک کردن

تَقَرُّبٌ نزدیکی جُستن

وَثَنٌ بُت

جَنازَهٌ جنازه, مرده

مُوَاسَاهٌ کمک کردن

استِحبابٌ خوب شماریدن

ص:180

جَوْرٌ ستم کردن

حَیفٌ ستم کردن

إطاقَهٌ طاقت آوردن

مُعاقَبَهٌ مجازات کردن

الثّالث والاربعون*درس 43

سَفارَهٌ میانجی گری

رَبّانی خدایی, ربانی

دَرنٌ چرک, کثافت

مَنْفَعَهٌ فائده

مَصْلَحَهٌ فایده, مصلحت

تَزْکِیهٌ پاک کردن

مَساءَهٌ گفتار یا کردار بد

مَفْسَدَهٌ مایه فساد

اقترانٌ همراهی کردن

مَقْدورٌ کار مقدور وممکن

خُضوعٌ کرنش کردن

لَقْفٌ به سرعت ربودن

أَفْکٌ دروغ گفتن

تَضاءُلٌ ضعیف وخرد شدن

مُجاراهٌ به همراه رفتن

بَلاغَهٌ(در سخن)رسا بودن

فَصاحَهٌ(در سخن)روان بودن

سُمُوٌّ بلندی

صاعِقَهٌ صاعقه،رعد وبرق

إذْلالٌ خار کردن

ص:181

إدْهاشٌ به دهشت آوردن

خُنوعٌ ذلیل شدن

مُهطِعٌ شتاب کننده

تَحدِّی به مبارزه طلبیدن

نَکْصٌ(به عقب)بازگشتن

مَقْرونٌ همراه

عِصْمَهٌ ملکه دوری گزیدن از گناه

تَجْویزٌ جائز کردن

مُنافاهٌ منافات داشتن

فِطْنَهٌ تیزهوشی

ذَکاءٌ تیزهوشی

مُداناهٌ نزدیکی کردن

رُکونٌ تمایل پیدا کردن

مُحَرَّفٌ تحریف شده

اوْفَقُ موفّق تر

موازاهٌ روبه رو شدن

مُکْرُمَهٌ بزرگواری

مُقارَبَهٌ نزدیکی کردن

اعتراءٌ دچار شدن, دامنگیر شدن

مُغالِطٌ دشمن ستیزه جو

الدّرس الرّابع والاربعون*درس 44

إثابَهٌ پاداش دادن

عَی(در کاری)درمانده شدن, نتوانستن, عاجز شدن

لَبْسٌ شُبهه

عَظمٌ استخوان

ص:182

رَميمٌ پوسیده

قِسْطٌ عدل

مِثقال وزن

حَبَّهٌ یک دانه گندم

خَرْدَلٌ خردل, اسپندان

شَفاعَهٌ شفاعت کردن

عَفْوٌ گذشتن

بَرْزَخٌ حائل(و در اصطلاح شرع, عالمی است میان دنیا و آخرت).

حُلُولٌ فرا رسیدن

تَسْوِیهٌ(چیزی را)صاف و راست کردن

بَنانٌ انگشتان

إعادَهٌ برگرداندن

نُشُورٌ زنده شدنِ مُردگان

هَیئَهٌ هیئت, شکل

اسْتَغْرابٌ عجیب و غریب شمردن

اَلْهِدَايهُ فِى النَّحْوِ(عَلى تَرْتِيبِ الْكَافِيهِ)

اشاره

الْحَمْدُ للّٰه رَبِّ الْعالَمِينَ وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلاهُ وَالسَّلام عَلى خَيرِ خَلْقِهِ سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

أَمَّا بَعْدُ فَهذا مُخْتَصَرٌ مَضْبُوطٌ فى عِلْمِ النَّحْوِ جَمَعْتُ فِيهِ مُهِمَّاتِ النَّحْوِ على تَرْتِيبِ الْكافِيهِ مُبَوِّباً وَمُفَصِّلاً بِعِبارَهٍ واضِحَهٍ مَعَ إِيرادِ الأَمْثِلَهِ فى جَمِيعِ مَسائِلِها مِنْ غَيرِ تَعَرُّضٍ لِلأَدِلَّهِ وَالْعِلَلِ لِئَلاَّ يشَوَّشَ ذِهْنُ الْمُبْتَدِئِ عَنْ فَهْمِ الْمَسائِلِ.

وَسَمَّيتُهُ بِ"الْهِدايهِ" رَجاءً أَنْ يهْدِى اللهُ بِهِ الطَّالِبِينَ وَرَتَّبْتُهُ على مُقَدِّمَهٍ وَثَلاثِ مَقالاتٍ وَخاتِمَهٍ بِتَوْفِيقِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلاَّمِ.

أَمَّا الْمُقَدِّمَهُ:فَفى الْمَبادِئِ الَّتِى يجِبُ تَقْدِيمُها لِتَوَقُّفِ الْمَسائِلِ عَلَيها؛فَفِيها ثَلاثَهُ فُصُولٍ:

القَصْلُ الأوَّلُ:عِلْمُ النَّحوِ

النَّحوُ:عِلْمٌ بِأُصُولٍ تُعْرَفُ بِهَا أَحْوَالُ أَوَاخِرِ الكَلِمِ الثَّلاثِ مِنْ حَيثُ الإعْرَابِ وَالبِناءِ،وكَيفيهُ تَركِيبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ.

والغَرَضُ مِنْهُ:صِيانَهُ اللِّسَانِ عَنِ الخَطَأِ اللَّفظِى فى كَلامِ العَرَبِ.

وَمَوْضُوعُهُ:الكَلِمَهُ و الكَلامُ.

اَلقَصْلُ الثَّانِى:اَلكَلِمَهُ وأَقْسَامُهَا

الكَلِمَهُ:لَفْظٌ وُضِعَ لِمَعْنًى مُفْرَدٍ،وَهى اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ،لأَنَّها إِمَّا أَنْ لا تَدُلَّ على مَعْنًى فى

نَفْسِهَا،فَهِى(الحَرْفُ)أَوْ تَدُلَّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِهَا،وَاقْتَرَنَ مَعْناها بَأَحَدِ الأزْمِنَهِ الثَّلاثَهِ،فَهِى(الفِعْلُ)،أَوْ تَدُلَّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِهَا وَلَمْ يقْتَرِنْ مَعْنَاهَا بِأَحَدِ الأزمِنَهِ،فَهِى(الاسمُ).

الاسْمُ:كَلِمَهٌ تَدُلُّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِهَا غَيرِ مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الأزْمِنَهِ الثَّلاثَهِ،أَعْنِى الماضِى وَالحالَ وَالاسْتِقبَالَ نَحْوُ:(رَجُلٌ وَعِلْمٌ)،وَعَلامَتُهُ أن يصِحَّ الإخبارُ عَنهُ،وَبِهِ نَحْوُ:(زَيدٌ قائِمٌ)،وَالإضافَهُ نَحْوُ:(غُلامُ زَيدٍ)،وَدُخُولُ لام التَّعْريفِ عَلَيهِ نَحْوُ:(الرَّجُلُ)،وَأَنْ يصِحَّ فِيهِ الجَرُّ و التَّنْوِينُ وَالتَّثْنِيهُ وَالجَمْعُ وَالنَّعْتُ وَالتَّصْغِيرُ وَالنِّداءُ،فإنَّ كُلَّ هذِهِ مِنْ خَواصِّ الاسْمِ.

ومَعْنِى(الإخْبارُ عَنْهُ)أَنْ يكُونَ مَحْكوماً عَلَيهِ،فَاعِلاً،أَو مَفْعُولاً،أَو مُبْتَدَأ.وَمَعْنَى(الإخْبارُ بِهِ)أَنْ يكُونَ مَحْكُوماً بِهِ كَالْخَبَرِ.

الفِعلُ:كَلِمَهٌ تَدُلُّ عَلى مَعْنًى فى نَفْسِهَا مُقْتَرِنٍ بِأَحدِ الأزمِنَهِ الثَّلاثَهِ نَحْوُ:(نَصَرَ،ينْصُرُ،اُنْصُرْ)،وَعَلامَتُهُ أن يصِحَّ الإخْبارُ بِهِ لا عَنْهُ،وَدُخُولُ(قَدْ،والسّين،وَسَوْفَ،وَالجَازِمِ)عَلَيهِ نَحْوُ:(قَدْ نَصَرَ،وَسينْصُرُ،وَسَوْفَ ينْصُرُ،ولَمْ ينْصُرْ)،وَالضَّمَائِرِ البَارِزَهِ المرفُوْعَهِ بِهِ نَحْوُ:(كَتَبْتُ)،وَتَاءِ التَّأنِيثِ السَّاكِنَهِ نَحْوُ:(كَتَبَتْ)،وَنُونِ التَّأكِيدِ نَحْوُ:(اكْتُبَنْ)فَإنَّ كُلَّ هذِهِ مِنْ خَواصِّ الفِعْلِ.

الحرفُ:كَلِمَهٌ لا تَدُلُّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِهَا،بَلْ فى غَيرِهَا نَحْوُ:(مِنْ)وَ(إلى)فَإنَّ مَعْنَاهُما الابْتِداءُ وَالانْتِهَاءُ،وَلكِنْ لا تَدُلاّنِ عَلَى مَعْنَاهُما إلاّ بَعْدَ ذِكْرِ مَا يفْهَمُ مِنْهُ الابْتِداءُ والانتِهَاءُ ك-(البَصْرَهِ)وَ(الكُوفَهِ)فى قَوْلِكَ:(سِرْتُ مِنَ البَصْرَهِ إلى الكَوفَهِ).

وَعَلامَهُ الحَرْفِ أَنْ لا يصِحَّ الإخْبَارُ عَنْهُ،وَلا بِهِ،وأَنْ لا يقْبَلَ عَلامَاتِ الأسْمَاءِ،وَلا عَلامَاتِ الأفْعَالِ.

وَلِلْحَرْفِ فى كَلام العَرَبِ فَوَائِدُ كَثِيرَهٌ،كالرَّبْطِ بَينَ اسْمَينِ نَحْوُ:(زَيدٌ فى الدَّارِ)،أو اسْمٍ وَفِعْلٍ نَحْوُ:(كَتَبْتُ بالقَلَمِ)،أَوْ جُملَتَينِ نَحْوُ:(إنْ جاءَنِى سَعِيدٌ فَأَكْرِمْهُ)،وَغَيرِ ذلِكَ مِنَ الفَوَائِدِ الَّتِى سَيأتِى تَعْرِيفُهَا فى القِسْمِ الثّالِثِ إنْ شَاءَ اللهُ تَعَالى.

الفَصْلُ الثَّالِثُ:الكَلامُ

اشاره

الكَلامُ:لَفْظٌ تَضَمَّنَ الكَلِمَتَينِ بِالإسْنَادِ.وَالإسْنَادُ نِسْبَهُ إِحْدى الكَلِمَتَينِ إلى الأُخْرى،بِحَيثُ تُفيدُ المُخاطَبَ فَائِدَةً يصِحُّ السُّكُوتُ عَلَيهَا نَحْوُ:(قَامَ زَيدٌ).

ص:186

فَعُلِمَ أَنَّ الكَلامَ لا يحْصُلُ إلاّ مِنْ اسْمَينِ نَحْوُ:(زَيدٌ واقِفٌ)،وَيسمَّى جُمْلَةً اسْمِيةً،أو فِعْلٍ وَاسْمٍ نَحْوُ:(جَلَسَ سَعِيدٌ)،ويسمَّى جُمْلَةً فِعلِيةً،إذْ لا يوجَدُ المُسْنَدُ و المُسْنَدُ إلَيهِ مَعاً فى غَيرِهِمَا،فَلا بُدَّ لِلكلامِ مِنْهُمَا.

فَإنْ قِيلَ:هذا ينْتَقِضُ بِالنِّداءِ نَحْوُ:(يا خَالِدُ)،قُلْنَا:حَرْفُ النِّداءِ قَائِمٌ مَقَامَ(أَدْعُو،وَأَطْلُبُ)وَهُوَ الفِعْلُ فَلا ينْتَقِضُ بِالنِّداءِ.

فَإِذَا فَرَغْنا مِن المُقَدِّمَهِ فَلْنَشْرَعْ فى الأقسامِ الثّلاثهِ و اللهُ المُوَفِّقُ المُعِينُ.

القِسْمُ الأَوَّلُ:فى الاسْمِ

اشاره

الاسْمُ ينْقَسِمُ إلى قِسْمَينِ:مُعْرَبٍ،وَمَبْنِى،وَنَذْكُرُ أَحْكَامَهُ فى بَابَينِ:

البَابُ الأوَّلُ:فى الاسْمِ المُعرَبِ

وَفيهِ مُقَدِّمَهٌ،وَثَلاثَهُ مَقَاصِدَ،وخَاتِمَهٌ.أمّا الْمقَدِّمِهُ،فَفيهَا ثَلاثَهُ فُصُولٍ.

الفَصْلُ الأوَّلُ:فى تَعريفِ الاسْمِ المُعْرَبِ

الاسمُ المُعْرَبُ:هُوَ كُلُّ اسْمٍ رُكِّبَ مَعَ غَيرِهِ ولا يشْبِهُ مَبْنِى الأصْلِ،أعْنِى الحَرْفَ،وَالفِعْلَ المَاضِى و الأمْرَ الحَاضِرَ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)فى(جاءَ سَعِيدٌ)لا(سَعِيد)وَحْدَهُ،لِعَدَمِ التَّرْكِيبِ،ولا(هذا)فى(قامَ هذا)لِوُجُودِ الشَّبَهِ بالحَرْفِ،ويسَمَّى(مُتَمَكِّناً)لِقَبُولِهِ التَنْوِينَ،وَحُكْمُهُ أَنْ يخْتَلِفَ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ العَوامِلِ لَفْظاً نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ،ورَأَيتُ زَيداً،ومَرَرْتُ بِزَيدٍ)،أَوْ تَقْدِيراً نَحْوُ:(جَاءَنِى فَتًى،وَرَأَيتُ فَتًى،ومَرَرْتُ بِفَتًى).

وَالإعْرابُ:مَا يخْتَلِفُ بِهِ آخِرُ المُعْرَبِ كَالضَّمَّهِ،والفَتْحَهِ،وَالكَسْرَهِ،وَالوَاوِ،والياءِ،والألِفِ.

وَإعْرابُ الاسْمِ ثَلاثهُ أَنواعٍ:رَفْعٌ،وَنَصْبٌ،وَجَرٌّ.

والّعامِلُ:مَا يحْصُلُ بِهِ الرَّفْعُ،والنَّصْبُ،وَالجَرُّ.وَمَحَلّ الإعْرابِ مِنَ الاسْمِ هُوَ الحَرْفُ الآخِرُ نَحْوُ:(قَرَأَ خَالِدٌ)فَإنَّ(قَرَأَ)عَامِلٌ،وَ(خَالِدٌ)مَعْرَبٌ،والضَّمَّةُ إعْرابٌ،وَحَرْفُ الدَّالِ مِنْ(خَالِدٌ)مَحَلُّ الإعْرابِ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لا مُعْرَبَ فى كَلامِ العَرَبِ إلاّ الاسْمُ المُتمكّنُ و الفِعلُ المُضارِعُ.وَسَيجِىءُ حُكْمُهُ فى القِسْمِ الثَّانِى إِنْ شاءَ اللهُ تعالى.

الفَصْلُ الثَّانى:فى أَصنَافِ إعْرابِ الاسْمِ

إعْرابُ الاسْمِ تِسْعَهُ أَصْنَافٍ:

الأوَّلُ:أنْ يكُونَ الرَّفْعُ بالضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَرُّ بالكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِمَا يلى:

أ)بالاسْمِ المُفْرَدِ المُنْصَرِفِ الصَّحيحِ،وَهُوَ عِنْدَ النُّحَاهِ:مَا لا يكونُ آخِرُه حَرْفَ عِلَّهٍ نَحْوُ:(أسَدٌ).

ب)بِالجَارِى مَجْرَى الصَّحيحِ،وَهُوَ:مَا يكُونُ آخِرُه واواً،أو ياءً مَا قَبْلَهَا سَاكِنٌ نَحْوُ:(دَلْوٌ،وَظَبْى).

ج)بالجَمْعِ المُكَسَّرِ المُنْصَرِفِ نَحْوُ:(رِجَالٌ).

تَقُولُ:(هَاجَمَنِى أسَدٌ،وَجَرْوٌ،وظَبْى،ورِجَالٌ،ورَأَيتُ أَسَداً،وَجَرْواً وظَبْياً وَرِجَالاً،وَمَرَرْتُ بِأسَدٍ،وَجَرْوٍ،وظَبْى،ورِجَالٍ).

الثَّانى:أنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّهِ،والنَّصْبُ وَالجَرُّ بِالكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُؤَنَّثِ السَّالِمِ نَحْوُ:(مُسْلِمَاتٍ)،تَقُولُ:(جَاءَتنِى مُسْلِمَاتٌ،وَرأيتُ مُسْلِمَاتٍ،ومَرَرْتُ بِمُسْلِمَاتٍ).

الثَّالِثُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّهِ،والنَّصبُ وَالجَرُّ بالفَتْحَهِ،ويخْتَصُّ بِغَيرِ المُنْصَرِفِ نَحْوُ:(أحْمَد)،تَقُولُ:(جَاءَنِى أحْمَدُ،وَرَأيتُ أحْمَدَ،ومَرَرْتُ بِأحْمَدَ).

الرَّابِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالوَاوِ،وَالنَّصْبُ بِالألِفِ،وَالجَرُّ بِالياءِ،وَيخْتَصُّ بِالأسْمَاءِ السِّتَّهِ،مُكَبَّرَهً(غَيرَ مُصَغَّرَهٍ)مُفرَدهً(غَيرَ مُثَنّاهٍ وَلا جَمْعٍ)مُضَافَهً إلى غَيرِ ياءِ المُتَكَلِّمِ،وَهِى:أَخُوكَ،وأَبُوكَ،وَحَمُوكَ،وَفُوكَ،وَهَنُوكَ،وَذُو مَالٍ،تَقُولُ:(جَاءَنِى أَخُوكَ،وَرَأيتُ أَخَاكَ،وَمَرَرْتُ بِأَخِيكَ)وَكَذا البَوَاقِى.

الخامِسُ:أنْ يكُونَ الرّفْعُ بِالألِفِ،والنَّصْبُ وَالجَرُّ بِالياءِ المَفْتُوحِ مَا قَبْلَهَا،وَيخْتَصُّ بالمُثَنَّى،وَ(كِلاَ)وَ(كِلْتَا)إذا كَانَا مُضَافَينِ إلى ضَمِيرٍ،وَ(اثْنَانِ وَاثْنَتَانِ)،تَقُولُ:(جَاءَنى الرَّجُلانِ كِلاهُمَا،وَاثْنَانِ،وَرَأيتُ الرَّجُلَينِ كِلَيهِمَا،وَاثْنَينِ،وَمَرَرْتُ بِالرَّجُلَينِ كِلَيهِمَا وَاثْنَينِ).

السَّادِسُ:أنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالوَاوِ المَضْمُوم مَا قَبْلَهَا،وَالنَّصْبُ و الجَرُّ بِالياءِ المَكْسُورِ مَا قَبْلَهَا،وَيخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ،(والمُلْحَقُ بِهِ)ك-أُوْلى،وَعِشْرِينَ وَأُخَوَاتِهَا،تَقُولُ:(جَاءَنِي مُسْلِمُونَ،وَعِشْرُونَ رَجُلاً،وَأُولُو مالٍ،وَرَأيتُ مُسْلِمِينَ،وَعِشْرِينَ رَجُلاً،وَأولى مَالٍ،وَمَرَرْتُ بِمُسْلِمِينَ،وَعِشْرِينَ رَجُلاً،وَأُولِى مَالٍ).

وَاعْلَمْ أَنَّ نُوْنَ التَّثْنِيهِ مَكْسُورَهٌ أَبَداً،وَنُوْنَ الجَمْعِ مَفْتُوحَهٌ أَبَداً،وَهُما يسْقُطَانِ عِنْدَ الإِضَافَهِ نَحْوُ:(جَاءَنى غُلامَا زَيدٍ،وَمُسْلِمُو مِصْرَ).

السَّابِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَهِ،وَالنَّصْبُ بِتَقْدِيرِ الفَتْحَهِ،وَالجَرُّ بِتَقْدِيرِ الكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِالمَقْصُورِ،وَهُوَ:مَا آخِرُهُ أَلِفٌ مَقْصُورَهٌ نَحْوُ:(مُوْسى)،وَبِالمُضَافِ إلى ياءِ المُتَكَلِّمِ غَيرَ التَّثْنِيهِ وَالجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ نَحْوُ:(غُلامِى)تَقُولُ:(جَاءَنى مُوْسَى وَغُلامِى،وَرَأيتُ مُوْسَى وَغُلامِى،وَمَرَرْتُ بِمُوْسَى وَغُلامِى).

الثَّامِنُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّهِ،وَالنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَرُّ بِتَقْدِيرِ الكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِالمَنْقُوصِ،وَهُوَ:ما آخِرُهُ ياءٌ مَكْسُورٌ مَا قَبْلَهَا نَحْوُ:(القَاضِى)تَقُولُ:جَاءنِى القَاضِى،ورَأيتُ القَاضِى،وَمَرَرْتُ بِالقَاضِى).

التَّاسِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الوَاو،وَالنَّصْبُ وَالجَرُّ بِالياءِ لَفْظاً،وَيخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ مُضَافاً إلى ياءِ المُتَكَلِّمِ،تَقُولُ:(جَاءَنِى مُعلِّمى)،أَصْلُهُ مُعلِّمُوْى،اِجْتَمَعَتِ الوَاوُ وَالياءُ فى كَلِمَهٍ وَاحِدَهٍ،وَالأُولى مِنْهُمَا سَاكِنَهٌ،فَقُلِبَتِ الوَاوُ ياءً،وأُدْغِمَتْ فى الياءِ وَأُبدِلَتِ الضَّمَّهُ بِالكَسْرَهِ،مُنَاسَبَهً لِلْياءِ،فَصَارَ مُعَلِّمِى تَقُولُ:(جَاءَنِى مُعلِّمِى،وَرَأيتُ مُعلِّمِى،وَمَرَرْتُ بِمُعلِّمِى).

اَلْفَصْلُ الثَّالِثُ:

الاسْمُ الْمُعرَبُ نَوعانِ:

أ)مُنْصَرِفٌ،وَهُوَ مَا لَيسَ فِيهِ سَبَبَانِ مِنَ الأسْبَابِ التِّسْعَهِ الآتِيهِ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)،وَيسَمَّى مُتَمَكِّناً.

وَحُكْمُهُ أنْ تَدْخُلَهُ الحَرَكَاتُ الثَّلاثُ مَعَ التَّنْوِينِ مِثْلُ:أَنْ تَقُولَ:(جَاءَنِى سَعِيدٌ،ورَأيتُ سَعِيداً،ومَرَرْتُ بِسَعِيدٍ).

ب)غَيرُ مُنْصَرِفٍ،وَهُوَ مَا فيه سَبَبَانِ مِنَ الأسْبابِ التِّسْعَهِ،أَوْ واحِدٌ مِنْهَا يقوُمُ مَقَامَهُمَا.

وَحُكْمُهُ أَنْ لا تَدْخُلَهُ الكَسْرَهُ و التَّنْوِينُ،وَيكُونَ فى مَوْضِعِ الجَرِّ مَفْتُوحاً كَمَا مَرَّ.

والأسْبَابُ التِّسْعَةُ هِى:

الْعَدْلُ،وَالوَصْفُ،والتَّأنِيثُ،والمَعْرِفَةُ،والعُجْمَةُ،والجَمْعُ،وَالتَّركِيبُ،وَوَزْنُ الفِعْلِ،وَالألِفُ و النُّونُ الزَّائِدَتَانِ.

وَتَفْصِيلُها كَما يلى:

ص:189

1)العَدْلُ:وَهُوَ تَغْيِيرُ اللَفْظِ مِنْ صِيغَتِهِ الأصْلِيهِ إلى صِيغَهٍ أُخْرَى(بِلا تَغْييرٍ فى المَعْنَى)،وَهُوَ عَلَى قِسمَينِ:

أ)تَحْقِيقِى نَحْوُ:(مَثْنَى،ثُلاثَ)وَهُمَا مَعْدُولانِ حَقِيقَةً عَن(اثْنَينِ اثْنَينِ،وَثَلاثَهٍ ثَلاثَهٍ).

ب)تَقْدِيرِى نَحْوُ:(عُمَرُ،زُفَرُ)حَيثُ قُدِّرَ فيهِمَا العُدُولُ عَن(عَامِر وَزَافِر)لِيوَجَّهَ بِهِ مَنْعُ الصَّرْفِ.

وَعُلِمَ مِنْ ذلِک أَنَّ العَدْلَ يجْتَمِعُ مَعَ الوَصْفِ فى الأوَّلِ،وَمَعَ العَلَمِيهِ فى الثَّانى،ولا يجْتَمِعُ مَعَ وَزْنِ الفِعْلِ أَصْلاً.

2.اَلوَصْفُ:وَشَرْطُهُ أَنْ يكُونَ وَصْفاً فى أَصْلِ الوَضْعِ،فَإنَّ(أَسْوَد،وَأَرْقَم)غَيرُ مُنْصَرفينِ،وَإنْ صَارا اسْمَينِ لِلحَيهِ،لأصالَتِهما فى الوَصْفيهِ.وَ(أَرْبَع)فى قَوْلک:(مَرَرْتُ بِنِسْوَهٍ أرْبَعٍ)مُنْصَرِفٌ،مَعَ أَنَّ فيهِ وَصْفيهً وَوَزْنَ الفِعْلِ،لِعَدَمِ الأصلِيهِ فى الوَصْفِ،وَلا يجْتَمِعُ الوَصْفُ مَعَ العَلَمِيهِ أَصْلاً.

3.التَّأْنِيثُ بِالتَّاءِ:وَشَرْطُهُ أنْ يكُونَ عَلَماً نَحْوُ:(طَلْحَه وفَاطِمَه)وَكَذا المَعْنوى وهُوَ مَا جُعِلَ عَلَماً دُونَ عَلامهِ تَأنِيثٍ،مِثْلُ:(زَينَب).

ثُمَّ المُؤنَّثُ المَعنَوِى إنْ كانَ ثُلاثِياًّ سَاكِنَ الوَسَطِ غَيرَ أَعْجَمِى يجُوزُ صَرْفُهُ مَعَ وُجُودِ السَّبَبَينِ نَحْوُ:(هِنْد)لأَجْلِ الخِفَّهِ،وَإلاّ وَجَبَ مَنْعُهُ نَحْوُ:(زَينَب،وسَقَر،ومَاه،وجَوْر).

وَالتَّأنِيثُ بِالألِفِ المَقْصُورَهِ نَحْوُ:(حُبْلَى)،وَالمَمْدُودَهِ نَحْوُ:(حَمْراء)مُمتَنِعٌ صَرْفُهُ أَلْبَتَّهَ،لأنَّ الألِفَ قَائِمٌ مَقَامَ السَّبَبَين:التَّأنِيثِ وَلُزُومِهِ،فَكَأَنَّهُ أُنِّثَ مَرَّتَينِ.

4.المَعْرفَهُ:وَلا يعْتَبَرُ فى مَنْعِ الصَّرْفِ بِها إلاّ العَلَمِيهُ وتَجْتَمِعُ مَعَ غَيرِ الوَصْفِ،مِثْلُ:إبْرَاهِيمَ وَأحْمَدَ.

5.العُجْمَهُ:وَشَرْطُها أَنْ تَكُونَ عَلَماً فى العَجَميهِ(غَيرَ العَرَبِيهِ)،وَزائِداً عَلَى ثَلاثَهِ أحْرُفٍ نَحْوُ:(إبْرَاهِيم وَإسْمَاعِيل)،أَوْ ثُلاثِياًّ مُتَحَرِّکَ الوَسطِ نَحْوُ:(لَمَک).فَ(لِجَام)مُنْصَرِفٌ مَعَ كَوْنِهِ أَعْجَمِياً،لأَنَّهُ لَيسَ بِعَلَمٍ.وَ(نُوْح،وَلوْط)مُنْصَرِفَانِ،لِسُكُونِ الأوْسَطِ فيهِمَا.

6.الجَمْعُ:وَشَرْطَهُ أنْ يكُونَ عَلى صِيغَهِ مُنْتَهَى الجُمُوعِ وَهُوَ أنْ يكُونَ بَعْدَ أَلِفِ الجَمْعِ حَرْفَانِ مُتَحَرِّكَانِ نَحْوُ:(مَسَاجِد،وَدَوَابّ)،أوْ ثَلاثَهُ أَحْرُفٍ أوْسَطُهَا سَاكِنٌ غَيرُ قَابِلٍ لِلتَّاءِ نَحْوُ:(مَصَابِيح).وَإنَّ(صَياقِلَه وَفَرَازِنَه)مُنْصَرِفَانِ لِقَبُولِهِما التَّاءَ.

ص:190

و هو أَيضاً قِائِمٌ مَقَامَ السَّبَبَينِ:الجَمْعِ وَامْتِنَاعِهِ مِنْ أنْ يجْمَعَ مَرَّةً أُخْرى جَمْعَ التَكْسِيرِ،فَكَأَنَّهُ جُمِعَ مَرَّتَينِ.

7.التَّرْكِيبُ:وَشَرْطُهُ أنْ يكُونَ عَلَماً بِلا إضَافَهٍ ولا إسْنَادٍ نَحْوُ:(بَعْلَبَكّ).و إنَّ(عَبْداللهِ)مُنْصَرِفٌ،لِلإضَافَهِ،و إنَّ(شَابَ قَرْنَاهَا)مَبْنِى للإسْنَادِ.

8.الأَلِفُ وَالنُّونُ الزَّائِدَتان:وَشَرطُهُمَا-إنْ كَانَتَا فى اسْمٍ-أنْ يكُونَ الاسمُ عَلَماً نَحْوُ:(عِمْران،وَعُثْمَان).وَ(سَعْدَان)مُنْصَرِفٌ،لأَنَّهُ اسْمُ نَبْتٍ،وَلَيسَ عَلَماً.وَإنْ كَانَتَا فى الصِّفَهِ فَشَرْطُهَا أنْ يكُونَ مُؤَنَّثُها فَعْلانَهَ نَحْوُ:(نَشْوان وَنَشْوَى)،وَ(نَدْمَانٌ)مُنْصَرِفٌ لِوُجُودِ(نَدْمَانَه).

9.وَزْنُ الفِعْلِ:وَشَرْطُهُ أنْ يخْتَصَّ بِالفِعْلِ نَحْوُ:(ضُرِبَ،وَشَمَّرَ)،وَإنْ لَمْ يخْتَصَّ بِهِ فَيجِبُ أَنْ يكونَ فى أَوَّلِهِ إحْدَى حُرُوفِ المُضارَعَهِ،وَلا يدْخُلَهُ الهَاءُ نَحْوُ:(أَحْمَدُ وَيشْكُرُ،وَتَغْلِبُ،وَنَرْجِسُ).وَ(يعْمَلٌ)مُنْصَرِفٌ،لِقَبُولِهِ التَّاءَ كَقَوْلِهِمْ(نَاقَهٌ يعْمَلَهٌ).

وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا يشْتَرَطُ فيهِ العَلَمِيهُ-وَهُوَ:التَّأْنِيثُ بِالتَّاءِ،وَالمعْنَوِى،وَالعُجْمَهُ،وَالتَّرْكِيبُ،والاسْمُ الَّذِى فيهِ الأَلِفُ وَالنُّونُ الزائدتان-وَمَا لَمْ يشْتَرَطْ فِيهِ ذلِك وَلكِنِ اجْتَمَعَ مَعَ سَبَبٍ آخَرَ،فَقَط-وَهُوَ:العَدْلُ،وَوَزْنُ الفِعْل-إذا نَكَّرْتَهُ انْصَرَفَ.

أَمَّا فى القِسْمِ الأَوَّلِ،فَلِبَقَاءِ الاسْمِ بِلا سَبَبٍ،وَأَمَّا فى القِسْمِ الثَّانِى فَلِبَقَائِهِ عَلَى سَبَبٍ وَاحِدٍ،تَقُولُ:(جَاءَ طَلْحَةُ وَطَلْحَهٌ آخَرَ،وقَامَ عُمَرُ وَعُمَرٌ آخرُ،وَقَامَ أَحْمَدُ وَأَحْمَدٌ آخَرُ).

وَكُلُّ مَا لا ينْصَرِفُ إذا أُضِيفَ،أَو دَخَلَهُ اللاّمُ دَخَلَتْهُ الْكَسْرَهُ فى حَالَهِ الجَرِّ نَحْوُ:مَرَرْتُ بِأَحْمَدِكُمْ وَبِالأَحْمَدِ.

المَقْصَدُ الأَوَّلُ:فى الأَسْمَاءِ المَرْفُوعَهِ

وَهِى ثَمَانِيهُ أَقْسَامٍ:الفَاعِلُ،والمَفْعُولُ الّذى لمْ يسَمَّ فَاعِلُهُ،والمبتَدَأُ وَالخَبَرُ،خَبَرُ إنَّ وَأَخَوَاتِهَا،واسْمُ كَانَ وَأَخَوَاتِهَا،وَاسْمُ(مَا)وَ(لا)المُشَبَّهَتَينِ بِ(لَيسَ)،وخَبَرُ(لا)الَّتِى لِنَفْى الجَنْسِ.

القِسْمُ الأَوَّلُ:الفَاعِلُ

وَهُوَ كُلّ اسْمٍ قَبْلَهُ فِعْلٌ،أو شِبْهُهُ يقُومُ بِهِ الفِعْلُ وَيسْنَدُ إلَيهِ نَحْوُ:(قَامَ خالِدٌ،خَالِدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ،مَا زارَ سَعيدٌ خَالِداً).

وَكُلُّ فِعْلٍ لا بُدَّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ مَرْفُوعٍ،مُظْهَراً كَانَ نَحْوُ:(ذَهَبَ سَعيدٌ)،أَوْ مُضْمَراً نَحْوُ:(سَعِيدٌ ذَهَبَ)،وَإنْ كَانَ مُتَعَدِّياً كَانَ لَهُ أيضاً مَفْعُولٌ بِهِ مَنْصُوبٌ نَحْوُ: (خَالِدٌ زَارَ سَعِيداً).

فَإنْ كَانَ الفَاعِلُ اسْماً ظاَهِراً،وُجِّدَ الفِعْلُ أَبَداً،نَحْو:دَرَسَ زَيدٌ،وَدَرَسَ الزَّيدانِ وَدَرَسَ الزَّيدُونَ.وَإنْ كَانَ الفَاعِلُ مُضْمَراً،وُجِّدَ الفِعْلُ لِلفَاعِلِ الوَاحِدِ نَحْوُ:زَيدٌ دَرَسَ،وَيثَنَّى لِلمُثَنَّى نَحْوُ:الزَّيدَانِ دَرَسَا،ويجْمَعُ لِلجَمْعِ نَحْوُ:الزَّيدُونَ دَرَسُوا.

وَإنْ كَانَ الفَاعِلُ مَؤَنَّثاً حَقِيقِياً-وَهُوَ مَا يوْجَدُ بِإزائِهِ مُذَكَّرٌ مِنَ الحَيوَانَاتِ-أُنِّثَ الفِعْلُ أَبَداً إنْ لَمْ يقَعِ الفَصْلُ بَينَ الفِعْلِ وَالفَاعِلِ نَحْوُ:(قَامَتْ هِنْدٌ)،وَإنْ لَمْ يتَّصِلْ جَازَ التَّذْكِيرُ وَالتَّأنِيثُ نَحْوُ:(دَرَسَ اليوْمَ هِنْدٌ)،وإنْ شِئْتَ تَقُولُ:(دَرَسَتِ اليوْمَ هِنْدٌ)،وَكذلِک يجُوزُ التَّذْكِيرُ وَالتَّأنِيثُ فى المُؤَنَّثِ غَيرِ الحَقِيقِى نَحْوُ:(طَلَعَتِ الشَّمْسُ)وَإنْ شِئْتَ قُلْتَ(طَلَعَ الشَّمْسُ)،هذا إذا كَانَ الفِعْلُ مُقدَّماً عَلَى الفاعِلِ،وَأَمَّا إذا كَانَ مُتَأخِّراً أَنِّثَ الفِعْلُ نَحْوُ:(الشَّمْسُ طَلَعَتْ).

وَجَمْعُ التّكْسِيرِ كَالمُؤنَّثِ غَيرِ الحَقِيقِى،تَقُولُ:(قَامَ الرِّجَالُ،وَقَامَتِ الرِّجَالُ).

وَيجِبُ تَقْدِيمُ الفَاعِلِ عَلَى المَفْعُولِ إذا كَانَا مَقْصُورَينِ،وَخِيفَ اللَبْسُ نَحْوُ:(نَصَرَ مُوْسَى عِيسَى)،وَيجُوزُ تَقْدِيمُ المَفْعُولِ عَلَى الفَاعِلِ إذا كَانَتْ قَرِينَهٌ تُوجِبُ عَدَمَ اللَبْسِ سَواءٌ كَانَا مَقْصُورَينِ أوْ لا نَحْوُ:(أَكَلَ الكُمَّثْرى يحْيى،وَنَصَرَ خَالداً سَعِيدٌ).

وَيجُوزُ حَذْفُ الفِعْلِ حَيثُ كَانَتْ قَرِينَهٌ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)فى جَوابِ مَنْ قَالَ:(مَنْ جَاءَ؟)وَكَذا حَذْفُ الفَاعِلِ و الفِعْلِ مَعاً نَحْوُ:(نَعَمْ)فى جَوابِ مَنْ قَالَ:(أَقَامَ زَيدٌ؟).

القِسْمُ الثَّانى:مَفْعُولُ مَا لَمْ يسَمَّ فَاعِلُهُ

وَهُوَ كُلُّ مَفْعُولٍ حُذِفَ فَاعِلُهُ،وَأُقِيمَ المَفْعُولُ مَقَامَهُ وَيسَمَّى نَائِبَ الفَاعِلِ أيضاً نَحْوُ:نُصِرَ سَعِيدٌ.

وحُكْمُهُ فى تَوْحيدِ فِعْلِهِ،وَتَثْنِيتِه،وَجَمْعِهِ،وَتَذْكِيرِهِ،وَتَأْنِيثِهِ عَلَى قِياسِ مَا عَرَفْتَ فى الفَاعِلِ.

القِسْمُ الثَّالِثُ وَالرَّابِعُ:المبْتَدَأُ وَالخَبَرُ

وهُما اِسْمَانِ مُجَرَّدانِ عَنِ العَوَامِلِ اللَفْظِيهِ،أَحَدُهُمَا مُسْنَدٌ إلَيهِ وَيسَمَّى المبتَدأ،والثَّانِى مَسْنَدٌ بِهِ،وَيسَمَّى الخَبَرَ نَحْوُ:(سَعِيدٌ واقِفٌ)،وَعَامِلُ الرَّفْعِ

فيهِمَا مَعْنَوى،وَهُوَ الابْتِداءُ.

وأَصْلُ المُبْتَدَأِ أنْ يكُونَ مَعْرِفَةً،وَأَصْلُ الخَبَرِ أَنْ يكُونَ نَكِرَةً.وَالنَّكِرَةُ إذا وُصِفَتْ جَازَ أَنْ تَقَعَ مُبْتَدَأً نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ ،وكَذا إذا تَخَصَّصَتْ بِوَجْهٍ آخَرَ نَحْوُ:أَرَجُلٌ فى الدَّارِ أَمِ امْرَأَةٌ؟وَمَا أَحَدٌ خَيراً مِنك،وَفَرَحٌ عَمَّ العَائِلَةَ،وَفى الدَّارِ رَجُلٌ،وَسَلامٌ عَلَيكَ.وِ إنْ كَانَ أَحَدُ الاسْمَينِ مَعْرِفَةً،وَالآخَرُ نَكِرَةً فَاجْعَلِ المَعْرِفَةَ مُبتَدَأً،وَالنَّكِرَةَ خَبَراً،كَمَا

مَرَّ،و إِنْ كَانَا مَعْرِفَتَينِ فَاجْعَلْ أَيهُما شِئْتَ مُبْتَدَأً و الآخَرَ خَبَراً،مِثْلُ:(اللهُ إلهُنا،وآدمُ أَبُونَا،وَمُحَمّدٌ نَبِينَا).

وَقَدْ يكُونُ الخَبَرُ جُمْلَةً اسْمِيةً نَحْوُ:(سَعِيدٌ أَبُوهُ صَائِمٌ)،أَوْ فِعْلِيةً نَحْوُ:(زَيدٌ قَامَ أَبُوهُ)،أَوْ شَرْطِيةً نَحْوُ:(سَعِيدٌ إِنْ جَاءَنِى فَأَكْرِمْهُ)،أَو ظَرفيةً نَحْوُ:(خَالِدٌ خَلْفَكَ،وَسَعِيدٌ فى الدّارِ).وَالظّرْفُ يتَعَلّقُ بِجُمْلَةٍ عِنْدَ الأكْثَرِ،وَهِى:(اسْتَقَرَّ)،لأَنَّ المُقَدَّرَ عَامِلٌ فى الظَّرْفِ وَالأصْلُ فى العَمَلِ الفِعْلُ،فَقَوْلُكَ(سَعِيدٌ فى الدّارِ)تَقْدِيرُهُ(سَعِيدٌ استَقَرَّ فى الدّارِ).

وَلا بُدَّ مِنْ ضَمِيرٍ فى الجُمْلَةِ لِيعُودَ إلى المُبْتَدَأِ،ك(الهَاءِ)فى مَا مَرَّ،وَيجُوزُ حَذْفُهُ عِنْدَ وُجُودِ قَرِينَةٍ نَحْوُ:(اللبَنُ الأوْقِيةُ بِدِرْهَمٍ،وَالحنْطَةُ الكِيلُو بِثَلاثَةِ دَراهِمَ)،أى:مِنْهُ.

وَقَدْ يتَقَدَّمُ الخَبَرُ عَلَى المُبتَدأِ إنْ كَانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(فى الدَّارِ حَمِيدٌ).

وَيجُوزُ أنْ يؤْتَى لِلمُبْتَدأِ الوَاحِدِ بِأَخْبَارٍ كَثِيرَةٍ نَحْوُ:(سَعِيدٌ فَاضِلٌ،عَالِمٌ،عَاقِلٌ).

واعْلَمْ أَنَّ لِلنُّحَاةِ قِسْماً آخَرَ مِنَ المُبْتَدَأِ لَيسَ بِمُسْنَدٍ إلَيه وَهُوَ صِفَةٌ وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ النفى نَحْوُ:(مَا رَاجِعٌ سَعِيدٌ)،أَوْ بَعْدَ حَرْفِ الاسْتِفْهَامِ نَحْوُ:(أَقَادِمٌ خَالِدٌ؟وَهَلْ قَائِمٌ زَيدٌ؟)،وَشَرْطُهُ أَنْ تَرْفَعَ تِلْكَ الصِّفَةُ اسْماً ظَاهِراً بَعْدَهُ نَحْوُ:(مَا صَائِمٌ الرَّجُلانِ،وَأَصَائِمٌ الرَّجَلانِ؟)بِخِلافِ(أَصَائِمَانِ الرَّجُلانِ؟)،فَإنَّ الوَصْفَ لَمْ يرْفَعِ الاسْمَ الظَّاهِرَ بَعْدَهُ،وَإِلاَ لَمَا جَازَ تَثْنِيتُهُ.ف-(صَائِمَانِ)خَبَرٌ مُقَدَّمٌ وَ(الرَّجُلاَنِ)مُبْتَدأٌ مَؤخَّرٌ.

القِسمُ الخَامِسُ:خَبَرُ إنَّ وَأَخَواتِهَا

وَهِى:(إنَّ،وَكَأَنَّ،ولَيتَ،ولكِنَّ،ولَعَلَّ)،وَتُسَمَّى الحُرُوفَ المُشَبَّهَةَ بِالفِعْلِ.

وَهذِهِ الحُرُوفُ تَدْخُلُ عَلَى المُبْتَدَأ وَالخَبَرِ،فَتَنْصِبُ المُبْتَدَأَ،وَيكُونُ اسْماً لَهَا وتَرْفَعُ الخَبَرَ،وَيكُونُ خَبَراً لَهَا نَحْوُ:(إنَّ حَمِيداً قَائِمٌ).وَحُكْمُ خَبَرِ(إنَّ)فى كَوْنِهِ مُفْرَداً أَوْ جُمْلَةً،مَعْرِفَةً أَوْ نَكِرَةً كَحُكْمِ خَبَرِ المُبْتَدَأِ،وَلا يجُوزُ تَقْدِيمُهُ عَلَى اسْمِهَا إلاَّ إذا كَانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(إنَّ فى الدَّارِ سَعِيداً).

القِسْمُ السَّادِسُ:إسْمُ كَانَ وَأَخَواتِهَا

وَهِى:صَارَ،وأَصْبَحَ،وأَمْسَى وَأَضْحَى،وظَلّ،وبَاتَ،وآضَ،وعَادَ،وغَدا،ورَاحَ،ومَا زالَ،ومَا فتئَ ومَا انفَكَّ،ومَا دَامَ،ولَيسَ،ومَا بَرِحَ،وتُسَمَّى الأَفْعَالَ النَّاقِصَةَ.

ص:193

وهذِهِ الأفْعالُ النَّاقِصَهُ تَدْخُلُ عَلى المُبْتَدَأ وَالخَبَرِ،فَتَرْفَعُ المُبتدأَ وَيكُونُ اسْماً لَهَا وَتَنْصِبُ الخَبَرَ،وَيكُونُ خَبَراً لَهَا نَحْوُ:(كَانَ خَالِدٌ قائماً).

وَيجُوزُ فِى الكُلِّ تَقْدِيمُ أخْبَارهَا عَلَى أَسْمائِهَا نَحْوُ:(كَانَ قَائِماً خَالِدٌ)،كَمَا يجُوزُ تَقَدُّمُ أَخْبَارِهَا عَلَى نَفْسِ الأفْعَالِ مِنْ(كَانَ)إلى(رَاحَ)نَحْوُ:(قَائِماً كَانَ سَعِيدٌ)،ولا يجُوزُ ذلِک فيمَا أَوَّلُهُ(مَا)،فَلا يقَالُ:(قَائِماً مَا زالَ سَعِيدٌ).وفى(لَيسَ)خِلافٌ.وَبَاقِى الكَلامِ فى هذِهِ الأفْعَالِ يأتِى فى القِسْمِ الثَّانِى إنْ شَاءَ اللهُ تَعَالى.

القِسْمُ السَّابِعُ:اِسْمُ(مَا،ولا)المُشَبَّهَتَينِ بِ(لَيسَ)

وَهُمَا تَدْخُلانِ عَلَى المُبْتَدَأِ وَالخَبَرِ،وَتَعْمَلانِ عَمَلَ(لَيسَ)نَحْوُ:(مَا زَيدٌ قَائِماً،لا رَجُلٌ أَفْضَلَ مَنْکَ).وَتَدْخُلُ(مَا)عَلَى المَعْرِفَهِ وَالنَّكِرَهِ،وَتَخْتَصُّ(لا)بِالنَّكِراتِ خَاصَّةً.

القِسْمُ الثَّامِنُ:خبَرُ(لا)النَّافِيهِ لِلْجِنْسِ

وهِى تَدُلُّ عَلَى نَفْى الخَبَرِ عَنْ الجِنْسِ الوَاقِعِ بَعْدَهَا عَلَى سَبِيلِ الاسْتِغراقِ نَحْوُ:(لا رَجُلَ قَائِمٌ).

المَقْصَدُ الثَّانِى:فى الأَسْمَاءِ المَنْصُوبَهِ

وَهِى اثْنَا عَشَرَ قِسْماً:المَفْعُولُ المُطْلَقُ،والمَفْعُولُ بِهِ،والمَفْعُولُ فيهِ،والمَفْعُولُ لَهُ،والمَفْعُولُ مَعَهُ،وَالحَالُ،والتَّمْييزُ،والمُسْتَثْنَى،وخَبَرُ كَانَ وَأَخَوَاتِهَا،وَاسْمُ إنَّ وَأَخَوَاتِهَا،والمَنْصُوبُ بِ-(لا)الَّتى لِنفى الجِنْسِ،وخَبَرُ(ما)وَ(لا)المشَبَّهَتَينِ بِ-(لَيسَ).

القِسْمُ الأوَّلُ:المَفْعُولُ المُطْلَقُ

وَهُوَ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى فِعْلٍ مَذْكُورٍ قَبْلَهُ،وَيذْكَرُ لِلتَّأْكِيدِ نَحْوُ: وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسى تَكْلِيماً ،وَلِبَيانِ النَّوعِ نَحْوُ: وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا ،ولِبَيانِ العَدَدِ نَحْوُ:(جَلَسْتُ جَلْسَةً أوْ جَلْسَتَينِ أوْ جَلَساتٍ).

وَقَدْ يكُونُ مِنْ غَيرِ لَفْظِ الفِعْلِ نَحْوُ:(قَعَدْتُ جُلُوساً)،وَقَدْ يحْذَفُ فِعْلَهُ لِقِيامِ قَرِينَهٍ جَوازاً،كَقَوْلِكَ لِلقَادِمِ:(خَيرَ مَقْدَمٍ)،أَى قَدِمْتَ قُدُوماً،ف-(خَيرَ)اِسْمُ تَفْضِيلٍ،وَمَصْدَرِيتُهُ بِاعْتِبَارِ المَوصُوفِ أوِ المُضَافِ إلَيهِ،وهُوَ مَقْدَمٍ أوْ قُدُوماً.

ووُجوباً،وهُوَ سَمَاعِى نَحْوُ:(شُكْرَاً،وَسَقْياً).

ص:194

القِسْمُ الثَّانِى:المَفْعُولُ بِهِ

وَهُوَ اسْمٌ يقَعُ عَلَيهِ فِعْلُ الفَاعِلِ نَحْوُ:(أَكْرَمْتُ زَيداً)،وَقَدْ يتَقَدَّمُ عَلَى الفَاعِلِ نَحْوُ:(نَصَرَ عَمْراً زَيدٌ)،وَقَدْ يحْذَفُ فِعْلُهُ لِقِيامِ قَرِينَهِ عَلَيهِ:

أ)جَوازاً،كَقَوْلِهِ تَعَالى:(خَيراً)فى الآيهِ الكَرِيمَهِ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ ؟قالُوا:خَيْراً أى:أَنْزَلَ خَيراً.

ب)وُجُوباً،فى أَرْبَعَهِ مَواضِعَ:أَوَّلُهَا سَمَاعِى،وَالبَوَاقِى قِياسِيهٌ.

الأَوَّلُ:نَحْوُ:(امْرَأً وَنَفْسَهُ)،أَى دَعْهُ وَنَفْسَهُ،وَ انتهوا خير اى لكم أَى انْتَهُوا عَنِ التَّثْلِيثِ،(وَوَحِّدُوا الإلهَ)وَاقْصِدُوا خَيراً لَكُم.وَ(أَهْلاً وسَهْلاً)أَى أَتيتَ قَوْمَاً أَهْلاً،وَأَتَيتَ مَكاناً سَهْلاً،وَنحوُها مِمَّا اشْتُهِرَ بِحَذْفِ الفِعْلِ.

الثَّانِى:التَّحْذِيرُ مِثْلُ:إِياكَ وَالأَسَدَ،أَصْلُهُ:قِ نَفْسَكَ مِنَ الأَسَدِ،أَوْ تَكْرارُ المُحَذَّرِ مِنْهُ نَحْوُ:(الطَّرِيقَ الطَّرِيقَ).فَالعَامِلُ فى بَابِ التَّحْذِير هُوَ الفِعْلُ المُقَدَّرُ مِثْلُ:(تَوَقَّ،وَاحْذَرْ،وَتَجَنَّبْ...الخ).

الثَّالِثُ:اسْمٌ أُضْمِرَ عَامِلُهُ بِشَرْطِ تَفْسِيرِهِ بِفِعْلٍ يذْكَرُ بَعْدَهُ،يشْتَغِلُ ذلِك الفِعْلُ عَنْ ذلِك الاسْمِ بِضَمِيرِهِ،بِحَيثُ لَوْ سُلِّطَ عَلَيهِ هُوَ او مُناسِبُهُ لَنَصَبَهُ نَحْوُ:(زَيداً أَكْرَمْتُهُ)،فَإِنَّ(زَيداً)مَنْصُوبٌ بِفِعْلٍ مَحْذُوفٍ،وهُوَ(أَكْرَمْتُ)وَيفَسِّرُهُ الفِعْلُ المَذْكُورُ بَعْدَهُ،وَهُوَ(أَكْرَمْتُهُ).وَلِهذا البابِ فُرُوعٌ كَثِيرهٌ.

الرَّابِعِ:المُنَادَى،وهُوَ اسْمٌ مَدْعُوٌّ بِإِحْدَى حُرُوفِ النِّداءِ التَّالِيهِ:(يا،وأَيا،وهَيا،وأَى،والهَمْزَهِ المَفْتُوحَهِ)نَحْوُ:(يا عَبْدَ اللهِ)،أى أَدْعُو عَبْدَ اللهِ.وحَرْفُ النِّداءِ قَائِمٌ مَقَامَ(أَدْعُو،وأَطْلُبُ).

وَقَدْ يحْذَفُ حَرْفُ النِّداءِ لَفْظاً نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِى لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِينَ .

ينْقَسِمُ المُنَادَى إلى الأَقْسَامِ التَّالِيهِ:

1.المفْرَدُ المَعْرِفَهُ،وَيبْنَى عَلَى عَلامَهِ الرَّفْعِ،كَالصَّمَّهِ نَحْوُ:(يا زَيدُ)،وَالألِفِ نَحْوُ:(يا زَيدانِ)،والوَاوِ نَحْوُ:(يا زَيدُونَ)،وَيخْفَضُ بِلامِ الاسْتِغَاثَهِ نَحْوُ:(يا لَزَيدٍ)،وَيفتَحُ بِإِلْحاقِ أَلِفِهَا نَحْوُ:(يا زَيداه).

ص:195

وَالمنادَى المَعرِفَهُ إنْ كانَ مُعرَّفاً بِاللاّم فُصِلَ بَينَ حَرفِ النِّداءِ بِـ-(أيها)للمُذَكَّرِ،وَ(أيتُها)لِلمُؤَنَّثِ،فَتَقُولُ:(يا أيها الرَّجُلُ)،وَ(يا أيتُها الْمَرأَهُ).

2.المُضَافُ،وَينْصَبُ نَحْوُ:(يا عَبْدَ اللهِ).

3.المُشَابِهُ لِلمُضَافِ،وَهُوَ أَنْ يتَّصِلَ بِهِ شَىءٌ لا يتِمُّ المَعْنَى إلاّ بِهِ كَمَا لا يتِمُّ المُضَافُ إلاّ بِالمُضاَفِ إلَيهِ،وحُكْمُهُ النَّصْبُ مِثْلُ:(يا حَسَناً أَدَبُهُ،يا طَالِعاً جَبَلاً).

4.اَلنَّكِرَهُ غَيرُ المَقْصُودَهِ،وَحُكمُهُ النَّصْبُ أيضاً مِثْلُ:قَوْلِ الأعمَى:(يا رَجُلاً خُذْ بِيدِى).

وَيجُوزُ تَرْخِيمُ المُنَادَى،وَهُوَ حَذْفٌ فى آخِرِهِ لِلتَّخْفِيفِ بِشَرْطِ أنْ يكُونَ عَلَماً غَيرَ مُركَّبٍ بِالإضافهِ والاِسْنَادِ،وَزَائِداً عَلَى ثَلاثَهِ أَحْرُفٍ،أو مَخْتُوماً بِتَاءِ التَّأنِيثِ،كَمَا تَقُولُ فِى يا مَالِك:يا مَالِ،وَفى يا مَنْصُورُ:يا مَنْصُ،وَفِى يا عُثْمَانُ:يا عُثْمَ،وفِى فاطِمَهَ:يا فاطِمَ.وَيجُوزُ فى آخِرِ المُرَخَّمِ الضَّمَّهُ أو بَقَاءُ الحَرَكَهِ الأصْلِيهِ كَما تَقُولُ فِى يا حَارِثُ:(يا حَارِ،يا حَارُ).

وَاعْلَمْ أنَّ(يا)مِنْ حُرُوفِ النِّداءِ،وَقَدْ تُسْتَعْمَلُ فِى المَندُوبِ أَيضاً،وَهُوَ المُتَفَجَّعُ عَلَيهِ بِـ(يا)أَوْ(وا)،وَيقالُ(يا زَيداه،وَوا زَيداه)فَ(وا)تَخْتَصُّ بِالمَنْدُوبِ وَ(يا)مُشْتَرَكَهٌ بَينَ النِّداءِ وَالمَنْدُوبِ.

القِسْمُ الثَّالِثُ:المَفْعُولُ فِيهِ

المَفْعُولُ فِيهِ:هُوَ الاسْمُ الّذِى يقَعُ فِيهِ مِنَ الزَّمانِ وَالمَكَانِ،وَيسَمَّى ظَرْفاً.

وَظَرْفُ الزَّمانِ عَلَى قِسْمَينِ:

1.مُبْهَمٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ لَهُ حَدٌّ مُعَينٌ نَحْوُ:(دَهْرٌ،حِينٌ).

2.مَحْدُودٌ،وَهُوَ مَا يكُونُ لَهُ حَدٌّ نَحْوُ:(يوْمٌ،وشَهْرٌ،وسَنَهٌ).

وَكُلُّهَا مَنْصُوبَهٌ عَلَى الظَّرْفِيهِ وَتَتَضَمَّنُ مَعْنَى(فِى)،تَقُولُ:صُمْتُ دَهْراً،وَسَافَرْتُ شَهْراً)أَى،فِى دَهْرٍ،وَفِى شَهْرٍ.

وَظرفُ المَكانِ-كذلِك-مُبْهَمٌ،وَهُوَ مَنْصُوبٌ-أيضاً مِثْلُ:(جَلَسْتُ خَلْفَكَ وَأَمامَك).وَمَحْدُودٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ مَنْصُوباً بِتَقْدِير(فِى)،بَلْ لا بُدَّ مِنْ

ذِكرِ(فِى)مِثْلُ:(جَلَسَتُ فِى الدّارِ،وَفِى السُّوقِ،وفِى المَسْجِدِ).

ص:196

القِسْمُ الرَّابِعُ:المفْعُولُ لَهُ

المفْعُولُ لَهُ:وَهُوَ اِسْمٌ لأَجْلِهِ يقَعُ الفِعْلُ المَذْكُورُ قَبْلَهُ،وَينْصَبُ بِتَقْدِيرِ اللاَّمِ نَحْوُ:(ضَرَبْتُهُ تَأْدِيباً)أَى:لِلتَّأْدِيبِ،وَ(قَعَدَ المُتَخَاذِلُ عَنِ الحَرْبِ جُبْناً)أَى:لِلجُبنِ.

القِسْمُ الخَامِسُ:المَفْعُولُ مَعَهُ

المَفْعُولُ مَعَهُ:مَا يذْكَرُ بَعْدَ(وَاو)بِمَعْنِى(مَعَ)لِمُصاحَبَتِهِ مَعْمُولَ فِعْلٍ نَحْوُ:(جَاءَ البَرْدُ و المِعْطَفَ،وَجئْتُ أَنَا وَسَعِيداً)أَى:مَعَ المِعْطَفِ،وَمَعَ سَعيدٍ.

فَإِنْ كَانَ الفِعْلُ لَفْظاً وَجَازَ العَطْفُ يجُوزُ فِيهِ الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ نَحْوُ:(جِئْتُ أَنَا وَزَيدٌ وَزَيداً)وَإِنْ لَمْ يجُزِ العَطْفُ تَعَينَ النَّصْبُ نَحْوُ:(جِئْتُ وَزَيداً)،وَإِنْ كَانَ الفِعْلُ مَعْنىً وَجَازَ العَطْفُ تَعَينَ العَطْفُ نَحْوُ:(مَا لِسَعِيدٍ وَخالِدٍ)؟وَإِنْ لَمْ يجُزِ العَطْفُ تَعَينَ النَّصْبُ،نحو(مَالَكَ وَسَعِيداً)وَ(مَا شَأْنُكَ وَعَمْراً)لأَنَّ المَعْنَى،ما تَصْنَعُ؟

القِسْمُ السَّادِسُ:الحَالُ

الحَالُ:لَفْظٌ يدُلُّ عَلَى بَيانِ هَيئَةِ الفَاعِلِ،أَوِ المَفْعُولِ بِهِ،أَوْ كِلَيهِمَا مِثْلُ:(جَاءَنِى حَمِيدٌ رَاكِباً،وَاسْتَقْبَلْتُ سَعِيداً فَارِساً،وَلَقِيتُ حَمِيداً رَاكِبَينِ).وَالعَامِلُ فِى الحَالِ هُوَ فِعْلٌ لَفْظاً مِثْلُ:(رَأَيتُ سَعِيداً راكِباً)،أَوْ مَعْنىً مِثْلُ:(زِيدٌ فِى الدّار قائِماً)،فَإِنَّ مَعْنَاهُ أَنَبِّهُ وَأُشِيرُ إِلى زَيدٍ حَالَ كَوْنِهِ قَائِماً.

وَقَدْ يحْذَفُ العَامِلُ لِقَرِينَهٍ كَمَا تَقُولُ لِلمُسَافِرِ:(سَالِماً غَانِماً)،أَى تَرْجِعُ سَالِماً غَانِماً.

وَالحَال نَكِرَهٌ أَبَداً،وَذوُ الحَالِ مَعْرفَهٌ غَالِباً،كَمَا رَأَيتَ فِى الأَمْثِلَهِ،فَإِنْ كَانَ ذُو الحَالِ نَكِرَهً وَجَبَ تَقْدِيمُ الحَالِ عَلَيهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى رَاكِباً رَجُلٌ)،لِئَلاّ يلْتَبِسَ بِالصِّفهِ فِى حَالِهِ النَّصْبِ فِى قَوْلِكَ:(رَأَيتُ رَجُلاً رَاكِباً).

وَقَدْ يكُونُ الحَالُ جُمْلَةً خَبَرِيةً نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ وَغُلامُهُ رَاكِبٌ،ورَأَيتُ سَعِيداً يركَبُ فَرَسَهُ).

القِسْمُ السَّابِعُ:التَّمْييزُ

التَّمْييزُ:اِسْمٌ نَكِرَةٌ يذْكَرُ بَعْدَ مِقْدارٍ أَوْ كَيلٍ أَوْ وَزْنٍ أَوْ مسَاحَهٍ أَوْ غَيرِ ذلِک مِمّا فِيهِ إبْهامٌ،لِيرْفَعَ

ص:197

ذلِكَ الإبْهَامَ مِثْلُ:(عِنْدِى عِشْرُون كتاباً،وَقَفِيزانِ بُرّاً،وَمَنَوَانِ سَمْناً،وَجَرِيبَانِ قُطْناً،وَمَا فِى السَّمَاءِ قَدَرُ رَاحَةٍ سَحَاباً،وعَلَى التَّمْرَةِ مِثْلُهَا زُبْداً).

وَقَدْ يكُونُ مِنْ غَيرِ مِقْدارٍ نَحْوُ:(عِنْدِى سِوارٌ ذَهَباً،وَهذا خاتَمٌ حَدِيداً)،وَالخَفْضُ فِيهِ أَكْثَرُ مِثْلُ:(خَاتَمُ حَدِيدٍ).

وَقَدْ يقَعُ التَّمْييزُ بَعْدَ الجُمْلَةِ،لِيرْفَعَ الإبْهَامَ عَنْ نِسْبَتِها نَحْوُ:(طَابَ زَيدٌ عِلْماً،أَوْ أَباً،أَوْ خُلُقاً).

القِسْمُ الثَّامِنُ:المُسْتَثْنَى

المُسْتَثْنَى:لَفْظٌ يذْكَرُ بَعْدَ(إلاّ)وَأَخَواتِهَا،لِيعْلَمَ أَنَّهُ لا ينْسَبُ إلَيهِ مَا ينْسَبُ إلى مَا قَبْلَهَا.

وَالمُسْتَثْنَى عَلَى قِسْمَينِ:

1.مُتَّصِلٌ،وَهُوَ مَا كَانَ مِنْ جِنْسِ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(جَاءَنى القَوْمُ إلاّ زَيداً).

2.مُنْقَطِعٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ المُسْتَثنَى مِنْ جِنْسِ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(جَاءَ المُسافِرُونَ إلاّ أَمْتِعَتَهُمْ).

إعْرابُ المُسْتَثْنَى عَلَى أَنواعٍ:

أ)النَّصْبُ،وَيكُونُ فِى أَرَبَعَهِ مَواضِعَ كَمَا يلِى:

1.المُسْتَثْنَى المُتَّصِلُ التَّامُّ المُوجَبُ(أَى بِأَنْ لا يكُونَ فِى الكَلامِ نَفْيٌ،ولا نَهْى،وَلا اسْتفْهَامٌ)وَيكُونُ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مَذْكُوراً مِثْلُ:(جَاءَ القَوْمُ إلاّ سَعِيداً).

2.المُسْتَثْنَى المُنْقَطِعُ مِثْلُ:(رَأَيتُ المُسَافِرينَ إلاّ أَمْتِعَتَهُمْ).

3.المُسْتَثْنَى المُتَقَدِّمُ عَلَى المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(مَا جَاءَنِى إلاّ أَخَاكَ أَحَدٌ).

4.المُسْتَثْنَى ب-(عَدَا،وَخَلاَ)عَلَى الأكْثَرِ وَبِ-(مَا خَلا،ومَا عَدا،وَلَيس،وَلا يكُوْنُ)مِثْلُ:(كَتَبَ الطُّلاّبُ الدَّرْسَ عَدَا خَالِداً،وَمَا خَلا خالِداً).

ب)جَوازُ النَّصْبِ وَالإتْبَاعِ عَلى البَدَلِيه.

وَذلِک إذا کَانَ المُسْتَثْنَی فی کَلامٍ غَیرِ مُوجَبٍ،وَالمُسْتَثْنی مِنْهُ مَذْکُوراً مَثْلُ: (مَا جَاءَ احدٌ إلاّ سَعِیداً،وَإلاَّ سَعِیدٌ)فَیجُوزُ فِیهِ النَّصْبُ عَلَی الاسْتِثْنَاءِ و الإتْبَاعُ عَلَی البَدَلِیهِ.

ج)الإعْرابُ حَسْبَ العَوامِلِ.

وذلِک إذا کَانَ المُسْتَثْنَی مُفْرَّغاً،بأَنْ یکُونَ بَعْدَ(إلاّ)فِی کَلامٍ غَیرِ مُوجَبٍ،والمُسْتَثْنَی مِنهُ غَیرَ مَذْکورٍ،تَقُولُ:(مَا جَاءَنِی إلاّ سَعِیدٌ،وَمَا رَأیتُ إلاَّ سَعِیداً،وَمَا مَرَرْتُ إلاَّ بِسَعِیدٍ).

وَإنْ كَانَ المُسْتَثْنَى بَعْدَ(غَير،وَسِوى،وَسَواء،وَحَاشَا)كَانَ مَجْرُوراً عِنْدَ الجَمِيعِ فِى(غَيرِ وسِوى وَسَواء)وفِى(حَاشَا)عِنْدَ الأكْثَرِ نَحْوُ:جَاءَنِى الْقَوْمُ غَيرَ مَجِيدٍ،وَسِوى مَجِيدٍ وَحَاشَا مَجيدٍ.

يعْرَبُ(غَير)إعْرابَ المُسْتَثْنَى بِـ-(إلاّ)تَقُولُ:(جَاءَنِى القَومُ غَيرَ زَيدٍ،وَغَيرَ حِمَارٍ،وَمَا جَاءَنِى أَحَدٌ غَيرَ سَعِيدٍ،وَمَا رَأيتُ غَيرَ سَعِيدٍ،وَمَا مَرَرْتُ بِغَيرِ(سَعِيدٍ).

وَلَفْظُ(غَير)مُوْضُوعٌ لِلصِّفَهِ،وَقَدْ يسْتَعْمَلُ لِلاسْتِثْناءِ،كَمَا أنَّ لَفْظَهَ(إلاّ)مُوْضُوعَهٌ لِلاسْتِثْنَاءِ،وَقَد تُسْتَعْمَلُ لِلصِّفَهِ،كَمَا فِى قَوْلِهِ تَعَالى: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا ، أى:غَيرُ اللهِ،كذلِک قَوْلُکَ:(لا إله إِلاّ اللهُ).

القِسْمُ التَّاسِعُ:خَبَرُ(كَانَ)وَأخَواتِها

وحُكْمُهُ كَحُكْمِ خَبَرِ المُبْتَدأ،نَحْوُ:(كَانَ سَعِيدٌ مُنْطَلِقاً)،إلاّ أنَّهُ يجُوزُ تَقْديمُهُ عَلَى اسْمِهَا مَعَ كَوْنِهِ مَعْرِفَةً بِخِلافِ خَبَرِ المُبْتَدأ،نَحْوُ:و كان حقا على نانصر المؤمنين.

القِسْمُ العَاشِرُ:اِسْمُ(إنَّ)وَأخَواتِها

وَهُوَ الَمَسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِها نَحْوُ:(إنَّ زَيداً جَالِسٌ).

القِسْمُ الحَادِى عَشَرَ:المَنْصُوبُ ب-(لا)الَّتى لِنَفْى الجِنْسِ

وَهُوَ المُسْنَدُ إليهِ بَعْدَ دُخُولِهَا.وَتَلِيهَا نَكِرَهٌ مُضَافَهٌ نَحْوُ:(لا غُلاَمَ رَجُلٍ فِى الدَّارِ)،أوْ مُشَابِهٌ بِالمُضافِ نَحْوُ:(لا عِشْرِينَ دِرْهَماً فِى الكِيسِ).

وَإنْ كَانَ مَا بَعدَ(لا)نَكِرَهً مُفْرَدَهً يبْنِي عَلَى الفَتْحِ نَحْوُ:(لا رَجُلَ فِى الدّارِ)،وَإنْ كَانَ مُفْرَداً مَعْرِفَهً أوْ نَكِرَهً مَفْصُولاً بَينَهُ وَبَينَ(لا)كَانَ مَرْفُوعاً لأنّها تُلْغى عَنِ العَمَلِ،وَيجِبُ حِينَئِذٍ تَكْرِيرُ(لا)مَعَ الاسْمِ الآخَرِ،تَقُولَ:(لا حَمِيدٌ ولا مَجِيدٌ)وَ(لا فِيهَا رَجُلٌ ولا امْرأهٌ).

وَإذا تَكَرَّرَتْ(لا)عَلى سَبِيلِ العَطْفِ،وَجَاءَ بَعْدَهَا نَكِرهٌ مُفْرَدَهٌ بِلا فصْلٍ،مِثْلَ(لا حَولَ ولا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ)يجُوزُ فِيهَا خَمْسَهُ أوْجُهٍ:فَتْحُهما،ورَفْعُهُمَا،وَفَتْحُ الأوَّلِ

ونَصْبُ الثّانِى،وَفَتْحُ الأوَّلِ وَرَفْعُ الثّانِى،وَرَفْعُ الأوَّلِ وَفَتْحُ الثّانِى.

وَقَدْ يحْذَفُ اسْمُ(لا)لِقَرينَهٍ نَحْوُ:(لا عَلَيكَ)أَى:لا بَأْسَ عَلَيكَ.

ص:199

القِسمُ الثّانِى عَشَرَ:(مَا)وَ(لا)المُشْبَّهَتينِ ب-(لَيسَ)

وهُوَ المُسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِهِما نَحْوُ:(مَا سَعِيدٌ جَالِساً)وَ(لا رَجُلٌ حَاضِراً).

وتُلْغَيانِ عَن العَمَلِ فِى المَواضِعِ التَّالِيهِ:

1.إذا وَقَعَ الخَبَرُ بَعْدَ(إلاّ)نَحْوُ:(مَا زَيدٌ إلاّ قائِمٌ).

2.إذا تَقَدَّمَ الخَبَرُ نَحْوُ:(مَا قَائِمٌ زَيدٌ).

3.إذا زِيدَتْ(إنْ)بَعْدَ(مَا)نَحْوُ:(مَا إنْ خالِدٌ نَازلٌ).

هذِهِ لُغَةُ الحِجازِيينَ،وَدَلِيلُهُمْ قَوْلُهُ تَعَالَى: ما هذا بَشَراً .

وَأَمَّا بَنُو تَمِيمٍ فَلا يعْمِلُونَهَا أَصْلاً كَقَوْلِ الشَّاعِرِ مِنْ بَنِى تَمِيمٍ:

وَمُهَفْهَفٍ كَالبَدْرِ قُلتُ لَهُ انْتَسِبْ.

فَأَجابَ مَا قَتْلُ المُحِبِّ على المُحِبِّ حَرامُ

بِرَفْعِ(حَرامُ).

المَقْصَدُ الثَّالِثُ:فِى المَجْرُوراتِ

الأسْمَاءُ المَجْرورةُ وهِى عَلى قِسْمَينِ:

1.المَجْرُورُ بِحَرْفِ الجَرِّ،وهُوَ كُلُّ اسْمٍ نُسِبَ إليهِ شَىءٌ بِواسِطَهِ حَرفِ الجَرِّ لَفْظاً نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِزَيدٍ)،وَيعَبَّرُ عَنْ هذَا التَّرْكِيبِ فِى الإِصْطِلاحِ ب-(الجَارِّ و المَجْرُورِ).

2.المضَافُ إِليهِ نَحْوُ:(غُلامُ زَيدٍ)،فَإِنَّهُ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ مُقَدَّرٍ،وَيعَبَّرُ عَنْهُ فِى الإِصْطِلاحِ بِأَنَّهُ مُضَافٌ وَمُضَافٌ إِلَيهِ.وَيجِبُ تَجْرِيدُ المُضَافِ عَنْ التَّنوِينِ،ومَا يقُومُ مَقَامَهُ نَحْوُ:(كِتَابِ سَعِيدٍ وَكتَابَى حَمِيدٍ،وَمُسْلِمِى مِصْرَ).

الإِضَافَهُ عَلى قِسْمَينِ:

1.مَعْنَوِيةٌ،وَهِى أنْ لا يكُونَ المُضَافُ صِفَةً مُضَافَةً إلى مَعْمُولِهَا،وهِى إمَّا بِمَعْنَى(اللاَّمِ)نَحْوُ:(غُلاَمُ زَيدٍ)،أَوْ بِمَعنَى(مِنْ)كَ-(خَاتَمُ فِضَّةٍ)،أَوْ بِمَعْنَى(فى)نَحْوُ:(صَلاةُ اللَّيلِ).

وَفائِدَةُ هذِهِ الإضَافَهِ تَعْرِيفُ المُضَافِ إنْ أُضِيفَ إلى مَعْرِفَهٍ-كَمَا مَرَّ-وتَخْصِيصُهُ إنْ أُضِيفَ إلى نَكِرَهٍ نَحْوُ:(غُلامُ رَجُلٍ).

2.لَفْظِيةٌ:وَهِى أنْ يكُونَ المُضافُ صِفَةً مُضافَةً إلى مَعْمُولِهَا،وَهِى فِى تَقْدِيرِ الانْفِصَالِ فِى اللَّفْظِ نَحْوُ:(زَائِرُ سَعِيدِ)-فَكَأنَّ المُضافَ مُنْفَصِلٌ عَنِ المُضَافِ إلَيهِ،وَفَائِدَتُهَا تَخْفِيفٌ فِى اللَّفْظِ فَقَطْ.

ص:200

و إذا أُضِيفَ الاسْمُ الصَّحِيحُ،أوِ الجَارِى مَجرَى الصَّحِيحِ إلى(ياءِ)المُتَكَلِّمِ،كُسِرَ آخِرُهُ،وأَسْكِنَتِ الياءُ،أوْ فُتِحَتْ مِثْلُ:(غُلامِى وَدَلْوِى،وَظَبْيى)وَإنْ كَانَ آخِرُ الاسْمِ ياءً مَكْسُوراً مَا قَبْلَهَا أُدْغِمَتِ الياءُ فِى الياءِ وفُتِحَتِ الياءُ الثَّانِيهُ لِئَلاَّ يلْتَقِى السَّاكِنَانِ،كَمَا تَقُولُ فِى القَاضِى:(قَاضِى)،وفِى الرَّامِى:(رَامِى).

و إنْ كَانَتْ فِى آخِرِهِ(واوٌ)مُضْمُومٌ مَا قَبلَهَا قَلَبْتَهَا(ياءً)،وَعَمِلْتَ كَمَا مَرَّ،تَقولُ:(جَاءَنِى مُعَلِّمِى).

وَتَقولُ فِى الأسْماءِ السِّتَّهِ:(أبِى وَأخِى،وَحَمِى،وهَنِى)وَ(فى)عِنْدَ قَومٍ وَ(ذُو)لا يضَافُ إلى مُضْمَرٍ أصْلاً وَقَوْلُ الشَّاعِرِ:

إنَّمَا يعْرِفُ ذا الفَضْلِ مِنَ النَّاسِ ذَوُوْهُ.

شَاذٌّ.

و إذا قُطِعَتْ هذِهِ الأسماءُ عَنِ الإضافَهِ قُلْتَ،(أَخٌ،وأَبٌ،وَحَمٌ،وَهَنٌ،وَفَمٌ)،وتَجُوزُ الحَركَاتُ الثَّلاثُ،وَ(ذُو)لا يقطَعُ عَنِ الإضَافَهِ أَصْلاً.هذا كُلُّهُ فِى المَجْرُورِ بِتَقْدِيرِ حَرْفِ الجَرِّ،أمَّا مَا يذْكَرُ فِيهِ حَرْفُ الجَرِّ لَفْظاً فَسَيأتِيكَ فِى القِسْمِ الثَّالِثِ إنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالى.

الخاتِمةُ:فِى التَّوَابِعِ

اعْلَمْ أنَّ الأسْمَاءَ المُعْرَبَهَ الَّتِى مَرَّ ذِكْرُهَا كَانَ إعْرَابُها بِالأصَالَهِ،بِأنْ دَخَلَتْها العَوَامِلُ،فَأوْجَبَتْ فِيها الرَّفْعَ،والنَّصْبَ،وَالجَرَّ بِلا واسِطَهٍ،وقَدْ يكُونُ إعْرابُ الاسْمِ بِتَبَعِيهِ مَا قَبْلَهُ،وَيسْمَّى(التَّابِعَ)لأنَّهُ يتْبَعُ مَا قَبْلَهُ فِى الإعْرَابِ.

فَالتّابِعُ:كَلُّ ثانٍ مُعْرَبٍ بِإعْرَابِ سَابِقِهِ مِنْ جهةٍ واحِدَهٍ.وَالتَّوَابِعُ خَمْسَهٌ:النَّعْتُ،والعَطْفُ بِالحُرُوفِ،والتَّأكِيدُ،وعَطْفُ البَيانِ،والبَدَلُ.

القِسْمُ الأوَّلُ:النَّعْتُ(الصِّفه)

النَّعْتُ:تَابِعٌ يدُلُّ عَلَى مَعْنىً فِى مَتْبُوعِهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى رَجُلٌ عَالِمٌ)،وَيسَمَّى النَّعْتَ الحَقِيقِى،أوْ فِى مُتَعَلِّقٍ بِمَتْبُوعِهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى رَجُلٌ عَالِمٌ أبُوهُ)،وَيسَمَّى النَّعْتَ السَّبَبِى.

وَالنَّعْتُ الحَقِيقِى إنَّمَا يتْبَعُ مَتْبُوعَهُ فِى أربَعَهٍ مِنْ عَشَرَهِ أمورٍ.

الأوَّلُ و الثَّانِى وَالثَّالِثُ:فِى الإعْرَابِ الثَّلاثِ:الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالجَرِّ.

ص:201

الرّابعُ و الخامِسُ:فِى التَّعْريفِ،والتَّنْكِيرِ.

السّادِسُ وَالسّابِعُ وَالثَامِنُ:فِى الإفْرادِ،وَالتَّثْنِيهِ،وَالجَمْعِ.

التّاسِعُ و العاشِرُ:فِى التَّذْكِيرِ و التّأنِيثِ.

نَحْوُ:(جاءَنِى رَجُلٌ عالِمٌ،وَامْرَأةٌ عالِمَةٌ وَرَجُلانِ عالِمانِ،وَامْرَأتانِ عَالِمَتَانِ،وَرِجَالٌ عُلَمَاءُ،وَنِسَاءٌ عَالِمَاتٌ،وَزَيدٌ العَالِمُ،وَالزَّيدانِ العَالِمانِ،وَالزَّيدُونَ العَالِمُونَ،وَرَأيتُ رَجُلاً عَالِماً)،وَكَذا البَوَاقِى.

وَالنّعْتُ السَّبَبِى إنّما يتْبَعُ مَتْبُوعَهُ فِى الخَمْسَهِ الأُوَلِ،أَعْنِى حالاتِ الإعْرابِ الثَّلاثِ،والتَّعْريفِ،والتَّنْكِيرِ،نَحْوُ قَولِهِ تعالى: أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَهِ الظّالِمِ أَهْلُها .

وَفَائِدَهُ النَّعْتِ تَخْصِيصُ المَنْعُوتِ إنْ كَانَا نَكِرَتَينِ مِثْلُ:(جَاءَنِى رَجُلٌ عَالِمٌ)،وَتَوْضِيحُ مَنْعُوتِهِ إنْ كَانَا مَعْرِفَتَينِ مِثْلُ:(جَاءَنِى زَيدٌ الفَاضِلُ).

وَقَدْ يكُونُ لِلثَّنَاءِ وَالمَدْحِ نَحْوُ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ،وَقَدْ يكُونُ لِلتَّأْكِيدِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى: نَفْخَهٌ واحِدَهٌ .

وَقَدْ يكُونُ لِلذَّمِّ نَحْوُ:أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ.

وَالنَّكِرَهُ تُوصَفُ بِالجُمْلَهِ الخَبَرِيهِ نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِرَجُلٍ أبُوهُ قَائِمٌ،أوْ قَامَ أَبُوهُ).

وَالضَّمِيرُ لا يوصَفُ،وَلا يوصَفُ بِهِ.

القِسْمُ الثَّانِى:العَطْفُ بِالحُرُوفِ

المَعْطُوفُ بِالحُرُوفِ،تَابِعٌ يِنْسَبُ إلَيهِ مَا نُسِبَ إلى مَتْبُوعِهِ،وكِلاَهُمَا مَقْصُودَانِ بِتِلْكَ النِّسْبَهِ،ويسْمَّى(عَطْفَ النَّسَقِ)أيضاً،وشَرْطُهُ أنْ يتَوَسَّطَ بَينَهُ وبَينَ مَتْبُوعِهِ أَحَدُ حُرُوفِ العَطْفِ مِثْلُ:(قَامَ سَعْدٌ وخَالِدٌ).وَمِنْ حُرُوفِ العَطْفِ(الوَاو،والفَاء،ثُمَّ،وأَوْ)وسَيأتِى ذِكْرُهَا فِى القِسْمِ الثَّالِثِ،إنْ شاءَ اللّهُ تَعالى.

وَإذا عُطِفَ عَلَى ضَمِيرٍ مَرْفُوعٍ مُتَّصِلٍ يجِبُ تَأْكِيدُهُ بِضَمِيرٍ مُنْفَصِلٍ نَحْوُ:(جَلَسْتُ أَنا وَسَعِيدٌ)إلاَّ إذَا فُصِلَ نَحْوُ:(كَتَبْتُ اليومَ وَخَالِدٌ).

و إذا عُطِفَ عَلَى الضَّمِيرِ المَجْرُورِ المُتَّصِلِ يجِبُ إعادَهُ حَرْفِ الجَرِّ فِى المَعْطُوفِ نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِکَ وَبِسَعِيدٍ).

والمَعْطُوفُ فِي حُكْمِ المَعْطُوفِ عَلَيهِ،أَى إذا كَانَ الأوَّلُ صِفَةً،أَوْ خَبَراً،أَوْ صِلَةً،أوْ حالاً،فالثَّانى كَذلِک،وَالضَّابِطَهُ فِيهِ أَنَّهُ إذا جَازَ أَنْ يقُومَ المَعْطُوفُ مَقَامَ المَعْطُوفِ عَلَيهِ،جَازَ العَطْفُ،وإِلاّ فَلا.

ص:202

والعَطْفُ عَلَى مَعْمُولَى عَامِلَينِ مُخْتَلِفَينِ جَائِزٌ إذا كَانَ المَعْطُوفُ عَلَيهِ مَجْرُوراً وَمُقَدَّماً عَلَى المَرْفُوعِ،والمَعْطُوفُ كذلِک،أى:مَجْرُورٌ نَحْوُ:(فِى الدَّار زَيدٌ و الحُجْرَهِ عَمْرٌو).

القِسْمُ الثَّالِثُ:التَّأْكِيدُ

التَّأكِيدُ:هُوَ تَابِعٌ يدُلُّ عَلَى تَقْرِيرِ المَتْبُوعِ فِيمَا نُسِبَ إلَيهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ نَفْسُهُ)أوْ يدُلُّ عَلى شُمُولِ الحُكْمِ لِكُلِّ أفْرَادِ المَتْبُوعِ مِثْلُ: فَسَجَدَ الْمَلائِكَهُ كُلُّهُمْ أجْمَعُونَ .

والتَّأْكِيدُ عَلى قِسْمَينِ:

أ)لَفْظِى،وهُوَ تَكْرِيرُ اللَّفْظِ الأوَّلِ بِعَينِهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ زَيدٌ،جَاءَنِى جَاءَنِى زَيدٌ،قامَ قامَ زَيدٌ)،وَيجُوزُ فِى الحُرُوفِ أيضاً،نَحْوُ:(إنَّ إنَّ زَيداً قائِمٌ).

ب)مَعْنَوِى:وهُوَ بِألفَاظٍ مَعْدُودَهٍ،وهِى كِمِا يلِى:

1.(النَّفْسُ وَالعَينُ)وهُمَا لِلوَاحِدِ،والمُثَنَّى،والمَجْمُوعِ بِاخْتِلافِ الصِّيغَهِ وَالضَّمِيرِ،مِثْلُ:(جاءَنِى زَيدٌ نَفْسُهُ،والزَّيدانِ انْفُسُهُما،أوْ نَفْساهُما وَالزَّيدُونَ أنْفُسُهُمْ)،وكذلِک(عَينُهُ،وَأعْيُنُهُما،أوْ عَينَاهُمَا،وأعْيُنُهُمْ)،ولِلمُؤَنَّثِ نَحْوُ:(جَاءَتْنِى هِنْدٌ نَفْسُها،والهِنْدَانِ أنْفُسُهُمَا أوْ نَفْسَاهُمَا،والهِنْداتُ أنْفُسُهُنَّ)،وكَذا(عَينُها،وَأعْيُنُهُما،أوْ عَيناهُمَا،وَأعْيُنُهُنَّ).

2.(كِلاَ وَكِلْتا)وَهُمَا لِلمُثَنَّى خَاصَّهً نَحْوُ:(قَامَ الرَّجُلانِ كِلاَهُمَا،وقَامَتِ المَرْأتانِ كِلْتاهُمَا).

3.(كُلٌّ،وَأَجْمَعُ،وَأَكْتَعُ،وأَبْتَعُ،وأبْصَعُ)وهِى لِغَيرِ المُثَنَّى بِاخْتِلافِ الضَّمِيرِ فِى(كُلٍّ)،تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البُسْتَانَ كُلَّهُ،وَجَاءَنِى القَوْمُ كُلُّهُمْ،واشْتَرَيتُ الحَدِيقَهَ كُلَّها،وَجَاءَتِ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ)وباختِلافِ الصِّيغَهِ فِى البِواقِى،وهِى(أَجْمَعُ...إلخ)تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البُسْتَانَ كُلَّهُ أَجْمَعَ أَكْتَعَ أَبْتَعَ أَبْصَعَ،وَجَاءَنِى القَوْمُ كُلُّهُمْ أجْمَعُونَ أكْتَعُونَ أبْتَعُونَ أبْصَعُونَ،واشْتَرَيتُ الحَدِيقَهَ كُلَّها جَمْعَاءَ كَتْعَاءَ بَتْعَاءَ بِصْعَاءَ،وقَامَتِ النِّساءُ كُلُّهُنَّ جُمَعُ كُتَعُ بُتَعُ بُصَعُ).

وَإذا أَرَدْتَ تَأكِيدَ الضَّمِيرِ(المَرْفُوعِ)المُتَّصِلِ ب(النَّفْسِ وَالعَينِ)يجِبُ تَأكِيدُهُ بِضَمِيرٍ مَرْفُوعٍ مُنْفَصِلٍ،تَقُولُ:(ضَرَبْتَ أَنْتَ نَفْسُكَ).

وَلاَ يؤَكَّدُ ب(كُلٍّ وَأَجْمَعَ)إلاّ مَا لَهُ أَجْزاءٌ وَأَبْعاضٌ يصِحُّ افْتِراقُها حِسًّا نَحْوُ:(القَوْم)فِى جاءَنِي القَومُ كُلُّهُم أَجْمَعُونَ،أَوْ حُكْماً،كَمَا تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البَيتَ كُلَّهُ)،وَلاَ تَقُولُ:(أَكْرَمْتُ الضَّيفَ كُلَّهُ).

وَاعْلَمْ أَنَّ(أَكْتَعَ)وَأَخَوَاتِها أَتْبَاعٌ ل(أَجْمَعَ)إذْ لَيسَ لَهَا مَعْنى دُونَهَا وَلاَ يجُوزُ تَقْدِيمُهَا عَلَى(أَجْمَعَ)ولا يجُوزُ ذِكْرُهَا دُونَهَا.

القِسْمُ الرّابِعُ:البَدَلُ

البَدَلُ:تَابِعٌ نُسِبَ إلَيهِ مَا نُسِبَ إلى مَتْبُوعِهِ وهُوَ المَقْصُودُ بِالنِّسْبَهِ دُونَ مَتْبُوعِهِ.وأَقْسامُ البَدَلِ أَرْبَعَهٌ:

1.بَدَلُ الكُلِّ مِنَ الكُلِّ،وَهُوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ تَمامَ مَدْلُولِ المَتْبُوعِ،نَحْوُ:(جَاءَنِى صَالِحٌ أخُوكَ).

2.بَدَلُ البَعْضِ مِنَ الكُلِّ،وهُوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ جُزءَ مَدلولِ المَتْبُوعِ،نَحْوُ:(قَرَأْتَ الكِتابَ اوَّلَهُ).

3.بَدَلُ الاشتِمالِ،و هوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ مُتَعَلِّقاً بِالمَتْبُوعِ،نَحْوُ:(سُلِبَ زَيدٌ ثَوْبُهُ،وأَعْجَبَنِى عَلَى عِلْمُهُ).

4.بَدَلُ الغَلَطِ،وهُوَ مَا يذْكَرُ بَعْدَ الغَلَطِ نحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ جَعْفَرٌ،ورَأَيتُ بَغلاً حِماراً).

والبَدَلُ إنْ كانَ نَكِرَةً مِنْ مَعْرِفَهٍ يجِبُ نَعْتُهُ كَقَوْلِهِ تَعَالى: لَنَسْفَعاً بِالنّاصِيَهِ. ناصِيَهٍ كاذِبَهٍ خاطِئَهٍ ،ولا يجِبُ ذلِک فِى عَكْسِهِ نَحْوُ قَولِهِ تعالى: إلى صِراطٍ مُسْتَقِيم، صِراطِ اللّهِ وَلا فِى المُتَجَانِسَين مِنْ حَيثُ التَّعْرِيفُ و التَّنْكِيرُ،نَحْوُ قَوْلِهِ تَعالَى: اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِراطَ الَّذِينَ... ،وَجَاءَنى رَجُلٌ غُلامٌ.

القِسْمُ الخامِسُ:عَطْفُ البَيانِ

عَطْفُ البَيانِ:تَابِعٌ غَيرُ صِفَهٍ يوَضِّحُ مَتْبُوعَهُ،وَهُوَ أَشْهَرُ اسْمَى شَىءٍ،نَحْوُ:(قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ الصَّادِقُ،أَخْبَرَنَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلِى عليه السلام).

البَابُ الثَّانِى:فِى الاسْمِ المَبْنِى

الاسْمُ المَبْنِى:مَا لا يخْتَلِفُ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ العَوامِلِ،ويكُونُ ذلِک فِى المَوارِدِ التَّالِيهِ:

أ)مَا وَقَعَ غَيرَ مُرَكّبٍ مَعَ غَيرِهِ مِثْلُ:(الفْ،باءْ،تاءْ،ثاءْ...الخ)

وَمِثْلُ(أَحَد،اِثْنانِ،ثَلاثَهٌ)،ومِثْلُ لَفْظِ(زَيد)قَبْلَ التَّركِيبِ فَإِنَّهُ مَبْنِى بِالفِعْلِ عَلى السُّكونِ ومُعْرَبٌ بِالقُوَّهِ.

بِ)مَا شَابَهَ مَبْنِى الأصْلِ بِأَنْ يكُونَ فِى الدَّلالَهِ عَلى مَعْنَاهُ مُحْتاجَاً إلى قَرِينَهٍ كَأَسْماءِ الإشارَهِ وَالمَوصُولاتِ نَحْوُ:(هؤُلاءِ،مَنْ).

ص:204

ج)مَا كَانَ عَلى أَقَلَّ مِنْ ثَلاثَهِ أَحْرُفٍ مِثْلُ:ضَمِيرِ(نا)فِى(جِئْتَنا).

د)مَا تَضَمَّنَ مَعْنى مِنْ مَعانِى الحُرُوفِ مِثْلُ:(هذا)ومِنْ(أَحَدَ عَشَرَ إلى تِسْعَهَ عَشَرَ).

وَحَرَكاتُ الاسْمِ المَبْنِى تُسَمَّى ضَماًّ،وَفَتْحاً،وَكَسْراً،وَسُكُونُهُ وقْفاً.

وبناءً عَلى مَا ذَكَرْنا ينْقَسِمُ الاسْمُ المَبْنِى إلى الأقْسامِ التَّاليهِ:

1.المُضْمَراتُ.

2.أَسْماءُ الإشارَهِ.

3.المَوصُولاتُ.

4.أَسْماءُ الأفْعالِ.

5.أسْماءُ الأصْواتِ.

6.المُرَكَّباتُ.

7.اَلكِناياتُ.

8.بَعْضُ الظُّرُوفِ.

النَّوْعُ الأوَّلُ:المضْمَراتُ

الضَّمِيرُ:هُوَ اسْمُ ما وُضِعَ لِيدُلَّ عَلى مُتَكَلِّمٍ،أَوْ مُخَاطَبٍ،أَوْ غَائِبٍ تَقدَّمَ ذِكْرُهُ.

وَلا بُدَّ لِضَمِيرِ الغائِبِ مِنْ مَرْجِعٍ يرجِعُ إِلَيهِ،وهُوَ مَذْكُورٌ قَبْلَهُ لَفْظاً نَحْوُ:(سَلِيمٌ حَضَرَ أَخُوهُ)،أَوْ مَعْنىً نَحْوُ: اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ،أَوْ حُكْمَاً نَحْوُ: وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِىِّ ،فَالضَّمِيرُ فِى(اسْتَوَتْ)يعُودُ إِلى سَفِينَهِ نُوحٍ المَعلُومَهِ مِنَ السِّياقِ.

الضَّمِيرُ عَلى قِسْمَينِ:

1.مُتَّصِلٌ:وهُوَ مَا لا يسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ،وهُوَ إمّا مَرْفُوعٌ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ...إلى ضَرَبْنَ)،أَوْ مَنصُوبٌ نَحْوُ:(ضَرَبَنِى...إلى ضَرَبَهُنَّ)،أَوْ مَجْرُورٌ نَحْوُ: (غُلامِى،ولِى...إلى غُلامِهِنَّ ولَهُنَّ).

2.مُنْفَصِلٌ،وهُوَ مَا يسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ،وهُوَ أيضاً إمّا مَرْفُوعٌ،مِثْلُ:(أَنا...إلى هُنَّ)،و إمّا مَنْصُوبٌ مِثْلُ:(إياى...إلى إياهُنَّ)،فذلِكَ سَبْعُونَ ضَمِيراً.

والضَّمِيرُ المَرْفُوعُ المُتَّصِلُ يكُونُ مُسْتَتِراً فِى مَا يلِى:

1.المَاضِى الغائِبُ و الغائِبَهُ نَحْوُ:(عَلَى نَصَرَ الإسْلامَ،وَفَاطِمَهُ أَعَزَّتِ النِّسَاءَ)أَى:(نَصَرَ هُوَ،وأَعَزَّتْ هِى).

2.المُضَارِعُ المُتَكَلِّمُ،مِثْلُ:(أَنْصُرُ وَنَنْصُرُ).

3.المُضَارِعُ المُخاطَبُ،مِثْلُ:(تَأْكُلُ).

4.الغائِبُ وَالغائِبَةُ،مِثْلُ:(ينْصُرُ وتَنْصُرُ).

5.اِسْمُ الفاعِل وَالمَفْعُولِ(الصِّفَه).

ولا يجُوزُ اِسْتِعْمالُ المُنْفَصِلِ إلاّ عِنْدَ تَعَذُّرِ المُتَّصِلِ،نَحْوُ: إِيّاكَ نَعْبُدُ ،وَ(مَا نَصَرَكَ إلاّ أَنَا).

واعْلَمْ أنَّ لَهُمْ ضَمِيراً غائِباً تَأتِى بَعْدَهُ جُملَهٌ تُفَسِّرُهُ،ويسَمَّى(ضَمِيرَ الشَّأنِ)فِى المُذكَّرِ،وَ(ضَمِيرَ القِصَّهِ)فِى المُؤَنَّثِ،مِثْلُ: قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ،و(هِى هِنْدٌ مَليحَهٌ،وإنَّها زَينَبُ قائِمَهٌ).

وقَدْ يدْخُلُ بَينَ المُبْتَدأ و الخَبَرِ ضَمِيرٌ مَرْفُوعٌ مُنْفصِلٌ مُطابِقٌ لِلمُبْتَدَأ،إذا كَانَ الخَبَرُ مَعْرِفَهً،أوْ أَفْعَلُ مِنْ كذا،ويسَمَّى(فصلاً)لأنَّهُ يفْصُلُ بَينَ المُبْتَدأ وَالخَبَرِ لِيرْفَعَ اشتِباهَ الخَبَرِ بِالصِّفَهِ،وَيفِيدُ التّأكِيدَ أيضاً،نَحوُ:(سَمِيرٌ هُوَ القَادِمُ،كَانَ قَاسمٌ هُوَ الزَائِرَ،ومَجِيدٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حَامِدٍ)وقَالَ اللّهُ تَعالى: كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ .

النَّوعُ الثَّانِى:أَسْماءُ الإشارَاتِ

اسْمُ الإشَارَهِ:مَا وُضِعَ لِيدُلَّ عَلى مُشارٍ إلَيهِ.وَلَهُ خَمْسَهُ أَلفاظٍ لِسِتَّهِ مَعانٍ.

1.(ذا)لِلمُذَكَّرِ الواحِدِ.

2.(ذانِ،وذَينِ)لِلمُثَنَّى المُذَكَّرِ.

3.(تا،وتِى،وذِى،وتِهْ،وذِهْ،وتِهى،وذِهى)لِلمُفْرَدِ المُؤنَّثِ.

4.(تانِ،وتَينِ)لِلمُثَنّى المُؤَنَّثِ.

5.(أُولاءِ)بِالمَدِّ و القَصْرِ لِلجَمْعِ المُذَكَّرِ و المُؤَنَّثِ.

وَقَدْ تَلْحَقُ بِأَوائِلِها(هَاء)التَّنْبِيه مِثْلُ:(هذا،هؤُلاءِ).

وقَدْ يتَّصِلُ بِأواخِرِها حَرْفُ الخِطابِ،وَهِی خَمْسَهُ أَلفاظٍ(کَ،کُما،کُمْ،کِ،کُنَّ)فذلِکَ خَمْسَهٌ وَعِشْرُونَ الحاصِلُ مِنْ ضَرْبِ خَمْسَهٍ فِی خَمْسَهٍ وهِی(ذاکَ...إلی ذاکُنَّ،وذَانِکَ...إلی ذانِکُنَّ)وَکَذا البَواقِی.

ویسْتَعْمَلُ(ذا)لِلقَریبِ،وَ(ذاک)لِلمُتَوسِّطِ،وَ(ذلِک)لِلبَعیدِ.

ص:206

النَّوْعُ الثَّالِثُ:الاسْمُ المَوْصُولُ

المَوْصُولُ:اِسْمٌ لا يصْلُحُ أنْ يكونَ جُزءاً تامّاً مِنْ جُمْلَهٍ إلاّ بِصِلَهٍ بَعدَهُ،وَهِى جُمَلَهٌ خَبَرِيهٌ،وَلا بُدَّ مِنْ عائِدٍ فِيها يعُودُ إلى المَوْصُولِ مِثْلُ:(الَّذِى)فِى قَوْلِنا:(جَاءَنِى الَّذِى أبُوهُ عَالِمٌ،أوْ قَامَ أبُوهُ).

الأسْماءُ المَوْصُولَهُ هِى:

1.(الَّذِى)لِلمُذَكَّرِ.

2.(الَّتِى)لِلمُؤَنَّثِ.

3.(اللَّذانِ،واللَّذَينِ،واللَّتانِ،واللَّتَينِ)لِمُثَنَّاهُما،بِالألِفِ فِى حَالَهِ الرَّفْعِ،وبِالياءِ فِى حَالَتَى النَّصْبِ و الجَرِّ.

4.(الألى،والَّذِينَ)لِجَمْعِ المُذَكَّرِ.

5.(اللاَّتِى،واللَّواتِى،وَاللاَّئِى)لِجَمْعِ المُؤَنَّثِ.

6 و7.(مَنْ ومَا)ويكُوْنَانِ لِلجَمِيعِ.

8.(أى وَأَيهٌ).

9.(ذُوْ)بِمَعْنى(الَّذِى)فِى لُغَهِ بَنِى طَى كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

فَإِنَّ الماءَ ماءُ أَبِى وَجَدِّى

وَبِئْرِى ذُو حَفَرْتُ وَذُو طَوَيتُ

أَى الَّذِى حَفَرْتُ و الَّذِى طَوَيتُ.

10.اَلأَلِفُ وَاللامُ بِمَعْنِى(الَّذِى)وصِلَتُهُ اسمُ الفاعِلِ أَوِ المَفْعُولِ نَحْوُ:(الآكِلُ أَبُو بَكْرٍ)أى الَّذِى أَكَلَ أَبُو بَكْرٍ،وَ(المَأكُولُ ثُفَّاحٌ)أى:الَّذِى أُكِلَ ثُفَّاحٌ.

وَيجُوزُ حَذفُ العَائِدِ مِنَ اللَفْظِ انْ كَانَ مَفْعُولاً نَحْوُ:(قَامَ الّذِى أَكْرَمْتُ)أى:الّذِى أَكْرَمْتُهُ:

واعلَمْ أنَّ(أياَ وَأيةً)مُعْرَبانِ إلاّ إذا حُذِفَ صَدْرُ صِلَتِهما،كَقَوْلِهِ تَعالَى: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَهٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيًّا ،أَى:أَيهُم هُوَ أَشَدُّ.

النَّوعُ الرَّابِعُ:أسْماءُ الأفْعالِ

إسْمُ الفِعْلِ:كُلُّ اسْمٍ يكُونُ بِمَعْنى الأمْرِ و المَاضِى،مِثْلُ:(رُوَيدَ زَيداً)أى أَمْهِلْهُ،و(هَيهاتَ زَيدٌ)أى:بَعُدَ،وَ(هَاؤُمْ)أى:خُذُوا،(حَى)أى:أَقْبِلْ وَعَجِّلْ،وَ(مَكَانَكَ)أى:اُثْبُتْ،وَ(عَلَيكَ)أى:اِلزَمْ.

ولَهُ وَزْنٌ قِياسِى،وهُوَ(فَعالِ)بِمَعْنَى الأمْرِ مِنَ الثُّلاثِى،مِثْلُ:(نَزالِ)بِمَعْنى انْزِلْ،وَ(تَراكِ)بِمَعْنى اتْرُكْ.

وقَدْ يلْحَقُ بِهِ(فَعالِ)مَصْدراً مَعرِفَةً نَحْوُ:(فَجارِ)بِمَعْنى الفُجورِ،أوْ صِفَةً للمُؤَنَّثِ نَحْوُ:(يا فَسَاقِ)بِمَعْنى فاسِقَه،و(يا لَكاعِ)بِمَعْنى لاكِعَه أوْ عَلَماً للأعْيانِ المُؤَنَّثَةِ،كَقَطامِ وَغَلابِ وحَضارِ.وهذِهِ الثَّلاثةُ الأخِيرةُ لَيسَتْ مِنْ أسْماءِ الأفْعَالِ،و إنَّ ما ذُكِرَتْ ههُنا لِلمُنَاسَبَهِ.

النَّوعُ الخامِسُ:أَسْمَاءُ الأصْوَاتِ

اسْمُ الصَّوتِ:كُلُّ اسْمٍ حُكِى بِهِ صَوْتٌ مِثْلُ:(غاقِ)لِصَوتِ الغُرابِ،و(طَاقْ)لِحِكايهِ الضَّرْبِ،و(طَقْ)لِحِكَايهِ وَقْعِ الحِجارَهِ بَعْضِها عَلِى بَعْضٍ،أوْ لِصَوتٍ يصَوَّتُ بِهِ لِلبَهائمِ ك(نِخْ)لإناخَهِ البَعِيرِ.

النَّوعُ السَّادِسُ:المُرَكَّباتُ

المُرَكَّبُ:كُلُّ اسْمٍ رُكِّبَ مِنْ كَلِمَتَينِ لَيسَ بَينَهُما نِسْبَهٌ،أى:لَيسَ بَينَهُما النِّسبَهُ الإضافِيهُ أوِ الإسْنَادِيهُ.

فَإنْ تَضَمَّنَ الجُزءُ الثّانِى مِنَ المُرَكَّبِ حَرْفاً فَيجِبُ بِنَاؤُهُما عَلى الفَتْحِ مِثْلُ:(أحَدَ عَشَرَ...إلى تِسعَهَ عَشَرَ)إلاّ(اثْنَى عَشَرَ)فَإنَّهُ مُعْرَبٌ كَالمُثَنَّى،و إنْ لمْ يتَضَمَّنِ الثَّانِى حَرْفَاً فَفِيها ثَلاثُ لُغَاتٍ أفْصَحُها بِناءُ الأوَّلِ عَلَى الفَتْحِ،وإعْرَابُ الثّانِى إعْرَابَ غَيرِ المُنْصَرِفِ مِثْلُ:(بَعْلَبَكَّ وَمَعْدِى كَرْب).

النَّوعُ السّابِعُ:الكِنَاياتُ

الكِناياتُ:هِى أسْماءٌ وُضِعَتْ لِتَدُلَّ عَلى عَدَدٍ مُبْهَمٍ مِثْلُ:(كَمْ وَكَذَا)أوْ حَديثٍ مُبْهَمٍ،مِثْلُ:(كَيتَ وَذَيتَ).

وَ(كَمْ)عَلى قِسْمَينِ:

1.اِسْتِفْهامِيهُ،وهِى مَا يأْتِى بَعْدَها مُفْرَدٌ مَنْصُوبٌ عَلى التَّمِييزِ مِثْلُ:(كَمْ كِتاباً عِنْدَكَ).

2.خَبَرِيهٌ،وهِى مَا يأتِى بَعْدَها مُفْرَدٌ مَجْرُورٌ مِثْلُ:(كَمْ مَالٍ أنْفَقْتُهُ)،أوْ مَجْمُوعٌ مَجْرُورٌ،نَحْوُ:(كَمْ رِجالٍ لَقِيتُهُمْ)،وَمَعْنَاهُ التَّكْثِيرُ.

وقَدْ تَأْتِى(مِنْ)بَعْدها،تَقُولُ:(كَمْ مِنْ رَجُلٍ لَقِيتَهُ؟وَكَمْ مِنْ مَالٍ أَنْفَقْتُهُ).

ص:208

وَقَدْ يحْذَفُ مُمَييزُ(كَمْ)لِقِيامِ قَرينهِ،مِثْلُ:(كَمْ مَالک؟)أى كَمْ دِيناراً مالُک؟وَ(كَمْ ضَرَبتَ؟)أى:كَمْ رَجُلاً ضَرَبْتَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ كَمْ فِى الوَجْهَينِ يقَعُ مَنْصُوباً إذا كَانَ بَعْدَهُ فِعْلٌ غَيرُ مُشْتَغِلٍ عَنْهُ بِضَمِيرِهِ،فَإنْ كَانَ مُمَيزُ(كَمْ)اسْماً،يكُونُ مَفْعُولاً بِهِ مِثْلُ:(كَمْ رَجُلاً أكْرَمَتَ؟ وَكَمْ غُلَامٍ مَلَكْتُ؟)،و إن كَانَ مَصْدَراً فَإنَّه مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ نَحْوُ:(كَمْ زِيارَةً زُرْتَ؟)،ومَفْعُولاً فِيهِ إنْ كانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(كَمْ يومٍ سِرْتُ؟وَكَمْ يوْماً صُمْتَ؟).

وَتَقَعُ مَجْرُورَةً إذا كَانَ مَا قَبْلَها حَرْفَ جَرٍّ،أو مُضافاً نَحْوُ:(بِكَمْ رَجُلٍ مَرَرْتُ؟ وَعَلى كَمْ رَجُلٍ حَكَمْتَ؟وغُلامَ كَمْ رَجُلٍ احْتَرَمْتُ؟ومَالَ كَمْ رَجُلٍ صُنْتُ؟).

وتَقَعُ مَرْفُوعَةً إذا لَمْ يكُنْ شَىءٌ مِنَ الأمْرَينِ،فَتَكُونُ مُبْتَدأً إذا لمَ ْ يكْنْ تَمْيِيزُها ظَرْفاً،نَحْوُ:(كَمْ رَجُلاً إخْوَتُکَ؟وكَمْ رَجُلٍ أكْرَمْتُهُ؟)،وخَبَراً إنْ كَانَ ظَرفاً،نَحْوُ:(كَمْ يوماً سَفَرُکَ؟وكَمْ شَهْرٍ صَوْمِى؟).

النَّوعُ الثَّامِنُ:الظُّرُوفُ المَبْنِيهُ

وهِى عَلَى أَقْسامٍ،نَذْكُرُهَا فِيما يلِى:

1.مَا قُطِعَ عَنِ الإضافَهِ بِأَنْ حُذِفَ المُضافُ إلَيهِ مِثْلُ:(قَبْلُ،وبَعْدُ،وفَوقُ،وَتَحْتُ)،قَالَ تَعالى: لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ،أَى مِنْ قَبْلِ كُلِّ شَىءٍ ومِنْ بَعْدِهِ،وَيسَمَّى(الغَايات).هذا اذا كانَ المَحْذُوفُ مَنْوِياً لِلْمُتَكَلِّمِ وإلاّ كانَتْ مُعْرَبَهً،وعَلى هذا قُرِئَ(لِلّهِ الأمْرُ مِنْ قَبْلٍ ومِنْ بَعْدٍ).

2.(حَيثُ)وإنّما بُنِيتْ تَشْبِيهاً بِالغَاياتِ لِمُلازَمَتِها الإضافَهَ،وشَرْطُها أنْ تُضَافَ إلى الجُمْلَهِ مِثْلُ:(إجْلِسْ حَيثُ زَيدٌ جَالِسٌ)،وقَالَ اللّهُ تَعالى: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ .وقَدْ تُضَافُ إلى المُفْرَدِ كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

أما تَرَى حَيثُ سُهَيلٍ طَالِعاً نجمٌ يضِىءُ كالشِّهابِ لامِعاً

أى:مَكِانِ سُهَيلٍ ف(حَيثُ)هُنَا بِمَعْنَى مَكانٍ.

3.(إذا)وهِى للمُسْتَقْبَلِ،و إنْ دَخَلَتْ عَلى المَاضِى صَارَ مُسْتَقْبَلاً نَحْوُ قَوْلِهِ تَعالى: إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ ،وفِيها مَعْنَى الشَّرْطِ غالِباً.

ويجُوزُ أنْ تَقَعَ بَعْدَها الجُمْلَةُ الاسْمِيهُ نَحْوُ:(أتَيتُک إذا الشَّمْسُ طالِعَهٌ).والمُخْتارُ الفِعْلِيهُ،نَحْوُ:(أتَيتُکَ إذا طَلَعَتِ الشَّمْسُ).

ص:209

وقَدْ تَكُونُ للمُفاجَأَهِ،فَيخْتَارُ بَعْدَهَا المُبتَدَأُ نَحْوُ:(خَرَجْتُ فَإذا السَّبُعُ واقِفٌ).

4.(إذ)وهِى لِلمَاضِى نَحْوُ:(جِئْتُكَ إذْ طَلَعَتِ الشَّمسُ،وإذِ الشَّمْسُ طَالِعَهٌ).

5.(أَينَ،وَأَنَّى)لِلمَكانِ بِمَعْنى الاسْتِفْهامِ نَحْوُ:(أينَ تَمْشِى؟وأَنَّى تَقْعُدُ؟)،وبِمَعْنى الشَّرْطِ نَحْوُ:(أينَ تَجْلِسْ أَجْلِسْ،وأَنَّى تَقُمْ أَقُمْ).

6.(مَتى)لِلزَّمانِ شَرْطاً نَحْوُ:(متى تُسَافِرْ أُسافِرْ،ومَتى تَقْعُدْ أَقْعُدْ)واسْتِفْهاماً مِثْلُ:(مَتَى تَذْهَبُ إلى السُّوقِ؟ومَتى يأتِى أَخُوْكَ؟).

7.(كَيفَ)لِلاسْتِفْهامِ حَالاً نَحْوُ:كَيفَ جاءَ خَالِدٌ،أوْ خَبَراً نَحْوُ:(كَيفَ أَنْتَ؟)أى:فِى أى حَالٍ؟

8.(أَيانَ)لِلزَّمانِ اسْتِفْهَاماً نَحْوُ: أَيّانَ يَوْمُ الدِّينِ .

9.(مُذْ،وَمُنْذُ)بِمَعْنى أوَّلِ المُدَّهِ جَواباً ك(مَتَى)،نَحْوُ:(مَا رَأيتُ زَيداً مُذْ يوْمُ الجُمْعَهِ)فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(مَتَى مَا رَأيتَ؟)أى أَوَّلُ مَدَّهٍ انْقَطَعَتْ رُؤيتِى إياهُ يومُ الجُمُعَهِ،وبِمَعْنى جَمِيعِ المُدَّهِ إنْ صَلُحَ جَوَاباً ك(كَمْ)نَحْوُ:(مَا رَأيتُهُ مُذْ يومَانِ)فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(كَمْ مُدَّهً مَا رَأيتَ زَيداً؟)،أى جَمِيعُ مُدَّهٍ مَا رَأيتُهُ فِيها يوْمانِ.

10.(لَدَى،ولَدُنْ)بِمَعْنى(عِنْدَ)نَحْوُ:(المَالُ لَدَيكَ)،والفَرْقُ بَينَهُما أنَّ(عِنْدَ)للمَكانِ،ولا يشْتَرَطُ فِيهِ الحُضُورُ،ويشْتَرَطُ ذلِك فِى(لَدَى،ولَدُنْ)وفِيهِ لُغاتٌ(لَدَنْ،لَدُنْ،لَدِنْ،لَدْ،لُدْ،لِدْ).

11.(قَطُّ)للمَاضِى المَنْفِى نَحْوُ:(مَا رَأَيتُهُ قَطُّ).

12.(عَوْضُ)لِلمُسْتَقْبَلِ المَنْفِى نَحْوُ:(لا أَضْرِبُهُ عَوْضُ)أى:أَبَداً.

وَاعْلَمْ أنّه إذا أُضِيفَتِ الظُّرُوفُ إلى جُمْلَهٍ جَازَ بِناؤُها عَلى الفَتْحِ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ،وهكذا(يوْمَئِذٍ وَحِينَئِذٍ).

كذلِك(مِثْل،وغَير)مَعَ(مَا وأنْ وَأَنَّ)تَقولُ:(ضَرَبْتُ مِثْلَ مَا ضَرَبَ زَيدٌ،وضَرَبْتُهُ غَيرَ أنْ ضَرَبَ زَيدٌ،وقِيامِى مِثْلَ أَنَّكَ تَقُومُ).

الخَاتِمَهُ

فِی سائِرِ أحْکامِ الاسْمِ ولَواحِقِهِ-غَیرِ الإعْرابِ و البِناءِ،وَفِیهِ فُصُولٌ:

(الفصل الاول:) الاسْمُ عَلی قِسْمَینِ:مَعْرِفَهٍ ونَکِرَهٍ.

أ)المَعْرِفَهُ،وهِی اسْمٌ یدُلُّ عَلی شیءٍ مُعَینٍ،وتَنْقَسِمُ إلی سِتَّهِ أقْسامٍ:

ص:210

1.المُضْمَراتُ.

2.الأعْلامُ.

3.المُبْهَماتُ،أَعْنِى أَسْماءَ الإشاراتِ و المَوْصُولاتِ.

4.المُعَرَّفُ بِاللاَّمِ.

5.المُضَافُ إلى أَحَدِها.

6.المُعَرَّفُ بِالنِّداءِ.

وأَعْرَفُ المَعارِفِ المُضْمَرُ المُتِكَلِّمُ نَحْوُ:(أَنَا،ونَحْنُ)،ثُمَّ المُخاطَبُ نَحْوُ:(أَنْتَ)،ثُمَّ الغائِبُ،نَحْوُ:(هُوَ)،ثُمَّ العَلَمُ،وهُوَ مَا وُضِعَ لِشَىءٍ مُعَينٍ بِحَيثُ لا يتَناوَلُ غَيرَهُ بِوَضْعٍ واحِدٍ،نَحْوُ:(زَيد)،ثُمَّ المُبْهَماتُ،مِثلُ(هذا،الَّذِى)ونَحْوُهُما،ثُمّ المُعرَّف باللام،مِثْلُ:(الرّجُل)،ثُمّ المُضَافُ إلى أَحَدِها إضَافَةً مَعْنَوِيةً،مِثْلُ:(كتابُ سَعِيدٍ)،وهُوَ فِى قُوَّهِ المُضَافِ إليهِ،ثُمّ المعرَّفُ بالنِّداءِ مثل:يا رَجُلُ.

ب)النَّكِرَهُ،مَا وُضِعَ لِشَىءٍ غَيرِ مُعَينٍ نَحْوُ:(رَجُلٌ وَفَرَسٌ).

الفَصْلُ الثّانِى:فِى أَسْماءِ الأعْدادِ

اسْمُ العَدَدِ:مَا وُضِعَ لِيدُلَّ عَلى كَمِّيهِ آحادِ الأشْياءِ.

وأُصُوْلُ أَسْماءِ العَدَدِ اثْنَتا عَشْرَةَ كَلِمَةً(واحِدٌ...إلى عَشَرَةٍ،ومِائَةٌ وأَلْفٌ)،واسْتِعْمَالُهُ فِى واحِدٍ وَاثْنَينِ عَلى القِياسِ،أَعْنِى يكُونُ المُذَكَّرُ بِدُون التَّاءِ و المُؤنَّثُ بِالتَّاءِ تَقُولُ فِى رَجُلٍ:وَاحِداً،وفِى رَجُلَينِ:اثْنَينِ،وَفِى امْرَأةٍ:وَاحِدةً وفِى امْرَأتَينِ:اثْنَتَينِ،وثِنْتَينِ.

ومِنْ ثَلاثَهٍ إلى عَشَرهٍ عَلى خِلافِ القِياسِ،أَعِنْى لِلمُذَكَّرِ بِالتَّاءِ،تَقُولُ:ثَلاثَهَ رِجَالٍ إلى عَشَرهِ رِجَالٍ،ولِلمُؤَنَّثِ بِدُونِهَا تَقُوْلُ:ثَلاثَ نِسْوَهٍ إلى عَشْرِ نِسْوَهٍ.

وبَعْدَ العَشْرِ تَقُولُ:أَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً،اِثْنَى عَشَرَ رَجُلاً،وإحْدى عَشَرَهَ امْرَأةً،واثْنَتَى عشْرَهَ امْرَأةً،وثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً،وثَلاثَ عَشْرَهَ امْرأةً إلى تِسْعَهَ عَشَرَ رَجُلاً وإلى تِسْعَ عَشْرَهَ امْرَأةً.

ص:211

وبَعْدَ ذلِک تَقُولُ:عِشْرُونَ رَجُلاً،وعِشْرُونَ امْرَأَةً،بِلا فَرْقٍ إلى:تِسْعِينَ رَجُلاً وامْرَأَةً،وواحِدٌ وَعِشْرُونَ رَجُلاً،وإحْدى وعِشْرُونَ امْرَأَةً إلَى تِسْعَهٍ وتِسعِينَ رجلاً،،وتِسْعٍ وتِسعِينَ امْرَأَةً.

تَقُولُ:(مِائَةُ رَجُلٍ،ومِائَةُ امْرَأَةٍ،وأَلْفُ رَجُلٍ،وأَلْفُ امْرَأَةٍ،وَمِائَتا رَجُلٍ ومِائَتا امْرأةٍ،وأَلفا رَجُلٍ،وألفا امْرَأَةٍ)،بِلا فَرْقٍ بَينَ المُذَكَّرِ و المُؤَنَّثِ،فَإذا زَادَ عَلى الألفِ و المِائَهِ يسْتَعْمَلُ عَلَى قِياسِ مَا عَرَفْتَ.

وتُقَدَّمُ الألفُ عَلى المِائَهِ و الآحَادُ عَلى العَشَراتِ،تَقُولُ:(عِنْدِي أَلفٌ ومِائَهٌ وواحِدٌ وعِشْرُونَ رَجُلاً،وألفَانِ وثَلاثُ مِائَهٍ واثْنانِ وعِشْرُونَ رَجُلاً،وأَرْبَعَهُ آلافٍ وسَبْعُ مِائَهٍ وخَمْسَهٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلاً)،وَعَلى ذلِک القِياسِ.

وَاعْلَمْ انَّ الواحِدَ وَالاثْنَينَ لا مُمَيزَ لَهُما لأنَّ لَفْظَ المُمَيزِ مُسْتَغْنٍ عَنْ ذِكْرِ العَدَدِ فِيهِما،كَما تَقُولُ:(عِندِى رَجُلٌ،ورَجُلانِ)،وأَمَّا سَائرُ الأَعْدادِ فَلا بدَّ لَها مَنْ مُمَيزٍ.

ومُمَيزُ الثَّلاثَهِ إلى العَشَرَهِ مَخْفُوضٌ وَمَجْمُوعٌ،تَقُولُ:ثَلاثَهُ رِجَالٍ وثَلاثُ نِسْوَهٍ،إلاّ إذا كَانَ المُمَيزُ لَفْظَ المِائَهِ فَحِينَئِذٍ يكُونُ مَخْفُوضاً مُفْرَداً،تَقُولُ:(ثَلاثُ مِائَهٍ)،والقِياسُ ثَلاثُ مِئاتٍ أوْ مِئينَ.

وَمُمَيزُ أَحَدَ عَشَرَ إلى تِسْعٍ وتِسْعِينَ،مَنْصُوبٌ مُفْرَدٌ،تَقُولُ:أَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً،وإحْدَى عَشْرَهَ امْرَأَةً،وتِسْعَهٌ وتِسْعُونَ رَجُلاً،وتِسْعٌ وتِسْعُونَ امْرَأَةً.

ومُميزُ مِائهٍ وأَلْفٍ وتَثْنِيتِهما وجَمْعِ الألفِ مَخْفوضٌ مُفْرَدٌ تَقُولُ:مِائَهُ رَجُلٍ،ومِائَتَا رَجُلٍ،ومِائَهُ امْرَأَةٍ،وَمِائَتَا امْرَأَةٍ،وَأَلْفُ رَجُلٍ،وأَلفَا رَجُلٍ،وألفا رَجُلٍ،وأَلفُ امرَأَةٍ،وألفا امرَأَةٍ،وثَلاثَهُ آلافِ رَجُلٍ،وَثَلاثَهُ آلافِ امْرَأَةٍ،وقِسْ عَلى ذلِک.

الفَصْلُ الثَّالِثُ:التَّذْكِيرُ و التَّأنِيثُ

الاسْمُ إمَّا مُذَكَّرٌ و إمّا مُؤَنَّثٌ.والمُؤَنَّثُ مَا فِيهِ عَلامَهُ التَّأنِيثِ لَفظاً أوْ تَقْدِيراً.والمُذَكَّرِ بِخِلافِهِ.

وعَلاماتُ التَّأنِيثِ هِى:

1.التَّاءُ نَحْوُ:فَاطِمَة.

2.الألِفُ المَقْصُورَةُ نَحْوُ:حُبْلَى.

3.الألِفُ المَمْدُودَةُ نَحْوُ:حَمْرَاءَ وصَفْرَاءَ.

وَلا يقَدَّرُ مِنْ عَلامَاتِ التَّأنيثِ إلاّ التَّاءُ،ودَلِيلُ كَوْنِ التَّاءِ مُقَدَّرَةً هُوَ رُجُوعُهَا فِى التَّصْغِيرِ نَحْوُ:(أُرَيْض)-أُرَيضَه،(دَار)-دُوَيرَه.

والمُؤَنَّثُ إمّا حَقِيقِى وهُوَ ما كانَ بِإزَائِهِ ذَكَرٌ فِى الحَيوَانِ،ك-(امْرَأَه وناقَه)وإلاّ فَهُوَ

مَجَازِى بِخِلافِ الحَقِيقِى نَحْوُ:(ظُلْمَه وَعَين).

وَقَدْ عَرَفْتَ احْكامَ الفِعْلِ إذا اسْنِدَ إلى المُؤَنَّثِ فَلا نُعِيدُها.

القَصْلُ الرَّابِعُ:المُثَنى

المُثَنّى:اِسْمٌ أُلْحِقَ بِآخِرِهِ أَلفٌ أوْ ياءٌ مَفْتُوحٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَكْسُورةٌ،لِيدُلَّ عَلى مُفْرَدَينِ اتَّفَقا لَفْظاً وَمَعْنى نَحْوُ:(رَجُلانِ)رَفْعاً وَ(رَجُلَينِ)نَصْباً وَجَرَّاً.هذا فِى الصَّحِيحِ.

أَمَّا فِى المَقْصُورِ،فَإنْ كَانَ(الأَلفُ)مُنْقَلِباً عَنِ(الواو)فِى الثُّلاثِى،رُدَّ إلى أصْلِهِ،نَحْوُ:(عَصَوَانِ)فِى(عَصا)،و إنْ كَانَ مُنْقَلِباً عَنْ(ياء)أو عَنْ(واو)فِى الأكْثَرِ مِنَ الثُّلاثِى،أوْ لَمْ يكُنْ مُنْقَلِباً عَنْ شَىءٍ،يقْلَبُ(ياءً)،نَحْوُ:(رَحَيانِ،ومَلْهَيانِ،وحُبارَيانِ).

و أمّا الاسْمُ المَمْدُودُ،فَإنْ كَانَتْ هَمْزَتُهُ أَصْلِيةً،نَحْوُ:(قَرّاء)تَثْبُتُ،نَحْوُ:(قَرَّاءَانِ)،و إنْ كَانَتْ لِلتَّأنِيثِ تُقْلَبُ واواً،نَحْوُ:(حَمْرَاوَانِ)،و إنْ كَانَتْ بَدَلاً مِنْ(واو)أوْ(ياء)مِنَ الأَصْلِ جَازَ فِيهِ الوَجْهانِ،نَحْوُ:(كَسَاوَانِ،كَسَاءَانِ وَرِدَاوَانِ،رِدَاءَانِ).

ويجِبُ حَذْفُ نُونِ التَّثْنِيهِ عِنْدَ الإضافَهِ،تَقُولُ:(جَاءَ غُلامَا زَيدٍ)وتُحْذَفُ تَاءُ التَّأنِيثِ فِي الخُصْيهِ و الإلْيهِ خَاصَّةً،تَقُولُ:(خُصْيانِ وإلْيانِ)لأنَّهُما مُتَلازِمانِ،فَكَأنَّهُما تَثْنِيهُ شَىءٍ واحِدٍ لا زَوْجٍ.

و إذا أُرِيدَ إضَافَهُ المُثَنّى إلى المُثَنّى،يعَبَّرُ عَنِ الأوَّلِ بِلَفْظِ الجَمْعِ كَقَوْلِهِ تَعَالى: وَ السّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أيْدِيَهُما .وذلِک لِكَرَاهَهِ اجْتِمَاعِ التَّثْنِيتَينِ فِيما يكُونُ اتِّصالُهُما لَفْظاً ومَعْنىً.

القَصْلُ الخامِسُ:المَجْمُوعُ

المَجْمُوعُ:اِسمٌ يدُلُّ عَلى ثَلاثَهٍ فَأَكْثَرَ مِنَ الآحادِ بِتَغْيِيرٍ فِى مُفْرَدِهِ،والتَّغْيِيرُ إمَّا لَفْظِى أوْ مَعْنَوِى:

1.اللَّفْظِى نَحْوُ:رِجالٍ جَمْعُ رَجُلٍ،ومُسْلِمُونَ جَمْعُ مُسْلِمٍ.

2.التَّقْدِيرِى نَحْوُ:(فُلْک)عَلى وَزنِ(أسْد)فَإنَّ مُفْرَدَهُ أيضاَ(فُلْک)لِكنَّهُ عَلى وَزْنِ(قُفْل)،أى إنَّ الجَمْعَ فِى(فُلْک)عَلى وَزْنِ مُفْرَدِهِ،لكنَّ الضَّمَّةَ و السُّكُونَ فِى المُفْرَدِ اصْلِيانِ كَ-(قُفْل)،وفِى الجمْع عَرَضِيانِ.وعَلَيهِ فَمِثْلُ القَوْمِ لا يكُونُ جَمْعاً لِعَدَمِ وُجُودِ مُفْرَدٍ لَهُ.

ثُمَّ الجَمْعُ عَلى قِسْمَينِ:

أ)مُصَحَّحٌ،وهُوَ ما لا يتَغَيرُ بِناءُ مُفْرَدِهِ نَحْوُ:(مُسْلِمُونَ).

ب)مُكَسَّرٌ،وهُوَ مَا تَغيرَ بِناءُ مُفْرَدِهِ نَحْوُ:(رِجال).

والمُصَحَّحُ عَلى قِسْمَينِ:مُذَكَّرٍ سالِمٍ ومُؤَنَّثٍ سالِمٍ.

1.المُذَكَّرُ السَّالِمُ،وهُوَ ما لَحِقَ بِآخِرِهِ(واو)مُضْمُومٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَفْتُوحَةٌ نَحْوُ:(مُسْلِمُونَ)،أوْ(ياء)مَكْسُورٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَفْتُوحَةٌ نَحْوُ:(مُسْلِمينَ).

وَأمّا قَوْلُهُمْ(سِنُونَ،وَأَرَضُونَ،وثَبُونَ،وقَلُوْنَ)بِالواوِ و النُّوْنِ فَشاذٌّ.

وَيشْتَرَطُ فِى الجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ-إنْ كَانَ اسماً-أَنْ يكُونَ عَلَماً لِمُذَكَّرٍ عَاقِلٍ خالٍ مِنَ التّاءِ.

و إنْ كَانَ صِفَةً يشْتَرطُ فِيهِ-إضافَةً إلى مَا ذُكِرَ-أَنْ لا يكُونَ مِنْ بَابِ أفعَل فَعْلاء نَحْوُ:(أَحْمَر)مُؤَنَّثُهُ(حَمراء)،وَلا(فَعْلان فَعْلى)،نَحْوُ:(سَكْرَان)مُؤَنَّثُهُ(سَكْرى)،ولا مِمّا يسْتَوِى فِيهِ المُذَكَّرُ و المُؤنَّثُ،نَحْوُ:(صَبُوْر وجَرِيح)،ويجِبُ حَذْفُ نُونِهِ بِالإضافَهِ،نَحْوُ:(مُسْلِمُو مِصْرَ).هذا فِى الصَّحِيحِ.

أمّا المَنْقُوصُ فَتُحْذَفُ ياؤُهُ نَحْوُ:(قاضُوْنَ،وراعُوْنَ)،والمَقْصُورُ تُحْذَفُ أَلِفُهُ،وَيبْقى ما قَبْلَها مَفْتُوحاً،لِيدُلَّ عَلى الألفِ المَحْذُوفِ مِثْلُ:(مُصْطَفَونَ).

2.المُؤَنَّثُ السّالِمُ،وهُوَ مَا أُلْحِقَ بآخِرِهِ أَلِفٌ وتاءٌ،وشَرْطُهُ-إنْ كَانَ صِفَةً ولَهُ مُذَكَّرٌ-أنْ يكُونَ مَذَكَّرُهُ قَدْ جُمِعَ بِالوَاوِ و النُّونِ نِحْوُ(مُسْلِمات)و إنْ لمْ يكُنْ لَهُ مُذّكَّرٌ فَشَرْطُهُ أنْ لا يكُونَ مُؤَنَّثاً مُجَرَّداً مِنَ التّاءِ نَحْوُ:(الحَائِضِ،والحَامِل)،و إنْ كَانَ اسْماً فَإنَّهُ يجْمَعُ بِالألفِ و التّاءِ بِلا شَرْطٍ نَحْوُ:(هِنْدَات).

وَأمّا الجَمْعُ المُكَسَّرُ فَصِيغَتُهُ فِى الثُّلاثِى كَثِيرةٌ غَيرُ مَضْبُوطَهٍ،تُعْرَفُ بِالسَّماعِ نَحْوُ:(أَرْجُل،وأَضْراس،وَقُلُوب)،وفِى غَيرِ الثُّلاثِى عَلَى وَزْنِ(فَعَالِل)نَحْوُ:(جَعَافِرِ،وجَداوِل)جَمْعُ(جَعْفَر وجَدْوَل)قِياسَاً،كَما عَرَفْتَ فِى التَّصْرِيفِ.

واعْلَمْ أَنَّ الجَمْعَ المُكَسَّرَ أَيضاً عَلى قِسْمَينِ:

1.جَمْعُ قِلَّهٍ،وهُوَ ما يطْلَقُ عَلى العَشرَهِ فَمَا دُوْنَها.وأَبْنِيهُ جَمْعِ القِلَّه:(أَفْعُلٌ،وأَفْعالٌ،وفِعْلَهٌ،وأَفْعِلَهٌ)نَحْوُ:(أَشْهُر وأَعْمال،وفِتْيه،وأَعْمِدَه).

2.جَمْعُ كَثْرَهٍ وهُوَ مَا يطْلَقُ عَلى مَا فَوْقَ العَشرَهِ،وأَبْنِيتُهُ مَا عَدا هذِهِ الأرْبَعَهَ.ويسْتَعْمَلُ كُلٌّ مِنْهُما فِى مَوْضِعِ الآخَرِ مَعَ قَرِينَهٍ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعالى: وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ مَعَ وُجُودِأَقْراء".

الفَصْلُ السّادِسُ:المَصْدَرُ

المَصْدَرُ:اِسمٌ يدُلُّ عَلى الحَدَثِ فَقَطْ،ويشتَقُّ مِنْهُ الأفْعالُ نَحْوُ:(الضَّرْب و النَّصْر)مَثَلاً.

وَأَبْنِيتُهُ مِنَ الثُّلاثِى المُجَّرِدِ غَيرُ مَضْبُوطَهٍ تُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ.وَمِنْ غَيرِ الثُّلاثِى قِياسِيهٌ نَحْوُ:(الإفْعال،وَالانْفِعَال،وَالاسْتِفْعال وَالفَعْلَلَه...)

والمَصْدَرُ إنْ لَمْ يكُنْ مَفْعُولاً مُطْلَقاً يعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ،أعْنِى يرْفَعُ فاعِلاً إنْ كَانَ لازماً نَحْوُ:(أَعْجَبَنِى قِيامُ زَيدٍ)وينْصِبُ مَفْعُولاً بِهِ أيضاً إنْ كَانَ مُتَعَدِّياً،نَحْوُ:(نَصْرُ سَعِيدٍ عَلِياً فَضِيلَهٌ).

ولا يجُوزُ تَقْدِيمُ مَعْمُولِ المَصْدَرِ عَلى المَصْدَرِ،فَلا يقالُ:(أَعْجَبَنِى زَيداً ضَرْبُ عَمْروٍ).

و إنْ كَانَ مَفْعُولاً مُطْلَقاً،فَالعَمَلُ لِلْفعلِ الّذِى قَبْلَهُ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ ضَرْباً عَمْراً)،فإنَّ(عَمْراً)مَنْصوبٌ ب-(ضَرَبْتُ)لا ب-(ضَرْباً).

القَصلُ السّابِعُ:اِسْمُ الفاعِلِ وَاسْمُ المَفْعُولِ

اسمُ الفاعِلِ:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنْ(يفْعلُ)لِيدُلَّ عَلى مَنْ قامَ بِهِ الفِعْلُ بِمَعْنى الحُدوثِ،أى:حُدُوثِ الفِعْلِ مِنْهُ.وصِيغَتُهُ مِنَ المُجرَّدِ الثُّلاثِى عَلى وَزْنِ الفاعِلِ،نَحْوُ:(قائِم،وناصِر)،ومِنْ غَيرِهِ عَلى وَزْنِ صِيغَهِ المُضارِعِ مِنْ ذلِك الفِعْلِ بِميمٍ مَضْمُومَهٍ مَكانَ حَرْفِ المُضارَعَهِ،وكَسْرِ مَا قَبْلَ الآخِرِ نَحْوُ:(مُدْخِل،ومُسْتَخْرِج).

ويعْمَلُ عَمَلَ الفِعْلِ إنْ كَانَ فِيهِ مَعْنَى الحالِ والاسْتِقبالِ وَمُعْتَمِداً عَلى المُبْتَدأ نَحْوُ:(سَعِيدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ)،أَوْ ذِى الحالِ،نَحْوُ:(جَاءَنِى سَعِيدٌ ناصِراً أَبُوهُ عَلِياً)،أَوْ هَمْزَهِ الاسْتِفْهامِ،نَحْوُ:(أَقائِمٌ سَعِيدٌ؟)،أَوْ حَرْفِ النَّفْى،نَحْوُ:(مَا قَائِمٌ سَعِيدٌ الآنَ أَوْ غَداً)،أَوْ مَوصُوفٍ،نَحْوُ:(عِنْدِى رَجُلٌ ناصِرٌ أَبُوهُ عَلِياً).

فَإنْ كَانَ فِيهِ مَعْنى الماضِى وَجَبَتِ الإضافَهُ،نَحْوُ:(زَيدٌ نَاصِرُ سَعِيدٍ أَمْسِ)،هذا إذا كَانَ مُنَكَّراً.

أمّا إذا كَانَ مُعَرَّفاً بِاللاّم فَيسْتَوِى فِيهِ جَميعُ الأزْمِنَهِ،نَحْوُ:(سَعِيدٌ النَّاصِرُ أبُوهُ عَلِياً الآنَ أوْ غَداً أوْ أَمْسِ)فَيعْمَلُ فِى الجَمِيعِ.

اسْمُ المَفْعُولِ:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنَ الفِعْلِ المُضارِعِ المَجْهُولِ المُتَعَدِّى لِيدُلَّ عَلى مَنْ وَقَعَ عَلَيهِ الفِعْلُ.

ص:215

وَصِيغَتُهُ مِنَ الثُّلاثِى المُجَرَّدِ عَلى وَزْنِ(مَفْعول)لَفْظاً نَحْوُ:(مَضْرُوب)أوْ تَقْدِيراً نَحْوُ:(مَقُول،وَمَرْمِى)وَمِنْ غِيرِهِ كَاسْمِ الفاعِلِ مِنَ المُضارِعِ بِفَتْحِ مَا قَبْلَ الآخِرِ نَحْوُ:(مُدْخَل،ومُسْتَخْرَج).

وَيعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ المَجْهُولِ بِالشَّرائِطِ المَذْكُورَهِ فِى اسْمِ الفاعِلِ نَحْوُ: (سَعِيدٌ مَنْصُورٌ أَبُوهُ الآنَ اوْ غَداً).

القَصْلُ الثّامِنُ:الصِّفَهُ المُشَبَّهَهُ واسْمُ التَّفْضِيلِ

الصِّفهُ المُشَبَّهَهُ:اسْمٌ مَشْتَقٌّ مِنْ فِعْلٍ لازِمٍ،لِيدُلَّ عَلى مَنْ قامَ بِهِ الفِعْلُ بِمَعْنى الثُّبُوتِ.

وصِيغَتُها-عَلى خِلافِ صِيغَهِ اسْمِ الفاعِلِ و المَفْعُولِ-تُعْرَفُ بِالسَّماعِ نَحْوُ: (حَسَن،وصَعْب،وشُجاع،وَشَرِيف،وَذَلُول).

وهِى تَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِها مُطْلَقاً بِشَرْطِ الاعْتِمادِ المَذْكُورِ فِى اسْمِ الفاعِلِ.

ومَتَى رَفَعْتَ بِها مَعمُولَها فَلا ضَمِيرَ فِى الصِّفَهِ،ومَتَى نَصَبْتَ أوْ جَرَرْتَ فَفِيها ضَمِيرُ المَوْصُوفِ،مثْلُ(عَلِى،حَسَنٌ خُلُقُهُ،عَلى حَسَنٌ خُلُقاً،على حَسَنُ الخُلُقِ).

اسمُ التَّفْضِيل:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنْ فِعْلٍ لِيدُلَّ عَلى المَوْصُوفِ بِزِيادَهٍ عَلى غَيرِهِ.

وصِيغَتُهُ(أَفْعَلُ)غالِباً،فَلا يبْنى إلاّ مِنْ ثُلاثِى مُجَرَّدٍ لَيسَ بِلَوْنٍ ولا عَيبٍ،نَحْوُ: (عَلِى أَفْضَلُ النّاسِ).

فَإنْ كَانَ زائِداً عَلى الثَّلاثَهِ،أوْ كَانَ لَوْناً أوْ عَيباً وَجَبَ أنْ يبْنَى مِنَ الثُّلاثِى المُجَرّدِ ما يدُلُّ عَلى المُبَالَغَهِ و الشِّدَّهِ أوِ الكَثْرَهِ أوّلاً،ثُمَّ يذْكَرُ بَعْدَهُ مَصْدرُ ذلِك الفِعْلِ مَنصُوباً عَلى التَمْيِيزِ،كَمَا تَقُولُ:(هُوَ أَشَدُّ اسْتِخْراجاً،وأَقْوَى حُمْرَهً،وَأَقْبَحُ عَرْجاً،وأَكْثَرُ اضْطِراباً مِنْ زَيدٍ).

وقِياسُهُ أنْ يكُونَ للفَاعِلِ كَمَا مَرَّ،وقَدْ جَاءَ لِلمَفْعُولِ نَحْوُ:أَنْدَرُ أَشْغَلُ واَشْهَرُ.

واسْتِعْمالُهُ عَلى ثَلاثَهِ أوْجُهٍ:

1.أَنْ يكُونَ مُضافاً نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ القوْمِ)ونَحْوُ:(فاطِمَهُ أَفْضلُ امْرَأهٍ).

2.أنْ يكُونَ مُعْرَّفاَ بِاللاّمِ نَحْوُ:(زَيدٌ الأفْضَلُ).

3.أَنْ تَأتِى بَعْدَهُ(مِنْ)نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْروٍ).

ويجُوزُ فِى الأوَّلِ إنْ كَانَ المُضافُ إلَيهِ مُعرَّفاً بِاللاّم الإفرادُ و التذكِيرُ،كَمَا تَجُوزُ مُطابَقَهُ اسْمِ التَّفْضِيلِ لِلمَوصُوفِ نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ القَوْمِ،

والزَّيدانِ أَفْضَلا القَوْمِ،وأَفْضَلُ القَوْمِ،والزَّيدُونَ أَفْضَلُو القَوْمِ وَأَفْضَلُ القَوْمِ،وهِنْدٌ فُضْلى القَوْمِ وَأَفْضَلُ القَومِ،والهِنْدانِ فُضْلَيا القَوْمِ وَاَفْضَلُ القَوْمِ،وَالهِنْداتُ فَضْلَياتُ القَوْمِ وأَفْضَلُ القَوْمِ).و إنْ كَانَ نَكِرةً فَيجِبُ الإفرادُ و التَّذكِيرُ نَحْوُ:هذانِ أَفْضَلُ رَجُلَينِ وهؤُلاءُ أَفْضَلُ رِجالٍ.

وَفِى الثّانِى تَجِبُ المُطابَقَهُ نَحْوُ:(زَيدٌ الأفْضَلُ،والزَّيدانِ الأفْضَلانِ،وَالزَّيدُونَ الأَفْضَلونَ).

وَفِى الثّالِثِ يجِبُ كَوْنُهُ مُفْرَداً مُذَكَّراً أَبداً نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو،والزَّيدَانِ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو،والزَّيدونَ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو.وهِنْدٌ،والهِنْدانِ و الهِنْداتُ أَفْضَلُ مِنْ عَمْروٍ).

وعَلى الأوْجُهِ الثَّلاثَهِ يضْمَرُ فِيهِ الفَاعِلُ،واسْمُ التَّفْضِيلِ يعْمَلُ فِى ذلِک المُضْمَرُ،ولا يعْمَلُ فِى الاسْمِ الظَّاهِرِ أَصْلاً إلاَّ إذا صَلُحَ وُقُوعُ فِعْلٍ بِمَعْنَى اسْمِ التَّفضِيلِ مَوْقِعَهُ فِى مِثْلِ قَوْلِهِم:(مَا رَأيتُ رَجُلاً أَحْسَنَ فِى عَينِهِ الكُحْلُ مِنْهُ فِى عَينِ زَيدٍ)،فَإنَّ الكُحْلَ فاعِلُ ل-(أَحْسَن)إذْ يصِحُّ أَنْ يقالَ:(ما رَأيتُ رَجُلاً يحْسُنُ فِى عَينِهِ الكُحْلُ كَما يحْسُنُ فِى عَينِ زَيدٍ).

القِسْمُ الثّانِى:فِى الفِعْلِ

اشاره

وقَدْ سَبَقَ تَعْرِيفُهُ،وأَقْسامُهُ ثَلاثَهٌ:

1.الماضِى.

2.المُضارِعُ.

3.الأمْرُ.

الفِعْلُ الماضِى:فِعْلٌ يدُلُّ عَلى زَمانٍ قَبْلَ زَمانِ الخَبَريهِ،وهُوَ مَبْنِى عَلى الفَتْحِ،إنْ لَمْ يكُنْ مَعَهُ ضَمِيرٌ مَرْفُوعٌ مُتَحَرِّکٌ،وإلاّ فَهُو مَبْنِى عَلى السُّكُونِ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ)أَوْ عَلى الضَّمِّ إنْ كَانَ مَعَ الوَاوِ نَحْوُ:(ضَرَبُوا).

الفِعْلُ المُضارِعُ:فِعْلٌ يشْبِهُ الاسْمَ بِأَحَدِ حُرُوفِ(أَتَينَ)فِى أَولِهِ لَفْظاً فِى:

1.اتِّفَاقِ حَرَكاتِهِما وَسَكَنَاتِهِما نَحْوُ:(يضْرِبُ،وَيسْتَخْرِجُ)،فَهُوَ نَحْوُ:(ضارِب،ومُسْتخْرِج).

2.دُخُولِ لامِ التَّأكيدِ فِى أوَّلِهِما،تَقُولُ:(إنَّ زَيداً لَيقُومُ)،كَما تَقُولُ:(إنَّ زَيداً لَقائِمٌ).

3.تَساوِيهِما فِى عَدَدِ الحُرُوفِ.

كَما يشْبِهُ الاسْمَ مَعْنىً فِي أَنَّهُ مُشْتَرَكٌ بِينَ الحَالِ والاسْتِقْبالِ كَاسْمِ الفاعِلِ.ولِذلِک سَمَّوْهُ مُضارِعاً أَى مُشابِهاً لاسْمِ الفاعِلِ.

ص:217

(والسّينُ،وسَوْفَ)يخَصِّصانِ المُضارِعَ بِالاسْتِقْبالِ،نِحْوُ(سَيضْرِبُ)،واللاَّمُ المَفْتُوحَةُ تُخَصِّصُهُ بِالحالِ،نَحْوُ:(لَيضْرِبُ).

وحُرُوفُ المُضارَعَةِ مَضْمُومَةٌ فِى الرُّباعِى،أَى:فِيما كَانَ ماضِيهِ عَلى أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ،نَحْوُ:(يدَحْرِجُ)،وَمَفْتُوحَةٌ فِيما عَداهُ،نَحْوُ:(يضْرِبُ،ويسْتَخْرِجُ).

وإعْرابُهُ-مَعَ أَنَّ الأصْلَ فِى الفِعْلِ البِناءُ-لِمُشابَهَتِهِ الاسْمَ،والأصْلُ فِى الاسْمِ الإعْرابُ،وذلِك إذا لمْ تتَّصِلْ بِهِ نُونُ التَّأكيدِ،ولا نُونُ جَمْعِ المُؤَنَّثِ.

وأَنْواعُ إعْرابِ المُضارِعِ ثَلاثَةٌ:رَفْعٌ،ونَصْبٌ،وجزْمٌ،نَحْوُ:(ينْصُرُ،وَأَنْ ينْصُرَ،ولَمْ ينْصُرْ).

أَصْنافُ إعْرابِ الفِعْلِ المُضارِع

إعْرابُ الفِعْلِ المُضارِعِ عَلى أَرْبَعَةِ أَوجُهٍ:

الأوَّلُ:أنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَةِ،والجَزْمُ بِالسُّكُونِ،ويخْتَصُّ بِالمُفْرَدِ الصَّحيحِ غَيرِ المُخَاطَبَةِ نَحْوُ:(يكْتُبُ وأَنْ يكْتُبَ،ولَمْ يكْتُبْ).

الثّانِى:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِثُبُوتِ النُّونِ،والنَّصْبُ و الجَزْمُ بِحَذْفِها،ويخْتَصُّ بِالتَّثْنِيهِ،والجَمْعِ المُذَكَّرِ،والمُفْرَدَهِ المُخاطَبَهِ صَحِيحاً أَوْ غَيرَهُ،تَقُولُ:(هُما يفْعَلانِ،وهُمْ يفْعَلُونَ،وأَنْتِ تَفْعَلِينَ،ولَنْ تَفْعَلا،ولَنْ تَفْعَلُوا،ولَنْ تَفْعَلِى،ولَمْ تَفْعَلا،ولَمْ تَفْعَلُوا،ولَمْ تَفْعَلِى).

الثَّالِثُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَزْمُ بِحَذفِ لامِ الفِعلِ،ويخْتَصُّ بِالنّاقِص اليائِى و الواوِى،غَيرِ التَّثْنِيهِ و الجَمْعِ و المُخاطَبَهِ،تَقُولُ:(هُوَ يرْمِى ويغْزُو،ولَنْ يرْمِى،ولَنْ يغْزُوَ،ولَمْ يرْمِ،ولَمْ يغْزُ).

الرّابِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِير الضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِتَقْدِيرِ الفَتْحَهِ،والجَزْمُ بِحَذْفِ اللاَّمِ،ويخْتَصُّ بِالنّاقِصِ الألِفِى غَيرِ التَّثْنِيهِ و الجَمْعِ و المُخاطَبَهِ نَحْوُ:(هُوَ يسْعَى،ولَنْ يسْعَى،ولَمْ يسْعَ).

المُضارعُ المَرْفُوعُ

العامِلُ فِی المُضارِعِ المَرْفُوعِ مَعْنَوِی،وهُوَ تَجْرِیدُهُ عَنِ النّاصِبِ و الجازِمِ نَحْوُ:(هُوَ یسافِرُ،وهُوَ یغْزُو،وهُوَ یرْمِی،وهُوَ یسْعَی).

المُضارعُ المَنْصُوبُ

والعاملُ فِی المضارِعِ المَنْصُوبِ أَحَدُ الأحْرُفِ الخَمْسَهِ:أَنْ،ولَنْ،وكَی وإذَنْ نَحْوُ:(اریدُ أَنْ

ص:218

يحْسِنَ أَخِى إِلَى،وأَنا لَنْ أصْرِبَكَ،وأَسْلَمْتُ كَى أَدْخُلَ الجَنَّةَ،وإذَنْ يغْفِرَ اللّهُ لَك).وَبِتَقْدِيرِ(أَنْ)فِى سَبْعَةَ عَشَرَ مَوْضِعاً مُلَخَّصَةً فِى سَبْعَهِ أَقْسَامٍ:

1.بَعْدَ حَتَّى مِثْلُ:أسْلَمْتُ حَتَّى أَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

2.بَعْدَ(لامِ)كَى نَحْوُ:قَامِ زَيدٌ لِيصَلِّى.

3.بَعْدَ(لامِ)الجُحُودِ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: وَ ما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ .

4.بَعْدَ الفَاءِ الوَاقِعَهِ فِى جَوابِ الأمْرِ،نَحْوُ:(أَسْلِمْ فَتَسْلَمَ)،والنَّهْى نَحْوُ:(لا تَعْصِ فَتُعَذَّبَ)،والاسْتِفْهَامِ نَحْوُ:(هَلْ تَعْلَمُ فَتَنْجُوَ؟)،والنَفْى نَحْوُ:(مَا تَزُورُنَا فَنُكْرِمَكَ)،والتَّمَنِّى نَحْوُ:(لَيتَ لِى مَالاً فَأَنْفِقَهُ)،والعَرْضِ،نَحْوُ:(ألاَ تَنْزِلُ فَتُصِيبَ خَيراً).

5.بَعْدَ الوَاوِ الوَاقِعَهِ كَذلِك فِى جَوَابِ المُتَقَدِّمهِ فِى القِسْمِ الرَّابِعِ،نَحْوُ:(أَسْلِمْ وتَسْلَمَ...)إلَى آخِرِ الأمْثِلَهِ.

6.بَعْدَ(أوْ)بِمَعْنَى(إلى)،نَحْوُ:(جِئْتُكَ أوْ تُعْطِينِى حَقِّى).

7.بَعْدَ وَاوِ العَطْفِ إذا كَانَ المَعْطُوفُ اسْماً صَرِيحاً،نَحْوُ:(أَعْجَبَنِى قِيامُكَ وتَخْرُجَ).

ويجُوْزُ إظْهَارُ(أَنْ)مَعَ(لام)كَى،نَحْوُ:(أَسْلَمْتُ لأَنْ أَدْخُلَ الجَنَّهَ)،ومَعَ وَاوِ العَطْفِ،نَحْوُ:(أَعْجَبَنِى قِيامُكَ وأَنْ تَخْرُجَ).

ويجِبُ إظْهَارُها مَعَ لا النَّافِيهِ،وَ(لامِ)كَى إذا اجْتَمَعَتا،نَحْوُ:(لِئَلاّ يعْلَمَ).

واعْلَمْ أَنَّ(أَنْ)الواقِعَهَ بَعْدَ العِلْمِ لَيسَتْ هِى النَّاصِبَهَ لِلْمُضَارِعِ،بَلْ إنَّما هِى المُخَفَّفَهُ مِنَ المُثَقَّلَهِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالى: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى ،و أَمّا الواقِعَهُ بَعْدَ الظَّنِّ فَيجُوزُ فِيها الوَجْهانِ:أَنْ تَنْصِبَ بِها،وأَنْ تَجْعَلَها كَالوَاقِعَهِ بَعْدَ العِلْمِ،نَحْوُ:(أَظُنُّ أَنْ سَيَنْصُرُهُ).

المُضارعُ المَجْزُومُ

والعَامِلُ فِى المُضَارِعِ المَجْزُومِ أَحَدُ الحُرُوفِ التّالِيهِ:

لَمْ،ولِمَّا،وَ(لِ)لامُ الأمْرِ،وَ(لا)النَّاهِيه،وكَلِمُ المُجازاهِ،وَهِى:إنْ ومَهْما،وإذ ما،وأينَ،وحَيثُما،ومَنْ،وأى،وأنَّى،و إنْ المُقَدَّرَهُ نَحْوُ:(لَمْ يسَافِرْ،وَلمَّا يعْصِ،ولِينْفِقْ،ولا تَضْرِبْ،و إنْ تَحْتَرِمْ احتَرِمْ...إلى آخِرِها).

وَاعْلَمْ أَنَّ(لَمْ)تَقْلِبُ المضارِعَ ماضِياً،وَ(لَمّا)كَذلِک إلاّ انَّ فِيها تَوَقُّعاً بَعْدَهُ وَدَواماً قَبْلَهُ.

ص:219

ويجُوزُ حَذْفُ الفِعْلِ بَعدَ(لَمّا)،تَقولُ:(نَدِمَ زَيدٌ ولَمّا)،أَى:لَمَّا ينْفَعْهُ النَّدَمُ،ولا تَقُولُ:(نَدِمَ زَيدٌ ولَمْ).

وأمّا كَلِمَهُ المُجازاهِ-حَرْفاً كَانَتْ أو اسْماً تَدْخُلُ عَلى جُمْلَتَينِ لِتَدُلَّ عَلى أَنَّ الأُولى سَبَبٌ للثّانِيهِ،وتُسَمَّى الأُولى شَرْطاً،والثّانِيهُ جَزاءً.

ثُمَّ إنْ كَانَ الشَّرْطُ و الجَزاءُ مُضارِعَينِ يجِبُ الجَزْمُ فِيهِما،نَحْوُ:(إنْ تُكْرِمْنِى أُكْرِمْكَ)،و إنْ كانا ماضِيينِ لَمْ يعْمَلْ فِيهِما لَفْظاً،نَحْوُ(إنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ)،و إنْ كَانَ الجَزاءُ وَحْدَهُ ماضِياً،يجْبُ الجَزْمُ فِى الشَّرْطِ،نَحْوُ:(إنْ تَضْرِبْنِى ضَرَبْتُكَ)،و إنْ كَانَ الشَّرْطُ وَحْدَهُ ماضِياً،جازَ فِى الجَزاءِ الوَجهانِ،نَحْوُ:(إنْ جِئْتَنِى أكرِمْكَ،و إنْ أكْرَمْتَنِى أكْرِمُكَ).

وَاعْلَمْ أَنَّهُ إذا كانَ الجَزاءُ ماضِياً بَغَيرِ(قَدْ)لَمْ يجُزِ الفَاءُ فِيهِ،نَحْوُ:(إنْ أَكْرَمْتَنِى أَكْرَمْتُكَ)وقَوْلِهِ تَعَالى:(وَمَنْ دخَلَهُ كَانَ آمِناً)،و إنْ كَانَ مُضارِعاً مُثبَتاً أَوْ مَنْفِياًّ بِ-(لا)جَازَ فِيهِ الوَجْهانِ،نَحْوُ:(إنْ تَحْتَرِمْنِى أَحْتَرِمْكَ أَوْ فَأَحْتَرِمُكَ،و إنْ تَشْتُمْنِى لا أَضْرِبْكَ أَوْ فَلا أَضْرِبُكَ).

و إنْ لَمْ يكُنِ الجَزاءُ أَحَدَ القِسْمَينِ المَذْكُورَينِ يجِبُ فِيهِ الفاءُ،وذلِك فِى أَرْبَعَهِ مَواضِعَ:

الأوَّلُ:أَنْ يكُونَ الجَزاءُ مَاضِياً مَعَ(قَدْ)كَقَوْلِهِ تعالى: إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ .

الثّانِى:أَنْ يكُونَ الجَزاءُ مُضارِعاً مَنْفِياًّ بَغَيرِ(لا)نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ .

الثَّالِثُ:أَنْ يكُونَ جُمْلَةً اسْمِيةً كَقَوْلِهِ تعالى: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها .

الرّابِعُ:أَنْ يكُونَ جُمْلَةً إنْشائِيةً،إمّا أَمْراً كَقَوْلِهِ تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى ،وإمَّا نَهْياً،كَقَوْلِهِ تعالى: فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ،أَوِ اسْتِفهاماً كَقَوْلِكَ:(إنْ تَرَكْتَنا فَمَنْ يرْحَمُنا)أَوْ دُعاءً،كَقَوْلِك:(إنْ أكْرَمْتَنا فَيرْحَمُكَ اللّهُ).

وَقَدْ تَقَعُ(إذا)مَعَ الجُمْلَهِ الاسْمِيهِ مَوضِعَ الفاءِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ .

وإنَّما تُقَدَّرُ(إنْ)بَعْدَ الأفعالِ التّالِيهِ:

1.الأمرُ نَحْوُ:(تَعَلَّمْ تَنْجَحْ).

2.النَّهى نَحْوُ:(لا تَكْذِبْ يكُنْ خَيراً).

3.الاسْتِفْهامُ نَحْوُ:(هَلْ تَزُورُنا نُكْرِمْكَ).

ص:220

4.التَّمَنِّى،نَحْو(لَيتَكَ عِنْدِى أَخْدِمْكَ).

5.العَرْضُ نَحْوُ:(ألا تَنْزِلُ بِنا تُصِبْ خَيراً).

كُلُّ ذلِک إذا قُصِدَ أَنَّ الأوَّلَ سَبَبٌ لِلثّانى كَما رَأَيتَ فِى الأمْثِلَهِ،فَإنَّ مَعْنى قَوْلِکَ:(تَعَلَّمْ تَنْجَحْ)هُوَ:إنْ تَتَعَلَّمْ تَنْجَحْ،وكَذلِک البَواقِى.فلِذلِک امْتَنَعَ قَوْلُکَ:(لا تَكْفُرْ تَدْخُلِ النَّارَ)لامْتِنَاعِ السَّبَبِيهِ،إذ لا يصِّحُ أنْ يقالَ:(إنْ لا تَكفُرْ تَدْخُلِ النّارَ).

فِعْلُ الأمْرِ

فِعْلُ الأمْرِ:كَلِمَهٌ تَدُلُّ عَلَى طَلَبِ الفِعْلِ مِنَ الفاعِلِ المُخاطَبِ،نَحْوُ:(اضْرِبْ،واغْزُ،وارْمِ)،وصيغَتُهُ أنْ يحْذَفَ مِنَ المُضارِعِ حَرْفُ المُضارَعَهِ ثُمَّ ينْظَرُ،فَإن كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ المُضارَعَهِ سَاكِناً،زِيدَتْ هَمَزَهُ الوَصْلِ مَضْمُومَهً إن انْضَمَّ ثالِثُهُ،نَحْوُ:(انْصُرْ)،ومَكْسورَهً إن انْفَتَحَ أو انكَسَرَ ثالِثُهُ،نَحْوُ:(اعْلَمْ،اِضْرِبْ،واسْتَخرِجْ)،و إنْ كَانَ مُتَحَرِّكاً فَلا حاجَهَ إلى الهَمْزَهِ نَحْوُ:(عِدْ وحَاسِبْ)،ومِنْهُ بَابُ الإفْعالِ.

وفِعْلُ الأمْرِ مَبْنِى عَلى عَلامَهِ الجَزْمِ كما فِى مُضارِعِهِ،نَحْوُ:(اضْرِبْ،اُغْزُ،اِسْعَ،اِضْرِبا،اِضْرِبُوا،دَحْرَجْ).

الفِعْلُ المَجْهُولُ

الفِعْلُ المَجْهُولُ:فِعْلٌ لَمْ يسْمَّ فَاعِلُهُ،هُوَ فِعْلٌ حُذِفَ فاعِلُهُ وَأُقِيمَ المَفْعُولُ بِهِ مَقامَهُ،ويخْتَصَّ بِالمُتَعَدِّى.

وعَلامَتُهُ فِى الماضِى أَنْ يكُونَ الحَرْفُ الأوَّلُ مَضْمُوماً فَقَطْ،وما قَبْلَ آخِرِهِ مَكْسوراً فِى الأبْوابِ الّتِى لَيسَتْ فِى أوائِلِها هَمْزَهُ وَصْلٍ،ولا تَاءٌ زَائِدَهٌ نَحْوُ:(ضُرِبَ،ودُحْرِجَ).

وأَنْ يكُونَ أَوَّلُهُ مَضْمُوماً وما قَبْلَ آخِرِهِ مَكْسُوراً فِيما أوَّلُهُ تاءٌ زائِدَهٌ نَحْوُ:(تُفُضِّلَ،وتُقُوِّى).

وَأنْ يكُونَ أوَّلُ حَرْفٍ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُوماً وما قَبْلَ آخِرِه مَكْسُوراً فِيما أَوَّلُهُ هَمْزَهُ وَصْلٍ نَحْوُ:(اسْتُخْرِجَ،اقْتُدِرَ).والهَمْزَهُ تَتْبَعُ المَضْمُومَ إنْ لَمْ تُدْرَجْ.

ص:221

وعَلامَةُ الفِعْلِ المَجْهُولِ فِي المُضارِعِ أنْ يكُونَ حَرْفُ المُضارَعَةِ مَضْمُوماً،ومَا قَبْلَ آخِرِهِ مَفْتُوحاً نَحْوُ:(يضْرَبُ،ويسْتَخْرَجُ)،إلاّ فِى بابِ المُفاعَلَةِ وَالإفْعالِ،والتَّفْعِيلِ،والفَعْلَلَةِ،ومُلْحَقاتِها فَإنَّ العَلامَةَ فِيها فَتْحُ ما قَبلَ الآخِرِ فَقَطْ نَحْوُ:(يحاسَبُ،وَيدَحْرَجُ).

وعَلامَتُهُ فِى الأجْوَفِ أنْ يكُونَ فَاء الفِعْلِ مِنْ مَاضِيهِ مَكْسُوراً نَحْوُ:(قِيلَ وبِيعَ).

وتُقْلَبُ العَينُ فِى المُضَارِعِ الأجْوَفِ أَلِفاً نَحْوُ:(يقالُ،ويباعُ)كما تُقْلَبُ الألفُ فِى الماضِى المَجْهُولِ واواً مِنْ بَابِ:المُفاعَلَه و التَفاعُل نَحْوُ:(قُوتِلَ وتُعُوهِدَ)كَما عَرَفْتَ فِى التَّصِريفِ.

الفِعْلُ اللاَّزِمُ و المُتَعَدِّى

ينْقِسِمْ الفِعْلُ إلى قِسْمَينِ:

1.الفِعْلُ اللاَّزِمُ،وهُوَ ما يدُلُّ عَلى مُجَرَّدِ وُقُوعِ الفِعْلِ مِنْ دُونِ التَّعَدِّى إلى المَفْعُولِ مِثْلُ:(ذَهَبَ سَعِيدُ).

2.الفِعْلُ المُتَعَدِّى،وهُوَ ما يتَعدَّى إلى المَفْعُولِ لِيدُلَّ عَلى وُقُوعِ الفِعْلِ عَلَيهِ.

فَيتَعَدَّى إلى:

1.مَفْعُولٍ واحدٍ نَحْوُ:(نَصَرَ سَعِيدٌ جَعْفَراً).

2.مَفْعُولَين،نَحْوُ:(أَعْطى سَعِيدٌ جَعْفَراً دِرْهَماً)،ويجُوزُ فِيهِ الاقْتِصارُ على أَحَدِ مَفْعُولَيهِ،نَحْوُ:(أعطَيتُ زَيداً وأعْطَيتُ دِرْهماً)بِخِلافِ بابِ(عَلِمْتَ).

3.ثَلاثَهِ مَفاعِيلَ،نَحْوُ:(أَعْلمَ اللّهُ رَسُولَهُ عَلِياً عليه السلام إماماً)،ومِنْهُ(أَرَى،وأَخْبَرَ،وخَبَّرَ،وحَدَّثَ).

والمَفْعُولُ الأوَّلُ و الأخيرُ فِى هذهِ الأفْعالِ السِّتَّهِ كَمَفْعُولَى(أعْطَيتُ)فِى جَوازِ الاقْتِصارِ عَلى أحَدِهِمَا نَحْوُ:(أَعْلَمَ اللّهُ سَعِيداً)،والثَّانِى مَعَ الثَّالِثِ كَمَفْعُولَى(عَلِمْتَ)فِى عَدَمِ جَوازِ الإقْتِصارِ عَلى أَحَدِهِما،فَلا يقالُ:(أَعْلَمْتُ سَعِيداً خَيرَ النَّاسِ)،بَلْ يقَالُ:(أَعْلَمْتُ سَعِيداً عَلِياً خَيرَ النَّاسِ).

أفْعالُ القُلَوبِ

وهِى أفْعالٌ تُفِيدُ اليقِينَ أَوِ الرُّجْحَانَ وهِى سَبْعَهٌ:عَلِمْتُ،وظَنَنْتُ،وحَسِبْتُ،وخِلْتُ،ورَأيتُ،وزَعَمْتُ،ووَجَدْتُ.

وهِى تَدْخُلُ عَلى المُبْتَدَأِ و الخَبَرِ فَتَنْصِبُهُما عَلى المَفْعُولِيهِ،نَحْوُ:(عَلِمْتُ زَيداً فاضِلاً،عَمْراً عالِماً).

ولِهذِه الأفْعالِ خَواصُّ،نَذْكُرُ أَهَمَّها فِيما يأتِى:

1.إِنَّهُ لا يقْتَصَرُ عَلى أحَدِ مَفْعُولَيها بِخِلافِ بَابِ(أَعطَيتُ)،فَلا تَقُولُ:(عَلِمْتُ زَيداً).

2.يجوزُ إلغاؤُها إذا تَوَسَّطَتْ نَحْوُ:(سَعيدٌ ظَنَنْتُ عالِمٌ)،أو تَأَخَّرَتْ نَحْوُ:(سَعِيدٌ قَائِمٌ ظَنَنْتُ).

3.إنَّها تُعَلِّقُ عَنِ العَمَلِ إذا وَقَعَتْ قَبْلَ الاسْتِفْهَامِ،نَحْوُ:(عَلِمْتُ أَسَعِيدٌ عِنْدَكَ أَمْ جَعْفَرٌ؟)،أوْ قَبْلَ النَّفى،نَحْوُ:(عَلِمْتُ ما سَعِيدٌ فِى الدَّارِ)،أوْ قَبْلَ لامِ الابْتِداءِ نَحْوُ:(عَلِمْتُ لَسَعِيدٌ مُنْطَلِقٌ).

ومَعْنى التَّعْلِيقِ أَنَّهُ لا تَعْمَلُ لَفْظاً،بَلْ تَعْمَلُ مَعْنى.

4.يجُوزُ أنْ يكونَ فاعِلُها ومَفْعُولُها ضَمِيرَينِ مَتَّصِلَينِ مِنَ الشَّىءِ الواحِدِ نَحْوُ:عَلِمْتَنِى مُنْطَلِقاً وظَنَنْتُكَ فاضِلاً.

وقَدْ
يكُونُ(ظَنَنْتُ)بِمَعْنى(اتَّهَمْتُ)،وَ(عَلِمْتُ)بِمَعْنى(عَرَفْتُ)،وَ(رَأَيتُ)بِمَعْنى(أَبْصَرْتُ)،وَ(وَجَدْتُ)بِمَعنى(أَصَبْتُ الضَّالَّةَ)،فَتَنْصِبُ مَفْعولاً واحِداً فَقَطْ،فَلا تَكُونُ حِينَئِذٍ مَنْ أفْعالِ القُلُوبِ مِثْلُ:(وَجَدْتُ الكِتابَ).

الأفْعَالُ النَّاقِصَةُ وأَفْعَالُ المُقارَبَةِ.

أ)الأفْعالُ النّاقِصَةُ:أَفْعالٌ وُضِعَتْ لِتَقْريرِ الفاعِلِ عَلى صِفَةٍ غَيرِ صِفَةِ مَصْدَرِها،وهِى(كَانَ،وصارَ،وأَصْبَحَ،وأمْسَى...إلخ)،وتَدْخُلُ عَلى المُبْتَدأِ و الخَبَر فَتَرْفَعُ الأوَّلَ اسْماً لَها وتَنْصِبُ الثّانِى خَبَراً لَها،فَتَقُولُ:كَانَ سَعِيدٌ قَائِماً.

و(كَانَ)عَلى ثَلاثَةِ أقْسامٍ:

1.نَاقِصَةٌ،وهِى تَدُلُّ عَلى ثُبُوتِ خَبَرِها لِفاعِلِها فِى الماضِى،إمّا دائِماً،نَحْوُ: وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً ،أوْ مُنْقَطِعاً نَحْوُ:(كَانَ زَيدٌ شابّاً).

2.تَامَّةٌ،وهِى بِمَعْنى(ثَبَتَ،وحَصَلَ)نَحْوُ:(كَانَ القِتالُ)،أى:حَصَلَ القِتالُ،فَهِى هُنا تُفيدُ مَعْناها اللُّغَوِى.

3.زَائدَةٌ،وهُوَ ما لا يتَغَيرُ المَعْنى بِحَذْفِها،كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

جِيادُ بَنِى أَبِى بَكْرٍ تَسامى عَلى كَانَ المُسَوَّمَهِ العِرابِ

و(صَارَ)للانْتِقَالِ،نحو:(صَارَ زيدٌ غَنِياً).

و(أَصْبَحَ)و(أَمْسَى)وَ(أَضْحَى)،تَدُلُّ عَلى اقْتِرَانَ مَعْنَى الجُمْلَهِ بِتِلْكَ الأوْقَاتِ،نحو:(أَصْبَحَ زَيدٌ ذاكِراً)،أى،كَانَ ذَاكِراً فِى وَقْتِ الصُّبْحِ،وبِمَعْنَى دَخَلَ

فِی الصَّباحِ،مِثْلُ: حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ .

وکَذلِکَ(ظَلَّ وبَاتَ)یدُلاّنِ عَلی اقْتِرانِ مَعْنَی الجُمْلَهِ بِوَقْتِهِما،وقَدْ یأتِی بِمَعْنی(صَارَ)،نحو: وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا .

ص:223

و(مازَالَ،وما بَرِحَ،ومَا فَتِئَ،ومَا انْفَكَّ)تَدُلُّ عَلى ثُبُوتِ خَبَرِهَا لِفاعِلِها،ويلْزَمُها حَرْفُ النَّفى،نحو:(ما زَالَ زَيدٌ أَمِيراً).

و(مَا دَامَ)تَدُلُّ عَلى تَوْقِيتِ أَمْرٍ بِمُدَّهِ ثُبُوتِ خَبَرِهَا لِفاعِلِها،نحو:(أَقُومُ مَادَامَ الأَمِيرُ جَالِساً).

و(لَيسَ)تَدُلُّ عَلى نَفْى الجُمْلَهِ حالاً،وقِيلَ مُطْلَقاً،نحو:(لَيسَ زَيدٌ قائِماً)،وقَدْ عَرَفْتَ بَقَيهَ أَحْكَامِها فِى القِسْمِ الأَوَّلِ فَلا نُعِيدُها.

ب)أَفْعَالُ المُقَارَبَهِ:أَفْعالٌ وُضِعَتْ لِلدَّلالَهِ عَلى دُنُوِّ الخَبَرِ لِفاعِلِها،وَهِى عَلى ثَلاثَهِ أَقْسامٍ:

الأَوَّلُ:مَا يدُلُّ عَلى الرَّجاءِ،وهُوَ(عَسى)ولا يسْتَعْمَلُ مِنْهُ غَيرُ الماضِى لِكَوْنِهِ فِعْلاً جَامداً وهُوَ فِى العَمَلِ مِثْلُ كَانَ،نحو:(عَسى زَيدٌ أَنْ يقُومَ)،إلاَّ أَنَّ خَبَرَهُ فِعْلُ المُضارِعِ مَعَ(أَنْ)،نحو:(عسى زَيدٌ أَنْ يخْرُجَ)،وَيجُوزُ تَقْدِيمُهُ،نحو:(عَسى أَنْ يخْرُجَ زَيدٌ)،وقَدْ تُحْذَفُ(أَنْ)،نحو:(عَسى زَيدٌ يقُومُ).

الثّانِى:مَا يدُلُّ عَلى الحُصُولِ،وهُوَ(كَادَ)وخَبَرُهُ مُضارِعٌ دُونَ(أَنْ)،نحو:(كَادَ زَيدٌ يقُومُ)،وقَدْ تَدْخُلُ(أَنْ)عَلى خَبِرِهِ،نحو:(كَادَ زَيدٌ أَنْ يخْرُجَ).

الثَّالِثُ:ما يدُلُّ عَلى الأَخْذِ و الشُّروعِ فِى الفِعْلِ،وهُوَ(طَفِقَ،وجَعَلَ،وكَرَبَ،وأَخَذَ)واسْتِعْمَالُها مِثْلُ(كَادَ)،نحو:(طَفِقَ زَيدٌ يكْتُبُ...إلخ)،و(اوْشَكَ)واسْتِعْمَالُهُ مِثْلُ(عَسى،وكَادَ).

فِعْلُ التَّعَجُبِ وأَفْعالُ المَدْحِ و الذَّمِّ

أ)فِعْلُ التّعَجُّبِ:مَا وُضِعَ لإِنْشَاءِ التَّعْجُّبِ،ولَهُ صيغَتَانِ.

1.مَا أَفْعَلَهُ،نحو:(مَا أَحْسَنَ سَعِيداً)،أَى:أَى شَىءٍ أَحْسَنَ سَعِيداً،وفِى(أَحْسَنَ)ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ،وهُوَ فَاعِلُهُ.

2.أَفْعِلْ بِهِ،نحو:(أَحْسِنْ بِزَيدٍ).

ولا يبْنَيانِ إلاّ مِمّا يبْنى مِنْهُ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ بِأَنْ يكُونَ فِعْلاً ثُلاثِياً مُتَصَرِّفاً قابلاً لِلتَّفاضُلِ،ويتَوَصَّلُ فِى الفاقِدِ لِلشَّرائِطِ بِمِثْلِ(ما أَشَدّ)كَما عَرَفْتَ.

ولا يجُوزُ التَّصْرِيفُ فِيهِ،ولا التَّقْدِيمُ،ولا التَّأخِيرُ،ولا الفَصْلُ،وأجازَ المازِنِى الفَصْلَ بِالظَّرْفِ،نحو:(مَا أَحْسَنَ اليوْمَ زَيداً).

ب)فِعْلُ المَدْحِ و الذَّمِ َ:ما وُضِعَ لإنْشَاءِ مَدْحٍ أَوْ ذَمٍّ.وَلِلْمَدْحِ فِعْلانِ:

ص:224

1.مُضافٌ إلى المَعَرَّفِ بِاللَّامِ،نحو:(نِعْمَ غُلامُ الرَّجُلِ حَميدٌ)،وقَدْ يكُونُ فَاعِلُهُ مُضْمَراً،فَيجِبُ تَمْييزُهُ بِنَكِرَةٍ مَنْصُوبَةٍ،نحو:(نِعْمَ رَجُلاً حَمِيدٌ)،أوْ بِـ-(ما)نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: فَنِعِمّا هِيَ ،أى نِعْمَ ما هِى،وَ(حَمِيد)يسَمَّى المَخْصوصَ بِالمَدْحِ.

2.(حَبَّذا)،نحو:(حَبَّذا رَجُلاً سَعِيدٌ)،فَإنَّ(حَبَّ)فِعْلُ المَدْحِ وفَاعِلُهُ(ذَا)وَ(رَجُلاً)تَمْييزٌ وَالمَخْصُوصُ(سَعِيد).

ويجُوزُ أَنْ يقَعَ قَبْلَ مَخْصُوص(حَبَّذا)أوْ بَعْدَهُ تَمْييزٌ،نحو:(حَبَّذا رَجُلاً سَعِيدٌ،وحَبَّذا سَعِيدٌ رَجلاً)،أو حَالٌ،نحو:(حَبَّذا رَاكِباً جَعْفَرٌ،وحَبَّذا جَعْفَرٌ راكِباً).

ولِلذَّمِّ أيضاً فِعْلانِ:

1.(بِئْسَ)،نحو:(بِئْسَ الرَّجُلُ زَيدٌ،وبِئْسَ غُلامُ الرَّجُلِ زَيدٌ،وبِئْسَ رَجُلاً زَيدٌ).

2.(ساءَ)،نحو:(سَاءَ الرَّجُلُ خَالِدٌ،وسَاءَ غُلامُ الرَّجُلِ خَالِدٌ،وسَاءَ رَجُلاً خَالِدٌ).و(ساءَ)مثل(بِئْسَ).

القِسْمُ الثّالِثُ:فِى الحَرْفِ

اشاره

وقَدْ مَضى تَعْرِيفُهُ،وأَقسامُهُ سَبْعَةَ عَشَرَ:

1.حُرُوفُ الجَرِّ.

2.الحُرُوفُ المُشَبَّهَةُ بِالفِعْلِ.

3.حَرُوفُ العَطْفِ.

4.حُرُوفُ التَّنْبيه.

5.حُرُوفُ النِّداءِ.

6.حُرُوفُ الإيجابِ.

7.حُرُوفُ الزِّيادَةِ.

8.حَرْفا التَّفْسِيرِ.

9.حُرُوفُ المَصْدَرِ.

10.حُرُوفُ التَّحْضِيض.

11.حَرفُ التَّوَقُّعِ.

12.حُرُوفُ الاسْتِفْهام.

ص:225

13.حُرُوفُ الشَّرْطِ.

14.حَرْفُ الرَّدْعِ.

15.تَاءُ التَّأنِيثِ.

16.نُونُ التَّنْوينِ.

17.نُونُ التَّأكِيدِ.

ونَشْرَحُها بِالتَّرْتِيبِ كَما يأتِى:

حُرُوفُ الجَرِّ

حُرُوفُ الجَرِّ:حُرُوفٌ وُضِعَتْ لإيصالِ فِعْلٍ وشِبْهِهِ أوْ مَعْناهُ إلى الاسْمِ الَّذى يلِيهِ،مِثْلُ:(مَرَرْتُ بِزَيدٍ وأنا مارٌّ بزيدٍ)،ومِثْلُ(هذا فِى الدّارِ أبُوكَ)،أى:الَّذِى أشِيرُ إلَيهِ فِى الدّارِ.فَفِيهِ مَعْنَى الفِعْلِ.

وهِى تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً كَمَا يلِى:

1.(مِنْ)وتُسْتَعْمَلُ:

أ)لِابْتداءِ الغَايهِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ تَقَابُلُهُ لِلانْتِهاءِ،نحو:(سِرْتُ مِنَ البَصْرَهِ إلى الكُوفَهِ).

ب)لِلْتَّبْيينِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ وَضْعُ(الّذِى هُوَ)مَكانَهَ كَقَوْلِهِ تعالى: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ ،أى:الرِّجسَ الّذِى هُوَ الأوْثانِ.

ج)لِلتَّبْعيضِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ وَضْعُ(بَعْض)مَكانَهُ،نحو:(أَخَذْتُ مِنَ الدَّراهِمِ)أى:بَعْضَ الدَّراهِمِ.

د)زائِدَهً،وَعَلامَتُهُ أَنْ لا يخْتَلَّ المَعْنى بِحَذْفِهِ،نحو:(مَا جاءَنِى مِنْ أَحَدٍ)،ولا تُزادُ فِى الكَلامِ المُوجَبِ خِلافاً لِلْكُوفِيينَ.

2.(إلى)وَهِى لانْتِهاءِ الغَايهِ كَمَا مَرَّ،وبِمَعْنى(مَعَ)قَلِيلاً،كَقَوْلِهِ تعالى: فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ ،أى:مَعَ المَرافِق.

3.(حَتى)وهِى مِثْلُ:(إلى)،نحو:(نِمْتُ البَارِحَهَ حَتّى الصَّباحِ)،وبِمَعْنى(مَعَ)كَثِيراً،نحو:(قَدِمَ الحَاجُّ حَتّى المُشَاهِ)ولا تَدْخُلُ على الضَّمِير،فَلا يقَالُ:(حَتَّاهُ)خِلافاً لِلمُبَرِّدِ.وأمَّا قَوْلُ الشَّاعِرِ:

فَلا وَاللّهِ لا يبْقى أُناسٌ فَتًى حَتَّاكَ يا ابن أَبِى زِيادٍ

فشاذٌ.

ص:226

4.(فِی)لِلْظَّرْفِیهِ،نحو:(سَعِیدٌ فِی الدّارُ،والماءُ فِی الکُوزِ)،وبِمَعْنَی(عَلی)قَلِیلاً کَقَوْلِهِ تعالی: وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ .

5.(البَاءُ)وهِی:

أ)لِلإلْصاقِ:

حَقِیقَةً،نحو:بِهِ دَاءٌ.

أوْ مَجازاً،نحو:(مَرَرْتُ بِسَعِیدٍ)إذا قَرُبَ مُرُورُکَ مِنْ سَعِیدٍ.

ب)لِلاِسْتِعانَهِ،نحو:(کَتَبْتُ بِالقَلَمِ).

ج)لِلتَّعْدِیهِ،نحو:(ذَهَبْتُ بِزَیدٍ).

د)لِلظَّرْفِیهِ،نحو:(جَلَسْتُ بِالمَسْجِدِ).

ه)لِلمُصاحَبَهِ،نحو:(اشْتَرَیتُ الفَرَسَ بِسَرْجِهِ).

و)لِلمُقابَلَهِ،نحو:(بِعْتُ هذا بِهذا).

ز)زائِدهٌ قِیاساً فِی الخَبَرِ المَنْفِی،نحو:(مَا زَیدٌ بِقَائِمٍ)،وفِی الاسْتِفْهامِ،نحو:(هَلْ زَیدٌ بِقائِمٍ)،وسَمَاعاً فِی المَرْفُوعِ،نحو:(بِحَسْبِکَ دِرْهَمٌ)، وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً ،وفِی المَنْصُوبِ،نحو:(أَلْقی بِیدِهِ).

6.(اللّامُ)،وهِی:

أ)لِلاخْتِصَاصِ،نحو:(الجُلُّ لِلفَرَسِ،والمالُ لِزَیدٍ).

ب)لِلتَعْلِیلِ،نحو:(ضَرَبْتُهُ لِلتَّأْدِیبِ).

ج)زائِدَهٌ کَقَوْلِهِ تعالی: رَدِفَ لَکُمْ ،أی:رَدِفَکُم.

د)بِمَعْنی(عَنْ)إذا اسْتُعْمِلَ مَعَ القَوْلِ کَقَولِهِ تعالی: وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کانَ خَیْراً ما سَبَقُونا إِلَیْهِ ،وفِیهِ نَظَرٌ.

ه)بِمَعْنی(الواوِ)فِی القَسَمِ لِلتَّعَجُّبِ،نحو:(لِلّهِ لا یؤَخَّرُ الأجَلُ).

7.(رُبَّ)وهِى لِلتَّقْلِيلِ كَمَا أنَّ(كَمْ)الخَبَرِيةَ للتَّكْثِيرِ،وتَسْتَحِقُّ(رُبَّ)صَدْرَ الكَلَامِ،ولا تَدْخُلُ إلاّ علَى النَّكِرَهِ،نحو:(رُبَّ رَجُلٍ لَقِيتُهُ)،أوْ مُضْمَرٍ مُبْهَمٍ مُفْرَدٍ مُذكَّرٍ مُمَيزٍ بِنَكِرَهٍ مَنْصُوبَهٍ،نحو:(رُبَّهُ رَجُلاً،ورُبَّهُ رَجُلَينِ،ورُبَّهُ إمرَأَةً،ورُبَّهُ امْرَأتَينِ)،وعِنْدَ الكُوفِيينَ تَجِبُ المُطَابَقَهُ،نحو:(رُبَّهُما رَجُلَينِ،ورُبَّهُمَا امْرَأتَينِ).

وقَدْ تَلْحَقُها(ما)الكَافَّةُ فَتَكُفُّها عَنِ العَمَلِ وتَدْخُلُ على الجُمْلَهِ،نحو:(رُبَّما قَامَ زَيدٌ،ورُبَّما زَيدٌ قائِمٌ).

ولابُدَّ لَها مِنْ فِعْلٍ مَاضٍ،لأِنَّ التَّقْلِيلَ يتَحَقَّقُ فِيهِ،ويحْذَفُ ذلِكَ الفِعْلُ غالِباً،كَقَوْلِهِ:(رُبَّ رَجُلٍ أَكْرَمَنِي)فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(هَلْ رَأَيتَ مَنْ أَكْرَمَكَ؟)،أى(رُبَّ رَجُلٍ أَكْرَمَنِى لَقِيتُهُ)،فإنَّ(أَكرَمَنِى)صِفَهٌ ل-(رَجُلٍ)وَ(لَقِيتُ)فِعْلُها وهُوَ مَحذوفٌ.

8.واوُ(رُبَّ)وهِى الواوُ الّتِى يبْتَدَأُ بِها فِى أَوَّلِ الكَلامِ،كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

وبَلْدَهٍ لَيسَ بِها أَنِيسُ إلاّ اليعَافِيرُ وإلاّ العِيسُ

9.(واوُ)القَسَمِ،وهِى مُخْتَصَّهٌ بِالإسْمِ الظّاهِرِ،ولا تَدْخُلُ على الضَّمِيرِ،فَلا يقالُ:(وَكَ)ويقالُ:(واللّهِ،والشَّمْسِ).

10.(تَاءُ)القَسَمِ،وهِى مُخْتَصَّهٌ بِلَفْظِ الجَلالَهِ(اللّه)وحْدَهُ،فَلا يقالُ:(تَالرَّحمنِ)،وقَوْلُهُمْ:(تَرَبِّ الكَعْبَهِ)شَاذٌّ.

11.(باءُ)القَسَمِ،وهِى تَدْخُلُ على الظَّاهِرِ و المُضْمَرِ،نحو:(بِاللّهِ،وبِالرَّحمنِ،وبِكَ).

وَلابُدَّ لِلقَسَمِ مِنْ جَوابٍ أوْ جَزاءٍ،وهِى الجُمْلَهُ الّتِى يقْسَمُ عَلَيها،فَإنْ كَانَتْ مُوجَبَهً يجِبُ دُخُولُ اللاّمِ فِى الاسْمِيهِ و الفِعْلِيهِ،نحو:(وَاللّهِ لَزَيدٌ عَادِلٌ،وَواللّهِ لأفعَلَنَّ كذا)كَما يأتِى(إنَّ)فِى الجُمْلَهِ الاسْمِيهِ المُجابِ بِها القَسَمُ،نحو:(واللّهِ إنَّ زَيداً لَعادِلٌ).

وَإنْ كانَتْ مَنْفِيهً يجِبُ دُخُولُ(ما)أَوْ(لا)عَلَيها،نحو:(وَاللّهِ ما زَيدٌ عادِلٌ،وَاللّهِ لا يقُومُ زَيدٌ).وَقَدْ يحْذَفُ حَرْفُ النَّفْى لِوُجُودِ القَرِينَهِ،كَقَوْلِهِ تعالى: تَاللّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ ،أى لا تَفْتَوءُ.

وقَدْ يحْذَفُ جَوابُ القَسْمِ إنْ تَقَدَّمَ ما يدُلُّ عَلَيهِ،نحو:(زَيدٌ عَادِلٌ وَاللّهِ)،أوْ تَوَسَّطَ القَسَمُ بَينَ جُزْئَى الجَوابِ،نحو:(زَيدٌ و اللّهِ عَادِلٌ).

12.(عَنْ)وهِى للمُجاوَزَهِ،نحو:(رَمَيتُ السَّهْمَ عَنِ القَوسِ).

13.(عَلى)وهِى للإسْتِعْلاءِ،نحو:(زَيدٌ على السَّطْحِ).

وقَدْ يكُونُ(عَنْ وعَلى)اسْمَينِ،وذلِک إذا دَخَلَ عَلَيهِما(مِنْ)،فَيكونُ(عَنْ)بِمَعْنى الجانِبِ مِثْلُ:(جَلَسْتُ مِنْ عَنْ يمِينِهِ).ويكُونُ(عَلى)بِمَعْنى فَوْقَ،مِثْلُ:(نَزَلْتُ مِنْ علَى الفَرَسِ).

ص:228

14.(الكافُ)وهِى لِلتَّشْبِيهِ،نحو:(زَيدُ كَعَمْرٍو)،وزائِدَةٌ،كَقَوْلِهِ تعالى: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ .

وقَدْ يكُونُ اسماً كَقَوْل الشّاعِرِ:

يضْحَكْنَ عَنْ كَالبَرَدِ المُنْهَمِّ تَحْتَ عَواصِيفِ الأُنوفِ الشُّمِّ

15 و16.(مُذْ ومُنْذُ)وهُمَا لِإبتِداءِ الزَّمانِ فِى الماضِى،كَما تَقُولُ فِى شَعْبانَ: (ما رَأَيتُهُ مُذْ رَجَبٍ).ولِلظَّرْفِيهِ فِى الحاضِرِ،نحو:(ما رَأَيتُهُ مُذْ شَهْرِنا،ومُنْذُ يوْمِنا)،أى،فِى شَهْرِنا وفِى يوْمِنا.

18،17 و19.(حَاشَا وعَدا وخَلا)وهِى للاسْتِثْناءِ،نحو:(جاءَنِى القومُ خَلا زَيدٍ،وعَدا عَمْرٍو،وحَاشا شاكرٍ).

الحُرُوفُ المُشَبَّهَةُ بِالفِعْلِ

الحُرُوفُ المُشَبَّهَةُ بِالفِعْلِ:حُرُوفٌ تَدْخُلُ على الجُمْلَهِ الاسْمِيهِ،فَتَنْصِبُ الاسْمَ وتَرْفَعُ الخَبَرَ كَمَا عَرَفْتَ،وهِى سِتَّهٌ:إنَّ،وأَنَّ،وكَأَنَّ،ولَيتَ،وَلكنَّ،ولَعَلَّ.

وقَدْ تَلْحَقُها(ما)الكافَّهُ،فَتَكُفُّها عَنِ العَمَلِ،وحينَئِذٍ تَدْخُلُ على الأفْعَال،تَقُولُ:(إنّما قَامَ زَيدٌ).

وَاعْلَمْ أَنَّ(إنَّ)المَكسورهَ لا تُغَيرُ مَعْنى الجُمْلَهِ بَلْ تُؤَكِّدُها.

و(أَنَّ)المَفْتُوحَهَ مَعَ الاسْمِ و الخَبَرِ فِى حُكْمِ المُفْرَدِ،ولِذلِک يجِبُ كَسْرُ(إنَّ)فِيما يأتِى:

1.إذا كَانَتْ فِى ابْتِداءِ الكَلامِ،نحو:(إنَّ زَيداً قَائِمٌ).

2.بَعْدَ القَولِ كَقَوْلِهِ تعالى: يَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ .

3.بَعْدَ المَوْصُولِ،نحو:(جَاءَ الّذى إنَّهُ مُجتَهِدٌ).

4.إذا كَانَتْ فِى خَبَرها اللَّامُ،نحو:(إنَّ زَيداً لقَائِمٌ).

ويجِبُ فَتْحُ هَمْزَهِ(إنَّ)فِيما يأتِى:

1.إذا وَقَعَتْ فَاعِلاً،نحو:(بَلَغَنِی أنَّ زَیداً عَالِمٌ).

2.إذا وَقَعَتْ مَفْعُولاً،نحو:(کَرِهْتُ أَنَّکَ قائِمٌ).

3.إذا وَقَعَتْ مُضَافاً إلَیهِ،نحو:(أَعْجَبَنِی اشْتِهارُ أَنَّکَ فَاضِلٌ).

4.إذا وَقَعَتْ مُبْتَدأً،نحو:(عِنْدِی أَنَّکَ قَائِمٌ).

5.إذا وَقَعَتْ مَجْرُورَةً،نحو:(عَجِبْتُ مِنْ أنَّ زَیداً قائِمٌ).

6.بَعْدَ(لَوْ)،نحو:(لَوْ أنَّکَ عِنْدَنا لَأخْدِمُکَ).

7.بَعْدَ(لَوْلا)،نحو:(لَوْلا أنَّهُ حاضِرٌ لَأعْلَمْتُکَ).

ويجُوزُ العَطْفُ على اِسْمِ(إنَّ)المَكْسُورَهِ بِالرَّفْعِ و النَّصْبِ،بِاعتِبارِ المَحَلِّ و اللَّفْظِ،نحو:(إنَّ سَعِيداً صَائِمٌ،وجَعْفَرٌ،وجَعْفَراً).

قَدْ تُخَفَّفُ(إنَّ)المَكْسُورَهُ،ويلْزَمُ اللَّامُ حينَئِذٍ فِى خَبَرِها فَرْقاً بَينَها وبَينَ(إنْ)النّافِيهِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنَّ كُلاًّ لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ،وحِينَئِذٍ يجُوزُ إلغَاؤُها كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ .

وتَدْخُلُ على الأفْعالِ النَّاسِخَهِ غالِباً كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ ،وَ وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكاذِبِينَ .

وكَذا المَفْتُوحَهُ قَدْ تُخَفَّفُ ويجِبُ إعْمالُها فِى ضَمِيرِ شَأنٍ مُقَدَّرٍ،فَتَدْخُلُ على الجُمْلَهِ،اسْمِيهً كَانَتْ،نحو:(بَلَغَنِى أَنْ زَيدٌ عَالِمٌ)،أوْ فِعليهً،ويجِبُ دُخولُ(السّينِ)أوْ(سَوفَ)أوْ(قَدْ)أوْ حَرْفِ النَّفى على الفِعْلِ كَقَوْلِهِ تعالى: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى ،فَالضَّمِيرُ المُسْتَتِرُ اسمُ(أنْ)والجُمْلَهُ خَبَرُها.

و(كَأَنَّ)لِلتَّشْبِيهِ،نحو:(كَاَنَّ زَيداً أَسَدٌ)قِيلَ:وهِى مُرَكَّبَهٌ مِنْ كَافِ التَّشْبِيهِ وَ(إنَّ)المَكْسورَهِ،وإنَّما فُتِحَتْ لِتَقْديمِ الكافِ عَلَيها،وتَقْدِيرُهَا(إنَّ زَيداً كالأسَدِ).

وقَدْ تُخَفَّفُ،فَتُلْغَى عَنِ العَمَلِ،مِثلُ:(كَأَنْ زَيدٌ أَسَدٌ).

و(لكِنَّ)لِلاسْتِدْراكِ،وتَتَوَسَّطُ بَينَ كَلامَينِ مُتَغَايرَينِ فِى اللَّفْظِ وَالمَعْنى،نحو:(مَا جَاءَنِى سَعِيدٌ لكِنَّ خالداً جَاءَ،وغَابَ حَمِيدٌ ولَكِنَّ مَحْمُوداً حَاضِرٌ).ويجُوزُ مَعَها الواوُ،نحو:(قَامَ أَحْمَدُ ولكِنَّ حَمِيداً قَاعِدٌ)وتُخَفَّفُ فَتُلْغَى،نحو:(ذَهَبَ أَحْمَدُ ولكِنْ حَمِيدٌ عِنْدَنا).

و(لَيتَ)لِلتَّمَنِّى،نحو:(لَيتَ خَالِداً يؤْمِنُ بِاللهِ)بِمَعْنى أَتَمَنّى.

و(لَعَلَّ)للتَرَجِّى،نحو:قَوْلِ الشَّاعِرِ:

اِحِبُّ الصَّالِحِينَ ولَسْتُ مِنْهُم لَعَلَّ اللهَ يرْزُقُنى صَلاحا

وشَذَّ الجَرُّ بِهَا،نحو:(لَعَلَّ زَيدٍ قَائِمٌ).

وفِى(لَعَلَّ)لُغَاتٌ:(عَلَّ وعَنَّ وأَنَّ ولَأنَّ ولَعَنَّ)وعِندَ المُبَرِّدِ أَصْلُها(عَلَّ)زِيدَتْ فِيها اللّامُ و البَواقِى فُرُوعٌ.

حُرُوفُ العَطّفِ

حُرُوفُ العَطْفِ عَشَرَهْ:الواوُ،والفاءُ،وثُمَّ،وحَتّى،وَأوْ،و إمّا،وأَمْ،ولا،وبَلْ،ولكِنْ.

ص:230

ف-(الواوُ)لِلجَمْعِ مُطْلَقاً،نحو:(جاءَ سَعِيدٌ وحَميدٌ)،سَواء كَانَ سَعيدٌ مُقَدَّماً فِى المَجِىءِ،أمْ حَمِيدٌ.

و(الفَاءُ)لِلتَّرْتِيبِ بِمُهْلَهٍ،نحو:(قَامَ سَعِيدٌ فَحَمِيدٌ)إذا كَانَ سَعِيدٌ مُقَدَّماً بِلا مُهْلَهٍ.

و(ثُمَّ)لِلتّرْتِيبِ بِلا مُهْلَهٍ،نحو:(دَخَلَ زَيدٌ ثُمَّ خَالِدٌ)،إذا كَانَ زَيدٌ مُقَدَّماً بِالدُّخُولِ وَبَينَهُما مُهْلَهٌ.

وَ(حَتّى)مِثْلُ:(ثُمَّ)فِى التَّرْتِيبِ و المُهْلَهِ إلاّ أَنَّ مُهْلَتَها أَقَلُّ مِنْ مُهْلَهِ(ثُمَّ).ويشْتَرَطُ أَنْ يكُونَ مَعْطُوفُها داخِلاً فِى المَعْطوفِ عَلَيهِ.وهِى تُفِيدُ قُوَّهَ المَعْطُوفِ،نحو:(مَاتَ النّاسُ حَتّى الأنْبِياءُ)،أوْ ضَعْفَهُ،نحو:(قَدِمَ الحاجُّ حَتَّى المُشاهُ).

و(أوْ و إمّا وأَمْ)لِثُبُوتِ الحُكْمِ لِأحَدِ الأمْرَينِ لا بِعَينِهِ،(مَرَرْتُ بِرَجُلٍ أَو امْرَأهٍ).وَ(إمّا)إنَّما تَكونُ حَرْفَ عَطْفٍ إذا تَقَدَّمَ عَلَيها(إمّا)أُخْرى،نحو:(العَدَدُ إمّا زَوْجٌ،و إمّا فَرْدٌ)،ويجُوزُ أنْ يتَقَدَّمَ(إمّا)على(أوْ)،نحو:(زَيدٌ إمّا كَاتِبٌ أوْ لَيسَ بِكاتِبٍ).

(أمْ)على قِسْمَينِ:

1.مُتَّصِلَهٌ:وهِى مَا يسْأَلُ بِهَا عَنْ تَعيينِ أَحَدِ الأمْرَينِ،والسَّائِلُ عَالِمٌ بِثُبُوتِ أحَدِهِمَا مُبْهَماً،بِخِلافِ(أوْ،و إمّا)فَإنَّ السَّائِلَ بِهِما لا يعْلَمُ بِثُبوتِ أحَدِهِما أَصْلاً.

ويشْتَرَطُ فِى اسْتِعْمَالِها ثَلاثَهُ أُمُورٍ:

الأوَّلُ:أنْ تَقَعَ قَبْلَها هَمْزَهٌ،نحو:(أَسَعِيدٌ عِنْدَكَ أمْ حَمِيدٌ؟).

الثّانِى:أنْ يكُونَ مَا بَعْدَها مُمَاثِلاً لِمَا بَعْدَ الهَمْزَهِ،أَعْنِى إنْ كَانَ بَعْدَ الهَمْزَهِ اسْمٌ فَكَذلِک بَعْدَ(أَمْ)كَمَا مَرَّ،و إنْ كَانَ فِعْلٌ فَكَذلِک،نحو:(أَقَامَ خَالِدٌ أَمْ قَعَدَ عَادِلٌ؟)فَلا يقالُ:(أَرَأَيتَ سَعِيداً أَمْ مَجِيداً؟)

الثّالِثُ:أنْ يكونَ ثُبُوتُ أَحَدِ الأمْرَينِ مُحَقَّقاً لَدى السّائِلِ،وإنَّما يكُونُ الاسْتِفْهامُ عَنِ التَّعْيينِ،ولِذلِک وَجَبَ أنْ يكُونَ جَوابُ(أمْ)بِالتَّعْيينِ،دُونَ(نَعَمْ)أوْ(لا)،فَإذا قِيلَ:(أَجَعْفَرٌ عِنْدَکَ أمْ خَالِدٌ؟)فَجَوابُهُ بِتَعْيينِ أحَدِهِمَا،أمّا إذا سُئِلَ بِ-(أَوْ،وإمَّا)فَجَوابُهُ(نَعَمْ)أوْ(لا).

2.مُنْقَطِعَةٌ،وهِی مَا یکُونُ بِمَعْنی(بَلْ)مَعَ الهَمْزَهِ،نحو:(إنَّها لَإبلٌ أمْ هِی شِیاهٌ؟)،وذلِک کَمَا لَوْ رَأیتَ شَبَحاً مِنْ بَعِیدٍ،وقُلْتَ:(إنَّها لَإبلٌ)علی سَبَیلِ القَطْعِ،ثُمَّ حَصَلَ الشَّکُ فِی أنَّها شِیاهٌ،فَقُلْتَ:(أمْ هِی شیاهٌ)وتَقْصُدُ الإعراضَ عَنِ الإخْبَارِ الأوَّلِ،وَاسْتِئْنَافَ سُؤالٍ آخَرَ مَعْنَاهُ(بَلْ أهِی شِیاهٌ؟).

ص:231

ولا تُسْتَعْمَلُ(أَمْ)المُنْقَطِعَةُ إلاّ فِى الخَبَرِ كَما مَرَّ.وفِى الاسْتِفهامِ،نحو:(أَعِندَكَ أَحْمَدُ أَمْ عِنْدَكَ مَحْمودٌ).

وتُسْتَعْمَلُ(لا،وبَلْ،ولكِنْ)لِثُبُوتِ الحُكْمِ لِأحَدِ الأمْرَينِ مُعَيناً.

فَإنَّ(لا)تَنْفِى ما وَجَبَ لِلأوَّلِ عَنِ الثّانِى،نحو:(جَاءَنِى سَعِيدٌ لا مَجِيدٌ)وَ(بَلْ)تُفِيدُ الاضْرابَ عَنِ الأوَّلِ،نحو:(جَاءَنِى أَحْمَدُ بَلْ مَحمودٌ)،ومَعْنَاهُ بَلْ جَاءَ مَحْمُودٌ،وَ(لكِنْ)لِلاسْتِدْرَاكِ،نحو:(قَامَ سَعِيدٌ ولكِنْ خَالِدٌ لَمْ يقُمْ).

حُرُوفُ التَّنْبِيهِ

حُرُوفُ التَّنْبِيهِ:حُرُوفٌ وُضِعَتْ لِتَنْبِيهِ المُخَاطَبِ،لَئَلاّ يفُوتَهُ شَىءٌ مِنَ الحُكْمِ،وهِى ثَلاثَةٌ:(أَما،أَلا،ها).

ولا تَدْخُلُ(ألا،وأمَا)إلاّ على الجُملَهِ

اسْمِيةً كَانَتْ نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

أوْ فِعْلِيةً،نحو:(ألاَ لاَ تَفْعَلْ،وأمَا لا تَضرِبْ).

و(هَا)تَدخُلُ عَلى:

الجُمْلَهِ،نحو:(هَا زَيدٌ قَائِمٌ).

والمُفْرَدِ،نحو:(هذا وهؤُلاءِ).

حُرُوفُ النِّداءِ

حُرُوفُ النِّدَاءِ خَمْسَهٌ:

1 و2.(الهَمْزَهُ المَفْتُوحَهُ)وَ(أى)وهُمَا لِلقَرِيبِ.

3 و4.(أَيا وهَيا)وهُمَا لِلبَعِيدِ.

5.(يا)وهِى لِلقَرِيبِ و البَعِيدِ و المُتَوَسِّطِ وقَدْ مَرَّتْ أَحْكَامُها.

حُرُوفُ الإيجَابِ

حُرُوفُ الإيجابِ سِتَّةٌ:(نَعَمْ،وبَلى،وإى،وأَجَلْ،وجَيرِ،و إنَّ).

أمّا(نَعَمْ)فَلِتَقْرِيرِ كَلامٍ سَابِقٍ،مُثْبَتاً كَانَ أوْ مَنْفِياً.

ص:232

و(بَلى)تَخْتَصُّ بِإيجَابِ النَّفْيِ،سَواء كَانَ مَعَ الاسْتِفْهامِ كَقَوْلِهِ تعالى: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى ،أوْ مُجَرَّداً عَنْهُ كَمَا يقَالُ:(لَمْ يقُمْ زَيدٌ،قُلتُ بَلى)أى قَدْ قَامَ.

و(إى)حَرْفُ جَوابٍ بِمَعْنى(نَعَمْ)ولا يسْتَعْمَلُ إلاّ مَعَ القَسَمِ،كَمَا إذا قِيلَ لَكَ(هَلْ كَانَ كَذا؟)تَقُولُ:(إى وَاللّهِ).

و(أَجَلْ،وجَيرِ،و إنَّ)،أى:أُصَدِّقُكَ فِى هذا الخَبَرِ.

الحُرُوفُ الزّائِدَهُ

قَدْ تَقَعُ بَعْضُ الحُرُوفِ زَائِدَةً فِى الكَلامِ بِحَيثُ لا يتَغَيرُ المَعْنى بِحَذْفِها.

وحُرُوفُ الزِّيادَهِ سَبْعَهٌ:إنْ،وأَنْ،ومَا،ولا،ومِنْ،والبَاءُ،واللَّامُ.

وتُزَادُ(إنْ):

1.مَعَ(مَا)النَّافِيهِ،نحو:(مَا زَيدٌ قَائِمٌ).

2.مَعَ(مَا)المَصْدَرِيهِ،نحو:(صَلِّ مَا إنْ دَخَلَ الوَقْتُ).

3.مَعَ(لمّا)،نحو:(لَما إنْ جَلَسْتَ جَلَسْتُ).

وتُزادُ(أَنْ):

1.مَعَ(لَمَّا)نَحْوُ قَولِهِ تعالى: فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ .

2.بَينَ(واو)القَسَمِ وَ(لَوْ)،نحو:(وَاللّهِ أنْ لَوْ قُمْتَ قُمْتُ).

وتُزادُ(مَا):

1.مَعَ(إذْ،ومَتى،وأَى،وأَينَ،و إنِ الشَّرْطِيهِ)كَمَا تَقُولُ:(إذ مَا صُمْتَ صُمْتُ).وكَذا البَواقِى.

2.بَعْدَ بَعْضِ حُرُوفِ الجَرِّ نَحْوُ قَولِهِ تعالى: فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ .

وتُزادُ(لا)قَلِيلاً:

1.مَعَ(الواو)بَعْدَ النَّفْی،نحو:(مَا جَاءَ حَمِیدٌ ولا مَحْمُودٌ).

2.بَعْدَ(أَنْ)المَصْدَرِیهِ نَحْوُ قَوْلِهِ تعالی: قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ .

3.قَبْلَ القَسَمِ،کَقَوْلِهِ تعالی: لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ ،بِمَعْنی أُقْسِمُ.

و أمّا(مِنْ،والبَاءُ،واللَّامُ)فَقَدْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهَا فِی حُرُوفِ الجَرِّ فَلا نُعِیدُهَا.

ص:233

الحُرُوفُ المَصدَرِيهُ

الحُرُوفُ المَصْدَرِيهُ ثَلاثَهٌ:(ما،وأنْ،وأَنَّ).

فَالأوَّلانِ لِلجُمْلَهِ الفِعْلِيهِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ،أى بِرَحْبِها،وكَقَوْلِ الشّاعِرِ:

يسُرُ المَرْءُ مَا ذَهَبَ اللَّيالى و كَانَ ذَهَابُهُنَّ لَهُ ذَهَابَا

و(أَنْ)كَقَوْلِهِ تعالى: فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا .

و(أَنَّ)لِلجُملَهِ الاسْمِيهِ،نحو:(عَلِمْتُ أَنَّكَ قائِمٌ)،أى:عَلِمْتُ قِيامَكَ.

حَرْفا التَّفْسِيرِ

وهُما:(أَى وَأَنْ).

فَ-(أَى)كَقَوْلِهِ تعالى: وَ بِسْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِى... ،أى أَهْلَ القَرْيهِ،كَأَنَّكَ قُلْتَ:تَفْسيرُهُ أَهْلُ القَرْيهِ.وَ(أَنْ)إِنَّما يفَسَّرُ بِهِ بِمَعْنى القَوْلِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ ،فَلا يقَالُ:(قلْنَاهُ أَنْ)إِذْ هُوَ لَفْظُ القَوْلِ،لا مَعْنَاهُ.

حُرُوفُ التَّحْضِيضِ

حُرُوفُ التَّحْضِيضِ أَرْبَعَهٌ،وهِى:هَلاَّ،وأَلا،ولَوْلا،ولَوْما.ولَها صَدْرُ الكَلامِ،ومَعْنَاهَا حَثٌّ على الفِعْلِ إذا دَخَلَتْ على المُضارِعِ،نحو:(هَلاَّ تَأْكُلُ)،ولَوْمٌ وتَعييرٌ إنْ دَخَلَتْ على المَاضِى،نحو:(هَلاَّ أكَرَمْتَ زَيداً)،وحِينَئِذٍ لا يكُونُ تَحْضِيضاً إلاّ بِاعْتِبَارِ مَا فَاتَ.ولا تَدْخُلُ إلاّ على الفِعْلِ كَمَا مَرَّ.

و إِنْ وَقَعَ بَعْدَهَا اِسْمٌ،فَبِإضْمَارِ فِعْلٍ،كَما تَقُولُ لِمَنْ نَصَرَ قَوْماً:هَلاَّ سَعِيداً،أَى هَلاَّ نَصَرْتَ سَعِيداً.

وجَمِيعُها مُرَكَّبَهٌ،جُزْؤُها الثَّانِى حَرْفُ النَّفى،والجُزْءُ الأوَّلُ حَرْفُ الشَّرْطِ وحَرْفُ المَصْدَرِ وحَرْفُ الاسْتِفْهَامِ.

و(لَوْلا،لَوْمَا)لَهُما مَعْنى آخَرُ،وهُوَ امتِناعُ الجُمْلَهِ الثّانِيهِ لِوُجُودِ الجُمْلَهِ الأُوْلى،نحو:(لَولا على لَهَلَکَ عُمَرُ)،وحِينَئِذٍ يحْتَاجُ إلى جُمْلَتَينِ أَوْلاهُما اسْمِيهٌ أبَداً.

ص:234

حَرْفُ التَّوَقُّعِ

حَرْفُ التَّوَقُّعِ(قَدْ):وهُوَ حَرْفٌ يدْخُلُ على الفِعْلِ المَاضِى،لِتَقْرِيبِهِ إلى الحَالِ،نحو:(قَدْ رَكِبَ الأمِيرُ)،أى قَبْلَ هذا،ولِأجْلِ ذلِكَ سُمِّيتْ حَرْفَ التَّقْرِيبِ أيضاً.وَلِهذا تَلْزَمُ الماضِى لِيصْلُحَ انْ يقَعَ حالاً.وقَدْ يجِىءُ لِلتَّأكِيدِ إذا كَانَ جَواباً لِلسَّائِلِ فَتَقُولُ فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(هَلْ قَامَ زَيدٌ؟):(قَدْ قَامَ زَيدٌ).

وتَدْخُلُ(قَدْ)على المُضَارِعِ فَتُفِيدُ التَّقْلِيلَ،نحو:(إنَّ الكَذُوبَ قَدْ يصْدُقُ،و إنَّ الجَوادَ قَدْ يفْتُرُ).وقَدْ يجِىءُ لِلتَّحْقِيقِ كَقَوْلِهِ تعالى: قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِينَ ،ويجُوزُ الفَصْلُ بَينَها وَبَينَ الفِعْلِ بِالقَسَمِ،نحو:(قَدْ وَاللَهِ أحْسَنْتَ).

ويحْذَفُ الفِعْلُ بَعْدَها عِنْدَ وُجُودِ القَرينَهِ نَحْوُ قَوْلِ الشَّاعِرِ:

أفِدَ التَّرَحُّلُ غَيرَ أنَّ رَكَابَنا لَمّا تَزُلْ بِرِحَالِنا وكَأَنْ قَدِ

أى:وكَأَنْ قَدْ زَالَتْ.

حَرْفا الاسْتِفْهَامِ

(الهَمْزَهُ وهَلْ)،ولَهُما صَدْرُ الكَلامِ،وتَدْخُلانِ على الجُمْلَهِ الإسْمِيهِ و الفِعْلِيهِ،نحو:(أزيدٌ قَائِمٌ؟وهَلْ قَامَ زَيدٌ؟)ودُخُولُهُمَا على الفِعْلِيهِ أكْثَرُ،لِكَثْرَهِ الاسْتِفْهَامِ عَنِ الفِعْلِ.

وقَدْ تُسْتَعْمَلُ الهَمْزَهُ فِى مَوَاضِعَ لا يجُوزُ اسْتِعْمَالُ(هَلْ)فِيها،نحو:(أَزَيداً رَأيتَ؟وأتَضْرِبُ زَيداً وهُوَ أخُوكَ؟وأَجَعْفَرٌ عِنْدَكَ أمْ حَمِيدٌ؟)(أَوَ مَنْ كَانَ،وأفَمَنْ كَانَ)ولا تُسْتَعْمَلُ(هَلْ)فِى هذِهِ المَواضِعِ.

حُرُوفُ الشَّرْطِ

حُرُوفُ الشَّرْطِ ثَلاثَهٌ:(إنْ ولَوْ وأَمَّا)ولَهَا صَدْرُ الكَلامِ،ويدْخُلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا على جُمْلَتَينِ،اسْمِيتَينِ كَانَتَا أوْ فِعْلِيتَينِ أوْ مُخْتَلِفَتَينِ.

فِى-(إنْ)لِلاسْتِقْبَالِ،و إنْ دَخَلَتْ على الفِعْلِ المَاضِى،نحو:(إنْ زُرْتَنِى فَأَكْرِمُكَ)،وَ(لَوْ)لِلمَاضِى،و إنْ دَخَلَتْ على المُضارع،نحو:(لَوْ تَزُورُنِى

أكْرَمْتُكَ).

وحُرُوفُ الشَّرْطِ يلْزَمُهَا الفِعْلُ لَفْظاً كَمَا مَرَّ،أوْ تَقْدِيراً،نحو:(إنْ أَنْتَ زَائِرِى فَأكْرَمْتكَ).

ص:235

ولا تُسْتَعْمَلُ(إنْ)إلاّ فِی الأمُورِ المَشْکُوکِ فِیها مِثْلُ:(إنْ قُمْتَ قُمْتُ)فَلا یقالُ:(آتِیکَ إنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ)،وإنَّما یقَالُ:(آتِیکَ إذا طَلَعَتِ الشَّمْسُ).

و(لَوْ)تَدُلُّ علی نَفْی الجُمْلَهِ الثَّانِیهِ بِسَبَبِ نَفْی الجُمْلَهِ الأوْلی کَقَوْلِهِ تعالی: لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا .

و إذا وَقَعَ القَسَمُ فِی أوَّلِ الکَلامِ وتَقَدَّمَ علی الشَّرْطِ یجِبُ أَنْ یکُونَ الفِعْلُ الَّذِی یدْخُلُ عَلَیهِ حَرْفُ الشَّرْطِ ماضِیاً لَفْظاً،نحو:(وَاللهِ إنْ أَتَیتَنِی لَأکْرَمْتُکَ)،أوْ مَعْنی،نحو:(وَاللهِ إنْ لمْ تَأتِنِی لَأهْجُرَنَّکَ)،وحینَئِذٍ تَکونُ الجُمْلَهُ الثّانِیهُ فِی اللَّفْظِ جَواباً لِلقَسَمِ،لا جَزاءً لِلشَّرْطِ،فَلِذلِک وَجَبَ فِیها مَا یجِبُ فِی جَوابِ القَسَمِ مِنْ اللّامِ ونَحوِها کَمَا رَأیتَ فِی المِثالَینِ.

و إذا وَقَعَ القَسَمِ فِی وَسَطَ الکَلامِ جَازَ أَنْ یعْتَبَرَ القَسَمُ،بِأَنْ یکونَ الجَوابُ بِاللّامِ لَهُ،نحو:(إنْ تَأتِنِی وَاللهِ لأتِیَنَّکَ)،وجَازَ أَنْ یلْغی،نحو:(إنْ تَأتِنِی وَاللهِ أَتِیَنَّکَ).

و(أَمّا)لِتَفْصِیلِ مَا ذُکِرَ مُجْمَلاً،نحو:(النّاسُ شَقِی وسَعِیدٌ أَمَّا الّذِینَ سَعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ وأَمَّا الّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ).

وتَجِبُ فِی جَوابِهِ:

1.الفاءُ.

2.أَنْ یکَونَ الأوَّلُ سَبَباً لِلثّانِی.

3.أَنْ یحْذَفَ فِعْلُها-مَعَ أَنَّ الشَّرْطَ لا بُدَّ لَهُ مِنَ فِعْلٍ لِیکُونَ تَنْبِیهاً علی أَنَّ المَقصُودَ بِها حُکْمُ الاسْمِ الواقِعِ بَعْدَها،نحو:(أَمَّا زَیدٌ فَمُنْطلِقٌ)،فَإنَّ تَقْدِیرَهُ(مَهْما یکُنْ مِنْ شَیءٍ فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)فَحُذِفَ الفِعْلُ و الجارُّ و المَجرُورُ حَتّی بَقِی(أَمّا فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)،ولَمّا لَمْ ینَاسِبْ دُخُولُ الشَّرْطِ علی(فَاءِ)الجَزاءِ نُقِلَتْ الفاءُ إلی الجُزْءُ الثَّانِی ووُضِع الجُزءُ الاَوَّلُ بَینَ(امَّا)وَ(الفاءِ)عِوَضاً مِنَ الفِعْلِ المَحْذُوفِ.

ثُمَّ ذلِک الجُزْءُ إنْ کَانَ صَالِحاً لِلابْتِداءِ فَهُوْ مُبْتَداٌ کَمَا مَرَّ،وإلاّ فَعامِلُهُ ما بَعْدَ الفاءِ،نحو:(أَمّا یوْمَ الجُمُعَهِ فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)فَ-(مُنْطَلِقٌ)عاملٌ فِی(یوْمَ الجُمُعَهِ)علی الظَّرفِیهِ.

حَرْفُ الرَّدْعِ

حَرْفُ الرَّدْعِ(كَلاَّ)،وُضِعَ لِزَجْرِ المُتَكَلِّمِ ورَدْعِهِ عَمَّا تَكَلَّمَ بِهِ كَقَوْلِهِ تعالى: رَبِّى أَهانَنِ. كَلاّ ،أى:لا تَتَكَلَّمْ بِهذا فَإنَّهُ لَيسَ كذلِک،و هذا فِى الخَبَرِ.

ص:236

وقَدْ يجِىءُ بَعْدَ الأَمْرِ أَيضاً،كَمَا إذا قِيلَ لَكَ:(اضْرِبْ زَيداً)فَتَقُولُ:(كَلاّ)أَى:لا أَفْعَلُ هذا قَطُّ.

وقَدْ جَاءَتْ بِمَعْنَى حَقّاً كَقَوْلِهِ تعالى: كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،وحِينَئِذٍ تَكُونُ اِسْماً مَبْنِياً لِكَوْنِها مُشابِهَةً لِ-(كَلاّ)الّتِى هِى حَرْفُ الرَّدعِ.وقِيلَ تَكُونُ حَرْفاً أَيضاً بِمَعْنى(إنَّ)لِكَوْنِها لِتَحْقِيقِ مَعنى الجُمْلَهِ.

تَاءُ التَّأْنِيثِ السّاكِنهُ

وهى حَرْفٌ يلْحَقُ الماضِى لِيدُلَّ على تَأنِيثِ ما اسْنِدَ إِلَيهِ الفِعْلُ،نحو:(أَكَلَتْ هِنْدٌ)وعَرَفْتَ مَواضِعَ وُجُوبِ إلْحاقِها.

و إذا لَقِيهَا ساكِنٌ بَعْدَها وَجَبَ تَحْرِيكُها بِالكَسْرِ،لِأَنَّ السّاكِنَ إذا حُرِّكَ،حُرِّكَ بِالكَسْرِ،نحو:(قَدْ قَامَتِ الصَّلاهُ).

وحَرَكَتُها لا تُوجِبُ رَدَّ مَا حُذِفَ لِأَجْلِ سُكُونِها،فَلا يقالُ فِى رَمَتْ:(رَمَاتِ الْمَرْأَهُ)،لِأَنَّ حَرَكَتَهَا عَارِضَهٌ لِدَفْعِ التِقَاءِ السَّاكِنَينِ،وقَولُهُمْ:(المَرْأتَانِ رَمَاتَا)،ضعِيفٌ.

وأَمَّا إلحاقُ عَلاَمَهِ التَّثْنِيهِ وجَمْعِ المُذَكَّرِ وجَمْعِ المُؤَنَّثِ فَضَعِيفٌ،فَلا يقَالُ:قَامَا الزَّيدَانِ وقَامُوا الزَّيدُونَ وقُمْنَ النِّسَاءُ.وبِتَقْدِيرِ الإلْحَاقِ لا تَكُونُ ضَمَائِرَ لِئَلاَّ يلْزَمَ الإضْمَارُ قَبْلَ الذِّكْرِ،بَلْ هِى عَلامَاتٌ دَالَّهٌ على أَحْوَالِ الفَاعِلِ كَتاءِ التَّأْنِيثِ.

التَّنْوِينُ وأَقْسامُهُ

التَّنْوِينُ،نُونٌ سَاكِنَهٌ تَتْبَعُ حَرَكَهَ آخِرِ الكَلِمَهِ،ولا تَلْحَقُ الفِعْلَ،وهِى أَرْبَعَهُ أَقْسامٍ:

الأَوَّلُ:تَنْوِينُ التَّمَكُّنِ،وهُوَ مَا يدُلُّ على أَنَّ الاسْمَ مُتَمَكِّنٌ فِى الإعْرابِ،بِمَعْنى أَنَّهُ مُنصَرِفٌ،قَابِلٌ لِلحَرَكاتِ الإعرابِيهِ،نحو:(زَيدٍ).

الثَّانِى:التَّنْكِيرُ،وهُوَ مَا يدُلُّ على أَنَّ الاسْمَ نَكِرَهٌ،نحو:(صَهٍ)أَى:اُسْكُتْ سُكُوْتاً ما.

الثّالِثُ:العِوَضُ،وهُوَ مَا يكُونُ عِوَضاً عَنِ المُضافِ إلَيهِ،نحو: (حينَئِذٍ،ويوْمَئِذٍ)أى:حِينَ إذْ كَانَ كذا،ويوْمَ إذْ كَانَ كَذا،وَ(ساعَتَئِذٍ)أَى،ساعَةَ إذْ كانَ كذا.

الرّابِعُ:المُقابَلَةُ،وهُوَ التَّنْوينُ الّذى يلحَقُ جَمْعَ المُؤَنَّثِ السّالِمَ،نحو: (مُسلِماتٍ)لِيقابِلَ نُونَ جَمْعِ المُذَكَّرِ السّالِمِ فِى(مُسْلِمِينَ)وهذِهِ الأرْبَعَةُ تَخْتَصُّ بِ-(الاسْمِ).

وهُنَاكَ قِسْمٌ خامِسٌ لا يخْتَصُّ بِـ(الاسْمِ)وهُوَ تَنْوينُ التَّرَنُّمِ،وهُوَ الّذِى يلْحَقُ بِآخِرِ الأبْياتِ وأنْصَافِ المَصارِيعِ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

أَقِلِى اللَوْمَ عَاذِلَ وَالعِتَاباً وقُولِى إنْ أَصَبْتُ لَقَدْ أَصَابَاً

وكَقَوْلِهِ:

تَقُولُ بِنْتِى قَدْ أَتَى أَتَاكاً يا أَبَتَا عَلَّكَ أوْ عَسَاكاً

وقَدْ يحْذَفُ التَّنْوِينُ مِنْ العَلَمِ إذا كَانَ مَوصُوفاً بِـ(ابْنٍ)مُضَافاً إلى عَلَمٍ،نحو: (جَاءَنِى زَيدُ بْنُ عَمْروٍ).

نُونُ التَّأكِيدِ

نُونُ التأكِيدِ:نُونٌ وُضِعَتْ لِتَأكِيدِ الأمْرِ و المُضارِعِ إذا كَانَ فِيهِ طَلَبٌ بِاءِزَاءِ(قَدْ)لِتَأكِيدِ المَاضِى.

نُونُ التَّأكِيدِ على ضَرْبَينِ:

1.خَفِيفَةٌ:وهِى سَاكِنَةٌ.

2.ثَقِيلَةٌ:وهِى مُشَدَّدَةٌ.

والثَّقِيلَةُ مَفْتُوحَةٌ لَمْ يكُنْ قَبْلَهَا أَلِفٌ،نحو:(اكْتُبَنَّ،اُكْتُبُنَّ،اُكْتُبِنَّ)،وإلّا فَمَكْسُورَةٌ،نحو:(اكتُبانِّ،اُكتُبْنانِّ)ويجُوزُ أنْ تَدْخُلا على الأمْرِ،والنَّهْى،والاسْتِفْهامِ،والتَّمَنِّى،والعَرْضِ،لِوُجُودِ مَعْنَى الطَّلَبِ فِى كُلٍّ مِنْها،نحو:(اكتُبَنَّ،ولا تَكْتُبَنَّ،وهَلْ تَكْتُبَنَّ،ولَيتَ تَكْتُبَنَّ،وألا تَكْتُبَنَّ).

وقَدْ تَدْخُلُ النُّونُ على القَسَمِ وجُوباً لِتَدُلَّ على تَأكِيدِ كَوْنِ الفِعْلِ مَطْلُوباً لِلمُتَكَلِّمِ،فَلا يخْلُو آخِرُ القَسَمِ عَنْ مَعْنَى التَّأكِيدِ،كَمَا لا يخْلُو أَوَّلُهُ مِنهُ،نحو: (واللّهِ لَأفعَلَنَّ كذا).

ويجِبُ أَنْ تَكُونَ حَرَكَهُ ما قَبْلَها على ما يأتِى:

1.ضَمُّ ما قَبْلَها فِى الجَمْعِ المُذَكَّرِ،نحو:(اكتُبُنَّ)لِتَدُلَّ على(واو)الجَمْعِ المَحْذُوفِ.

2.كَسْرُ ما قَبْلَها فِی الواحِدِ المُؤَنَّثِ المُخاطَبَهِ،نحو:(اکتُبِنَّ)لِتَدُلّ علی الیاءِ المَحْذُوفَهِ.

3.لفَتْحُ فِیما عَداهُما.

أَمّا الفَتْحُ فِی المُفْرَدِ،فَلأَنَّهُ لَوْ انْضَمَّ،لَالْتَبَسَ بِالجَمْعِ المُذَکَّرِ،ولَوْ کُسِرَ،لَالْتَبَسَ بِالمُخاطَبَهِ.وأَمّا فِی المُثَنّی و الجَمْعِ المُؤَنَّثِ فَلأَنَّ مَا قَبْلَهَا أَلِفٌ،نحو:(اکتُبانِّ واُکتُبْنانِّ)

وَزِيدَتِ الألِفُ فِى الجَمْعِ المُؤَنَّثِ قَبْلَ نُوْنِ التَّأكِيدِ،لِكَراهَهِ اجتِماعِ ثَلاثِ نُوناتٍ،نُوْنِ المُضْمَرِ،ونُونِ التَّأكِيدِ الثَّقِيلَهِ.

وَنُونُ التَّأْكِيدِ(الخَفِيفَهُ)لا تدْخُلُ على التَّثْنِيهِ ولا على الجَمْعِ المُؤَنَّثِ أَصْلاً لِأَنَّهُ لَوْ حُرِّكَ النُونُ لَمْ يبْقَ على الأصْلِ فَلَمْ تَكُنْ خَفِيفَهً سَاكِنَهً،و إنْ أَبْقَوها ساكِنَهً فَيلْزَمُ التِقَاءُ السّاكِنَينِ(عَلى غَيرِ حَدِّهِ)وهُوَ غَيرُ حَسَنٍ.

والحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على خاتم النّبيين وسيد الوصيين.

ص:239

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109